

ایده‌های گفت‌وگو
با دیگران

محمدعلی تسخیری

سرشناسه : تسخیری، محمد علی، ۱۳۲۳-
عنوان قراردادی : الحوار مع الذات والآخر. فارسی
عنوان و نام پدیدآور : ایده‌های گفت و گو با دیگران / محمدعلی تسخیری؛ مترجم محمد مقدس.
مشخصات نشر : [ویراست ۲].
مشخصات نشر : تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی - معاونت فرهنگی - ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری : ۳۹۲ ص
شابک : ۸۰۰۰۰ ریال : ISBN: 978-964-167-182-4
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
یادداشت : چاپ دوم
موضوع : اسلام و غرب
موضوع : تمدن اسلامی
موضوع : جهانی شدن -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
موضوع : اسلام - جهانی بودن
موضوع : گفتگوی تمدن‌ها
موضوع : گفتمان دینی
شناسه افزوده : مقدس، محمد، ۱۳۴۳-، مترجم
شناسه افزوده : مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی - معاونت فرهنگی
رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۱ ۹۳۰۴۱ ح ۵/ت ۲۳۳/۵ BP
رده‌بندی دیویی : ۲۹۷/۴۸۹.
شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۸۲۳۵۹



مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی

نام کتاب: ایده‌های گفت‌وگو با دیگران
تألیف: محمدعلی تسخیری
مترجم: محمد مقدس
ویراستار: علی شیعه علی
ناشر: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی - معاونت فرهنگی
نوبت چاپ: دوم، ۱۳۹۱ هـ ش
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ISBN: 978-964-167-182-4
قیمت: ۸۰۰۰۰ ریال
آدرس: تهران - ص. پ: ۶۹۹۵ - ۱۵۸۷۵ تلفکس: ۸۸۳۲۱۴۱۲

www.taqrib.info

حق چاپ و نشر محفوظ

فهرست مطالب

پیش درآمد.....	۷
به جای پیشگفتار؛ اقبال جهانی به اسلام.....	۹
فصل اول: گفتمان اسلامی و بازگشت به میانه‌گرایی.....	۲۱
فصل دوم: نقش تمدنی امت اسلامی.....	۷۵
امت اسلامی و گزینه صلح جهانی در چارچوب.....	۷۷
ارزش‌های گفت‌وگو و همزیستی در دیدگاه فرهنگی اسلامی.....	۹۸
نقش تمدنی امت اسلامی در جهان آینده و جایگاه سازمان کنفرانس اسلامی ..	۱۲۰
نقش دوره کنونی سازمان کنفرانس اسلامی.....	۱۴۳
«ایسسکو» و قرن بیست و یکم: چالش‌ها و مسئولیت‌ها.....	۱۵۱
ارزش‌های انسانی مشترک و نقش آنها در تحکیم همبستگی ملتها.....	۱۶۱
فصل سوم: رابطه با ادیان.....	۱۷۷
ارزش‌ها و منافع، پایه روابط میان مسیحیان و مسلمانان.....	۱۷۹
حضرت ابراهیم(ع) الگوی انسان کامل.....	۱۸۶
فشرده دیدگاه اسلام نسبت به رابطه میان حق، تکلیف و عدالت.....	۲۰۵
فلسفه ارتباط میان صلح و عدالت.....	۲۱۱

..... ایده‌های گفت‌وگو با دیگران

- گفت‌وگوی اسلام و مسیحیت؛ موانع و راه‌حل‌ها ۲۱۷
- «بیروت» وعده‌گاه ادیان، مذاهب و فرهنگ‌ها ۲۴۹
- فصل چهارم: رابطه با غرب ۲۶۳
- رابطه اسلام و غرب؛ تأملی در یک دیدگاه غربی ۲۶۵
- پرسش و پاسخ‌هایی پیرامون روابط جهان اسلام و غرب ۲۷۹
- پیام به شرکت کنندگان در کنفرانس لندن ۲۹۱
- «تئوری قرائت‌ها» یا «اجتهاد اسلامی» ۲۹۶
- حوادث تروریستی؛ مسائل پیرامونی آن و برخورد انسانی ۳۱۲
- جهانی شدن و موضع امت؛ وضعیت طبیعی ۳۳۴
- گزارشی از چکیده سمینار گفت‌وگوی اسلام و غرب ۳۵۸
- مهم‌ترین مسائل مطرح میان اسلام و غرب ۳۷۲

به نام خداوند بخشنده مهربان

پیش درآمد

پیشرفت‌های دانش انسانی از اواخر قرن بیستم میلادی شتاب شگفت‌انگیزی گرفت و غیرممکن‌ها را به ممکن تبدیل کرد و اصطلاحاتی چون: «انقلاب اطلاعات»، «تبدیل جهان به دهکده‌های کوچک» و «جهان‌گرایی» و «جهانی شدن» جای خود را در آثار علمی باز کرد و چنان شد که «بی‌سواد» براساس معیارهای علمی بر پایه آشنایی یا عدم آشنایی با رایانه، سنجیده و تعریف گردید.

این تحول شگرف پیامدهایی بر همه عرصه‌ها بر جای گذارد، روابط اقتصادی میان ملت‌ها دچار دگرگونی شد، روابط بین‌المللی تغییرات ریشه‌ای یافت و فرهنگ تحت تأثیر این پدیده قرار گرفت و حتی مقوله‌های عقیدتی و ایدئولوژیک نیز از پیامدهای آن در امان نماند.

بدین ترتیب دیوارهای آهنینی که میان دو اردوگاه شرق و غرب کشیده شده بود فروپاشید و پرسش‌های خیلی جدی در میان مکاتب بشرساخته مطرح گردید و به یکباره آوازه تئوری‌های مارکس رنگ باخت و حقیقت آنها در جهان آشکار گردید و تصویر زشت صهیونیسم سنگر گرفته در پشت یهودیت، کاملاً برملا شد و در همان حال حقانیت اهداف والای فلسطینی بیش از پیش تجلی پیدا کرد و به تدریج فریادهای عدم رضایت از سیاستهای خصمانه حاکمان آمریکا در شرق و غرب بالا گرفت و روند پرس و جو از ادیان الهی افزایش پیدا کرد.

همه اینها از پیامدهای سازنده توسعه و سرعت ارتباطات به شمار می‌رود ولی

در عین حال نمی‌توانیم از پیامدهای منفی و بد این پدیده به عنوان تهدیدگر حقیقی اخلاق بشریت غافل باشیم یا به گونه‌ای انفعالی با آن برخورد کنیم. آنچه نزد پژوهشگران و محققان غیرقابل تردید است اینکه شیوه برخورد با این حقیقت از مدت‌ها پیش مطرح شده ولی اهمیت این موضوع آن را از عرصه‌های محدود و کوچک به نشست‌های علمی در کشورهای مختلف کشانده است؛ طبیعی است که این ایده باید در میان علمای جهان اسلام مورد بحث و بررسی و تأمل قرار گیرد.

بر این اساس «مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی» طرح این موضوع را به منظور بحث و کنکاش آن از سوی علمای اهل سنت و شیعه در چارچوب کنفرانس‌های سالیانه‌ای که در هفته وحدت برگزار می‌شود، ضروری تشخیص داد و موضوع «جهان‌شمولی اسلام و جهانی شدن» را برای شانزدهمین کنفرانس وحدت در نظر گرفت.

به مناسبت برگزاری این کنفرانس، انتشار برخی کتاب‌ها پیرامون موضوع کنفرانس مقرر گردید که از جمله می‌توان به مجموعه مقالاتی اشاره کرد که حضرت آیت الله شیخ محمدعلی تسخیری به رشته تحریر درآورده و در گردهمایی‌های علمی در نقاط مختلف جهان - که در آنها حضور یافتند - به صورت سخنرانی ایراد شده‌اند؛ به این مجموعه عنوان «گفت‌وگو با خود و دیگران» داده شد تا روشنگر مواضع اسلام در برابر پیروان سایر ادیان باشد.

امیدواریم انتشار این کتاب ارزشمند زمینه‌های گسترش گفت‌وگو میان پیروان ادیان الهی را فراهم آورد و به آنان امکان دهد تا با بهره‌گیری از پیامدهای سازنده جهانی شدن در عرصه ارتباطات، به راه‌حلهای علمی برای دشواری‌هایی که در راه تمدنی خود با آن مواجه می‌شوند دست یابند و با الهام از رهنمودهای ادیان آسمانی، تمامی آثار منفی این پدیده جهانی را پشت سر گذارند.

این کتاب در چاپ دوم از سوی مؤلف محترم و نیز از سوی ویراستاران معاونت فرهنگی در جهت بهره‌برداری بیشتر مورد ویرایش قرار گرفت.

معاونت فرهنگی

به جای پیشگفتار اقبال جهانی به اسلام

خواننده عزیز! در شماره ۲۴-۲۳ مجله «رسالة الثقافة» پرسشی با این مضمون مطرح شده است: راز اقبال جهانی به اسلام، در چیست؟ که اینک برآیم تا این پرسش را پاسخ گویم:

این اقبال و استقبال جهانی از اسلام در دوره اخیر عوامل بسیاری داشته است که ای بسا، مهم‌ترین آنها از این قرارند:

۱- آموزه‌های کاملاً هماهنگ اسلام با فطرت انسانها که خود نیازهای وجدان را برطرف می‌سازد و باعث اعتلای اخلاق می‌گردد و با طبیعت انسانی، برخوردی واقع‌گرایانه دارد و انسان را همچون یک مجموعه، می‌نگرد و در پی حل مشکلات و معضلات اوست و سرانجام اینکه میان جنبه‌های عقیدتی، عاطفی و رفتاری، هماهنگی و هم‌نوایی برقرار می‌سازد. این جنبه‌ها، اگرچه از همان آغاز حرکت اسلام در چهارده قرن پیش نیز مطرح بوده، اما آنچه این اقبال فزاینده اخیر به اسلام را به دلیل چنین جنبه‌هایی سبب گشته ناشی از حرکت فکری - علمی اندیشمندان بزرگ برای توضیح و تشریح این ویژگی‌ها و عرضه آنها به شیوه‌ای روزآمد و متناسب با نیازهای زمان و پاسخی است که به پرسش‌های دوران می‌دهد و جنبه‌های تابناک این شریعت آسمانی را روشن می‌سازد. این بزرگان کسانی همچون امام خمینی، امام شهید صدر، سیدقطب، شهید مطهری، ابوالاعلی مودودی و مالک‌بن نبی و امثال آنان هستند.

۲- ناکامی بخش اعظم مکتب‌های غیرمذهبی در برآوردن نیازهای انسان به یک پناهگاه معنوی حقیقی و ناکامی آنها - حتی در برآوردن نیازهای مادی او و تحقق سعادت که مشتاق آن است - و سقوط این مکتب‌های الحادی، منجر به ایجاد امواج بشری سترگی شد که دوباره، به دین روی آوردند تا عطش شدید ایشان سیراب گردد و از آن جا که هیچ‌یک از ادیان موجود جز اسلام، دارای این

جامعیت، فراگیری، دید حیاتی و همه جانبه به زندگی و واقع گرایی در برخورد با مسائل نبودند، طبیعی بود که چنین اقبال و استقبالی نسبت به آن و تعالیم مقدسش صورت گیرد.

۳- موفقیت‌های برخی تجربه‌های اسلامی در برخی مناطق و پیشاپیش آنها تجربه انقلاب بزرگ و شکوهمند اسلامی در ایران به رهبری امام راحل، خمینی کبیر (قدس سره).

این انقلاب، الگوهای ارزشمندی در پشتوانه عظیم مردمی و به‌فراموشی سپردن همه گونه منافع تنگ مادی در راه تحقق هدف‌های والای معنوی، عرضه کرد و توانست اسطوره‌های بسیاری را که تا آن زمان مسلم انگاشته می‌شد، در هم بشکند؛ از جمله این اسطوره‌ها، اسطوره منحصر بودن انقلاب‌ها در چارچوب و اصول مادی به‌ویژه سوسیالیستی، اسطوره تقسیم جهان معاصر به تنها دو ابرقدرت، اسطوره عدم امکان استقلال در عرصه سیاسی و اسطوره «دین افیون ملت‌هاست» و از این قبیل را می‌توان نام برد.

این انقلاب، تصوّر و چشم‌انداز جدیدی از مشکلات و راه‌حل‌ها را به دور از آنچه تا آن زمان تصور می‌شد، تقدیم جهانیان کرد و موفق شد توده‌های مسلمان را بسیج کند و در دل‌هایشان بذره‌های امید تازه‌ای نسبت به آینده بکارند. جملگی این امور سبب شد تا چشم‌اندازهای نوینی در برابر جهان گشوده شود، به گونه‌ای که تا پیش از آن به هیچ روی تصور نمی‌شد.

پرسش دیگر درباره «پدیده خیزش اسلامی» است که در پاسخ آن می‌گوییم: مهم‌ترین عوامل به‌وجود آورنده چنین پدیده پرشکوهی (پدیده خیزش اسلامی) از این قرارند:

یک- همچنان‌که در پاسخ پیش بدان اشاره کردیم عوامل یاد شده، تأثیرات بسیار گسترده‌تری در جهان اسلام، بر جای گذاشت؛ زیرا جهان اسلام آمادگی بسیار بیشتری نسبت به دیگران در درک و فهم میراث ارزشمند خود و همراهی و همگامی فکری و عاطفی با این رسالت، از طریق باور به آن دارد؛ هر چند

این ایمان یا باور، ضعیف یا به صورت موروثی باشد. این همراهی، فضای طبیعی مناسبی برای برخورد مؤثرتر با مسأله اسلام - به ویژه پس از روشن شدن جنبه‌های مختلف آن از سوی اندیشمندانی که از آنان یاد کردیم - فراهم آورد. افزون بر این، ناکامی مکتب‌های دیگر، بسیاری از مسلمانان را که از اسلام فاصله گرفته بودند، به اسلام بازگرداند و اعتمادشان را نسبت به اسلام بزرگ، در پی آورد. پیروزی تجربه اسلامی نیز احساس مردمی گسترده و بزرگی نسبت به عظمت اسلام ایجاد کرد و اعتماد به نفس و غرور و اطمینان به آینده و توان ساخت آینده را به امت بازگرداند.

دو- در این زمینه باید به کار جدیدی که صورت گرفته اشاره کنیم و آن نقش بسیار جالب جنبش‌های اسلامی در گسترش آگاهی و شور انقلابی میان فرزندان این امت است. تأثیر این جنبش‌ها بر مناطق مختلف جهان اسلام، متفاوت بود. میزان آگاهی و شور و شوق هر یک از این جنبش‌ها نیز یکسان نبود؛ اما به هر حال موفق شدند اشتیاق توده‌ها را به سوی اسلام و اجرای احکام اسلامی، برانگیزند و احساسات درخور توجهی نسبت به لزوم مقاومت در برابر نموده‌های طاغوت و بازگشت به اسلام، ایجاد کنند.

سه- واکنش‌هایی که در پی یورش‌های شکست‌خورده غرب بر جهان اسلام (به رغم برنامه‌ریزی‌های دقیق برای آن و کوشش بدین منظور که همه این جنبه‌ها را در بر گیرد) مطرح گردید که جملگی به رغم پراکنده‌سازی‌های ملی، قومی و نژادی و تاریخی که امت گرفتار آن بوده و با اینکه غرب موفق شده بود غده شوم سرطانی یعنی اسرائیل را در منطقه به وجود آورد و سردمداران مزدوری را بر سرنوشت امت حاکم گرداند و از نظر فکری و عاطفی، آن را به سموم خود آلوده کند و زندگی این امت را سرشار از فسق و عیاشی و ولنگاری بسازد، با وجود همه اینها، این هجوم، نتایج معکوسی در پی داشت و امت را از خواب غفلت بیدار ساخت و خاطر نشان کرد که عزت و اعتبار آن در اسلام نهفته است. این تأثیر معکوس، به دو صورت، انجام پذیرفت:

نخست: پرده برداشتن از چهره، تمدن و اخلاق خود در برابر فرزندان این امت؛ زیرا استکبار به غارت و چپاول همه هستی امت و سرکوب شخصیت و بازی با ارزش‌هایش مشغول بود.

دوم: استکبار، مؤمنان متعهد و غیور نسبت به آینده امت را بر آن داشت تا موضع رویارویی در پیش گیرند و برای خیزش اسلامی، برنامه‌ریزی کنند. آنچه در این میان، کوس رسوایی‌اش برای توده‌های مسلمان زده شد، شکل مرتجعانه حکومت‌های اسلامی و برنامه‌های خدشه‌دار و مفسده‌جویانه به اصطلاح وحدت اسلامی بود.

بدین گونه همه این عوامل، تأثیر به‌سزایی در شتاب بخشیدن به خیزش و نهضت اسلامی برجای گذاشت و امت را در آستانه یک تحول بزرگ تاریخی قرار داد که از خداوند عزوجل می‌خواهیم هرچه زودتر این تحول بزرگ و مبارک را تحقق بخشد.

پرسش دیگر درباره «مرکز نهضت دینی اسلامی» است که پاسخ آن از این قرار است: طبیعتاً در این زمینه، جز ایران، مرکزی سراغ نداریم؛ این کشور امروزه قلب نهضت اصیل اسلامی و سرچشمه خروشان آن است. این سخن را نه از روی تعصب یا علاقه به این کشور بلکه با توجه به شناخت دقیق جهان اسلام و لمس کامل همه ابعاد خیزش و نهضت اسلامی، بر زبان می‌رانم.

اینک همگان به ایران به منزله محور، الگو، پیشوا و راهنما می‌نگرند. حتی می‌توانم با قاطعیت اعلام کنم که نه تنها جهان اسلام بلکه همه جهانیان، به این حقیقت اذعان دارند. بزرگ‌ترین دلیل آن نیز توطئه‌های متمرکز ضددینی علیه ایران و تمرکز آنها علیه انقلاب اسلامی ایران است؛ در اینجا می‌توان به نقش ایران در کنفرانس‌های جهانی از جمله کنفرانس‌های جهانی در قاهره، پکن و جاهای دیگر اشاره کرد که پرچم دفاع از دین و به ویژه اسلام را با قدرت هرچه تمام‌تر بر دوش کشید و جهانیان نیز ناظر این ایستادگی و مقاومت بوده و بدان اذعان کردند.

از ایران که بگذریم می‌توان گفت نموده‌های نهضت، شامل همه جهان اسلام، البته با تفاوت‌هایی از نظر آگاهی و شور انقلابی در مناطق مختلف آن می‌گردد. این مجله همچنین پرسشی در زمینه «نقش اندیشه اسلامی و اندیشه انقلابی در روابط موجود بین‌المللی» مطرح ساخته که این گونه بدان پاسخ داده‌ام: اگر بخواهیم به عمق این نقش پی ببریم باید مجموعه مواردی را در نظر بگیریم:

برنامه‌ریزی‌ها و توطئه‌ها علیه اسلام و انقلاب اسلامی که واقعاً بسیار زیاد است. بدین منظور از همه مغزهای سیاسی و برنامه‌ریز در مراکز علمی و سیاسی به منظور بررسی و مطالعه این پدیده و در پیش گرفتن راهکارهای فراگیر در برابر رشد و گسترش آن و نیز برای جداسازی رهبر آن از توده‌های مسلمان و حتی توده‌های مستضعف جهان، بهره‌گیری می‌شود.

رسانه‌های گروهی تنها برای رویارویی با اسلام و نموده‌های آن و هر آنچه به نوعی با اسلام در پیوند قرار می‌گیرد، فعالیت می‌کنند. کنفرانس‌های گسترده بین‌المللی هم به منظور مسخ هویت انسانی، محو خانواده انسانی و گسترش بی‌بند و باری و فساد اخلاقی فعالیت می‌کنند.

ده‌ها توافقنامه و معاهده‌ای میان کشورهای بزرگ از یک سو و کشورهای منطقه از سوی دیگر به منظور توقف این حرکت عظیم اسلامی، تنظیم می‌شود و به امضا می‌رسد. حتی شاهد آنیم که غرب، به کمونیست‌ها چراغ سبز نشان می‌دهد تا نقش رهبری خود را در جمهوری‌های اسلامی - وارث اتحاد شوروی سابق - بازیابند، چون از نفوذ انقلاب اسلامی به این مناطق، شدیداً بیمناک‌اند.

در اینجا فرصت برای بررسی همه این فعالیت‌ها نیست؛ تنها می‌خواهیم به این نکته اشاره کنیم که همه این واکنش‌ها، تأثیرات فراوانی در عرصه بین‌المللی بر جای می‌گذارد، استراتژی‌های بین‌المللی و معاهدات و قرار و مدارها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و دشمن بزرگی برای جهان غرب پیش روی آن قرار می‌دهد و همه توجه‌ها را به سوی نابودی این دشمن بزرگ جلب می‌کند. همچنین تأثیر

حتمی خود را بر تلاش کشورهای استکباری برای سوء استفاده از سازمان ملل متحد و دیگر محافل بین‌المللی برای ایستادگی در برابر آن، محاصره و کوشش در ضربه‌زدن به آن در خاستگاه خود و قطع پیوندهایی که با توده‌ها دارد، برجای می‌گذارد.

از این رو می‌توانم با صراحت تمام بگویم که حرکت انقلاب اسلامی، مهم‌ترین دغدغه طمع‌کاران و مرکز ثقل هر برنامه‌ریزی استراتژیک جهانی است. این حقیقت، آشکارا در استراتژی برملا شده آمریکا در سال ۱۹۹۷ میلادی، بیان شده است.

و در پاسخ به «چگونگی رابطه اسلام و غرب» و برای توضیح این رابطه باید این موارد، توضیح داده شود:

الف - گمان می‌کنم که اسلام به اقتضای واقع‌گرایی خود، سعی دارد از راه فراخوانی و پیشنهاد اصولی به گفت‌وگوی صمیمی با فطرت انسانی، بر این نکته تأکید کند که دیدگاه‌های این آیین، جملگی مبتنی بر پایه‌ای درست و منطقی و هماهنگ با نیازهای فطرت انسانی است و تنها انتظاری که از وی، یعنی مخاطب غربی می‌رود آن است که در فضایی آزاد و علمی، به صدای اسلام گوش فرا دهد.

به رغم آزادی‌ای که جهان غرب از آن برخوردار بوده یا مدعی برخورداری از آن است و ایجاد فضایی برای عرضه دیدگاه‌ها، اسلام در این زمینه با دشواری‌های زیاد و موانع بزرگی روبه‌رو است که مهم‌ترین آنها تبلیغات زهرآگین گسترده علیه آن و همه مقدساتش با استفاده از شبکه‌های وسیع تبلیغاتی و شیوه‌های مختلف فریبکارانه‌ای است که با بهره‌گیری از همه رشته‌های هنری، داستانی و علمی برای گسترش اندیشه‌های ضداسلامی صورت می‌گیرد.

این یورش غرب برگرفته از چند خاستگاه است:

خاستگاه نخست: تعصب، به گونه‌ای که ما شاهد فعالیت‌های وسیع محافل متعصب صلیبی با کینه‌های تاریخی علیه اسلام و عدم توجه به اندیشه‌های انسانی که این دین مطرح می‌سازد هستیم.

خاستگاه دوم: مصلحت‌گرایی که برگرفته از دیدگاه مادی - سرمایه‌داری به زندگی است؛ زیرا اسلام بنا بر اصول خود، اجازه نمی‌دهد ملت‌های اسلامی تن به منافع توسعه‌طلبانه غربی دهند؛ همچنان که اجازه نمی‌دهد مستضعفان از سوی این قدرتمندان مستکبر بهره‌برداری شوند و این خود همچون مانعی در برابر استثمار حقیر مادی، عمل می‌کند.

خاستگاه سوم: ملی - قومی است و برگرفته از این تصور غرب است که مسیحیت یا هر دین دیگری که در متن زندگی دخالت ندارد، از ویژگی‌های ملی و قومی ملت‌های اروپایی است که البته فهم و برداشت نادرستی از دین و میراث ملی و قومی است. منطق دگرگون‌ساز شالوده‌انسانی نیز آن را رد می‌کند. مهم آن است که آدمی، دین حقیقی را به دور از تعصب‌های قومی، ملی و طایفه‌ای، برگزیند.

خاستگاه چهارم: اینکه اسلام دارای ویژگی‌های یک دین زندگی‌ساز است و شیوه‌های معنوی و اخلاقی‌اش برطرف‌کننده کمبودهای معنوی بشریت به شمار می‌رود و خود اسلام یکی از عوامل مهمی بوده که الحاد شرقی را در هم شکست و رؤیاهای آن را بر باد داد و در نتیجه با توجه به آنکه ادیان دیگر در حدی نبودند که نیاز تمدنی موجود را برطرف سازند، آموزه‌های اسلام فرصت تازه‌ای یافتند که جای خالی این کمبودها را پر کنند.

ب - تصور می‌کنم اندیشه‌های جهان غرب در جهان اسلام به اندازه کافی مطرح شده است. روشنفکران مسلمان معمولاً همه نتایج و دستاوردهای این اندیشه را مطالعه و بررسی می‌کنند و افزون بر آن، توده‌های اسلامی، امروزه غرق در جریانها و اتفاق‌های جهان غرب هستند که رسانه‌های غربی، گزارش مربوط به آن را در اختیارشان قرار می‌دهند. حتی فکر می‌کنم که آنچه در جهان اسلام از غرب گفته می‌شود، متضمن مبالغه‌ای عمدی است و باعث می‌شود بسیاری، نسبت به این بهشت موهوم، دچار توهم شوند و ندانند که این تمدن مادی دارای چه نقاط ضعف بزرگی است که روابط خانوادگی را می‌گسلد، روح

- انسانی را از میان می‌برد و غرایز نهفته حیوانی را بی‌هیچ کنترلی برمی‌انگیزد.
- ج** - نمی‌توان منکر شد که کارگزاران رسانه‌ای غرب، رسالت خود را کاملاً می‌شناسند و با تمدن خود هماهنگ هستند و بر وظایف خود - صرف‌نظر از انسانی بودن یا نبودن این رسالت و وظایف - دقیقاً آگاهی دارند. حال آنکه کارگزاران رسانه‌ای در جهان اسلام تا آن‌جا که من می‌دانم و می‌شناسم، به گمانم شدیداً به این موضوع نیاز دارند که رسالت اسلام و هدف‌های تمدنی آن و وظایف خویش در برابر این رسالت را درک کنند. به باور من، بزرگ‌ترین نقطه ضعفی که این کارگزاران با آن دست به گریبان است عدم این درک کامل از یک سو و پیروی کورکورانه از خواست‌های دولت‌های مصلحت‌گرا و گاه مزدور از سوی دیگر است. هم از این رو است که آنها وظیفه دارند در وهله نخست خود را از این قید و بندها، رها سازند و مرحله نوینی را آغاز کنند که شالوده و اساس آن برگرفته از سرچشمه ناب رسالت اسلام و در رأس آن، ضرورت گستراندن روحیه دگرگونی انقلابی مطمح نظر اسلام در دل‌ها و آماده ساختن آنها برای اجرای همه آموزه‌های اسلام در تمامی امور زندگی است.
- د** - من اعتقاد دارم که هیچ یک از ما، طرف مقابل را درک نمی‌کند و ای بسا، به دشواری بتوان به زمینه‌های مشترک، دست یافت؛ سر این امر نیز در آن است که مبانی و خاستگاه‌های ما کاملاً با یکدیگر تفاوت دارد. جهان اسلام بر دیدگاه‌ها و بنیادهایی مبتنی است که غرب به آنها ایمان ندارد؛ عکس این مطلب نیز درست است و برای مثال می‌توان به برخی از این دیدگاه‌ها اشاره کرد:
- ۱- فطرت انسانی، که وجودی اصیل در ذات آدمی است و او را به طور طبیعی و بی‌آنکه انسانیت خود را از دست دهد، به حقیقت الهی سوق می‌دهد.
 - ۲- اخلاق فاضله: عدل، تعاون، اخلاص در برابر خداوند و مواردی از این دست که بخشی تفکیک‌ناپذیر از انسانیت انسان به شمار می‌روند.
 - ۳- انسان، چه در مقام فرد و چه در قلب جامعه، برای تنظیم همه امور زندگی خود، به خدا، به دین و به ارزش‌های زندگی نیاز دارد.

۴- تکامل بشری، از جمله عناصر زندگی اجتماعی است و همه تفاوت‌ها اعم از طبقاتی، نژادی، قومی یا ملی از نظر آدمی، ناپسند است.

۵- غرایز جنسی، نیازمند کنترل عقلی است که تشکیل پیوندهای متعادل و متوازن خانوادگی را تضمین کند.

۶- استثمار، استعمار، بهره‌گیری، تجاوز و دست‌اندازی به منابع دیگران به منافع تنگ‌نظرانه، اشغال سرزمین دیگران و توهین به مقدسات، همگی ناپذیرفتنی‌اند.

آنچه برشمردیم، شماری از بنیادهای پذیرفته شده ماست؛ آیا در این باره، با غربی‌ها، اتفاق نظری وجود دارد؟

مسلمانان، این ارزش‌ها را کاملاً می‌پذیرند؛ اما آیا غرب، با آنها هماهنگی دارد؟ می‌توانم با اطمینان بگویم که غربی‌ها چه بسا، عمق این ارزش‌ها را دریافته‌اند؛ زیرا متأسفانه با آنچه بدان خو گرفته‌اند فاصله‌ها دارند.

آری! اگر بتوانیم درباره این بنیادها و امثال آنها، به تفاهم برسیم، طبیعی است که می‌توانیم به سطح معینی از تفاهم مشترک و متقابل، نسبت به یکدیگر دست یابیم. من به تحقق این هدف - البته در صورت فراهم آمدن حسن نیت و نگرش مطلوب علمی برای شناخت حقیقت - امیدوار هستم.

آری! فکر می‌کنم که همه بشریت قدم به قدم به منظور حذف گرایش‌های الحادی و پدیده‌های منکر خداوند متعال (البته همیشه به رغم وجود و حضور برخی دست‌اندازهای کوچک) حرکت می‌کند.

نشانه‌های خوبی نیز از این حرکت دیده می‌شود که می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱- جهت‌گیری جهانی در تثبیت حقوق بشر که به رغم سوء استفاده از منشور جهانی حقوق بشر از سوی کشورهای بزرگ گویای سمت‌گیری معنوی به منظور تثبیت حقوق بشریتی است که ادیان، منادی آن بوده‌اند. هرگونه انکار جنبه‌های معنوی و فطری انسان، ادعاهای حقوق بشری را زیر سؤال می‌برد.

۲- جهت‌گیری‌های جهانی توده‌های مردم در گرایش به راه‌حل‌های دینی که در پی ناکامی راه‌حل‌های مادی مطرح شده است. مادی‌گرایان سعی در انکار این جهت‌گیری دارند و استعمارگران در پی سرکوب و سرپوش گذاشتن بر آن و توطئه علیه آن هستند؛ اما به هر حال یک سمت‌گیری حقیقی و مردمی است. توده‌های مردم چه در جهان اسلام و چه در جاهای دیگر، متوجه شده‌اند که سعادت بشریت نهفته در احیای ارزش‌های معنوی و بازیافت وجود آنها در زندگی انسان است.

این موضوع در جهان اسلام روشن‌تر است؛ امروزه توده‌های مسلمان در تلاش برای بازگرداندن نقش دین در زندگی و استفاده از هر وسیله برای برقراری نظام اسلام در زندگی به رغم همه موانع موجود در این راه هستند. دوران کنونی، دوران چیرگی اسلام و دوره گرایش به معنویات در جهان اسلام است.

۳- فروپاشی وحشتناک نظام کمونیسم الحادی که ناشی از مخالفت با فطرت انسانی و همان نکته‌ای بوده که امام خمینی (قدس الله سره) در نامه خود خطاب به گورباچف - بیش از دو سال پیش از فروپاشی شوروی - بدان اشاره کرد و خطاب به وی فرمود که کمونیسم می‌رود تا به موزه تاریخ بپیوندد؛ زیرا با فطرت انسانی مخالفت کرده است. و او را به دین و به ویژه اسلام فراخواند؛ زیرا پاسخ حقیقی به نیازهای انسان در آن یافت می‌شود. آقای گورباچف نیز در استعفا نامه خود به همین نکته اشاره کرد و یادآور شد که فروپاشی اتحاد شوروی، ناشی از انکار نعمت‌های الهی از سوی ایشان بوده است.

به هر حال ما آغاز دوره دین و معنویات را به فال نیک می‌گیریم. درباره آنچه هر از گاهی گفته می‌شود که حکومت دینی ممکن است فشار بر اقلیت‌ها را در پی داشته باشد باید گفت که این ادعا، کاملاً بی‌پایه است زیرا قواعد دین اسلامی، احترام به حقوق اقلیت‌ها و اعطای حق شهروندی کامل و حمایت از آنها در برابر هر تجاوزی از سوی دولت را واجب می‌گرداند و تاریخ اسلام نیز به رغم اینکه

جز در دوره‌های کوتاهی به شکل کامل پیاده نشد خود شاهد چنین برخوردی با اقلیت‌هاست.

برخورداری اقلیت‌ها در جمهوری اسلامی ایران از همه حقوق خود نیز شاهد دیگری بر این حقیقت است.

به نظر من، بازگشت حکومت‌های دینی، تأثیر به‌سزایی بر روابط بین‌الملل بر جای خواهد گذارد؛ به گونه‌ای که روحیه همکاری مشترک برای نشر اخلاق پسندیده حکم فرما خواهد شد، از پتانسیل‌های نهفته انسانی استفاده می‌شود و زندگی بر پایه‌های متین و هماهنگ با فطرت آدمی، شکل خواهد گرفت.

من در انتظار جهانی هستم که سرتاسر آن را عدالت، همکاری، محبت دینی و تفاهم منطقی فراگیرد و این همان چیزی است که تمامی ادیان مژده آن را داده‌اند و در اسلام به صورت اعتقاد به ظهور حضرت مهدی - که زمین را در پی پرشدن از ظلم و جور، سرشار از عدل و داد خواهد کرد - تجلی یافته است. از این روست که معتقدم بشریت باید آماده و حتی کوشا برای برقراری یک نظام دینی جهانی باشد که هدف‌های والای بشریت را تحقق بخشد.

درباره «**رابطه دین با زندگی**» سؤال شد که پاسخ آن از این قرار است:

آنچه مسلم است اینکه یک نظام اجتماعی نمی‌تواند جدای از ایدئولوژی پذیرفته شده جامعه (یعنی موضوع اجرای آن نظام) باشد و در واقع نمی‌توان ایجاد یک نظام همه جانبه زندگی را بدون داشتن پیش‌زمینه‌ای درخصوص جهان‌بینی و نگرش به هستی، انسان و زندگی و در حقیقت بدون یک فلسفه معین، تصور کرد. حتی خود سرمایه‌داری نیز که ایده جدایی مسائل اجتماعی از مسائل واقعی را مطرح کرده هرگز نمی‌تواند از دیدگاه صرفاً مادی خود به زندگی، رهایی یابد. در نتیجه، وقتی دین وارد زندگی می‌شود به معنای آن است که به عمق وجدان اجتماعی نفوذ می‌کند و پایه‌هایی را که نظام بر آنها استوار است، دچار دگرگونی می‌سازد. معنای این سخن نیز آن است که دین به همه مشکلات زندگی نفوذ می‌کند و آنها را طبق دیدگاه‌های خود تغییر می‌دهد (و

البته اگر این دین واقع‌گرا و اجتماعی باشد برای همه مشکلات اجتماعی، راه‌حل‌هایی عرضه می‌کند.)

بر این اساس است که می‌توانم تأکید کنم وقتی دین وارد عرصه‌ای شد، آن را به صورت ریشه‌ای دچار دگرگونی ساخته و سعی می‌کند تا روابط و سیاست‌های آن را طبق منطق تازه‌ای، شکل دهد.

و سرانجام نیز این پرسش مطرح شده است: آینده نهضت اسلامی را چگونه می‌بینید؟ که در پاسخ، یادآور می‌شوم برای ارزیابی آینده نهضت اسلامی، از چند نکته، یاری می‌گیرم:

یک - از بررسی و مطالعه در حرکت تاریخ بشری که به رغم همه فراز و فرودها، همواره جهت‌گیری صعودی به سود اهداف معنوی، داشته است.

دو - از اعتماد به لطف الهی که بشریت را همواره به سوی کمال سوق می‌دهد.

سه - از وعده‌های قطعی قرآن نسبت به پیروزی حتمی حرکت اسلامی در صورت صداقت با خود و برخورداری از ویژگی‌های قرآنی.

و بدین ترتیب اعتقاد دارم که آینده نهضت اسلامی بسیار درخشان است؛ به ویژه اگر به عناصر پویا و خلاق این نهضت، امکانات مادی و معنوی، ایمان توده‌های مسلمان به آینده و فرهنگ ایثار و فداکاری که از آن برخوردار است، توجه داشته باشیم. اعتقاد دارم که هر چشم حقیقت‌بینی کاملاً درک می‌کند که ما در آستانه جهانی قرار داریم که حکومت قرآن کریم، آن را فراگرفته است.

خواننده عزیز!

این مصاحبه مطبوعاتی را نقل کردم تا به جای پیشگفتار برای کتابی قرار گیرد که در باب تشویق گفت‌وگوی «اسلامی - اسلامی» و سپس «اسلامی - دیگران»، مطالبی در خود دارد، اصول انسانی اسلام را روشن می‌سازد، نقاط مشترک آن را نشان می‌دهد و راه را برای همکاری‌های انسانی و تأثیر سازنده بر همه بشریت هموار می‌سازد.

فصل اول

گفتمان اسلامی
و بازگشت به میانه‌گرایی

گفتمان اسلامی و بازگشت به میانه‌گرایی

والصلاه والسلام علی محمد سید المرسلین و آله الطیبین و صحبه الکرام؛ اما بعد:

منظور ما از گفتمان اسلامی در اینجا، گفتمان آموزشی سطحی یا عمیق نیست؛ گفتمان ادبی و بلاغی نیز نیست، مراد ما گفتمان رسانه‌ای است که با احساس توده‌های مردم سروکار دارد و افکار عمومی را سمت و سو می‌دهد. به نظر ما نیازی هم نیست که برای گفتمان و تعیین و ارائه تعاریف، تقسیم‌بندی و عناصر و ضوابط آن وارد روند فلسفه‌بافی شویم زیرا این امر برای اندیشمندان تقریباً در شمار بدیهیات است.

اهداف شریعت نیز در این گفتمان کاملاً روشن است و اجمالاً به مفهوم رساندن حقیقت از شاهدان آن به غایبان و به تعبیر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) «حاضران به غایبان اطلاع دهند»^۱ است.

اسلام شیوه بسیار جالبی در سوق به گفت‌وگوی سازنده و علمی و منطقی دارد، به گونه‌ای که می‌توان آن را نظریه همه‌جانبه و پیشرو در تاریخ اندیشه بشری تلقی کرد. ولی احساس می‌کنیم گفتمان رسانه‌ای اسلامی در دوران ما گرفتار بیماری‌ها و کژیه‌های وحشتناکی است که آن را از تحقق اهدافش بازمی‌دارد و می‌توان آنها را در عناوینی چون «افراط‌گرایی غیرقابل قبول» و دوری از «خردگرایی»، «میانه‌گرایی» و «تعادل»، گرد آورد.

۱ - حدیث را «بخاری» و «مسلم» و «النسائی» و «احمد» روایت کرده‌اند.

نیاز به آن نیست که از میزان پای‌بندی اسلامی به موارد فوق سخن بگوییم زیرا در جای جای احکام و تشریعاتی همچون مفاهیم و اخلاقیات آن، کاملاً روشن و آشکارند.^۱

شایسته ذکر است که مراد ما از گفتمان رسانه‌ای، آن گفتمان رایج و پیش پا افتاده‌ای که گاه به مسائل بسیار جزئی و عادی و حتی عامیانه می‌پردازد نیست بلکه آنچه بر آن تأکید می‌کنیم رسانه‌اندیشمندان اسلامی است که با خرد و فرهنگ و شیوه‌های زندگی امت اسلامی سروکار دارد و موقعیت تمدنی بشری آن را تعیین می‌کند.

بنابراین کوشش ما، خود انتقادی از جنبش اندیشمندان رسانه و فراخوانی به تحقق میانه‌گرایی و ایجاد تعادل میان کفه‌های زیر است:

- سطحی‌نگری و تعمق عقیدتی.
- گرایش‌های شتابزده و تهورآمیز و گرایش به تغییرات بطیء و پرحوصله.
- اختصاص و عدم احتکار.
- انزوا و تأثیرپذیری‌های افراطی.
- تعصب و عقب‌نشینی‌های اصولی.
- واپس‌گرایی و پیشروی دروغین.
- افراط در ارزیابی‌ها و بی‌تفاوتی.

که جملگی نمونه‌هایی از دردها و بیماری‌های گفتمانی ماست.

خودانتقادی از حرکت کنونی اندیشمندان اسلامی

افراد و اندیشه‌ها به لحاظ عینی‌گرایی و ظرفیت انتقادپذیری، بسیار گوناگون‌اند؛ برخی هرگونه انتقاد شخصی را هرچند تند و گزنده باشد می‌پذیرند و برخی دیگر از یک جمله انتقادآمیز - هرچند سازنده و علمی باشد - نیز

۱ - نگاه کنید به: «الظواهر العامه فی الاسلام» از همین نویسنده.

می‌رنجد و آزرده می‌شوند. ولی باید دانست که انتقاد از جنبش‌ها و گرایش‌های فکری، امری طبیعی است و بسیار پیش می‌آید که افراد به تأمل در اندیشه‌های خود و تجدیدنظر در آنها فراخوانده می‌شوند بی‌آنکه احساسات آن چنانی برانگیخته شود یا عواطف و احساساتی جریحه‌دار گردد و مانع از پیگیری آرام اندیشه و باعث خشم بیش از حد شود.

آنچه ما بدان می‌کوشیم تحریک حسّ خودانتقادی نسبت به روند اندیشه اسلامی کنونی در جهان اسلام معاصر است که به صورت کتاب، مقاله یا سخنرانی‌های انفرادی یا در مجموعه‌هایی که به عنوان میزگرد، گردهمایی یا کنفرانس‌های علمی می‌دهیم، در آمده است.

ولی روش ما در این سخن، ایراد اتهام آشکار به شخصیت‌های فکری که نامشان در این یا آن رسانه اسلامی مطرح می‌شود، نیست و تنها به برخی بیماری‌ها و کاستی‌هایی می‌پردازیم و آنها را مطرح می‌سازیم که کسی در بیمارگونگی ماهیت آنها تردیدی ندارد. آن‌گاه به اندیشمند فرصت داده می‌شود تا از همه انگیزه‌های شخصی رها گردد، زیرا قرار بر این است که خالصانه و مخلصانه در راه اعتلای کلمه «الله» کار و تلاش نماید و ببیند که آیا سوزشی از این لهیب دامنگیرش می‌شود و اندکی از این تیرگی، گریبانگیرش می‌گردد یا خیر؟

پیش از طرح برخی گونه‌های بیمارگونه، باید بر دو حقیقت عینی انگشت گذاریم:

حقیقت نخست: وجود برخی اندیشمندان آگاهی است که خداوند متعال به ایشان توان پرواز مجرد فکری و اخلاص برای او - جل شأنه - عطا فرموده است، چیزی که آنان را از درافتادن به لغزش‌ها بازداشته و محل فرود هدایت الهی قرارشان داده است.

حقیقت دوم: انتظار تغییرات همه جانبه در جنبش فکری اسلامی و از آنجا همسویی با دگرگونی‌های همه جانبه‌ای که چون عافیت الهی در تار و پود جهان

اسلامی بزرگ ما جریان می‌یابد. بنابراین موارد خوشبینی بسی بیش از بدبینی‌ها است و در همین راستا امید بسیار زیادی به طلوع اسلامی - فکری درخشانی داریم که به حول و قوه الهی سرتاسر زمین را از خود بهره‌مند سازد.

ما ضمن تأکید و انگشت گذاردن بر این دو حقیقت، مایلیم - البته متناسب با حجم این مطلب - برخی نقاط ضعف و حالت‌های بیمارگونه‌ای را که این اندیشه و به عبارتی اندیشمندان بدان گرفتارند، از نظر بگذرانیم.

نخستین این نقاط ضعف - به صراحت تمام - وابستگی و تبعیت بی‌چون و چرایی است که غالباً به صورت تبعیت از صاحبان نفوذ درمی‌آید. این دنباله‌روی و وابستگی مرگبار گاه بر اثر شرایط طرف‌های مسلط مطرح می‌شود، گو اینکه گاهی نیز برخاسته از ضعف نفس خود اندیشمندان و نیاز اقتصادی یا روانی آنها به چنین تبعیتی است.

می‌توان برای این تبعیت و وابستگی پیامدهای منفی زیادی برشمرد که از عنصر تعارف و رودربایستی و عدم تعرض به هرآنچه ممکن است طرف را به خشم آورد آغاز و به پرشدن شکم از حرام و آماس کردن رگها از خون ستمدیدگان و به تحریف و جعل و دروغ عامدانه، منتهی می‌گردد.

و در فاصله این آغاز تا آن پایان، می‌توان بسیاری از آنچه در جهان اسلامی ما به نام اسلام و به نام تربیت اسلامی و روشنگری، نوشته یا ایراد می‌شود، ردیف کرد!

آیا کسانی که گرانبهاترین گوهر زندگی (زندگی خردمندانه) را به خُردان بی‌همه‌چیز فروختند و به ستایش و مجیزگویی جاهلان و نابخردانی پرداختند که نمی‌دانند چه می‌گویند و هیچ کدام از اسباب بزرگی و بزرگواری را دارا نیستند، به این نکته اندیشیده‌اند؟

آری! پیامدهای وابستگی و تبعیت درجاتی دارد؛ گاه از خودداری از بیان آنچه خشم طرف مقابل را به دنبال دارد و بسنده کردن به روشنگری ساده و به دور از

برانگیختن افراد علیه ظلم تجاوز نمی‌کند حال آنکه نمودهای دیگری از آن به سطح توجیه اعمال و رفتار این صاحبان نفوذ و سلطه‌گران و تا حد و سطح همان جنایات ارتكابی آنها نیز می‌رسد.

وجه بیمارگونه دیگر در سطح اندیشه‌ای، همین تکرار و درجا زدن کسل‌کننده اندیشه بدون هرگونه خلاقیت و ابتکاری در طرح موضوعات و یا ارائه راه‌حلاها و برداشتهاست. این بسیار دردناک و تأسف‌آور است که کسی را نمی‌بینیم که در عرصه اقتصاد و بانکداری اسلامی به رغم گذشت نیم قرن و نیاز مبرمی که وجود دارد، به دنبال اندیشمند بزرگ مرحوم آیت الله شهید صدر^۱، گام بعدی را برداشته باشد.

اینک عرصه فکری در برابر ماست و بیاییم در آن به گشت و گذار پردازیم و این پدیده‌ها را با چشم دل ببینیم و سپس به هر شکلی که می‌توانیم آنها را محکوم کنیم. نقطه ضعف دیگری که کاملاً هم روشن است، مسأله عدم پذیرش واقعیت موجود و فاصله گرفتن - جز در موارد نادر - از مشکلات واقعی بنابر عوامل و دلایل بسیاری از جمله اصرار بر نرنجاندن صاحبان نفوذ و نیز عدم درک درد و رنج توده‌های مردم و جز آن است.

در این راستا کدام نوشته‌ها و آثاری که بیانگر زمینه‌های مناسب اجرای احکام اسلام، در چارچوب وحدت همه جانبه اسلامی و به فراموشی سپردن همه مرزها و منافع تنگ‌نظرانه هستند را سراغ داریم؟ و آیا مطالعات و پژوهش‌های کافی در مورد مکاتب منحرفی چون: ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه، مارکسیسم و اندیشه‌های سرمایه‌داری و لائیسزم و هرمنوتیک و جهانی شدن و غیره که تمامی اندام امت و به ویژه اندیشه جوانان آن از آن رنج می‌برد به عمل آمده و صورت گرفته و فراهم شده است؟

۱ - او امام شهید «محمدباقر صدر» (قدس سره) است که در سال ۱۹۸۰م. به دست جنایتکاران رژیم سرنگون شده صدام در عراق به شهادت رسید؛ اندیشه‌های خلاق این اندیشمند در فقه و اندیشه و سیاست و اقتصاد بر کسی پوشیده نیست. از آثار او: «اقتصادنا»، «فلسفتنا»، «دروس فی اصول الفقه»، «الاسس المنطقیه للاستقراء» و غیره است.

در همین زمینه شاهد کاستی‌های بزرگی در مطالعات دانشگاهی اسلامی هستیم. کنجاست آن مطالعات و درس‌نامه‌هایی که این عطش را سیراب سازند؟ و آیا توانسته‌ایم به این شور و شوق دانشگاهی به اسلام که واقعیتی غیرقابل تردید است، لبیک گوئیم؟ و در برابر آن، چه کرده‌ایم؟ حتی تجربه‌هایی که برای اسلامی‌سازی دانشگاهها مطرح شده‌اند جملگی ناقص، پوزیتیویستی و با جنبه اثباتی وارداتی و بدون رعایت واقعیت‌های اسلامی ما و هماهنگی با آنها هستند. اگر خواسته باشیم همچنان به طرح نقاط ضعف ادامه دهیم، با فهرست بلندبالایی روبه‌رو خواهیم شد که هیچ کدام از آنها را نمی‌توان نادیده گرفت و چشم بر آنها بست.

در این فهرست به عنوان مثال ضعف در عرضه و عدم یا اندکی نوگرایی و کم‌توجهی به مسأله شور و هیجان حماسی مبتنی بر شالوده اندیشه اصیل - که خود جنبه‌ای قرآنی است و پاک آن را نادیده گرفته‌ایم - برخورد خواهیم کرد. در اینجا یک بار دیگر تکرار می‌کنیم که ای بسا آنچه گفته می‌شود جنبه عمومی نداشته باشد ولی به هر حال در وجود فکری ما حضور دارد؛ چیزی که مستلزم خودانتقادی عینی از سوی هر فرد و هر مجموعه افراد با هدف انجام وظیفه الهی - تاریخی خود و دست‌کم همگامی و همراهی با چشم‌اندازهای امتی است که مسافت‌های درازی را برای رسیدن به اهداف بزرگ خود طی می‌کند تا به یاری و حول و قوه خدایی که بر هرکاری تواناست به تحقق دین خدا در سرتاسر زمین نایل آید.

اندیشه اسلامی از سطحی‌نگری لابی‌گرانه تا ژرف‌نگری غیرطبیعی

برای پرهیز از پیچیدگی در سخن باید دو اصطلاح «سطحی‌نگری لابی‌گرانه» و «ژرف‌نگری غیرطبیعی» را تا حد ممکن توضیح دهیم.

اصطلاح نخست به معنای توجه به ظواهر امور و مطرح ساختن آنها بر درک

و فهم عرفی و چشم‌پوشی از هرگونه پرسشی است که ممکن است پیرامون آنها مطرح شود و پاسخگویی به آنها مستلزم تعمق در نفس بشری یا پیچیدگی‌های اجتماعی باشد.

حال آنکه اصطلاح بعدی تقریباً عکس اولی است، چه به معنای تأمل دقیق در هر حرکت کوچک و بزرگ و کوشش در توجیه فلسفی و چشم‌اندازی به افق‌هایی است که به ذهن کسانی که آنها را مطرح کرده یا بر زبان آورده‌اند نیز خطوط نکرده است.

اگر در دیدگاه نخست نوعی ساده‌نگری و دست‌کم گرفتن مسأله و خریدینی ایده و جداسازی آن از اصول و شالوده‌های حقیقی آن نهفته است، در گرایش دوم نیز اغراقی غیرقابل توجیه به ویژه در عرصه رسانه‌ای - و نه علمی - و تصویری و تصویر غلطی از فهم و درک عرفی بر این اساس که درک و فهمی متعلق به جامعه‌ای عمدتاً متشکل از فیلسوفان و خردمندان برجسته است و باری غیرقابل توجیه بر واژه یا مسائل مطرح شده، پنهان است.

کسانی که به شیوه‌های بحث و مطالعه در انواع اندیشه اسلامی و مکاتب امروزی آن می‌پردازند در بسیاری مواقع میان دو گرایش پیش‌گفته سرگردان‌اند، چیزی که آنها را به نوعی از حقیقت دور می‌سازد و توانایی جهت‌دهی صحیح به فرزندان این امت و شکل‌دهی به خودآگاهی توده‌های مطلوب به عنوان پیش‌درآمدی برای خیزش امت و تحقق امید و آرزوهای بلند را از ایشان سلب می‌کند و آن‌را به فکری که منحصرأ به فلسفه‌با فان و علما تعلق دارد یا فکر پیش‌پا افتاده‌ای که توجه دست‌اندرکاران فرهنگ اسلامی و علوم انسانی را برنمی‌انگیزد، تبدیل می‌کند.

با تأملی در چند و چون اندیشه‌های اسلامی و شیوه‌هایی که دیدگاه اسلامی با مشکلات انسانی برخورد می‌کند، آن را شیوه‌ای متعادل و انعطاف‌پذیری می‌یابیم که از یک‌سو با درک فطری - عرفی همسو و همراه است، چنان که انسان قرآن

کریم را کتابی می‌یابد که همه مردم آن را می‌خوانند و همگان آن را می‌فهمند و گروهها و اقشار مختلف مردم با سطح درک و شعور متفاوت با آن ارتباط برقرار می‌کنند ولی در عین حال در قرآن کریم معانی والایی وجود دارد و از چنان عمقی برخوردار است که بزرگترین خردمندان نیز در درک آن حیران و انگشت به دهان می‌مانند. وقتی قرآن کریم در پی بیان مفاهیم والایی از جهان غیب برمی‌آید و این مفاهیم را به درک و فهم مردم نزدیک می‌سازد و در عین حال درک و فهم مردم را ناتوان از دریافت مستقیم مطلب می‌یابد، به شیوه تشبیه متوسل می‌گردد ولی از آنجا که تشبیه هم عامل سازنده و مثبتی در نزدیک‌سازی معناست و هم به دلیل تداخل معانی میان مشبه و مشبه به، عاملی منفی به شمار می‌آید، در آیات شریفه قرآن بر ایده ارجاع متشابهات به محکماتی تکیه می‌شود که هیچ دلالت گمانی در آن راه ندارد و بدین ترتیب روند تشبیه نقش نزدیک‌ساز خود را بی‌آنکه انحراف و تصور منحرفانه‌ای مطرح گردد ایفا می‌کند. احتمالاً مهم‌ترین تحلیل درخصوص ایده وجود «محکم و متشابه» در قرآن کریم نیز همین است.

بدین گونه است که آیین اسلام در برخوردهای فکری، دارای ویژگی و صفت تعادل و توازن میان روشنی بیان از یک سو و عمق مطلب از سوی دیگر است. ولی آیا اندیشه اسلامی این حقیقت را درک کرده است؟

اندیشه اسلامی باید چنین انگارد که دیدگاه اسلامی دیدگاه جامعی است که در روندی هماهنگ و برای تحقق یک هدف، تمامی بخش‌های جهان هستی را به هم پیوند می‌دهد و همه عناصر فطرت انسانی را به گونه‌ای هماهنگ به منظور تحقق هدف از آفرینش بشری به یکدیگر می‌پیوندد و تمامی عناصر تشکیل‌دهنده تشریح اسلامی را در وحدتی با شکوه و برای تحقق هدایت تشریحی انسان به یکدیگر متصل می‌کند؛ به همین دلیل هرگز نمی‌توانیم با مشکلات مطرح بشری به آسانی یک دانش‌آموز یا سادگی یک چادر نشین و سطحی‌نگری یک کارگر

ساده برخورد کنیم و چنین گمانی داشته باشیم که اینها همه سزاوار برخورد مستقیم با متون اسلامی برای نیل به واقعیت دیدگاههای اسلامی درباره جهان هستی، زندگی، تاریخ، بشریت و احکام تشریحی آن می‌باشند. آری! ما نمی‌توانیم از مشکلات و مسائل بزرگی چون «جبر و اختیار»، «معاد جسمانی»، «عدل الهی»، «صفات الهی» و «نظام سیاسی» و هزاران مسأله از امثال آنهايي که مطرح می‌شوند و نیازمند پاسخ با موضع‌گیری‌های درستی هستند، بی‌تفاوت بگذریم یا با آنها با سطحی‌نگری لابی‌گرانه برخورد کنیم، طوری که گویی با مسأله ریاضی ساده‌ای روبه‌رو هستیم و تمامی کسانی که عمر خود را صرف جست‌وجوی راه حل و تدوین دیدگاههای پیچیده‌ای برای آنها کرده‌اند، مورد تمسخر قرار دهیم.

این کار در واقع به مفهوم گسست از حقایق بزرگ و به معنای تحقیر غیرطبیعی اندیشه اصیل اسلامی و ای بسا نفی‌کننده اصل تفکر و تدبیر یعنی نخستین چیزی است که اسلام بدان فرمان داده است.

ولی در مقابل، با گرایش متضادی روبه‌رو هستیم که می‌کوشد مفاهیم روشن اسلامی را در قالب‌های فلسفی پیچیده بریزد و فرهنگ اسلامی را تبدیل به فرهنگ فلاسفه و جامعه اسلامی را مبدل به جامعه نوابغ نماید و واقعیت‌های موجود و روشنی فطری اندیشه‌ها را به فراموشی سپارد و این نکته را از یاد ببرد که اسلام قرار است در آگاهی توده‌ها جای گیرد تا تمامی زندگی ایشان را سامان بخشد و آنان را به سوی کمال هدایت نماید.

در اینجا در پی آن نیستیم که مثالهایی از این گرایش ارائه دهیم. مسأله برای کسانی که تأملی در انواع تفسیرهای علمی اغراق‌آمیز از حقایق قرآنی - که آن را به عنوان کتابی برای آموزش علوم طبیعی جلوه‌گر می‌سازند - یا در انواع تفسیرهای عرفانی اغراق‌آمیزی که از آن کتابی ویژه عرفا و نه دیگران می‌سازند و نیز در انواع تفسیرهای فلسفی اغراق‌آمیزی که قرآن را کتابی سرشار از راز و رمزهای فلسفی که تنها پس از عمری دراز می‌توان آن را درک کرد، می‌دانند داشته باشند، کاملاً روشن است.

چکیده‌ی منظور ما از این سخن این نکته است که به تحقق تعادلی که از دو واژه «بیان و حکمت» برداشت می‌شود فراخوانیم و آن چنان غرق در ظواهر امر نشویم و آنچه را بر نمی‌تابد به آن نسبت ندهیم.

صحبت ما تنها منحصر به تفسیر آیات قرآنی یا شرح و توضیح احادیث نیست و همه‌ی تعاملات فکری با مشکلات و پرسش‌های مطرح را شامل می‌گردد. در همه‌ی اینها معیار ما یکی است و در انواع تعاملات فکری اسلامی نیز از یک آیین پیروی می‌کنیم.

مثلاً اگر بر نظام سیاسی اسلام انگشت گذاریم خواهیم دید که بسنده کردن به برخی اصطلاحات عمومی از جمله: «شورا» و «عدالت» و در نظر گرفتن آنها به عنوان کل محتوای سیاسی، بدون شک و با شناختی که از مشکلات حکومت و نقش عمده‌ی آن در زندگی پیدا می‌کنیم، آن را سطحی خواهیم دید. حال آنکه اگر در پی آن برآییم که از متون اسلامی دیدگاه‌های مستقیمی از مواضع مشخص اسلام در ازای تمامی پیچیدگی‌ها و جزئیات ظریف و دقیق در تشکیلات سیاسی کنونی و تشریح جزئیات آنها را طلب کنیم، در واقع بر متون یاد شده چیزی را بار کرده‌ایم که هرگز یارای حمل آن را ندارند و ای بسا راه حل این پیچیدگی‌ها موکول به خبرگی ولی‌امر و مصلحت‌سنجی‌های او با یاری گرفتن از شورا باشد. حقیقت آن است که ما دو خط پیش‌گفته را در گستره‌ی مباحث عقیدتی و به‌ویژه در مسأله «صفات الهی» و امثال آن آشکارا متجلی می‌یابیم، چیزی که به افراط و تفریط می‌انجامد حال آنکه هر دو (افراط و تفریط) برای دیدگاه‌های روشن اسلامی و آنچه امت باید بدان آگاه گردد، سخت زیانبار است.

انقلابی‌گری بدون ایمان سراب است.

این سخن را خطاب به همه‌ی آن کسانی می‌گوییم که دلشان برای تغییر و انقلاب پر می‌زند و در آتش ستم و سرکوب می‌سوزند و می‌کوشند تا در برابر

اشغالگری و طغیان و مفسده‌جویی ایستادگی کنند؛ آنچه در این میان خواستار آنیم اندیشیدن به آفرینش آسمانها و زمین و آفرینش جانها و به هدف والای حیاتی است تا مگر در مطرح شدن مسأله انسانی مهمی در بعد فکری (ایدئولوژیک) و عملی، مشارکت داشته باشیم.

در اینجا مخاطب ما تنها افراد نیستند اگرچه ایشان نیز از اهمیت به سزایی برخوردارند، بلکه بیشتر بر آن دسته سازمانها و جنبش‌ها و جبهه‌ها و جریاناتی انگشت می‌گذاریم که معتقدیم شمار بسیار زیادی از آنها در یافتن زندگی بهتر، صادق هستند و نسبت به مبارزه با ظلم و سرکوب و طاغوت و لزوم قیام علیه آنها، احساسات پاک و درستی دارند.

انقلابی‌گری به چه معناست؟

انقلابی‌گری آن چنان که برخی تصور می‌کنند یک آیین نیست؛ کسانی که چنین تصویری دارند به هر کار و اقدام خشونت‌آمیز و مخالف با قوانین جاری و بی‌توجه به پیامدهای آن، صفت انقلابی‌گیری می‌دهند و بر این گمان‌اند که اقدامی بی‌پروا، شتابزده و بی‌هیچ حساب و کتابی است. همچنان‌که در مقابل، انقلابی‌گیری هدف مطلقاً والایی هم نیست که دیگران از آن تصور دارند که هر کس توانست اهدافی را فراروی امت گذارد که زرق و برق آزادی و عدالت و برابری داشته باشد و به بشریت نوید آینده‌بهتری دهد بی‌آنکه به وضع او و نحوه اجرای نقشه‌ها و برنامه‌هایی که به سمت آن اهداف حرکت می‌کند، توجه کند، انقلابی است. در این میان آنچه ما طی برداشت و عمل وجدانی از انقلابی‌گری تصور می‌کنیم عبارت از آن است که انقلابی‌گری از یک سو، هدف و نظریه‌والا و از سوی دیگر شیوه تغییر همه جانبه‌ای برای تحقق این هدف و نظریه‌والاست. ما اگرچه به جای انقلابی‌گری به کارگیری اصطلاح آیین‌تغییری را ترجیح می‌دهیم ولی تسامحاً با اصطلاح رایج در این عرصه همراه می‌شویم و آن را به کار می‌بریم.

درست گفته‌اند:

کسی که بی‌هدف کاری می‌کند، همچون گردآورندهٔ هیزم در تاریکی است و کسی که هدفی دارد و کاری نمی‌کند، آرمانگرایی خیالپرداز است. انقلابی‌گری به معنای تغییرات محوری آن چنان که از توضیحات پیش گفته برمی‌آید بدون ضابطه و قانون یا حرکتی ضد ضوابط نیست؛ ما معتقدیم که انقلابی‌گری عرصهٔ مهم‌تری برای اعمال این ضوابط است. اما این ضوابط کدام‌اند؟

ضوابطی که ما در تصوّر داریم در موارد زیر خلاصه می‌شوند:

یکم: در بعد اهداف نظری، باید این عناصر فراهم آیند:

الف: فطرت انسانی.

ب: همه‌جانبگی.

ج: پیوستگی و تکامل.

دوم: در بعد عملی نیز باید حامل عناصر زیر باشد:

الف: تغییرات محوری.

ب: همه‌جانبگی و هماهنگی.

ج: واقع‌گرایی.

د: فراتر از واقعیت.

و برای توضیح بیشتر می‌گوییم:

بدون تردید، هدف باید انسانی باشد. انسانیت انسان را نیز شخصیت انسانی عامی تعیین می‌کند که همهٔ افراد در آن اشتراک دارند و عمل انسانی را از دیگر اعمال، متمایز می‌سازند و در واقع معیاری برای پیشرو بودن فرد و ایده یا واپسگرا بودن این دو به شمار می‌رود؛ اما این شخصیت انسانی عام کدام است؟ این همان چیزی است که در متون اسلامی با عنوان فطرت از آن یاد می‌شود، یعنی آنچه خمیرهٔ انسان با آن ساخته شده و آب و گلش بدان عجین گشته و آن را از دیگر موجودات متمایز ساخته است. به رغم انکار منکران و با وجود تلاش

صاحبان نظریه‌های انحرافی و همه آن دیدگاههایی که انسان را به حیوانیت پست وی مرتبط می‌سازند، فطرت آن چیزی است که شخصیت متمایزی به انسان بخشیده و برای بنای تمدن و پیشرفت، اهلیت و شایستگی‌اش بخشیده است حال آنکه جوامع حیوانی (اگر بتوان چنین نامی بر آنها نهاد) از بدو پیدایش تاکنون بر همان وضع باقی مانده‌اند و مطمئن هستیم که این گونه نیز خواهند ماند (و البته این به معنای نادیده گرفتن تغییرات بسیار کند و ارگانیک در شکل‌گیری و ساختار فیزیولوژیک آنها نیست).

از اینجاست که هرگونه نفی فطرت به معنای نفی وجدان انسانی است و همه مخالفت‌ها با وجدان به سرنوشت محتوم زوال و نابودی، منتهی می‌گردد.

حال اگر به فطرت بازگردیم می‌بینیم کسانی که به آن باور دارند منحصراً برخوردار از دیدگاههای دینی هستند و هرگز امکان ندارد «ماتریالیسم» یا «ایمان به فطرت» همخوانی و هماهنگی داشته باشد. اینک فراروی ما همه نظریه‌های ماتریالیستی قرار دارد. وقتی آنها را بازخوانی می‌کنیم و از نظر می‌گذرانیم درمی‌یابیم که جملگی منکر فطرت هستند آن هم به این دلیل که این دیدگاهها، معیارها و مقیاس‌های مادی را تنها داور اندیشه و ایده قرار می‌دهند و فطرت از جمله مواردی نیست که بشود آن را با معیارهای مادی سنجید.

فطرت با نمودهای عقلی، عملی و اخلاقی و انگیزه‌های اصیل و امکانات ترکیبی که با خود دارد، فضای طبیعی برای دریافت میزان درستی یا نادرستی هر دیدگاه و معیاری برای پیشرو یا واپسگرا بودن آن است و از آنجا که همواره به سوی تکامل و پیشرفت حرکت می‌کند می‌توان میزان انقلابی بودن هر ایده و عملی را نیز با آن سنجید.

منظور از همه‌جانگی چیست؟

در حقیقت منظور ما از این تعبیر آن است که هدف باید ناظر بر آینده کل بشریت و عاملی در تحقق آن به بهترین شکل و به فراموشی سپردن هرگونه

وابستگی تنگ‌نظرانه نژادی یا تعلق جغرافیایی توهمی یا پیوند زمانی اعتباری باشد، زیرا وجدان و فطرت، حکایت از وحدت آینده دارند و در راستای تحقق این وحدت برمی‌انگیزانند و مسئولیت عمل در این جهت را بر دوش انسان قرار می‌دهند. این احساس وجدانی خود انگیزه‌ی وی در جهت‌گیری به سوی عدالت و نفرت از ستم و احساس همدلی و هموعی با دیگران و در واقع رمز اعطای ناخودآگاه صفت انسانی به هر کاری است که در خدمت جمع و مجموعه قرار داشته باشد.

بنابراین «همه‌جانگی» و «تکامل» نه برابر یا معادل با فطری بودن بلکه معلول آن است.

و در مورد «کار» انقلابی نیز باید گفت تنها زمانی صفت انقلابی بر آن صادق است که بر محور بنای اجتماعی انگشت گذارده باشد و تغییر آن را هدف قرار دهد و این به معنای ایمان به هم‌پیوندی زیربنایی با جامعه است. جنبه‌هایی وجود دارد که تغییر در آنها بیشترین تأثیر را بر جنبه‌های دیگر بر جای خواهد گذارد. از جمله می‌توان گفت: کیفیت تغییرات سیاسی بیشترین و شدیدترین تأثیرات را بر دیگر جنبه‌های اجتماعی بر جای می‌گذارد همچنان‌که کار انقلابی، همه‌گامها را به سمت این نقطه سوق می‌دهد و در راستای چنین نگاه تمرکز یافته‌ای عمل می‌کند و حتی اگر به اصطلاح در یکی از جنبه‌های مبتنی بر فساد هم اقدام کند، می‌کوشد تا محور مزبور را تغییر دهد. مراد ما از همه‌جانگی و هماهنگی نیز چیزی جز این نیست.

منظور از واقع‌گرایی نیز توجه به واقعیت و غرقه نشدن در برنامه‌های خیالپردازانه‌ای است که واقعیت‌های فطری و اصیل انسانی و نیازهای صادقانه و اشباع متناسب و عادلانه آنها و نیز شرایط زمانی و مکانی جامعه مورد تغییر را نادیده می‌گیرند.

و سرانجام آخرین صفتی که برای کار انقلابی در نظر گرفته‌ایم، فراتر رفتن از واقعیت است. این کار از لازمه‌های تغییر است، چه در غیر این صورت آدمی

اسیر آن دسته تصورات تجربی و انعکاسی ذهنی می‌گردد که جز واقعیت‌های زندگی چیزی در آن منعکس نمی‌شود و تنها در محیط همین آمد و شده‌است که حرکت می‌کند؛ آمد و شده‌هایی که چه بسا جنبه جمود و بی‌حرکتی و درج‌ازدن داشته باشد و در این صورت نمی‌تواند وضعیت یا حالتی فراتر از آن را شاهد باشد تا در راستای در هم شکستن این تصویر موجود و تحقق طرح نوینی که در پی آن است، قدم بردارد.

از این روست که انسان همواره از واقعیت‌های خود فراتر می‌رود و می‌کوشد تا از بالا به آن نگاه کند و آن را با تصویر ایدئولوژیکی که دارد به عنوان قاعده‌ای برای مجموعه زندگی مقایسه کند و در نتیجه جنبه‌های ناهماهنگ با آن را در هم بشکند و سعی نماید آن را به تصویر ایده‌آلی که برای خود در نظر گرفته است تغییر دهد.

بدون این اعتلا و بالانگري، ممکن است انسان بتواند واقعیتی را با هدف چیرگی بر آن در هم بشکند ولی همچنان که گفتیم در شیوه کار، مانند هیزم جمع‌کنی است که در تاریکی به گردآوری هیزم می‌پردازد.

نقش ایمان به خدا در تحقق این عناصر

صرف‌نظر از شالوده‌های فطری که ایمان از آن برخوردار است و نیز انگیزه‌های واقعی برای معرفت الهی و آنچه فطرت در لزوم شناخت ولی نعمت و مولای حقیقی و انجام حق بندگی برای او بر انسان تحمیل می‌کند - صرف‌نظر از همه اینها - ایمان به خداوند متعال تمامی عناصر لازم انقلابی‌گری اعم از فکری یا عملی را برای انسان فراهم می‌سازد زیرا انسان مؤمن نسبت به وجود خطی طبیعی و انسانی که فطرت آدمی او را به سمت مراحل متعالی رهنمون می‌شود، یقین دارد و مطمئن است آن مطلق که با آن پیوند دارد، مطلق وهمی و ساخته و پرداخته کاستی‌های ذهنی او و آگاهی‌های اجتماعی‌اش نیست تا روزی پیشرفت و تکامل تمدنی او را به قید و بند کشد، بلکه مطلق حق و دارنده همه صفات

کمال است و بنابراین حرکت به سوی او پیوسته است و هرچه به او (عزوجل) نزدیکتر شود نعمت‌هایش افزونتر می‌گردد و هر گام به سمت او با مهر و رحمت و عطوفت الهی بر این بنده - به تأکید متون و احادیث بسیاری - روبه‌رو می‌گردد لذا این روند، رو به بالا و شتاب‌گیرنده است: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (فاطر - ۱۰) (سخنان پاکیزه

به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد.)

طبیعی است که باور به وحدانیت الهی و اینکه همگان از نظر خداوند متعال برابرند و همه خلق هدف واحدی دارد و مسئولیت یگانه‌ای بر دوش می‌کشد (طبیعی است که این اعتقادات) بیشترین احساس دربرگیرندگی انسانی در هدف از حرکت مؤمن را به وی می‌بخشد.

و در همان سطح، ایمان به خدا اثرات خود را بر کار انقلابی بر جای می‌گذارد تا به انسان مؤمن در چارچوب راه و مسیری که آغاز آن را می‌داند و هدفش را می‌شناسد (درست مانند حرکت نمادین سعی در صفا و مروه در فریضه بزرگ حج) پویایی و انقلابی‌گری بخشد؛ او در وهله نخست از مرکز وجود فردی خود یعنی «روح» و «درون» آغاز می‌کند و آن را در معرض تغییرات همه جانبه قرار می‌دهد و سپس به صحنه اجتماعی قدم می‌گذارد و آن را نه تنها تغییر می‌دهد که خود پیشاپیش تغییرکنندگان قرار می‌گیرد: «و اجعلنا للمتقين اماما» و مرکز باطل را نشانه می‌گیرد و آن را سنگسار می‌کند و می‌داند که پیروزی از سوی خداست که به هر یک از بندگانش که می‌خواهد ارزانی می‌دارد و نسبت به حسن فرجام کار خود مطمئن است و می‌داند که به یکی از دو فرجام نیک یعنی (پیروزی یا شهادت) نایل می‌گردد و در این راه از همه موانع و تمامی خدایگان وهمی از جمله ثروت و فرزند و مقام، درمی‌گذرد و در راه جامعه و مصلحت عمومی، منافع ذاتی خود را قربانی می‌کند و در این راستا با تمام وجود مسئولیت درونی خود (میان خویشتن و خدای خود) را احساس می‌کند و با گرایش فطری خود، همسویی و هماهنگی کاملی در راستای خدمت دائمی و همواره به انسانیت قرار می‌گیرد.

بدین ترتیب، انسان مؤمن تبدیل به یک انقلابی به تمام معنا می‌گردد: دیدگاه فطری روشن، همه‌جانبگی در دیدگاهها و فراتر رفتن از منیت تنگ‌نظرانه و تلاش برای تغییرات درونی و اجتماعی با انگشت گذاردن بر مشکل اصلی و عدم به فراموشی سپردن جنبه‌های مختلف آن و در نظر گرفتن واقعیت‌ها به رغم فراتر رفتن از آن و کوشش برای تغییر و تبدیل آن به شرایطی بهتر.

شالوده‌های انقلابی‌گری وهمی یا ناقص

ما معتقدیم که بشریت در حالی به سمت و سوی انقلابی‌گری مادی‌کشانده شده است که غالباً احساس نمی‌کرده این نوع انقلابی‌گری بن‌بستی است که کسی را از زندان خود نجات نمی‌دهد زیرا از یک سو خود را به عنوان موجودی گرامی چنان یافت که در نهایت خواری و اهانت و بردگی و بندگی، زندگی کرده که گرگانی از جنس خودش او را می‌درند و خونس را وحشیانی می‌مکند که نه تنها بشر خوانده می‌شوند بلکه خود را مثال و الگوی بشریت والا قلمداد می‌کنند و دیگران را بنده و برده و وحشیان دون مایه و عوام ناقابلی می‌شمارند که جز علف و خشونت، چیزی نمی‌خواهند. آری! بشریت خود را چنان دید و حال آنکه سرچشمه‌های خیر و عدالتی که در عمق وجودش نهفته بود همواره نویدش می‌داد و او را به سمت نور برمی‌انگیخت.

از سوی دیگر مسئولان و دست‌اندرکاران امور دینی به ویژه در اروپا به حاشیه‌نشینان دربار سلاطین و ابزاری در دست شاهان فئودال تبدیل شده بودند، به گونه‌ای که یکی از انقلابیون در برابر پادشاهی فریاد برآورد که باید آخرین کشیش را با روده‌آخرین شاه به دار آویزد! و چنان غرق در خرافات گشتند که به توده‌های مردم فرصت اندیشیدن به رهایی با استفاده از دین - که راه حقیقی نجات به شمار می‌رود - نداد.

در اینجا فرصتی برای برخی مدعیان مادی‌گری فراهم آمد تا دعاوی خود را

مطرح سازند و با شعارهایی چون: انقلاب، عدالت و انسانیت، به دادوستد تاریخی پردازند چنان که برخی محرومان گمان بردند که رهایی در پیوستن به همین ماتریالیسم است و برخی نیز گمان کردند که ماتریالیسم به معنای رهایی است و ایمان به خدا و به ادیان به مفهوم تن دادن به ستم و بندگی است؛ در این میان واکنش‌ها بسیار عظیم بود و رگهای ماده‌گرایی برآمده شد و بشریت چنین تصوّر کرد که طی تنها چند سال به بهشت موهوم کمونیسم یا فردوس دروغین سرمایه‌داری، خواهد رسید.

ولی دیری نپایید که روشن شد آن پرتو روشنایی، تبدیل به آتشی شده که تر و خشک را با هم می‌سوزاند و گله‌های غرب از اینجا رانده و از آنجا مانده در به‌در به دنبال مأوایی گشتند.

مهم‌ترین شالوده‌هایی را که ماتریالیسم برای جنبش‌های رهایی‌بخش مطرح ساخت می‌توان این گونه برشمرد: ملی‌گرایی جغرافیایی، قوم‌گرایی نژادی، منافع مشترک، تاریخ و غیره.

به رغم اینکه هرکدام از این شالوده‌ها از توان نسبی برای گردآوری و تحریک احساسی و چه بسا تحریک تعصب‌آمیز و همی برخوردارند ولی:

الف: امکان آن ندارند که سرچشمه آن نظریه انقلابی با روح فطری و همه‌جانبگی یا آن عمل انقلابی با ابعاد پیش‌گفته باشند و فاقد دوام انقلابی مطلوب‌اند و خیلی زود تبدیل به جنبش‌های شخصی یا مصلحتی می‌شوند و از سوی این یا آن اردوگاه استعماری، مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند و مثلاً تبدیل به مجری اهداف امپریالیستی - البته با فرمول انقلابی - می‌شوند چیزی که مثلاً بر احزاب ملی‌گرایی تنگ‌نظر در کشورهای اسلامی، انطباق پیدا می‌کند.

ب: فاقد آنچه تحقق یک روند تمدنی انقلابی، پیشرو و بالارونده را تضمین کند هستند، زیرا انسان را به خدایگانی توهمی و دروغینی پیوند می‌دهند که انسان خودش آنها را از نسبی بودنشان جدا ساخته و به آنها صفت مطلق بخشیده و مورد پرستش قرار داده و معیاری برای مسیر خود در نظر گرفته است و بدین

ترتیب مسلماً چون قید و بندی بر مسیری که خود زاده شرایط ویژه‌ای است، عمل می‌کند.

همچنان که نمی‌توانند عنصر مسئولیت درونی را تحقق بخشند و آدمی را به فداکاری و ایثار در راه مصالح عالی‌ه وادار کند (چیزی که شرط توانایی تغییرات همه جانبه انقلابی است). خلاصه اینکه این شالوده‌ها قادر نیستند به انسان تغییر معنوی ضروری برای ایفای نقش تمدنی مطلوب خود را عطا کنند.

ج: بسیاری وقت‌ها به جای وحدت بخشیدن و گردآوردن، منجر به تفرقه و پراکندگی می‌گردند زیرا این شالوده‌های وهمی، مصداقهای فراوان با گرایش‌های متعدد و تعریف‌های متکثر و گاه متناقضی دارند به ویژه هرگاه به اساس منافع مشترک توجه کنیم می‌بینیم که پس از تأمل در آنها، پایه و اساسی از آنها نمی‌ماند که همگان به گرد آن جمع شوند و به انقلاب پردازند زیرا اهدافی ساخته دست بشرند و خیلی زود وجدان و فطرت بیدار، پی به پوچی و بیهودگی آنها می‌برد؛ چیزی که باعث می‌شود انسان چه بسا در نیمه راه دست از حرکت انقلابی‌اش بردارد.

زمانی که این شالوده‌ها و «ایسم‌ها» بخواهند در جهان اسلام نسلی انقلابی بسازند، با توجه به تناقض آشکاری که با شالوده‌های عقیدتی و نظام اسلامی دارند، این تناقض تشدید هم می‌شود؛ چیزی که رزمنده و انقلابی را نسبت به باورهای خود از یک سو و کاری که به عنوان وابستگی به این جنبش غیراسلامی باید انجام دهد، مردّد می‌سازد.

از اینجاست که می‌توان محتوای وارد شده در بیانیه صادره از سوی نهمین کنگره کشوری حزب بعث عراق که در ژوئن ۱۹۸۲م. در بغداد برگزار شد را توضیح داد؛ در این بیانیه انتقادهای گزنده‌ای نسبت به برخی بعثی‌های عراقی که گمان برده بودند می‌توانند وابستگی‌های اسلامی و وابستگی به حزب بعث (عربی سوسیالیستی) را یک‌جا گرد آورند و به همین دلیل به انجام برخی شعائر دینی

می‌پرداختند، ایراد شد. از این رو در معرض انتقادهای تندی قرار گرفتند، چه در بیانیه یاد شده عیناً آمده است: «گسترش این گونه اقدامات به ایجاد نوعی تزلزل و هرج و مرج در صفوف حزب انجامیده و میان حزبی‌ها در این باره بحث و جدالهایی را برانگیخته و برخی را دچار سردرگمی کرده است. آیا یک حزبی برای اینکه بعضی خوبی باشد باید شعایر دینی را به صورت منفعلانه‌ای به جای آورد؟»

و می‌افزاید: «پیش از آن باید از خود پرسیم: اگر مفاهیم و اعمال دینداری از سوی برخی رفقا جایگزینی اخلاقی یا عقیدتی نسبت به حزب بعث عربی سوسیالیستی و راه حل مسائل جوهری در زندگی است، چرا حزب بعث عربی سوسیالیستی را انتخاب کرده‌اند؟!»

دیدگاه تعیین‌کننده قرآن

هر دید یا موضعی که نسبت به زندگی داشته باشیم کسی تردیدی ندارد که پیامبران (علیهم‌السلام) همواره رهبران حرکت‌های تمدنی بزرگ بوده و بزرگترین پیامدهای انقلابی را در زندگی بشریت بر جای گذاشته‌اند. این پیامبران در فراخوانهای خود همواره و براساس آیه شریفه ذیل بر دو محور اساسی انگشت‌گذاری کرده‌اند: پرستش خداوند و اجتناب از طاغوت: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل - ۳۶) (و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید] خدا را پرستید و از طاغوت [= فریبگر] پرهیزید).

با الحاد و شرک هرگز نمی‌توان تحرک مطلوب و کار سودمند را به ارمغان آورد: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يَخْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ» (نور - ۳۹) (و کسانی

که کفر ورزیدند کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه آن را آبی می‌پندارد تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد و خدا را نزد خویش یابد و حسابش را تمام به او دهد.) خداوند متعال در سوره العصر می‌گوید:

«وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (عصر - ۱ تا ۳) (سوگند به عصر [غلبه حق بر باطل] * که واقعاً انسان دستخوش زیان است * مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند.) و تنها آنها هستند که می‌توانند در سطح انسانی به موفقیتی نایل آیند.

ما در اینجا در پی بیان نظریه کار انقلابی در قرآن کریم نیستیم و بیشتر برآنیم تا بر این نکته تأکید کنیم که قرآن کریم بر ضرورت وجود عنصر ایمان در هر کار و اقدام انقلابی و دگرگون‌ساز انگشت می‌گذارد، درست همان گونه که بر این نکته نیز انگشت می‌گذارد که مؤمنان و پیامبران طی تاریخ و به لحاظ صلابت، پاکی و عمل انقلابی و دگرگون‌ساز و همه جانبه، همواره پیشاپیش انقلابیون قرار داشته‌اند.

قرآن کریم در این مورد می‌گوید: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئْمَنَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ» (قصص - ۵ و ۶) (و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم * و در زمین قدرتشان دهیم و [از طرفی] به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه از جانب آنان بیمناک بودند بنمایانیم.) و می‌فرماید:

«وَكَايْنٍ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا

اسْتَكَانُوا لِلَّهِ يَحِبُّ الصَّابِرِينَ» (آل عمران - ۱۴۶) (و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه کارزار کردند و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید سستی نورزیدند و ناتوان نشدند و تسلیم [دشمن] نگردیدند و خداوند شکیبایان را دوست دارد).

و خداوند متعال می‌گوید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّه يُهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (سجده - ۲۴) (و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند).
و نیز می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْضُومٌ» (صف - ۴) (در حقیقت خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف چنانکه گویی بنایی ریخته شده از سرب‌اند جهاد می‌کنند).

بنابراین هدفمندی و ایمان، از دیدگاه قرآنی چارچوب عمل و اقدام انقلابی را تشکیل می‌دهند.

بی‌منطقی

در مورد کسانی که اقدام به ارائه دیدگاه‌های اسلامی در خصوص یک مسأله یا موضوعی می‌کنند با دو پدیده شگفت روبه‌رو می‌شویم که اگر یکی را می‌توان برخاسته از جهل و نادیده گرفتن واقعیت‌ها تلقی کرد، دیگری مطمئناً گویای بی‌توجهی به پیامدهای منفی چنین اظهارنظرهایی است.

«پدیده نخست» را گاهی در برخی روزنامه‌ها و مجلات پرتیراژ و حتی در اماکن اجتماع عمومی مردم، می‌بینیم که برخی نویسندگان ناآشنا با احکام اسلامی و منابع و سرچشمه‌های تشریح، به طرح دیدگاه‌های خود در خصوص برخی مسائل می‌کنند و این دیدگاه‌ها را به اسلام نسبت می‌دهند و برای محکم‌کاری، به

یک یا دو روایت هم استدلال می‌کنند و مدعی می‌شوند که روایت‌های آنها مقصود را می‌رساند؛ این بیماری چنان شایع شده که شاهدیم برخی کسانی که خارج از عرف دینی به شمار می‌روند، از جمله صاحبان مجلات پورنوگرافیک هم می‌کوشند نظر اسلام را برای مردم ارائه دهند!! و اخیراً نیز چشممان به نظریاتی به دور از روح اسلام از سوی برخی ورزشکاران مشهور یا برخی فرماندهان نظامی بیگانه با جهان فتوا و تشریح!! در این زمینه روشن شده است؛ جالب اینکه همگی اصرار دارند دیدگاه اسلامی که باید پیاده شود همین است و جز این نیست!

کار به جایی رسیده که یکی از رؤسای ایالات متحده آمریکا نیز در این زمینه اظهار نظر کرده و به تقسیم‌بندی مسلمانان پرداخته و اعلام کرده است که فلان یا بهمان مسأله با اسلام مطابقت دارد یا خیر!!!

تناقض شگفت در این است که همه کسانی که به آنها اشاره کردیم منادی تخصص و جدایی دین از عرصه‌های دیگری چون سیاست و اقتصاد هستند و همواره به دخالت علما در امور سیاسی و غیره اعتراض دارند ولی سیاستمدار باشند یا نظامی، به خود اجازه می‌دهند نظر بدهند و در امور دین دخالت کنند. و هنگامی که بر آنها خرده گرفته می‌شود که اهلیت این کار را ندارند، این استدلال را می‌کنند که دین منحصر به یک گروه نیست و اسلام برای همه مردم آمده است و در اسلام طبقه خاصی به نام روحانیت وجود ندارد و از این قبیل. موضع‌گیری در برابر این دسته برای آگاهان کاملاً روشن است ولی برای همگان نیز باید روشن باشد زیرا خطر بسیار شدیدی سرنوشت ما را تهدید می‌کند و ما را به سمت تصویری از اسلام سوق می‌دهد که هیچ ربطی به واقعیت ندارد.

ما می‌گوییم: آری! دین منحصر به کسی یا گروه خاصی نیست و در اسلام طبقه یا قشر خاصی با عنوان روحانی (آن گونه که در مسیحیت کلیسای مطرح است) وجود ندارد؛ اینها همه درست، ولی منطقی کجا رفته است؟

مگر منطق حکم نمی‌کند که ما پیش از صدور هر حکم یا بیان دیدگاهی از دیدگاه‌های اسلام بزرگ با منابع تشریح آشنایی داشته و از شیوه‌های شارع مقدس و ژرف‌نگری در عرصه‌های دینی و شناخت هر آنچه به استنباط احکام مربوط می‌شود، آگاه باشیم؟ چرا که این کار ساده‌ای نیست، به ویژه که ما قرن‌ها از زمان تشریح دور گشته‌ایم و علاوه بر این هیچ‌کس نمی‌تواند منکر آن شود که جایگاه اظهار نظر، مستلزم سطح بالایی از دانش و خبرگی کارشناسانه و توان و ملکه استنباط دیدگاه‌های اسلامی و تعیین چندوچون این دیدگاه‌هاست که البته در هر کسی فراهم نیست؟ آنهایی که به چنین کارهایی می‌پردازند در واقع جهل و بی‌خردی خود و دور شدنشان از واقعیت‌ها - اگر نگوییم اهانت به دین و هتک حرمت احکام آن و از آنجا انحراف عقیدتی از خط مستقیم آن - را آشکار می‌کنند.

«پدیده شگفت دیگری» که به نظر ما از پدیده قبلی خطرناکتر است - زیرا در میان کسانی رواج دارد که قاعدتاً باید خود آن گروه متخصص در این زمینه باشند - چیزی است که امروزه در مورد کسانی دیده می‌شود که در مقام فتوادی یا نظارت بر برنامه‌های دینی برخی رسانه‌ها با استناد به یک یا دو آیه یا روایت، شروع به صدور دیدگاه‌های شتابزده و سطحی می‌کنند. آنها در مسائلی حکم می‌دهند که چه بسا سرنوشت بخش بزرگی از امت بسته به آن است؛ چه بسیار دیده یا شنیده‌ایم که با استناد به روایتی که معارض با روایات دیگری هم هست و چه بسا روایات دیگر قویتر و مقدم بر آن باشند، فلان کار را شرک یا کار دیگر را کفر و بهمان اقدام را انحراف از راه حق می‌دانند؟!

و چه بسیار کسانی را دیده‌ایم که به دیدگاههایی که اسلام با آنها بیگانه است فراخوانده‌اند؛ از جمله حلال شمردن ربای اندک یا مسأله گشت و گذار زن به اتفاق همسرش در باشگاهها و از همه مهمتر مسأله حکومت در اسلام آن هم با استناد به یک روایت یا بخشی از یک آیه بدون توجه به قراین و جنبه‌های دیگر آن؟! و چه بسیار دیده‌ایم کسانی که عقاید و باورهای نامتعارفی را که ای بسا اهانت

به مقدس‌ترین شخصیت اسلامی هم به شمار می‌رود با استناد به روایتی چون «الغرانیق العلی» مطرح کرده‌اند.

و چه بسیار دیده‌ایم کسانی را که برای اثبات سوسیالیستی بودن اسلام، به حدیث شریفی استناد می‌جویند که می‌گوید مردم در آب و آتش و خوردنی‌ها، شریک یکدیگرند!!

در پی آن نیستیم که به عرصه‌های تاریخی نیز پردازیم و تشویه و تحریفی را که بر این تسامح مرگبار در پذیرش روایات تاریخی مترتب می‌شود، مطرح سازیم.

همچنان‌که بر آن نیستیم متعدی کسانی شویم که تنها وجود روایتی از یک نوع در کتب بخشی از مسلمانان را دلیل بر کفر آنها و خروجشان از دین یا لااقل دلیل بر پذیرش کلی ایده آن روایت از سوی آن بخش تلقی می‌کنند!!

حال آنکه آنها خوب می‌دانند که مسأله به این سادگی‌ها هم نیست و مثلاً اخبار و روایات را نمی‌توان مورد استناد قرار داد مگر با طی مراحل بسیار ظریفی چون: دقت و بررسی اسناد حدیث، متن و دلالت آن و نیز بررسی اینکه حدیث یا روایت دیگر یا اجماعی که بیانگر وجود یا عدم وجود قرینه‌ای بر خلاف ظاهر آن وجود دارد یا خیر و دیگر مواردی که حتماً باید فراهم آمده باشد تا بتوان حدیثی را ویژگی حکم خداوند بودن داد.

چه بسا اعتراض شود که با این کار باب تکیه و استناد به آیات قرآنی و روایات شریفه در همه زمینه‌ها بسته می‌شود که در پاسخ به این اعتراض می‌گوییم: ما این دو بخش یعنی بخش صدور فتوا و بیان نظر اسلام و بخش بحث و بررسی و تحلیل و مطالعه برای جست‌وجوی حکم واقعی را از یکدیگر تمییز می‌دهیم.

بخش نخست باید از هرگونه استنادی مگر در حالتی‌هایی که فتوا دهنده برای روشنی دلالت و عدم وجود معارض به آنها استناد جوید - که البته با توجه به تغییرات مداوم مطرح بر مفاهیم و فراوانی اختصاص و تعارض حاصل در

روایات بر اثر عوامل فراوانی که جای بحث آنها در اینجا نیست - حالت‌های بسیار نادری را در بر می‌گیرد.

ولی در عرصه بحث و تحلیل و بررسی، باید گفت در این بخش است که باید استناد صورت گیرد. در این بخش پژوهشگر باید به همه جنبه‌های موضوع پردازد ولی خاطرنشان می‌شود که این عرصه، عرصه‌ای عمومی نیست که بتوان در آن کتابهایی برای همگان تألیف کرد، بلکه ویژه قشر خاصی است که تنها به آن بحث‌ها و مطالب فقهی استنباطی می‌پردازند.

علاوه بر این ما به این مفتیان یادآور می‌شویم که ذکر برخی روایات باب گسترده‌ای برای اجتهادهای سطحی از سوی کسانی که با این جهان فاصله‌ها دارند می‌گشاید و از آنجا به درهم‌آمیزی مباحث به گونه‌ی نه چندان مناسبی منجر می‌شود که ای بسا پیامدهای آن از پیامدهایی که برای پدیده نخست بیان کردیم نیز درگذرد.

کوتاه سخن اینکه ما به در نظر گرفتن نکات زیر فرامی‌خوانیم:

الف: مقام فتوادهی در امور دینی باید در اختیار کارشناسانی باشد که به مرتبه بالایی از اجتهاد نایل آمده، شایستگی و توان توجه به همه جنبه‌های هر موضوع قابل بحثی را داشته باشند و چه بهتر که برای این منظور مجمع‌های دینی جهانی برای مناقشه و تحلیل و نتیجه‌گیری قطعی و اظهارنظر، شکل گیرد تا بدین ترتیب بتوان از برخی اجتهادهای فردی جدای از جامعه پیشگیری کرد.

ب: باید تا آنجا که می‌شود در مقام فتوادهی از استناد به منبع تشریح اجتناب ورزیم مگر اینکه به گونه غیرقابل تردیدی از روشنی دلالت و صحت استناد و عدم وجود معارض در این میان اطمینان قطعی حاصل کرده باشیم.

ج: باید در کمال اخلاص و جدیت در گسترش حقیقت زیر کوشا باشیم:

«در حد و اندازه حکم باش، سپس حکم کن.»

این معنا تنها منحصر به امور دینی نیست و همه عرصه‌های زندگی را در بر

می‌گیرد و دارای پیامدهای مثبت یا منفی بر جامعه نیز هست.

اثرپذیری مفراط، بیماری مهلکی است

بی‌مناسبت ندیدیم در این شرایطی که امت ما مرحله بسیار حساسی از مسیر طولانی خود را از سر می‌گذراند به مسأله‌ای حیاتی که عمیقاً به این امت مربوط می‌شود یعنی «اثرپذیری مفراط» - به عنوان بیماری مهلکی که همچنان جریان عمومی توده‌های امت مسلمان از آن رنج می‌برد - اشاره‌ای داشته باشیم.

مراد از «اثرپذیری مفراط» احساساتی شدن افراطی در برابر حوادثی است که در کشورهای دیگر اتفاق می‌افتد و با دیدی سطحی‌نگرانه هر گونه اقدام دیگران را فتحی مبین و برهان قاطعی بر تحرک وجدان انسانی و اتخاذ موضعی اصولی مبتنی بر عدالت و حق می‌شمارد. بی‌آنکه زحمت ریشه‌یابی مسائل و تحلیل زمینه‌ها و پیش‌زمینه‌ها و میزان پایداری آنها را بر خود هموار سازد.

از مثالهای عملی مسأله افراط در اثرپذیری در عرصه روابط بین‌الملل، حالت وحشت شدید یا خوشحالی ساده‌لوحانه بسیاری از کسانی که جریانهای جهانی را پیگیری می‌کنند و با آنها همزیستی دارند به هنگام مشاهده دگرگونی‌هایی در این یا آن کشور بیگانه در سطح افراد یا نهادهاست؛ در این حالت به نظر آنها تغییرات مزبور ابعاد بسیار گسترده‌ای می‌یابد و مورد توجه بسیار زیادی - بیش از آنچه شایستگی‌اش را دارند - از سوی ایشان قرار می‌گیرد.

در عرصه رفتار نیز در قابلیت اثرپذیری بسیار شدید نسبت به هرگونه «مد» جدید به صرف رسیدن از آن سوی آنها و کشورهای بیگانه است.

به همین ترتیب شیوه زندگی روزمره توده‌های مردم در شکل مسکن، پوشاک یا عادات اجتماعی تحت تأثیر قرار می‌گیرد و متناسب با آنچه در آنجا دگرگون می‌شود دگرگونی می‌پذیرد و بیانگر فقدان شخصیت، ضعف و دنباله‌رو بودن آن است.

گاهی این افراط در اثرپذیری از رفتارهای و مواضع عملی فراتر می‌رود و به جنبه‌های عملی و فکری هم می‌رسد، چیزی که در کمال تأسف آن را در میان نویسندگان و پژوهشگران ما می‌توان دید؛ آنها منابع بیگانه از جمله آثار خاورشناسان - به رغم اهداف مشکوک حرکت ستمگرانه خاورشناسی و ریشه‌های اولیه آن را - منابع اصلی پژوهش درباره تاریخ و تمدن و حتی در مورد مکتب ما و نمودهای عمومی آن، قلمداد می‌کنند.

تو گویی تقلید و دنباله‌روی این نویسندگان از خاورشناسان در روش‌های پژوهش و نحوه استدلال و شک کردن در بسیاری از بدیهیات و اصول مسلم، گواهی درخشان و تأییدی بر تجدیدگرایی و رهایی از هرآنچه کهنه و پیامدهای آن است.

در اینجا حتماً باید یادآور شد که حکم پیش‌گفته در مورد آثار خاورشناسان متوجه بخش اعظم آنهاست و شامل برخی قلم‌هایی که منطق را رعایت می‌کنند و از جاده انصاف دور نشده‌اند، نمی‌شود.

پس از ارائه این نمونه‌ها در عرصه‌های گوناگون اینک مجدداً بر این نکته انگشت می‌گذاریم که این موضع ما هرگز به مثابه فراخوان به انزوا نسبت به حوادث جهانی یا پدیده‌های جدید سرزمین‌های دیگر - مادام که با شریعت و مفاهیم ما منافاتی نداشته باشند - و عدم استفاده از کوشش‌ها و مطالعات دیگران نیست.

زیرا معتقدیم (به عنوان یکی از اصول اعتقادی خویش) وظیفه داریم دانش و حکمت را از هرکجا باشد بگیریم و به دنبال معارف و علوم باشیم حتی اگر در چین باشد. همچنین معتقدیم که مسلمانان حتماً باید با حوادث همزیستی داشته باشند و از آنها جدا نشوند و حتی باید آنها را با سعه صدر و قلبی بزرگ پذیرا باشند و در خدمت به رسالت مقدسی که منحصر به زمان و مکان ویژه و منحصر به ملت و خلقی هم نیست از آنها بهره‌برداری نمایند. و بدین ترتیب از همین جا

درمی‌یابیم که فرد مسلمان و امت اسلامی باید موضعی مؤثر و «شاهد» و نه پیرو و تابع و اثرپذیر داشته و در عین حال اثرپذیری و هم‌جوشی‌اش آگاهانه و ثمربخش باشد.

خداوند متعال آن چنان امکانات و نعمت‌ها و ثروتی در اختیار ما گذارده که شایستگی مقام رهبری جهان را به ما می‌بخشد؛ از یک سو عقیده فعال و پرنشاطی داریم که از همه عناصر قوت و بقا برخوردار است. موقعیت استراتژیکی را که در جهان نظیر ندارد نیز داریم. کشورهای اسلامی در دو قاره آسیا و آفریقا پراکنده‌اند و بر بسیاری از راههای دریایی و هوایی مهم تسلط دارند و به عبارت دیگر نبض تجارت جهانی و شریان حیاتی آن را در اختیار دارند.

در مورد ثروت و منابع طبیعی که الی ماشاءالله از آن برخورداریم و کافی است تنها از طلای سیاه یعنی نفتی سخن گوئیم که بیشترین حجم ذخیره جهانی آن متعلق به ماست و اخیراً نیز نیروی مؤثر آن بر همگان ثابت شد و دیدیم که چگونه کشورها از کوچک و بزرگ با درک اهمیت این ماده و پس از آنکه در عرصه روابط و حوادث بین‌المللی وزنی برای ما قایل نبودند، به دنبال ما به راه افتادند و درهای کشورهای اسلامی را کوبیدند.

و در پایان اعتقاد داریم که در برابر ما و برای رهایی از این بیماری مهلک (اثرپذیری مفرط) راهی جز آن نیست که اقدام همه جانبه فکری آگاهانه‌ای از سوی اندیشمندانی که به این مشکل پی برده و خود را وقف نجات امت از آن کرده‌اند، صورت گیرد.

امروزه وظیفه اندیشمندان است که به این امت بفهماند خود ناخدای کشتی زندگی آزاد و شرافتمندانه خویش در جهانی متلاطم با انواع امواج انحرافی هستند و بدین ترتیب گرد و غباری که طی قرنهای متمادی به دور از مرکز مسئولیت و رهبری بر اندام این امت نشسته است زدوده خواهد شد.

بیایید همگی به اسلام بازگردیم و از سرچشمه شیرین آن جرعه‌ها بنوشیم و از مفاهیم درخشان آن توشه راه و نوری در این مسیر مقدس بگیریم. اسلام بر

پرورش اراده زنده، پویا و درک‌پذیر در دلها و پذیرش متقدانه همه مسائل کوچک و بزرگ به عنوان بیانی از واقع‌گرایی اصیل آن و لزوم تعامل انسانها با یکدیگر در ابعاد و سطوح مختلف و هم‌جوشی و هم‌نوایی تلاش‌ها در حرکت به سوی اهداف مطلوب، تأکید می‌کند. آیات قرآن کریم و متون سنت مطهر نبوی(ص) نیز سرشار از باشکوهترین آموزه‌ها در عرصه اعطای شخصیت قوی و متمایز به امت است. این متون امت اسلام را امتی گواه بر مردم، امتی میانه، امتی حاضر در صحنه و همبسته اجتماعی و آگاه نسبت به همه حوادث و جریانات در نظر می‌گیرد.

پیشرو بودن دروغین

متأسفانه کار به آنجا رسیده که می‌بینیم در منطقه اسلامی ما اضافه بر مناطق دیگر، ایدئولوژی‌ها را به راست و چپ و راست را نیز به ایدئولوژی‌های انزواگرانه، استعماری و واپس‌گرا تقسیم‌بندی می‌کنند، به گونه‌ای که ایدئولوژی دینی، آخرین ردیف این فهرست را به خود اختصاص می‌دهد!!

می‌توان این تقسیم‌بندی را یکی از شعارهای پر زرق و برق و فریبکارانه‌ای دان است که تاجران شعار و کسانی که در پی بازی با آرزوهای آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه و پیشرفت مردم‌اند، به منظور کسب جایگاه رهبری خواستهای توده‌های مردم و ایجاد جدایی میان آنها با رهبری دینی، علم کرده‌اند. رهبران دینی که مهم‌ترین عامل استقلال آنها به شمار می‌روند و به رغم سستی و ضعف پیوندهای عقیدتی - که از نظر این توده‌ها مقدس شمرده می‌شود - با رفتارهای عملی ایشان به عنوان نتایج عوامل سستی و کاهلی برخاسته از تاریخ طولانی آنها، مانع از اشغال سرزمینشان شده‌اند.

شبه گسستهایی که میان عقیده و عمل، میان نظریه و واقعیت‌های ملموس و سازمانی و حتی میان نظریه‌پردازی‌ها و آنچه در افق تنگ خود از آن درک می‌کند، همه و همه به پذیرش این شعارها و پر ساختن خلأ فکری و عاطفی یاری رسانده و حالت شگفتی را سبب شده است، طوری که گاه احساس

کرده‌ایم وجود خود ما نیز در گرو طراحان آن شعارهای پر زرق و برق و مفاهیم ضدّ و نقیض است!

از اینجاست که بر ما واجب می‌شود - نه تنها به عنوان مهاجم بلکه به اقتضای طبیعت مکتبمان - کار روشنگری بزرگی برای توضیح درآمیختگی‌های فراوانی که میان مفاهیم و تعیین دقیق مدلولهای هر واژه و موقعیت این مدلول‌ها در روند پیشرفت بشریت و میزان هماهنگی آنها با خواستها و آرزوهای انسان بما هو انسان و بالاخره موقعیت رسالت اسلامی ما در این آشفته بازار مفاهیم، و اینکه یا آنها را می‌پذیرد یا بدانها متصّف می‌شود یا ردّ می‌کند و یا در ازای آنها بی‌طرف است (زیرا در شمار گستره‌های آزادی تلقی می‌شوند که اسلام برای آنها حکمی در نظر نگرفته است) انجام دهیم.

مثلاً، پیشروگرایی چیست و در برابر، واپس‌گرایی کدام است؟ عناصر هر کدام چیست؟ پاسخ به این پرسش‌ها متناسب با اختلاف دیدگاهها نسبت به انسان و روند پیشرفت وی، متفاوت است و لذا نمی‌توان هر پاسخ را جداگانه مورد ارزیابی قرار داد مگر در ارتباط با هماهنگی‌هایی که با اصول خاستگاه خود دارد؛ اگر به دنبال واقعیت‌های عینی باشیم، منطبق به ما حکم می‌کند که هر دو دیدگاه را هم از نظر واقعیتهایی که دارند و هم به لحاظ بازخورد انسانی آنها، مورد مقایسه قرار دهیم.

به عبارت دیگر نمی‌توانیم روندی را پیشرو یا ارتجاعی توصیف کنیم مگر اینکه قبلاً هدفی را در نظر گرفته و به اتفاق تعیین کرده باشیم که نزدیکی به آن، پیشرویی و دوری از آن واپس‌گرایی تلقی گردد. چه بسا نظر به اختلاف سمت و سوی دوری یا نزدیکی و تنوع زاویه‌نگاه به روند حرکت و هدف‌های آن، تعیین هدف نیز برای تحقق مفهوم (پیشرویی یا واپس‌گرایی) کافی نباشد؛ از اینجاست که ما نیاز به تعیین چارچوب عام و انعطاف‌پذیری داریم که حرکت در آن چارچوب در خط مستقیم مطمئن‌ترین راه نیل به هدف باشد.

هرچه پیشرفت امت در آن خط بیشتر باشد انطباق مفهوم پیشرو بودن بر آن قوی‌تر خواهد بود و به اندازه بهره‌گیری از تمامی توانها و امکانات و استفاده از همه تلاش‌ها در این راه، توصیف آن به «شیفته پیشرفت و ترقی و تکامل»، سزاوارتر است. این در مورد خود امت، ولی در مورد بنیانی که امت را به حرکت وامی‌دارد باید گفت به میزان هماهنگی این اصل با هدفی که تعیین کرده و راه عامی که برای طی کردن آن در نظر گرفته است و توان و نیروی برانگیزاننده آن، یک اصل می‌تواند شایستگی پیشرو و هماهنگ با خود بودن را داشته باشد و به همان اندازه که هدف تعیین شده آن با واقعیت‌های جهان هستی و انسانی هماهنگ و همسو باشد، اصلی پیشرو و هماهنگ با روند حرکت تمدنی بزرگ بشریت تلقی می‌گردد.

واقعیت‌های انسانی - آن‌گونه که وجدان شکست‌ناپذیر، الهام‌بخش آن است و آن چنان که حضور غریزی در ژرفای وجود انسانی بر آن انگشت می‌گذارد - عبارت است از تکامل و پیشرفت مداوم در ابعاد مختلف جسمی و معنوی شامل ابعاد فکری، اخلاقی، عاطفی و امثال آنها. وجود غریزه‌های کنجکاو، عشق به کمال، گرایش پیوند با مطلق و امثال آنها تأکیدی بر آن است که آفرینش کلی تصویری از هدف بزرگ خود یعنی تکامل در عرصه‌های گوناگون و کشف همواره نادانسته‌ها و ارتباط هرچه مطمئن‌تر با مطلق را در وجدان آدمی غرس کرده است.

هر اصل یا مکتبی که هدف خود را از این واقعیت برگرفته باشد به پیشرو بودن نزدیکتر و هر دیدگاهی که بر مطلق انگشت گذارد و بر صفات مطلق آن تأکید کند و مردم را همواره و همیشه به گونه گسست‌ناپذیری و بدون هرگونه عقب‌نشینی یا نادیده‌انگاری توانها و نیروها بدان پیوند مستحکمی بخشیده است، بیشتر پیشرو است؛ و برعکس، آن اصل و مکتبی که انسان را از این واقعیت‌ها دور سازد، اصل و مکتبی واپسگراست و هرچه در این دوری بیشتر فاصله گیرد

در واپس‌گرایی مرگبارتری دست‌وپا می‌زند.

با چنین معیاری که گمان نداریم کسی با آن مخالفتی داشته باشد مگر ته دل خود احساس کند از حق فاصله گرفته است، باید پیشرو بودن یا نبودن همه مکاتب و اصول مورد مقایسه و محک قرار گیرد.

با همین معیار می‌توان گفت که اسلام تنها مکتب پیشرو و اصیلی است که هدف تکاملی را برای خود در نظر می‌گیرد و آن را در قالب «سیرالی‌الله» یعنی آن مطلق حقیقی که فراتر از همه تکامل‌هاست قرار می‌دهد و تمامی روند حرکت بشریت را بدان پیوند می‌زند و همه توانها و نیروهای فعال را به حرکت درمی‌آورد و مادام که زندگی بدان پیوند خورده و خواهان رسیدن به واقعیت عبودی کامل خویش است هرگز نخواهد رسید آن روزی که تکامل در این زندگی متوقف گردد: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات - ۵۶) (و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند.) و با تمام تلاش می‌کوشند تا به این مطلق برسند و او را بشناسند: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهٖ» (انشقاق - ۶) (ای انسان! حقا که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد.)

با وجود چنین دل‌بستگی و پیوندی که با این هدف بزرگ وجود دارد، کاهلی جایی ندارد و اسلام برای ابقای روحیه هدفمندی و چنین انگیزه نیرومندی، نظام تربیتی و آموزه‌ها و تعالیم فکری بسیار پرشکوهی را پیش‌بینی کرده که انسان مسلمان را در صورتی که به آنها توجه کند و آویزه گوش قرار دهد، همچون شعله فروزانی در مسیر تلاش در راه خدا پابرجا خواهد گذارد. البته با نادیده گرفتن اجرای نادرست اسلام و پیامدهای آن و عدم محاسبه کمترین ارزشی برای آن دسته کسانی که تنها اسماً به اسلام وابسته‌اند و هرگز خطای اسلام به شمار نمی‌روند.

روح کار و توکل به خدای مطلق در جای جای عرصه‌های توحید اسلامی جاری است. کار و تلاش جدی از توکل - به مفهوم بستگی و پیوند با قادر مطلق - نیروی حرکت‌بخش دائمی و انگیزه همیشگی خود را در حرکت به سمت تکامل و خلاقیت‌های پیاپی برمی‌گیرد.

بدین ترتیب وابستگی و پیوستگی کامل به خداوند - این مطلق حقیقی - به عنوان هدف در نظر گرفته شده و آموزه‌های قرآن و اسلام، آن راه راست و رهنمونی است که باید بر آن قرار گرفت و از آن منحرف نگردید.

بنابراین به میزان پای‌بندی به این راه و آگاهی از جنبه‌های مختلف آن و عدم فروگذاری از هرگونه تلاشی در حرکت در سایه آن، پیشرفت و تکامل حاصل می‌شود:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» (انعام - ۱۵۳)

(و بدانید] این است راه راست من پس از آن پیروی کنید.)

«فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا»

(هود - ۱۱۲) (پس همان گونه که دستور یافته‌ای ایستادگی کن و هر که با تو توبه کرده [نیز چنین کند] و طغیان مکنید.)

«... وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ

مُسْتَقِيمٍ» (آل عمران - ۱۰۱) (و هر کس به خدا تمسک جوید قطعاً به راه راست هدایت شده است.)

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكَبِّاً عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي

سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (ملک - ۲۲) (پس آیا آن کس که نگونسار راه می‌پیماید هدایت‌یافته‌تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می‌رود.)

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا

تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» (فصلت - ۳۰) (در حقیقت کسانی که

گفتند پروردگار ما خداست سپس ایستادگی کردند فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند.)

هرگونه وقفه‌ای در مسیر حرکت به سوی خدا و هرگونه خروجی از راه در منطق اسلامی ناپذیرفتنی است: «**اهدنا الصراط المستقیم *** صراط الذین أنعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین» (حمد - ۶ و ۷) (ما را به راه راست هدایت فرما * راه آنان که گرامی‌شان داشته‌ای نه [راه] مغضوبان و نه [راه] گمراهان).

در میزان راست و مستقیم بودن این راه می‌توان در جای خود بحث کرد و اجماً با توجه به یک سری دلایل قاطع و با مقایسهٔ هماهنگی‌اش با هدف بزرگ و رهایی‌اش از نقاط ضعف موجود در مکاتب دیگر می‌شود آن را اثبات کرد؛ ولی همین افتخار برای آن بس که مکتبی است که به همهٔ جنبه‌های وجود انسانی، اندیشه‌های درخور و هماهنگ با فطرت آدمی و قوانینی با دربرگیرندگی جنبه‌های گوناگون زندگی و قادر به حل تمامی مشکلات به باشکوه‌ترین شیوه‌ها بخشیده است.

و از اینجا می‌دانیم

و از اینجا می‌دانیم مکاتبی چون سرمایه‌داری، سوسیالیسم، اگزیستانسیالیسم و فرویدیسم که از هدف کمال مرتبط با مطلق حقیقی دور شده و انسان را به خاک و آب کر و کور و اقتصاد بی‌احساس یا آزادی‌های غیرمسئول یا غرایز سرکش سپرده‌اند، این مکاتب، انسان را به کودکی خویش بازگردانده‌اند که تنها با واقعیت مادی خود برخورد می‌کند و بخش انسانی - معنوی اصیل خود را به فراموشی می‌سپارد. این مکاتب، هیچ انگیزه‌ای برای حرکت در جادهٔ تکامل صحیح و تضمین تکاملی بودن این راه در اختیار ندارند زیرا مطلق‌های آنها (اقتصاد، آزادی، غرایز و امثال آنها) اموری نسبی بیش نیستند که بالاخره روزی به صورت قید و بندهایی بر سر راه صحیح تمدن قرار خواهند گرفت؛ این مکاتب برای این

پرسش پاسخی ندارند: پس از تحقق این امور، چه خواهد شد؟ به همین دلیل همواره به یکی از جنبه‌های خود به زیان جنبه‌های دیگر امتیازهایی می‌دهند و این همان واقعیتی است که هم اینک در تمدن موجود - اعم از شرقی و غربی - می‌بینیم.

عقب‌نشینی‌های اصولی، یکی از بیماری‌های معاصر

فراخوانی برخی نویسندگان معاصر عرصه تبلیغ اسلامی، به کندن ریشه‌های!! اختلاف‌های فکری و اختلاف‌های متنوع در دیدگاهها با بازگشت به اصول و تغییر آنها! نغمه ناموزونی به شمار می‌رفت.

اگرچه این فراخوان مؤیدانی - هرچند پنهان - برای خود داشت ولی از سوی اکثریت و در واقع اکثریت قاطع به طور مستقیم یا غیرمستقیم مورد مخالفت قرار گرفت، زیرا خیلی ساده، دست‌کم با ایمان به این اصول - گو هرچه باشد و به هر دلیلی به آنها باور شده باشد - منافات داشت.

اگر این فراخوان از سوی کسانی مطرح شده بود که اصول و مکتب خود را بدون حساب و کتاب و طبق تمایلات شخصی خویش برگزیده بودند، جای شگفتی نداشت ولی شگفتی در آن است که در میان امتی عنوان می‌گردد که می‌داند زندگی‌اش در مکتب معینی است و فطرت و واقعیت بر آن انگشت می‌گذارند و به همین دلیل به آن باور پیدا کرده و با چنین باوری احیا شده و به دنبال خواب و غفلت بسیار بیدار شده و او که همواره در پی سراب بوده، محور تمدن‌هایش قرار داده است.

بنابراین به لحاظ احساسی این ایده با نفی همه جانبه‌ای روبه‌رو گشت.

ولی آنچه مایه تأسف است اینکه می‌بینیم برخی افراد همین امت، که عهده‌دار مراکز حساسی در آن هم بوده و رهبری فکری و اجتماعی را برعهده داشته‌اند به نظر می‌رسد که به‌طور ناخودآگاه از مسائل اصولی عدول کرده و کار را به‌جایی رسانده‌اند که از یک یا دو جنبه معین نیز فراتر رفته و به پدیده بیمارگونه عمومی

و خطرناکی تبدیل شده‌اند که نیازمند عنایت و توجه بیشتر و بحث و بررسی علل و راههای درمان و محو نمودهای آن است.

وقتی در پی شناسایی علل این پدیده شگفت به ویژه در میان امت برمی‌آییم پدیده‌های دیگری نیز مطرح می‌شود که به نوبه خود توجیحات منطقی و علل اصلی آن را تشکیل می‌دهد. مهم‌ترین این علل، نبود آگاهی همه جانبه از شریعت اسلامی و عقاید و دیدگاههای عام و نظرگاههای همه جانبه آن نسبت به همه جنبه‌های زندگی است.

این پدیده نه تنها علت اصلی بروز بیماری مورد بحث است بلکه در واقع علت العلل همه مشکلات اجتماعی ما نیز به شمار می‌رود.

این پدیده در ایجاد دو گروه از مؤمنانی تأثیر داشته است که از دید اسلام نمی‌توان آنان را متصّف به ایمان کرد:

گروه نخست: مؤمنانی که از پدران و محیط زندگی خود تقلید کرده‌اند.

گروه دوم: مؤمنان سست ایمانی که در هر لحظه و برای ایجاد نوعی هم‌آوایی میان عقاید خویش و نظرات وارداتی، آمادگی دست کشیدن از یک سری اصول اعتقادی خویش را دارند.

در این میان آنچه اوضاع را بدتر کرده ناکامی‌ها و بدبختی‌های تلخی است که بر سر امت ما وارد شده است. در حالی که دشمنان از هر سو آن را محاصره کرده و همه گونه شیخونی بر آن زده و می‌زنند و خود را به عنوان پیشتاز و بنیانگذار تمدن بر آن تحمیل کرده‌اند، هنوز هم جان سالم به در نبرده است. بدین ترتیب متأسفانه زمینه‌های مناسب برای پدیده عقب‌نشینی ناخودآگاه در همه سطوح مطرح گردید.

آنچه باید در این میان بدان اشاره کرد اینکه از جمله نمودهای این پدیده، برخی اثرات آن بر مواضع فکری است که گاه در کمال سادگی و گاهی نیز با اندکی تعمق، می‌توان آنها را احساس کرد.

از جمله مواردی که در حالی که بدعت به شمار می‌روند، دیگر بدعت تلقی

نمی‌شوند، آثار و نوشته‌های فکری فراوانی است که جملگی اصرار دارند لباس اندیشه‌های غربی را چنان بر روح اسلام بپوشانند که کار از مرحله پذیرش آنها از سوی اسلام فراتر رفته و به اسلامی دانستن آنها بینجامد حال آنکه در واقع با اصول اسلام در تعارض جوهری هستند و این همگرایی را جز به عقب‌نشینی از مقتضیات همان اصول نمی‌توان تفسیر کرد.

از جمله مثالهای شایع در این عرصه نواهایی است که هر از گاه در مورد «سوسیالیسم اسلامی» و «میهن پرستی در اسلام» و «ملی‌گرایی در چارچوب اسلام» و «دموکراسی احکام اسلامی» و... به گوش می‌رسد.

همچنان‌که می‌توان در کنار آن، همه مطالعات و پژوهش‌هایی را رده‌بندی کرد که در مطالعه و بررسی زندگی فکری و عملی اسلامی می‌کوشند مطالعات خود را از خاستگاه بحث‌های اجتماعی که همه چیز را با عامل اجتماعی توضیح می‌دهند و تمامی اصول و مسلمات اولیه آن را نادیده می‌گیرند، انجام دهند. یا کسانی که می‌کوشند همچون نظریه «پراگماتیسم» اعتقادات خود را بر اساس منافع مادی حاصل از آنها بنا کنند؛ در یک فرصت دیگر می‌توان با تفصیل بیشتری به این جنبه و پدیده‌های مربوط به آن پرداخت.

ولی مواضع عملی که امروزه شاهد آنیم در صحنه اجتماعی زیاد دیده می‌شوند و عرصه‌ای برای تعامل با دشمنان سنتی امت تلقی می‌شوند و مثالهای فراوانی دارند که ما تنها و بنابه اهمیت آنها و ارتباطی که با آینده سرنوشت‌ساز این امت دارند تنها به یک مثال بسنده می‌کنیم. مثال مورد نظر «مسأله فلسطین» و مواضع متنوع در ازای آن است. کسانی که مواضع در برابر این مسأله را از آغاز نشانه‌های حملات یهودیان تا به امروز از نظر می‌گذرانند، در وهله نخست شاهد تناقض شگفتی میان آنها و نیز عقب‌نشینی‌های اصولی بزرگی هستند.

در ابتدا، مواضع مسلمانان در ازای این مسأله یکسان بود و جملگی بر آن تأکید داشتند که اسلام هرگز نمی‌پذیرد که مسلمانان مورد ستم قرار گیرند و

سرزمینی که عزیزترین زمینها به شمار می‌آید مورد غضب قرار گیرد؛ بر همین اساس همگان به مقاومت پرداختند و همکاری کردند و چیزی نمانده بود که تجاوز را دفع کنند که در اینجا قدرتهای بزرگ کافر به رغم اختلاف‌های خود دخالت کردند و مسأله صهیونیسم را مورد حمایت خویش قرار دادند و با همه ابزارهای ویرانگر فکری و نظامی از آن پشتیبانی کردند و سرانجام اشغال صورت گرفت و سرزمینی غضب شد و امتی دچار این بدبختی و نکبت گردید.

در اینجا هم عناصر پلید دست از توطئه و تلاش نکشیدند و کوشیدند تا امت این مسأله را به فراموشی بسپارد و موضوع کم اهمیت جلوه کند؛ از جمله گفتند: این زمین کوچک در برابر آن همه بدبختی و دشواری‌هایی که امت برای آزادی باید با آنها روبه‌رو شود چه ارزشی دارد؟!

از آن گذشته این مسأله تنها متعلق به بخشی از این امت است و دیگران را به آن، چه کار؟ در اینجا بود که عقب‌نشینی‌های شگفت آغاز شد. ابتدا مسأله را منحصر به امت عرب کردند، سپس از کشورهای منطقه سخن گفتند و پس از آن کشورهای همجوار و بالاخره مسأله تنها به فلسطینی‌ها منحصر گشت و هرگونه مشارکت مجموعه مسلمانان در رهایی آن، در نطفه خفه شد.

با صرف نظر کردن از عقب‌نشینی‌های دیگری که آنها نیز به نوبه خود خطرناک‌اند به نظر ما سر دادن شعار «دولت لائیک»، مرحله بعدی بود که عقب‌نشینی بسیار خطرناکی به شمار می‌رود. چگونه می‌توان سر دادن این شعار را در میانه نبرد اسلام و صهیونیسم کین‌توز - آن هم از سوی کسانی که خط مقدم جبهه رهایی فلسطین را تشکیل می‌دهند - توجیه کرد؟ از آن گذشته آیا سردادن این شعار از دست دادن همه حمایت‌ها و پشتیبانی‌های فعال امت اسلامی در راه آزادی کامل سرزمین فلسطین نیست؟!

ممکن است عده‌ای از اهل شعار بگویند که این تنها راهی است که می‌توان اروپایی‌ها را قانع کرد ما در پی ریختن یهودیان به دریا نیستیم، ولی این منطق،

درست نیست؛ زیرا اروپا، چه هنگام دیده که جامعه اسلامی اهل کتاب را به دریا ریخته باشد؟ یهودیان و مسیحیان برای قرنهای متمادی در کنف جامعه اسلامی و در حالی که از حقوقی فراتر از حد معمول - و البته مادام که پای‌بند قوانین عمومی این جامعه بودند - زندگی کرده‌اند. علاوه بر این جلب رضایت افکار عمومی غرب به معنای فقط عقب‌نشینی‌های کامل و دیگر هیچ، نیست؛ مضمون این آیه شریفه نیز همین است: «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» (بقره - ۱۲۰) (و هرگز یهودیان و ترسایان از تو راضی نمی‌شوند مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی).

که البته عقب‌نشینی بسیار خطرناکی است، هرچند متوجه آن نمی‌شوند. امروزه نیز در صحنه اسلامی شاهد شبی‌های دیگری از عقب‌نشینی‌های ژرف‌تر و ریشه‌دارتری نسبت به مثلاً دو ملت مجزا هستیم. اخیراً این ایده که درگیری‌ها، در اصل بیانگر اختلاف نظرهایی میان کشورهای عربی و اسرائیل است و مسأله فلسطین هیچ نقشی در این میان ندارد نیز مطرح شده است.

باید خاطر نشان ساخت که چنین عقب‌نشینی‌هایی، به معنای تسلیم شدن در برابر وضع موجود و گویای نابودی بسیاری از دارایی‌های ماست و از این پس مستلزم عقب‌نشینی‌های بیشتری است که نمی‌توان یکایک آنها را برشمرد.

و اخیراً نیز به برادران مسلمان، آموزه‌های جاودان اسلام - که هرگز تغییر و تبدیل در آن راه ندارد - و نیز شیوه‌ای که همواره راه برتر نجات بشریت تلقی خواهد شد و سرانجام به فرمانهای قرآن کریم و وعده‌های پیروزی آن در صورت پایداری نسبت به این شیوه را یادآور می‌شویم: «وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (جن - ۱۶) (و اگر [مردم] در راه درست پایداری ورزند قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم). «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» (یوسف - ۱۰۸) (بگو این است راه من که من و هر کس پیروی‌ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم). «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ

أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (فصلت - ۳۰) (در حقیقت کسانی که گفتند پروردگار ما خداست سپس ایستادگی کردند فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند] هان! بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید.)

همچنین خاطرنشان می‌سازیم که هر عقب‌نشینی از هر بخش از مقتضای عقیده به معنای عقب‌نشینی از همه آنهاست و این نکته‌ای است که از انکار قرآن نسبت به مؤمنانی که به بخشی از کتاب ایمان و به بخش دیگری از آن کفر می‌ورزند می‌توان برداشت کرد زیرا عقیده و نظام اسلامی بخش‌های به هم پیوسته‌ای است و نمی‌توان آنها را از یکدیگر جدا ساخت.

لابالی‌گری در شخصیت کنونی

ممکن است انتقاد جدی و شدیدی که متوجه جوامع مدنی کنونی است بیشتر در روند بی‌توجهی‌های چندجانبه نهفته باشد؛ بی‌توجهی در گوش سپردن به ندای فطرت، بی‌توجهی مفرط به هر آنچه انسانی و اجتماعی است و... این رهایی و بی‌توجهی اجتماعی و اخلاقی در حقیقت نمود بیمارگونه روانی خطرناکی از بیماری لابالی‌گری است که وقتی شخصیت افراد دچار آن گردد آنها را سردرگم می‌سازد و به انزوای یا هرج و مرج می‌کشاند و زمانی که شخصیت اجتماعی گرفتار آن شود مهم‌ترین عنصر پیوستگی و هستی و چارچوب اجتماعی آن یعنی «مسئولیت در برابر جهان هستی» را از وی سلب می‌کند، به گونه‌ای که با دچار شدن به این بیماری خطرناک، این مسئولیت هیچ مفهومی برای وی نخواهد داشت.

در این راستا می‌توان به تمدنهای فروپاشیده در هر دوران نگریست که تا زمانی که روحیه ابقای تمدن و روحیه مسئولیت و دلسوختگی در این جامعه وجود داشت، جامعه به هم پیوسته و پابرجایی بود ولی همین که روحیه مزبور کمرنگ می‌شود، عقبه تمدن جامعه رو به سقوط می‌گذارد، به گونه‌ای که

می‌توان رشد و توسعه تمدن هر امتی را با روند رشد احساس مسئولیت و عظمت این احساس و کنار گذاردن لابلالی‌گری برخاسته از آگاهی‌های عمومی، مورد سنجش قرار داد. حال آنکه شاهد انحطاط تدریجی تمدن به دنبال روند کاستی احساس مسئولیت و شدت بیماری لابلالی‌گری در فرد و جامعه هستیم؛ کافی است نگاهی به روند ظفرنمون اسلام در نخستین طلیعه‌های خود بیفکنیم و ببینیم که چگونه این شکوفایی برخاسته از آگاهی حداکثری در پیامبری بود که از سوی آسمان مسئولیت تربیت بشریت و رساندن آن به هدف والایی که خداوند متعال برای آن در نظر گرفته، بر دوش وی نهاده شده بود. و نیز چگونه آن پیروزی‌های پیاپی برخاسته از احساس مسئولیت مسلمانان اولیه‌ای بود که از مسئولیت فردی، کشوری و اسلامی فراتر رفت و با درنوردیدن حد و مرزهای زمانی صورت جهانی و انسانی به خود گرفت و همزمان نگاه جامعه نخستین اسلامی به «روز موعودی» بود که در آن همگان از دین خدا پیروی می‌کنند.

و به همین ترتیب می‌توان به آن فرود تمدنی که امت بر اثر ورود عنصر لابلالی‌گری نسبت به عقیده یا به مقتضیات عقیده و بی‌توجهی و بی‌تفاوتی و مشغول گشتن به امور جزئی و بی‌ارزش و در نظر گرفتن اهداف تنگ مادی دچار آن گشت، توجه کرد و دید که چگونه وادادگی و بیراهگی را نصیب آن ساخت و همچون تجربه اندلس، حتی به بهای از دست رفتن سرزمینش گردید و بالاخره نیز به اوضاع غیرقابل تحمل امروزی منجر گردید. به نظر شما (هرچند در عالم خیال) آیا می‌توان میان مسئولیت‌های بزرگی که بر دوش فرد و امت نهاده شده از یک سو و این «لابلالی‌گری» - که در تمامی دیدگاهها و عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی بال و پر گسترانده است - از سوی دیگر، همسویی و توفیقی برقرار کرد؟

لابلالی‌گری گسترده کنونی چنان است که برخی انواع مسئولیت‌هایی که تاریخ از جامعه صدر اسلام برای ما حکایت می‌کند همچون یک رؤیا جلوه‌گر می‌شود

حال آنکه اصولاً واقعیتهای تحقق یافته است. نمونه‌ای از مسئولیت‌هایی که از سخنان مولای متقیان علی (علیه السلام) می‌توان برداشت کرد:

«سزاوار نیست که در اینجا سر سفره رنگین بنشینم و به انتخاب خورش‌ها پردازم، در حالی که در حجاز و یمامه کسانی هستند که به قرص نانی دسترسی ندارند و معنی سیری را هم نمی‌دانند و شایسته نیست که با شکم پر خواب را بر خویشتن خوش و شیرین سازم ولی پیرامونم شکمهای گرسنه و جگرهای تشنه پیوسته با آه و ناله و آهنگ ناامیدی بخوابند و... آیا من دل را به همین خوش داشته باشم که مردم مرا امیرالمؤمنین بگویند ولی هیچ گاه در ناسازگاری‌های روزگار با آنان همداستان نشوم و پاهایم راه بدسگالان را بپویند؟ بهتر نیست که با بینوایان همدردی نمایم و بدین شیوه رنج و سختی زندگی را از آنان بزدایم؟! من برای این آفریده نشده‌ام تا مانند چارپایانی که دم آخور ایستاده و تنها فکر گاه و علف باشند خود را به خوردن خوراکیهای چرب و نرم مشغول کنم.»^۱

مسلمانان و تبلیغات اسلامی امروز به رغم ایمان به اسلام و مسئولیت‌های بزرگ آن در عرصه ایجاد هماهنگی میان این مقتضیات و عوارض بیماری خطرناک «لابالی‌گری»، در نگرانی به سر می‌برند؛ چه بسا به نوعی هماهنگی خیالی میان این دو به عنوان یک توجیه رسیده باشند؛ هماهنگی برخاسته از انحراف در برخی مفاهیم اسلامی از جمله پارسایی، قناعت و شکیبایی نسبت به مدلولهای اصیل آنها و برگرفته از اباطیل و ترهات کسانی که فرمولهای ناپسندی از این هماهنگی ارائه داده و هر بخش از جامعه اسلامی را درگیر شرایط محیطی خود آن بخش ساخته‌اند.

بیماری از این قرار است، درمان چگونه است؟

حقیقت آن است که یک مقاله یا یک کتاب قادر به درمان این چنین مسائلی

۱ - «نهج البلاغه»، دکتر صبحی الصالح، صفحه ۴۱۸، ترجمه محسن فارسی - م.

نیست، همچنان‌که نباید انتظار معجزه آسمانی تازه‌ای برای حل آنها داشته باشیم، چه پیشتر، راه‌های درست و نادرست تبیین شده‌اند: «**قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ** **مِنَ الْغَيِّ**» (بقره - ۲۵۶) (و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است). لذا دستگاه تربیتی - رسانه‌ای در جامعه اسلامی، برنامه درمان امت از این بیماری را باید در شیوه اسلامی در برخورد با انحطاط تمدنی به مفهوم صحیح آن یعنی آنچه در جامعه پیش از اسلام مطرح شده بود، جست‌وجو کند.

اگر آن نوع درمان الهی را پیگیری کنیم خواهیم دید که در سه نکته ایمان، آگاهی و عمل خلاصه می‌شود.

اولین گام‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بر مسأله اخلاق مؤمن و تغییر نگاه وی به هستی و تعیین جایگاه انسان به عنوان آفریده‌ای که در ردیف دیگر بخش‌های جهان آفرینش به لحاظ نیاز به آفریدگار یگانه روزی بخش و مسلط است تکیه داشت: «**قُولُوا لَإِلَهِ الْإِلَهِ تَفْلِحُوا**» (بگویند نیست خدایی جز خدای یگانه تا رستگار شوید)؛ این تأکید چنان شدید و قاطعانه بود که مسلمانان اولیه پیوند میان خود و آفریدگار خود را چنان عمیق احساس می‌کردند که در نظر آنان همه خدایان دروغین و ساختگی رنگ می‌باختند.

آگاهی که پیامبر اکرم (ص) در دل‌های مؤمنان غرس کرد، برگرفته از ایمان به خدا و به رسول بزرگوار و آیین اسلام بود؛ از جانشینی انسان مسلمان در زمین بود؛ از این بود که امت اسلامی پیش‌تاز تمدن‌های ملل جهان است؛ برگرفته از کار و تلاش برای نجات زمین از چنگال‌های ظلم و الحاد و تباهی بود؛ برخاسته از ورود به آخرین مرحله از مراحل تکامل بشری و کوشش برای رساندن کاروان بشریت به هدف موردنظر بود. همین آگاهی بود که پرشکوه‌ترین تصاویر همدلی و همبستگی را بر جبین بشریت نقش بست و به عقب‌تاز تمدن اجازه داد با آغاز خط تصاعدی خود چهره افسرده دنیا را طی دوره‌ای که در عمر آدمی زمانی به شمار نمی‌رود تغییر داد و آن را تبدیل به چهره درخشان و شاداب و سرشار از

تمامی صفات زنده‌انسانی ساخت. سپس مرحله عمل فرا رسید؛ اسلام کوشید تا به بخشی از رفتار انسان بپردازد و رهنمون‌هایی به آن دهد که آنها را «عبادات» نامید و کوشید تا فضای مناسبی برای تجسم آن ایمان و آگاهی و نیز عزم و اراده و انرژی‌های مثبت و برنامه‌ریزی‌های عملی انسانی در عرصه‌های مختلف، در نظر گرفته شوند.

بدین ترتیب نقش عملی عبادات با رشد و نمو ایمان و آگاهی همزمان و میزان ارزش آنها در انسان را یادآور می‌شود؛ در آن هنگام وقتی انسان مسلمان به نماز می‌ایستاد عمیقاً گرما و شور ایمان آگاهانه و شکوه پیوند خود و آفریدگارش را حس می‌کرد و هنگامی که در نمازهای روزانه‌اش می‌گفت: «ایاک نعبد و ایاک نستعین» یا «سبحان ربی العظیم و بحمده» می‌کوشید تا این پیوند را چنان تجسم بخشد که قلم از پرداختن به همه جنبه‌های آن ناتوان است.

همین مسأله در مورد روند باشکوه روزه نیز صدق می‌کند؛ روزه‌ای که هدف از آن در چارچوب کلی عبادات، تأکید بر ایمان به خداست زیرا رابطه میان روزه‌دار و پروردگارش به رابطه همزمان نظارت و مهربانی تبدیل می‌شود چون احساس می‌کند در ضیافت ویژه‌ای در چارچوب ضیافت کلی یعنی نعمت حیاتی است که خداوند متعال به وی بخشیده است.

هدف عبادت روزه انگشت‌گذاردن بر آگاهی است، چه آدمی را به مقتضیات ایمان و اسلام خود آگاه می‌سازد و لزوم فرمانبرداری از آنها و عمل به آنها و چشم‌پوشی از هرآنچه مانع از اجرای آنها می‌شود و نیز برخورداری از اراده‌ای آگاه و مؤمن در هر یک از عرصه‌های عمومی را به وی خاطر نشان می‌سازد.

ما در اینجا نمی‌توانیم به طور کلی به نقش فعال عبادات در این زمینه بپردازیم ولی برآنیم خاطر نشان سازیم زمانی که عبادات با روح انسان عجین شده و به عمق وجودش رسوخ یافته و با آگاهی‌اش هم‌جوش گشته بود، نقش بسیار فعال و سازنده‌ای ایفا می‌کرد.

بنابراین خطاب به همه دست‌اندرکاران تربیت اسلامی، رسانه‌های اسلامی و به

هر فرد مؤمنی که رسالت خویش را احساس می‌کند این فراخوان مخلصانه را مطرح می‌سازیم که بیایید همگی بکوشیم تا به تحکیم ایمان امت به اصول خود و نیز توضیح مقتضیات آن ایمان و ابعاد حقیقی و تهی از هرگونه شائبه آن پردازیم و از آنجا امت را نسبت به جایگاه عبادات و شیوه‌های برتر ادای آنها - مثلاً در مورد نماز در حدی که به مرحله «تنهی عن الفحشاء و المنکر» و در مورد روزه، آن گاه که راهی هموار برای نیل به پارسایی منتهی می‌گردد - حساس سازیم.

فرقه‌گرایی: انواع و نمونه‌های آن

نیازی به جست‌وجوی ریشه‌های این واژه و واژه‌های هم‌خانواده آن نیست؛ معنای آن کاملاً روشن است، هرچند اصطلاح جدیدی تلقی می‌شود و تعبیر رایج آن در گذشته «تعصب» بوده است؛ در کاربرد، تفاوت چندانی میان این دو واژه نمی‌بینیم لذا خاطر نشان می‌سازیم آنچه در مورد یکی از آنها گفته می‌شود مطمئناً نسبت به دیگری نیز صدق می‌کند.

حال اگر به زندگی انسانی (فردی و اجتماعی) بازگردیم خواهیم دید که این صفت در انواع گوناگونی از رفتارهای انسانی نهفته و در واقع جوهر حرکت‌بخش و غالباً صفت برتر آن را تشکیل می‌دهد و ای‌بسا به شعاری تبدیل گشته که صاحبان آن با کمال افتخار به آن مباهات هم می‌کنند.

ما شاهد فرقه‌گرایی عقیدتی در کنار فرقه‌گرایی نژادی، درست مثل فرقه‌گرایی خویشاوندی، عشیره‌ای و جغرافیایی پا به پای فرقه‌گرایی حزبی و سیاسی هستیم. خلاصه اینکه به هرکجا برویم سایه‌ای از تعصب و فرقه‌گرایی را به ویژه در رده‌های معینی از گفتمان رایج اسلامی می‌بینیم. ما از آن دسته کسانی نیستیم که «فرقه‌گرایی» را شرّ مطلق می‌پندارند چون به هر حال ریشه‌هایی در عمق سرشت بشریت دارد. ما معتقد به وجود حالت طبیعی و معقول و سازنده‌ای از آن هستیم و باور داریم که افراط و کوربینی در آن به انحراف و ویرانگری خواهد انجامید.

اگر از این جهت در پی جست‌وجوی مشابهی برای آن باشیم می‌بینیم که غفلت یا فراموشی انسانی، حالتی فطری است که مسلماً جنبه‌های مثبتی هم دارد، چه در غیر این صورت همه بدبختی‌ها و درد و رنج‌ها همواره در برابر ما چون تابلویی خودنمایی می‌کرد که مسلماً زندگی را بر ما تلخ می‌ساخت ولی البته وقتی غفلت و نسیان از حدود طبیعی خود فراتر رود، به تباهی و جنبه‌های منفی خطرناکی می‌انجامد. بنابراین هر دو جنبه مثبت و منفی را در فرقه‌گرایی و تفاوت‌های این دو جنبه با یکدیگر را می‌بینیم.

جنبه مثبت را می‌توان در گرایش طبیعی به سمت مذهبی که هماهنگی عقیدتی عاطفی و نسبی و جغرافیایی و مسکنی بیشتری با انسان دارد، تلقی کرد؛ که این جنبه کاملاً طبیعی است، به ویژه هنگامی که با گرایش‌های طبیعی نیز قرین گردد، از جمله: استمداد نیرو، امنیت و همکاری و همیاری به منظور تحقق اهداف مشترک. اسلام نیز هرگز هیچ گرایش طبیعی را سرکوب نمی‌کند. مولای متقیان علی (علیه السلام) در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «هرکس دست از قبيله‌اش بکشد تنها یک دست از قبيله کاسته شده حال آنکه از وی دستان زیادی گرفته شده است و هرکس اطرافیانش را پاس دارد مودت و دوستی خویشانش را تضمین کرده است.»^۱

اسلام به شیوه بسیار باشکوهی از این گرایش طبیعی برای تحکیم پیوندهای اجتماعی و تقویت همبستگی نوعی بهره می‌گیرد: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (انفال - ۷۵) (خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند)؛ و به عنوان مثال صلۀ رحم نیز از جمله مهم‌ترین موارد مستحبی است.

پیش از این گفتیم که مذهب‌گرایی دارای ریشه‌هایی در فطرت آدمی است؛ گرایش به خویشان، به سرزمین و به محیطی که شخص به لحاظ عقیدتی هماهنگی دارد، گرایشی طبیعی است که اقدام و عمل طبیعی نیز در مورد ایجاد

همسویی و هماهنگی میان رفتار با این گرایش را به دنبال می‌آورد. از اینجاست که می‌گوییم اطلاق صفت تعصب و فرقه‌گرایی منفی بر مواضع اصولی، اطلاقی غیرمسئولانه یا معترضانه است.

مراد از مواضع اصولی نیز آن دسته مواضعی است که دیدگاه‌های منطقی انسان و نظرگاه‌های منطقی و مستدل او را از هستی، زندگی و انسان به لحاظ تاریخی در حال و آینده و به سان شیوه رفتاری عمومی در راستای نیل به اهداف والا، به دنبال می‌آورد. وقتی آگاهی آدمی در این جنبه‌ها بر جایگاه محکم و مستدلی قرار گرفت طبیعی است که همه مواضع وی طبق همین اصول شکل گیرند و در این صورت ما حق نداریم او را فرقه‌گرا و متعصب بخوانیم. آری! می‌توان اصول اعتقادی او را یک به یک مورد بحث و نقد قرار داد ولی توصیف او به متعصب یا فرقه‌گرا، جایز نیست.

اینکه او را به خاطر هماهنگی با اصول اعتقادی‌اش نکوهش کنیم نیز منطقی بی‌پایه‌ای است، زیرا از وی خواسته‌ایم که میان اعتقادات، عواطف و رفتار خود تعادل ایجاد نکند حال آنکه زمانی سزاوار سرزنش است که این انسجام و هماهنگی را به عمل نیاورده باشد. ما تعصب نسبت به مقتضیات توحید الهی، ایمان به نبوت و اسلام به عنوان آیین زندگی و اخلاق شایسته و دفاع از عدالت و مبارزه با ستم و... را هرگز تعصب قلمداد نمی‌کنیم؛ خلاصه اینکه پای‌بندی به فطرت اصیل نهفته در تمامی افراد بشر را جز امری مثبت و سازنده، چیز دیگری نمی‌خوانیم.

یک بار دیگر به «نهج‌البلاغه» بازمی‌گردیم تا ببینیم مولای متقیان علی (علیه السلام) در این باره چه می‌فرماید: «ولی اگر می‌خواهید ناگزیر جوشش و تعصب خود را به رخ مردم بکشید، بهتر است این جوشش و تعصب را در مایه خصلت‌های شایسته و فروزش‌های پسندیده و رفتارهای نیکویی که مهتران و دلاوران خاندانهای عرب و سرکردگان قبیله‌های بزرگ با آنها بر دیگران برتری یافتند، به کار ببرید؛ آنها با خوی خوش و آرزوی بلند و جانفشانی ارزنده و کردار ستوده و پشتیبانی از همسایه و وفای به عهد و پیروی از نیک منشی و

سرپیچی از تکبر و گردنکشی و زیاده‌روی در دهش و خودداری از تبهکاری و دوری جستن از کشتار و خونریزی و داد مردم را دادن و فرونشاندن خشم و کناره‌گیری از آشوبگری، در زمین تعصب می‌ورزیدند.^۱

واقعیت آن است که اگر رفتار اصولی را تعصب غیرقابل قبولی تلقی کنیم باید بر رفتار پیامبران گرامی و همه‌خداپرستان و مجاهدین و مواضع قاطعانه آنها (العیاذ بالله) نیز همین انگ را بزنیم که اگر چنین شود دیگر حتی یک ارزش انسانی هم باقی نخواهد ماند و وای بر بشریتی که ارزش‌ها و معیارهای خود را از دست بدهد.

ما به عنوان مثال این گفته فرزندان یعقوب را که در قرآن نقل شده است در شمار تعصب نمی‌انگاریم: «إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهَا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (بقره - ۱۳۳) (هنگامی که به پسران خود گفت پس از من چه را خواهید پرستید گفتند معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق معبودی یگانه را می‌پرستیم و در برابر او تسلیم هستیم).

زیرا بیانگر آگاهی و درک آن حقیقت بزرگ از سوی ایشان است. جنبه منفی تعصب و فرقه‌گرایی را که باید آن را نفی کرد (آن چنان که اندکی پیش گذشت) گویای انحراف در روند مقتضیات طبیعی است زیرا همواره ممکن است فرد و امت بر اثر عوامل معینی گرفتار ضعف شخصیت در بعد عقیدتی، عاطفی یا رفتاری شوند؛ حال اگر عامل خارجی تحریف‌گری نیز به آن افزوده شود مسأله از یک‌سو منجر به اوهام عقیدتی - که امروزه شاهد آن هستیم - و از سوی دیگر تعصب‌های جاهلی مرگباری می‌گردد. منظور از عامل خارجی، تأثیراتی است که صاحبان منافع فردی از آن برخوردارند و می‌کوشند آن را در دلها در جهت تحقق اطماع خویش و فریب دیگران و به کنترل گرفتن آنان به

۱ - نهج البلاغه، دکتر صبحی الصالح، صفحات ۲۹۵ - ۲۹۴.

منظور تحقق اهداف پشت خود رسوخ دهند؛ به عنوان مثال می‌توان از خوش‌گذرانان و عیاشان و پیشاپیش ایشان فرعون‌یانی یاد کرد که قرآن کریم از وسوسه‌ها و القائنات شیطانی ایشان یاد کرده و بیان داشته است قوم خود را تحقیر می‌کنند تا نسبت به فرمانبری آنان مطمئن شوند:

«وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ * أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يَبِينُ * فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوَرَةٌ مِّنْ سَمَاهٍ آتِيَةً فَسَاخَجَهَا فَسَأَلَ الْمَلَائِكَةَ الْمُتَنَبِّئِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَجَاءنَا بِالْحَقِّ وَالْحَقَّ كَذَّبُوا فَأَمْذَقْنَا لَهُمْ أَفْئِدَتَهُمْ فَأَخَذَ اللَّهُ حَقَّ صِدْقِهِ مِنْهُمْ لَمَّا هُمْ بِيَمِينِهِ يَدْعُونَ»

(زخرف - ۵۱ تا ۵۴) (فرعون در [میان] قوم خود ندا درداد [و] گفت ای مردم [کشور] من! آیا پادشاهی مصر و این نهرها که از زیر [کاخهای] من روان است از آن من نیست پس مگر نمی‌بینید * آیا [نه] من از این کس که خود بی‌مقدار است و نمی‌تواند درست بیان کند بهترم * پس چرا بر او دستبندهایی زرین آویخته نشده یا با او فرشتگانی همراه نیامده‌اند * پس قوم خود را سبک‌مغز یافت [و آنان را فریفت] و اطاعتش کردند چرا که آنها مردمی منحرف بودند.) و اگر حالت طبیعی انسانی یعنی حالت آگاهی و هشیاری خود را از دست نداده بودند (که به نظر ما منظور از فسق نیز همین است) شخصیت ایشان تا به این حد پایین نمی‌آمد که فریب فرعون را بخورند. چرا که این عادت عیاشان است که در جهت اشاعه فسق - به این معنا - پردازند تا بتوانند اهداف خود را تحقق بخشند:

«وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا» (اسراء - ۱۶) (و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم خوشگذرانانش را وامی‌داریم تا در آن به انحراف [و فساد] پردازند و در نتیجه

عذاب بر آن [شهر] لازم گردد پس آن را [یک‌سره] زیر و زبر کنیم.)
 چه بسا خوشگذران و عیاشی خود یکی از عوامل این حالت نزد این عیاشان و بلهوسان است. همچنان‌که تکبر نیز یکی از دیگر عوامل این حالت منفی است و چه بسا مثال قرآنی صادقانه‌ترین و رساترین بیان همین معنا باشد، آنجا که می‌گوید: «إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (بقره - ۳۴) (به جز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد.)

«قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ * قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَّكِبَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ» (اعراف - ۱۲ و ۱۳) (فرمود: چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را باز داشت از اینکه سجده کنی گفت من از او بهترم مرا از آتشی آفریدی و او را از گل آفریدی * فرمود از آن [مقام] فرو شو تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی.)
 به هر حال، ضعف در شخصیت فردی یا اجتماعی و خودپسندی یا شیفتگی به مذهب و افراط در دوستی و وابستگی و تأثیر عناصر منفعت‌طلب یا خوشگذران و... همه و همه نقش مهمی در تبدیل امور «نسبی» به «مطلق» دارند؛ مواردی از این قبیل در اصل اموری نسبی هستند و در حد و اندازه معقولی که باشند، طبیعی تلقی می‌شوند ولی خطر آنجاست که آدمی بکوشد این مفاهیم را به مفاهیمی مطلق و معیارهای عمومی ارتقا دهد و در این صورت فرقه‌گرایی به زشت‌ترین صورت و پست‌ترین شکل تجلی خواهد یافت و بدین ترتیب، مفهوم نسبی سودمند تبدیل به قیدی بر ذهن انسان می‌گردد و او را از حرکت سازنده تمدنی‌اش باز می‌دارد، زیرا این مفهوم نسبی در پیوند با شرایط عینی مشخصی است و اگر تبدیل به مطلق شد انسان نخواهد توانست از آن شرایط فراتر رود و در این صورت فرجام وی ایستایی و انحطاط مرگبار خواهد بود.

بنابراین وقتی فرقه‌گرایی را محکوم می‌کنیم و به نفی و رد آن در بعد فردی و اجتماعی فرامی‌خوانیم هرگز منظورمان آن نیست که فرد و جامعه از عقاید و ایمان خود دست کشند یا به قوم و مذهب و وطن و حزبی که در اهداف اجتماعی و امثال آن با آن وجه مشترک دارند، کشش عاطفی نداشته باشند؛ همچنان‌که منظور ما آن نیست که با قدرت و قاطعیت از اصولی که به آنها ایمان آورده دفاع نکنند یا با صراحت تمام نظر خود را اعلام نمایند و در جهت تقویت خطی که به آن باور دارند از راههای سازنده و خردمندانه نکوشند. منظور ما و تمامی کسانی که به محکوم کردن این صفت می‌پردازند نفی هرگونه گرایش غیرعلمی و غیرمنطقی به عقیده، مذهب، وطن، ملیت یا حزب و غیره و هرگونه فاصله‌گیری از منطق سلیم و گفت‌وگوی آزاد و سازنده و ممانعت دیگران از اظهار نظر آزادانه و منع کارشناسان از مناقشه ایده‌ها به منظور رسیدن به واقعیت و دریافت عین حقیقت است.

همچنین منظور ما نفی هرگونه اقدام پستی است که مبتنی بر اشغال مناصب و پرکردن آنها با عناصر طرفدار بدون در نظر گرفتن شایستگی‌ها و پیامدهای منفی این کار بر نهادی که مدیریت آن را بر عهده خواهد گرفت و میزان خدمتی که می‌تواند از اینجایگاه به هدف اعلام شده ارائه دهد و نیز بی‌توجهی به میزان پای‌بندی وی به خط اصیل است.

همچنین منظور ما محکوم کردن تمامی مواضعی است که انگیزه‌ای انسانی جز یاری رساندن به این نژاد یا آن مذهب - حتی اگر این یک در خطی خصمانه با قواعد انسانی و شالوده‌های فطری عدالت قرار داشته باشد - ندارند.

در برابر، نمودهای فراوانی از فرقه‌گرایی و تعصب وجود دارد که در ابعاد مختلف شاهد آنها هستیم و در زندگی بشری از بالاترین سطوح تا کوچکترین اقدامهای شخصی ما را در بر می‌گیرند؛ واقعیت اینکه پلورالیسم مذهبی غنای گسترده‌ای برای امت و گزینه‌های اسلامی برای اجرای بخشید ولی وقتی در گفتمان و تعامل خود به فرقه‌گرایی کوری تبدیل گردید، بدبختی‌ها و مصایب

بسیاری را به دنبال آورد و به خاطر آن سیلی از اشک و خون به راه افتاد. امروزه مخلصان این امت وظیفه دارند با پاک گرداندن گفتمان اسلامی از این آفت (فرقه‌گرایی یا تعصب) آن را به حالت طبیعی و سازنده خود بازگردانند.

فصل دوم:

نقش تمدنی امت

امت اسلامی و گزینه صلح جهانی در چارچوب روابط همسنگ تمدن‌ها^۱

تحركات جدی که صحنه جهانی طی دو سال گذشته - با هدف تجلی بخشیدن علمی و اصولی به ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها - شاهد آن بوده، بیانگر جهشی اساسی در شیوه‌های اندیشه بشری به منظور تحقق تعادل در روابط میان جریانهای تمدنی، دینی، فکری و ملی تقسیم‌کننده بشریت، نیز تحقق رؤیاهای انسان از آغاز آفرینش یعنی رؤیای تحقق امنیت و صلح بر روی کره زمین است. مأموریتی با چنین گستردگی، مستلزم تدارک نظریه‌پردازانه جدی و برنامه‌ریزی‌های علمی و همچنین تحقق عینی و اجرای واقعی آنها به دور از هرگونه حرکت انفعالی سطحی یا جنبه‌های تبلیغی - تبلیغاتی است زیرا پروژه‌هایی که با شالوده‌های سست، در پی رقم زدن سرنوشت بشریت هستند و بر شعارها و هدف‌های تبلیغاتی تکیه می‌کنند، بی‌هیچ تردیدی با شکست و ناکامی روبه‌رو می‌شوند و این شکست، پی‌آمدهای منفی فراوانی بر جای می‌گذارد.

بر این اساس دوباره بر ضرورت برخورد علمی و عقلانی با موضوع گفت‌وگوی تمدن‌ها، تأکید می‌کنیم؛ برخوردی که از عرصه‌های مشترک همه بشریت آغاز شود و به تقسیم‌بندی‌های تمدنی، دینی و نژادی، نگاهی واقع‌بینانه

۱ - متن سخنرانی ایراد شده در سمینار پانزدهمین سالگرد تأسیس «ایسکو» منعقد شده در رباط پایتخت مراکش در تاریخ ۱۹۹۷/۳/۲.

- با در نظر گرفتن همه عوامل اختلاف و امکانات مشترک - داشته باشد و در عین حال، مسلمانان نیز از اصول عقیدتی و پایه‌های شرعی باورهای خود، تجاوز نکنند. من در این مبحث، سعی خواهم کرد با توجه به این حقایق، به موضوع پیوند میان تمدن‌ها با هدف هموار ساختن راهی که همه بشریت را به تفاهمی برای امنیت و صلح رهنمون سازد، نظری بیندازم. این راه، آکنده از خطر، دشواری‌ها و موانع است و برطرف ساختن این موانع و دشواری‌ها، خود نیازمند تلاش‌های هماهنگ و دیدگاه‌های بشردوستانه و خیرخواهانه برای بشریتی - که هم در این جهان در تاریخ و جغرافیای آن سهیم هستند و هم در آن جهان به نتایج کارکردهای خود دست می‌یابند - با سرنوشت و واقعیت مشترک است.

گفت‌وگو، نیاز انسانی

از همان هنگام که انسان متوجه تنوع در اعتقادات، سطح معیشتی، توزیع جغرافیایی، ریشه تاریخی و وابستگی‌های نژادی خود با دیگر انسانها شد، برای بقا و به منظور زندگی بهتر و یا تحمیل واقعیت خود بر دیگران، وارد صحنه کارزار گردید؛ طی هزاران سال، تجربه‌های انسانی ثابت کرده‌اند که انسان نیازمند قانونمند ساختن این کارزار و مبارزه و کاهش جنبه‌های منفی آن تا حد ممکن است. این نیاز، او را بر آن داشت تا برای درک و فهم بیشتر دیدگاه‌های دیگران از طریق گفت‌وگو و مبادله اندیشه و نظر قدمی بردارد؛ بدین منظور شیوه‌های گفت‌وگو، نمودها و شکل‌های گوناگونی به خود گرفت.

بسیاری از اندیشمندان و علمای مذهبی و مردان سیاست نیز از خاستگاه‌های مختلف و با اهداف متنوعی، این موضوع را بررسی کردند؛ اما آنچه میان همه آنان مشترک بود و دیدگاه‌ها و فراخوانهای آنان را در این باره یکسانی و مشابهت می‌بخشید، ضرورت گفت‌وگوهای انسانی در همه عرصه‌ها و در تمامی مضمون‌ها بود. در این میان، فراخوانهایی به منظور گفت‌وگوی فرهنگ‌ها، ادیان،

خلق‌ها، دولت‌ها، ملت‌ها و مانند آن و نیز فراخوانهایی برای گفت‌وگوی تمدن‌ها - که در شمار فراخوانهای عمده و اساسی است - مطرح گردید.

در این زمینه نیز دیدگاه‌های متنوعی وجود دارد. برخی بر این باورند که گفت‌وگوی تمدن‌ها باید میان تمدن‌هایی با محتوای یکسان یا مشابه صورت گیرد؛ مثلاً تمدن‌های دینی، باستانی یا تمدن‌های موجود یا تمدن‌هایی که در صحنه حضور دارند، با یکدیگر گفت‌وگو کنند؛ اما بدون تردید، هر یک از این گفت‌وگوها، شیوه‌ها و روش‌های ویژه خود را دارد که از چگونگی موضوع این گفت‌وگوها، باید سرچشمه گرفته باشد. در اینجا مایلم اشاره کنم که فراخوان سیدمحمد خاتمی (ریاست جمهور محترم ایران) برای گفت‌وگوی تمدن‌ها، به منظور به اوج رساندن تلاش‌های سترگ جمهوری اسلامی ایران از آغاز تأسیس تا به امروز در ایجاد فضای گفت‌وگو در بسیاری از عرصه‌ها - به صورت گفت‌وگوی مذاهب اسلامی با یکدیگر و یا برگزاری ده‌ها سمینار و کنفرانس جهانی و کتاب و مجله و مانند آن، گفت‌وگوی میان ادیان، به ویژه میان اسلام و مسیحیت (با عطف توجه به مذاهب مختلف هر یک) - تجلی پیدا کرد. چه افتخاری از این بالاتر که من نیز یکی از دعوت‌شدگان به این گفت‌وگوها و از فعالان آن طی بیش از هجده سال تا کنون بوده و هستم.

در اینجا باید خاطر نشان سازم که امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) خود سردمدار گفت‌وگو به شمار می‌رفت و فراخوانهایش نه تنها شامل حال مسلمانان با یکدیگر می‌شد، بلکه مسلمانان با غیرمسلمانان و حتی با غیردینداران را نیز در بر می‌گرفت. بارزترین نمونه آن نیز نامه و پیامی است که به آخرین رئیس‌جمهور اتحاد شوروی سابق - آقای گورباچوف - ارسال داشت و طی آن باب گفت‌وگو با تمدن‌ها، مدنیت‌ها و قدرت‌های بزرگ را باز کرد که متأسفانه در زمان حیات خود موفق به فرجام رساندن این پروژه نشد. خدای او را بیامرزد.

گفت‌وگو، یک اصل اسلامی

با توجه به آیات قرآن کریم و احادیث شریف، درمی‌یابیم که اسلام خود به صورت‌های مختلفی، انسانها را به گفت‌وگو و آشنایی با کسانی که دین متفاوتی دارند - به مثابه مقدمه ضروری گفت‌وگو - فراخوانده است. آشنایی، خود پیش‌درآمد گفت‌وگوست: «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا**» (حجرات - ۱۳) (ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید). آشنایی نیز مستلزم بررسی بنیادهای فکری و اندیشه‌های طرف مقابل از منابع خودش (تا برایش حجّت باشد) و نیز مبادله اطلاعات، دیدارهای آشنایی و سرانجام ورود به مرحله گفت‌وگوست. گفت‌وگویی که اسلام بدان فرامی‌خواند، گفت‌وگوی هدفمندی است که ویژگی‌های اصلی آن تجرد، علمی‌گرایی و اصولی بودن است. قرآن کریم قواعد و آیین این گفت‌وگو را برای پیامبر اکرم (ص) توضیح داده است: «**قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ**» (آل عمران - ۶۴) (بگو: ای اهل کتاب! بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم). که منظور، توافق قبلی نسبت به پایه‌های گفت‌وگوی منطقی است. همچنان‌که خود پیامبر (ص) نیز در سخنی خطاب به مسیحیان «نجران» می‌فرماید: «**وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**» (سبأ - ۲۴) (و در حقیقت یا ما یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم). که مراد از آن تجرد (تهی شدن از هرگونه پیش‌داوری) برای وصول به حقیقت - هر چه باشد - است. پیامبر (ص) به رغم اینکه نسبت به صحت معتقدات خود یقین داشت، اما این یقین، مانع از آن نبود که به طرف مقابل خود خاطر نشان نسازد که او بدون داشتن احکام قبلی و نتیجه‌گیری‌های از پیش تعیین شده، وارد گفت‌وگو می‌شود.

قرآن کریم سرشار از انواع مختلف گفت‌وگو به ویژه از آن نوعی است که در یک سمت آن صالحان و پیامبران و در سمت دیگر خویشان آنها، حاکمان یا پیروان ادیان و اعتقادات دیگر قرار دارند. قرآن کریم خطوط اصلی و کلی شیوه‌های هر یک از این گفت‌وگوها را ترسیم کرده و هدف‌های مشخص و حساب شده‌ای برای آنها در نظر گرفته است زیرا گفت‌وگو، خود هدف نیست بلکه وسیله‌ای برای نیل به اهدافی است که برای دین و بشریت مفید باشد. درباره‌ی ایده‌ی گفت‌وگوی تمدن‌ها به شکل و فرم جدید آن نیز باید گفت این ایده نیز هدفمند و جدی است و در هر حال، اصلی اسلامی و زبانی قرآنی به شمار می‌رود و ای بسا برجسته‌ترین هدف آن کوشش برای فراهم نمودن موازنه‌ای بین‌المللی و وفاقی علمی با اعطای نقش اساسی به تمدن‌ها، فرهنگ‌ها، حکومت‌ها و خلق‌ها است و همچنین تلاش برای بستن راه بر نیروهای اهریمنی است که همواره برای تبعیض سیاسی، نژادی و جغرافیایی میان ملل جهان فعالیت می‌کنند. همچنان‌که می‌تواند کوششی برای تحقق برابری و احساس مسئولیت در میان ساکنان کره‌ی خاکی نسبت به زمین، ساکنان آن، محیط زیست و آینده‌ی آن (و از آنجا کار و تلاش مشترک برای گسترش امنیت و صلح در تمامی جهان) یعنی هدف و آماجی باشد که اسلام به منزله‌ی دین صلح و گفت‌وگو در پی آن است.

فضای مناسب برای گفت‌وگو

تردیدی نیست که هر یک از انواع گفت‌وگو، باید در فضایی مناسب و سرشار از امنیت، صلح، برابری فرصت‌ها و آزادی بیان برای دو طرف گفت‌وگوکننده، تحقق یابد و به صورت گفت‌وگوی قوی و ضعیف یا حاکم مستبد و محکوم، نباشد؛ زیرا در این حالت هرگونه برابری میان دو طرف گفت‌وگو از بین می‌رود و منطق شمشیر و ترس و زور، بر فضا و روند گفت‌وگو، حاکم خواهد شد و طبیعی است که در چنین گفت‌وگویی، هیچ نتیجه‌ی مثبتی به دست نخواهد آمد.

چنانچه موضوع تنها به سخن از تمدن‌ها منحصر شود، ایجاد فضای مناسب برای گفت‌وگو میان تمدن‌های مختلف، شرط اساسی برای ورود به چنین گفت‌وگویی است؛ زیرا تمدن‌ها خود از نظر میزان قدرت، چند و چون گستردگی و تداوم و نوع ابزارهای بیانی که از آن برخوردارند، با یکدیگر متفاوت و گاه متضادند و فضای مناسب برای برقراری گفت‌وگوی متعادل، خود روی دیگر روابط متعادل و برابر میان تمدن‌هاست که طی آن ابزارهای فشار و منطق تهدید و تشویق، جایگاهی ندارند. در اینجا مراد از ابزار فشار، تنها ابزارهای نظامی نیست و همه گونه وسایل فشار را که گویای برتری یک طرف بر طرف مقابل است، از جمله ابزارهای سیاسی، اقتصادی، علمی و فن‌آوری و حتی ابزارهای بیانی و آیین‌های علوم اجتماعی و انسانی که می‌توانند بنیان‌گذار ایدئولوژی برتری و قدرت یک نژاد نسبت به نژادهای دیگر هم باشد را در بر می‌گیرد. چنین آیین‌هایی نیز می‌توانند به مثابه ابزار فشار در حین گفت‌وگو، به کار گرفته شده و در این مرحله زمانی مورد بهره‌برداری طرف برتر قرار گیرند.^۱

بر طرف دیگر تأثیر بگذارند و نظریات و دیدگاه‌های او را به سود خود مصادره کنند و با سلاح به اصطلاح علمی، شکستش دهند.

گفت‌وگو و تحقق امنیت و صلح

امنیت، خواسته‌ای انسانی و فطری است که ریشه در مهم‌ترین غریزه‌های موجود در فطرت انسان، یعنی غریزه حب نفس (عشق به خویشتن) دارد. این غریزه همراه با دیگر غرایز به گونه‌ای هماهنگ برای حرکت متعادل انسانی به سمت اهداف تکاملی و والای انسان، عمل می‌کند. برای تأمین حرکت متوازن،

۱ - از نظر روانی به منظور طرف برتر از نظر نظامی، سیاسی و اقتصادی در این برهه زمانی است. که سعی می‌شود به اصطلاح شیوه‌های متداول در علوم انسانی و اجتماعی، به کار گرفته شود و هم‌چون یک حقیقت علمی ثابت در بعد زمان و مکان، جلوه داده شود، گو این که، حقایق زمانی و مکانی، حکایت از نتایجی عکس آن شیوه‌ها و روش‌ها را در اختیارمان قرار می‌دهد.

تنها وجود انگیزه‌های غریزی، کافی نیست. ایجاد فضای طبیعی برای فرد و نوع بشر به منظور هدایت انگیزه‌های یاد شده به سوی اهداف مورد نظر نیز، ضروری است. برای فطرتی که فراهم آمدن فضای امن را جست‌وجو می‌کند می‌بینیم که عنایت الهی نیز به یاری آمده، اصول بدیهی حکمت عملی، گرایش به عدالت و نفرت از ظلم و تجاوز و نظایر آن را در آن به وجود آورده و حتی توان تعیین بسیاری از مصداق‌های عدل و ظلم را هم در اختیارش قرار داده است که این خود راه پیوند و ارتباط با آفریدگار هستی و عرض ارادت خالصانه به او را هموار می‌سازد و در این صورت نیز چشم‌اندازهای وحی را در برابرش می‌گشاید و برنامه‌های شفقت‌آمیز الهی را که متضمن نقشه کامل راه است و رسیدن به هدف‌های او را تضمین می‌کند در اختیارش قرار می‌دهد.

بنابراین امنیت یک نیاز همیشگی انسانی است که شرایط زمان و مکان، تغییری در آن ایجاد نمی‌کند. امنیت پدیده‌ای گذرا و به اصطلاح عَرَضی نیست که گفته شود معلول وضع اجتماعی معینی است که با تغییر آن وضعیت، این پدیده نیز تغییر پیدا می‌کند. بنابراین، طبیعی است که به نظام جامع و همه‌جانبه‌ای احتیاج داریم که حمایت از امنیت فردی و اجتماعی را در طول حرکت دیرپای انسان بر عهده گیرد. برای امر حمایت از صلح و امنیت نیز هیچ محدودیتی جز در چارچوب تکامل انسانی، نمی‌توان در نظر گرفت. این امر نیز زمانی که درک کنیم فطرت در واقع به مفهوم معیار همه حقوق‌های بشری است و انسانیت و اهداف انسان را مشخص می‌سازد و حمایت از امنیت انسانی را برای تحقق هدف والای او تحمیل می‌کند، کاملاً طبیعی است. در این صورت، امنیت جز زمانی که از نقش حیاتی خود عدول کرد و به عنصری علیه امنیت تبدیل شد - که در این حالت نیز تضمین آن، معنایی نخواهد داشت - محدودیتی را نمی‌پذیرد. وگرنه چگونه می‌توان فطرتی را تصور کرد که خود به امنیت نیاز دارد و در عین حال به فرد اجازه می‌دهد که امنیت خود یا امنیت دیگران را

سرکوب یا نابود کند و در نتیجه امنیت تمامی بشریت را بی‌هیچ رادع و مانعی، محدود سازد؟

اگر بخواهیم کوشش‌های جدی بشریت را به منظور فراهم آوردن محیطی امن برای همه بشریت پی‌گیری کنیم باید پیش از هر چیز، به کوشش ادیان به منزله قدیمی‌ترین پدیده‌های زندگی بشر و بیشترین فراخوانان به کمال، توجه کنیم که به‌مثابه هدفی انسانی و کوشاترین آنها در راه تحقق این هدف است، و در مرحله بعد، کوشش‌های گوناگون فلاسفه برای ایجاد نیروی عادل و عاقلی که بر آوردن این نیاز برای بشریت را تضمین کند و در مرتبه سوم کوشش‌های فردی و گروهی برای وحدت بخشیدن به جهان و زیر چتر یک حاکمیت بردن آن را - که از آغاز تاریخ تا به امروز و به انگیزه‌ها و دلایل و شعارهای مختلفی از جمله شعار تأمین عدالت برای همه بشریت و دفاع از حقوق محرومان و فراهم آوردن صلح جهانی، جریان داشته - در نظر بگیریم.

گزینه‌های بشریت برای تحقق امنیت و صلح

در برابر بشریت، چندین گزینه قرار دارد که به صورت پروژه‌هایی است که برخی تجربه شده و برخی نیز هنوز تجربه نشده‌اند و البته همگی، شعار تحقق امنیت و صلح جهانی سر می‌دهند، هرچند از نظر محتوا، ابزارها و شیوه‌ها، متفاوت هستند. مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱- سلطه دیکتاتوری بر جهان از طریق زور سرنیزه به این بهانه که تنها وسیله تضمین امنیت جهانی به شمار می‌رود. این پروژه همچنان که آشکارا می‌بینیم، دارای تناقضی است که به دشواری می‌توان آن را از میان برد یا حتی از سوی کسانی که آن را می‌پذیرند، توجیه کرد. همین توجیه‌ناپذیری، آنان را وامی‌دارد تا شعارهای دیگری برای توجیه مقاصد حقیقی و نادرست خود سر دهند. برجسته‌ترین نماینده معتقد به این پروژه، «نازیسم» است.

۲- سلطه طبقاتی و در واقع چیرگی یک طبقه معین بر سایر طبقات جامعه جهانی، در مقام تنها پیش‌قراول نجات بشریت از مفسده‌های استثمار و تجاوز و استعمار است و قادر به هماهنگی با نوع تولید اقتصادی نیز هست و باعث می‌شود همه نیازهای انسان بی‌هیچ استثنایی برآورده شود و جامعه‌ای کمونیستی که همه خواست‌های عمومی را تحقق می‌بخشد و منیت انسان در آن رنگ می‌بازد و مای انسانی، آن را فرا می‌گیرد، تحقق یابد. و دیگر نیازی به هیچ قانون، دادگستری و دولتی، نخواهد بود. این پروژه نیز چیزی جز خیال سرکشی که هیچ هماهنگی با فطرت و اصالت انسان ندارد نیست؛ این پروژه، هرگونه فطرت انسانها را نفی می‌کند و این نفی، منجر به نفی انسانیت خود انسان نیز می‌شود. این نتیجه طبیعتاً به منزله تجاوزی تاریخی و تلخ به همه دروازه‌های امنیت و ابزارهای صلح و سلب خشونت‌آمیز آزادی‌ها و حقوق انسانی است و تجربه تاریخی آن نیز سرشار از اقدامات خشونت‌آمیز، خون‌ریزی و شکنجه و سرکوبی است که همه بنیادهای امنیت و صلح را به لرزه افکند. از آن گذشته این پروژه، تجربه‌ای بود که پیش از تحقق هدف‌هایش، با ناکامی روبه‌رو شد و فروپاشید.

۳- ملل آزاد و همزیست دارای رژیم‌های دموکراتیکی هستند که با همدیگر رقابت آزادی دارند و تمامی بشریت از نعمت‌ها و برکت‌های این رقابت آزاد، بهره می‌برند. به رغم اینکه کسی آشکارا به مثابه یک نظریه همه جانبه، از این پروژه سخن به میان نیاورده اما در حقیقت گویای همان واقعیتی است که پروژه سرمایه‌داری لیبرال و دموکراسی با عنوان «جهانی شدن» از آن یاد می‌کنند و اعتقاد دارند که پایه سعادت بشر و ضامن تحقق برابری میان ملت‌ها گستراندن صلح بر روی زمین است. این پروژه، آزادی را برای تحقق آرزوهای فرد به مثابه پیش‌درآمد تحقق خواست‌ها و آرزوهای جامعه و پیشرفت آن در درازمدت، تعبیر و تفسیر می‌کند. در این پروژه، فرض بر آن است که امکان برقراری دولت‌های دموکراتیک - یا هر آنچه از نظر نظری بر این عنوان یاد می‌شود - در سرتاسر جهان وجود دارد و این کشورها و دولت‌ها براساس رقابت سازنده و

بی‌آنکه به مرزها و حقوق یکدیگر تجاوز کنند، با هم دادوستد می‌کنند و این امر در چارچوب عرف بین‌المللی مدونی شکل می‌گیرد که پایه‌های عادلانه‌ای برای روابط بین‌الملل را تضمین می‌کند. همه این فرض‌ها در حقیقت، خیالی بیش نیست؛ زیرا فاقد هرگونه پایه انسانی واقعی است و تجربه‌های تاریخی تمدن بشری نیز آنها را تأیید نمی‌کند زیرا انسانی که دارای ابعاد روانی و گرایش‌ها و انگیزه‌های روانی گوناگونی است، چنانچه تربیت معنوی کامل وی را تضمین نکنیم و او را از هر آنچه به تربیت انسانی‌اش می‌انجامد محروم ساخته و به سمت حیوانیت سوق دهیم، محال است سیر تکامل طبیعی و متعادل از وی انتظار داشته باشیم.

با فراتر رفتن از جنبه‌های نظری و توجه به جنبه‌های عملی، در می‌یابیم که تجربه‌هایی که رژیم‌های دموکراتیک سنتی از آغاز پیدایش تاکنون از سر گذرانده‌اند و جنگ‌ها، درگیری‌ها، حرکت‌های استعماری، تجاوز به حقوق ملل دیگر و سرکوب آزادی‌های انسانی که در این میان صورت گرفته و جهانی شدن را آشکارا به آمریکایی شدن تبدیل کرده، هرگز نمی‌توانند هیچ‌گونه زمینه‌ای برای امنیت و صلح جهانی به ارمغان آورند.

۴- پذیرش واقعیت موجود به همین صورتی که هست و ایجاد سازمانی بین‌المللی به سبک سازمان ملل متحد که وظیفه سامان‌دهی روابط میان کشورها و ملتها و نیز صدور بیانیه‌ها و مقررات و قراردادهای جهانی الزامی را با هدف تضمین صلح جهانی و مراقبت بر تداوم آن با استفاده از روش‌های مختلف برعهده خواهد داشت. از جمله این روندها، آن است که به هر یک از کشورها صرف‌نظر از شمار جمعیت و میزان مساحت و قدرت آنها یک کرسی و یک رأی در مجمع عمومی واگذار شود؛ حال آنکه به گروهی از ابرقدرت‌ها، در شورای امنیت سازمان ملل، حق «وتو» داده می‌شود که توجیه آن نیز حفظ و تضمین امنیت جهانی است! این پروژه نیز همچون پروژه‌های دیگر، پر از جنبه‌های منفی است که برجسته‌ترین آنها، همین مکانیسم تضمین و حفظ امنیت است که به

قدرت‌های بزرگ در شورای امنیت، حق و تو می‌دهد. حال آنکه این کشورها، سعی در تحقق منافع خود به حساب کشورهای دیگر دارند؛ همچنین در این پروژه، هیچ روندی برای الزام کشورها به پای‌بندی به قوانین و مقررات و قطعنامه‌های آن در نظر گرفته نشده است، بنابراین هر کشوری می‌تواند به معاهده یا قراردادی که آن را با اهداف و دیدگاه‌های خود همسو نمی‌بیند، نپیوندد و چنانچه قوانین بین‌المللی بازدارنده‌ای نیز وجود داشته باشد، این قدرت‌های بزرگ هستند که آنها را طبق منافع خود و نه براساس مصلحت امنیت جهانی، به مرحله اجرا می‌گذارند. و بدین ترتیب در این پروژه به صلح جهانی نیز از دید منافع قدرت‌های بزرگ نگرسته می‌شود؛ بنابراین صلحی علیه صلح واقعی است.

۵- دولت واحد جهانی تشکیل شده براساس توحید الهی، قسط، داد، شورا و رهبری حکیمانۀ انسانی و نظامی انسانی که آزادی و حقوق انسان را در تمامی مضامین و اشکال تکامل طبیعی آن، به رسمیت بشناسد. این پروژه، دربرگیرنده تمامی آن نقاط قوتی است که آن را تنها ضامن صلح جهانی می‌سازد و نیز از نقاط ضعف موجود در پروژه‌های چهارگانه پیشین نیز در آن خبری نیست. گو اینکه به رغم واقع‌بینانه بودن و وجود امکانات کامل برای تحقق، پیاده شدن این پروژه با موانع غم‌انگیزی روبه‌روست و نیاز به فداکاری‌های بزرگی دارد، اما به هر حال تنها گزینه بشریت به شمار می‌رود. به همین دلیل ضروری است به اصولی که این پروژه را مطرح ساخته‌اند روی آوریم و اصول برتری را که هماهنگی بیشتری با پایه‌ها و روح و نموده‌های این پروژه دارند، کشف کنیم و سپس با امتی که حامل این اصول است، آشنا شویم و برای اصالت بخشیدن به ویژگی‌های این امت و برای گسترش و تعمیق باور به این پروژه، گام برداریم. برای اینکه متهم به خیال‌پردازی در مطرح ساختن این پروژه نشویم تأکید می‌کنیم که این پروژه، همان گزینه‌ای است که خود اسلام برای نجات بشریت و رهایی آن از ظلم و ستم و برای گسترش قسط و داد و صلح در سرتاسر گیتی، مطرح

می‌سازد. شایسته است که در اینجا به حقیقت مهمی توجه کنیم و آن اینکه در این دولت جهانی، لزوماً نباید شهروندان از یک دین و یک مذهب باشند و هرچند، وحدت در این جنبه از جمله عوامل و عناصر اصلی هم‌پیوندی بخش‌های مختلف جامعه جهانی درون این دولت جهان‌گیر است، با این حال، شرط ضروری برای برقراری آن به شمار نمی‌رود.

ما معتقدیم که بشریت، دیر یا زود، برای تحقق این هدف، گام برخواهد داشت البته اگر بخواهد روند متعادل و یگانه و همه‌جانبه‌ای را در پیش گیرد که اهداف انسان را تحقق بخشد، تناسب میان ثروت موجود در طبیعت و سرعت افزایش جمعیت و نیازهای نسل‌های جدید را برقرار سازد و به صلحی جهانی برسد و نقطه پایانی بر جنگ‌ها و درگیری‌های بیهوده‌ای بگذارد که جز فنای بشریت و به هدر دادن ثروت‌های آن نتیجه‌ای ندارد. سرانجام هم اگر بخواهد حقوق و آزادی‌های انسانی را به صورتی حقیقی و طبق معیارهای معنوی عادلانه‌ای که در خدمت نزدیکی بشریت با یکدیگر قرار گیرند تضمین کند. بنابراین، دیدگاه مزبور خواسته‌ای است که ما برای تحقق آن تلاش می‌کنیم و سعی می‌کنیم زمینه اجرای آن را فراهم آوریم.^۱

حکومت جهانی صلح و تدارک آن

حکومت جهانی صلح همچنان‌که یک حقیقت دینی و اسلامی است، حقیقتی انسانی است. بشریت با ایدئولوژی‌ها و باورهای مختلف خود، منتظر زمانی است که حکومت عدل جهانی برقرار شود؛ این انتظار بر پایه وعده‌هایی است که در این فلسفه‌ها و ادیان، مطرح می‌گردد و بیشتر ناظر به حتمی بودن برقراری صلح در سرتاسر جهان در پرتو حکومتی است که عدالت در زمین را با آموزه‌های

۱ - نگاه کنید به: از همین نویسنده، الاسلام و الامه و السلام العالمی (اسلام، امت و صلح جهانی)، مقاله عرضه شده به کنفرانسی که در سال ۱۹۸۸ در لاهه (هلند) برگزار شد.

آسمانی، پیوند می‌دهد. این وعده‌ها، تنها منحصر به اسلام نیست هرچند در اسلام، دارای مضمونی عقیدتی و بسیار روشن و به‌مثابه حقیقتی پیوند دهنده گذشته، حال و آینده بشریت، مطرح است و آن را «حکومت مهدی منتظر» می‌نامد؛ حکومتی که سرتاسر جهان را تحت پوشش خود می‌گیرد و عدل و داد و صلح را در جهان می‌گستراند و بر همه انواع ظلم و ستم و تجاوز، پایان می‌دهد. بدین ترتیب مسأله مهدی منتظر، در پیوند با سرنوشت همه بشریت و سرنوشت تمامی زمین، قرار دارد و شایسته است که همه ساکنان این کره خاکی، آن را موضوع گفت‌وگوهای خود قرار دهند و ما نیز در مقام مسلمان، موظفیم راه ظهور این حکومت را هموار سازیم. در ادبیات اسلامی به چنین کسانی، «موطئون» (هموارسازان، تدارک کنندگان) می‌گویند.^۱

در اینجا، مجموعه مقدماتی که این «هموارسازان» باید در چارچوب تدارک مقدمات تحقق این وعده الهی فراهم کنند را یادآور می‌شویم:

۱- احیای ارزش‌های معنوی که انسان را با رهایی از ارزش‌های مادی زمینی و پای‌بندی به آنها، به ارزش‌های والای معنوی، سوق می‌دهد. این وظیفه مهمی است که بر دوش همه ادیان و اعتقادات معنوی و خالص انسانی سنگینی می‌کند.

۲- انگشت نهادن بر گفت‌وگوی ادیان بی‌آنکه محورهای این گفت‌وگو، تنها شامل مسائل لاهوتی باشد. این گفت‌وگوها باید از مسائل لاهوتی فراتر رود و همکاری در همه مسائل مربوط به انسان را در بر گیرد و طی آنها تلاش شود نیازهای مادی و معنوی او را برآورده سازد.

۳- رسیدگی علمی و امروزی به مشکلات اجتماعی با بررسی‌های دقیق، عمیق و منطقی آنها.

۴- کوشش جدی در امر پیاده کردن اصول حقوق بشر و گسترش آنها و رفع

۱ - نگاه کنید به: از همین نویسنده، مقدمه کتاب بحث حول المهدی (بحثی درباره حضرت مهدی)، نوشته شهید سیدمحمدباقر صدر.

نقاط ضعف و موارد احتمالی سوء استفاده از آن، از جمله سوء استفاده‌های سیاسی و دوگانگی‌های نظری و عملی و سیاست یک بام و دو هوا در آن.

۵- گسترش مفهوم حکومت‌های حقیقی موجود، براساس اراده ملت‌ها که حقوق و کرامت انسان را ارج می‌نهند.

۶- دفاع از فرهنگ جهانی مبتنی بر فطرت انسانی و در واقع فرهنگی که با فطرت ساکنان این کره خاکی هماهنگی و انسجام دارد و عرصه‌های مشترک انسانی میان آنان را تشکیل می‌دهد و در عین حال به ویژگی فرهنگی ملت‌ها احترام می‌گذارد. و این به مفهوم نفی آن چیزی است که به جهانی شدن موسوم است و به ویژه شامل جهانی شدن فرهنگی مبتنی بر چیرگی فرهنگ طرف‌هایی است که از نظر سیاسی و نظامی و تبلیغی و اقتصادی، تسلط دارند یا به بهانه جهانی شدن فرهنگ، منافع قدرت‌های بزرگ را تضمین می‌کنند.

۷- ترویج روحیه تسامح و تساهل دینی و فرهنگی میان پیروان ادیان مختلف با حفظ ارزش‌های فطری. این امر، به معنای توزیع حقیقت به نسبت متعادل میان همگان به شیوه تکثرگرایی غربی نیست بلکه بیشتر به مفهوم اجازه دادن به طرح اندیشه‌های دیگر و پذیرش آن همچون نظر متفاوت و گفت‌وگو با آن به منظور نیل به عرصه‌ها و باورهای مشترک است.

۸- تقویت ساختار خانواده و تأکید بر ارزش‌های همکاری و همیاری و همبستگی در خانواده به مثابه سنگ بنای اولیه جوامع انسانی.

جهانی بودن اسلام و شوق تحقق امنیت و صلح

تردیدی نیست که اسلام دارای قابلیت مطلق تحقق همه خواست‌ها و آرزوهای انسان برای حاکم ساختن امنیت و عدالتی که صلح را در سرتاسر جهان بگستراند، است. اسلام خود این توانایی را اعلام می‌کند و برای درستی آن، دلیل می‌آورد. نخستین دلیل این است که اسلام، دینی جهانی بوده و مخاطبان رسالت

آن، همه بشریت‌اند؛ بنابراین، همان چیزی است که خداوند متعال، برای همه بشریت، خواسته است: «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً**» (اعراف - ۱۵۸) (بگو ای مردم! من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم)؛ «**وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا**» (سبأ - ۲۸) (و ما تو را جز به سمت بشارت‌گر و هشدار دهنده برای تمامی مردم نفرستادیم). کما اینکه اسلام در بر دارنده آیینی است که با همه ابعاد و ارزش‌های فطری، هم‌خوانی دارد: «**فَطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ الذِّنَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ لِّلَّذِينَ الَّقَائِمُ**» (روم - ۳۰) (با همان سرشت و فطرتی که خدا مردم را بر آن سرشته است، آفرینش خدای تغییرپذیر نیست)، این همان دین پایدار است، اسلام دین تکامل و زندگی حقیقی است: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُخْيِيكُمْ**» (انفال - ۲۴) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فراخوانند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید)؛ همچنین اسلام، خود دینی است که به تشکیل حکومتی عالم‌گیر براساس توحید و با هدف بنای برابری و گسترش عدل و تحقق اصل شورا در همه جنبه‌های اداری و سازمان‌دهی زندگی دعوت می‌کند و نظام رهبری حکیمانه و عادلانه‌ای را برقرار می‌سازد و آزادی‌های فکری، فردی، سیاسی و اقتصادی و انسانی را به رسمیت می‌شناسد؛ البته در چارچوب عادلانه و خردمندانه‌ای که بقای آزادی و حمایت از روند تکامل زندگی را تضمین کند و مانع از تبدیل آن به تیشه‌ای برای ویران‌سازی ارکان آن گردد. همچنین حقوق بشر را به دور از ادعاهای پوچ و تناقض‌های موجود در «اعلامیه جهانی حقوق بشر» - به رغم جنبه‌های مثبتی که در آن است - به بهترین صورت، تضمین می‌نماید؛ از جمله این حقوق، حق زندگی پیروان دیگر ادیان مورد حمایت و برخورداری ایشان از قوانینی است که

ضامن زندگی سرشار از امنیت و رفاه و پیشرفت باشد.

همچنان که اسلام پس از نفی هرگونه معیار تبعیض آمیز مادی از جمله تفاوت های نژادی، رنگ پوست، اقتصادی، جغرافیایی، مقام و موقعیتی و غیره بنیان اجتماعی خود را براساس معیار تعهدات اصولی، علم و خدمت فداکارانه در راه انسان، پی ریزی می کند: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (زمر - ۹) (بگو آیا آنان که می دانند و آنان که نمی دانند، برابرند؟)، «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات - ۱۳) (در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست). و در عین حال بر محرومان و مستضعفان انگشت می نهد و برای احقاق حقوق آنان از ستمگران مستکبر، کوشش می کند و به خاطر آنها به مبارزه بر می خیزد و حقوقشان را باز می ستاند.

و درباره صلح و امنیت در جهان، می بینیم که اسلام به اقتضای هماهنگی اش با فطرت، امنیت را از جمله نعمت های بزرگ خداوند برای انسان تلقی می کند: «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِّنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ»؛ (قریش - ۳ و ۴)؛ (پس باید خداوند این خانه را بپرستند؛ همان خدایی که در گرسنگی غذایشان داد و از بیم دشمن آسوده خاطرشان کرد). نیز امنیت عبادی را از جمله والاترین حالات انسانی می شمارد که خداوند در طول تاریخ، مؤمنان را بدان وعده داده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» (نور - ۵۵) (خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین

جانشین خود قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین خود قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند. تا مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند.)

و برای اینکه برای همه مؤمنان در روی زمین، محیطی آزاد فراهم آورد تا در پرتو سایه خداوند متعال و در پرتو رحمت الهی، گرد هم آیند و سخن حق خویش را بر زبان آورند، بیت‌الله الحرام را مرکز تجمع مردم و جایی امن در نظر گرفت: **«وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى»** (بقره - ۱۲۵) (و چون خانه کعبه را برای مردم محل اجتماع و جای امنی قرار دادیم و (فرمودیم) در مقام ابراهیم نمازگاهی برای خود اختیار کنید.)

امنیت، موهبتی الهی برای بشریت است که باید به شکل دائمی، برای آنان فراهم باشد مگر این که برخی از ایشان در مقام جنگ با دین برآیند و در برابر تکامل انسانی، بایستند و کمر به ویرانی این حرکت متعادل، ببندند که در این صورت، امنیت مفهومش را از دست خواهد داد؛ با این حال می‌بینیم که اسلام، دولت اسلامی را فرامی‌خواند تا زمانی که طرف مقابل، گرایش به صلح داشت، به صلح تن دهد: **«وَإِن جَنَحُوا لِّلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»** (انفال - ۶۱) (و اگر به صلح گراییدند تو نیز بدان گرای و بر خدا توکل نما.) و برای اینکه اختلاف‌های عقیدتی منجر به برخوردهای خشن و خونین نشود اسلام مخالفانش را دعوت می‌کند تا به گرد آنچه میان آنها مشترک است، گرد آیند: **«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»** (آل عمران - ۶۴) (بگو: ای اهل کتاب! بیایید بر سر سخنی که میان

ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد پس اگر از این پیشنهاد اعراض کردند بگویید: شاهد باشید که ما مسلمانیم نه شما.)

همچنان که انسان مسلمان را همواره چنان تربیت می کند و می پروراند که بهترین شیوه ها را در پیش گیرد تا دشمنی و کینه ای ایجاد نکند. البته باید تأکید کرد که اینها همه، درباره کسانی است که تمایل به صلح داشته باشند؛ اما محاربان با خدا و رسول و نظام الهی و مستکبرانی که سعی در فساد و مفسده جویی بر روی زمین دارند، شامل این مراعات و مسالمت ها نمی گردند.

امت اسلامی و مسئولیت در برابر صلح جهانی

طبیعی است که امت اسلامی در مقام امتی حامل رسالت اسلام، بیش از هر امتی، سزاوار کوشش مداوم برای تحقق رهنمودهای انسانی اسلام در سطح جهانی است. اسلام، این امت را به منزله بهترین امت، توصیف می کند: «**كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلدَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ**» (آل عمران - ۱۱۰) (شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید: به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند بازمی دارید.) آیا چیزی بهتر از صلح و امنیت مبتنی بر بنیادهای استوار هم یافت می شود؟ اسلام زمانی مجموعه امت واحد را مخاطب قرار می دهد: «**إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ**» (انبیاء - ۹۲) (این است امت شما که امتی یگانه است و منم پروردگار شما، پس مرا پرستید.)

و زمانی که همه پیامبران را در مسیر واحد و برای تحقق هدف واحدی قرار می دهد: «**وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ**» (نحل - ۳۶) (و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده ای برانگیختیم تا بگوید: خدا را پرستید و از طاغوت پرهیزید.)

«**لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ**

الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (حدید - ۲۵) (به راستی ما پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند.) در این مواقع، به مفهوم امت، گستره انسانی وسیعی فراتر از مرزهای زمانی و مکانی می‌بخشد و در عین حال در عرصه‌های مختلف و هنگامی که او را امت شاهد بر مردم قلمداد می‌کند، مسئولیتی جهانی بر دوش وی می‌گذارد: **«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»** (بقره - ۱۴۳) (و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.) با این مفهوم و مضمون تمدنی یعنی گواه بودن امت بر مردم، برگرفته از گواهی پیامبر بر امت و گواهی امت بر مردم با عنوان الگو و معیار همه رفتارهای دیگر، آشنایی داریم؛ اوصاف دیگری چون امت جانشین، امت برقرارکننده قسط و غیره، نیز به همین صورت است.

بنابراین، مسئولیت امت اسلامی در برابر صلح به معنای حقیقی، بسیار بزرگ و همچون مسئولیت آن در برابر فراهم آوردن محیط مناسب برای مجموعه بشریت است تا انرژی‌های بشری خود در عرصه پرستش خدا و نفی مظاهر طاغوت - بیماری خطرناکی که فطرت آدمی را کور می‌سازد - و سپس حرکت به منظور آبادانی زمین و سازمان‌دهی یک جامعه جهانی را تجلی بخشد و در محیطی امن به پرستش خدا برخیزد و چیزی را با او شریک نگرداند: **«وَلِيَبَدِّلَنَّهُمْ مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أُمَّةً يُعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»** (نور - ۵۵) (و آن دینی را که بر ایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیم‌شان را به ایمنی مبدل گرداند.)

وقتی از مسئولیت سخن به میان می‌آید، بلافاصله شرایطی طبیعی که پیش از آن باید فراهم آید، به ذهن خطور می‌کند تا بتوان این مسئولیت سترگ را برعهده گرفت؛ وجود تناسب میان این مسئولیت و آن شرایط نیز امری طبیعی است و به

نظر ما این شرایط، در این موارد خلاصه می‌شود:

۱- آگاهی امت اسلامی نسبت به اسلام خویش و پایه‌های عقیدتی، مفاهیم، نظامات و آموزه‌هایی که همه عرصه‌های زندگی را درمی‌نوردد.

۲- کوشش وقفه‌ناپذیر برای اجرای تعالیم اسلام و تجسم آنها در حرکت‌های اجتماعی و حاکمیت سیاسی و فردی آیین‌های اسلام.

۳- تلاش خستگی‌ناپذیر در ساخت و بنای اخلاقی فرد مسلمان به گونه‌ای که پیشرفت معنوی و تکامل روانی او را تضمین کند و همه گونه عناصر مرتبط با ترجیح منافع اجتماعی نسبت به منافع تنگ فردی را در وی تقویت نماید؛ این کار با ایجاد باور نسبت به گستردگی جاودان‌گون زندگی و تعمیق عشق الهی در جانها و اعتلا بخشیدن به انسان و فراتر قرار دادن وی از تعلقات دنیوی - که از هر چیزی برای انسان مسلمان آگاه، خطرناک‌تر است - تحقق می‌پذیرد.

ما بر ضرورت فراهم آمدن عنصر بنای معنوی انسان به مثابه تأمین کننده اصلی عناصر شکیبایی و فداکاری در راه عقیده و درنوردیدن موانع بزرگ در وی، تأکید می‌کنیم: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُ رَقَبَهُ * أَوْ إِطْعَامُ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ * ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» (بلد - ۱۱ تا ۱۷) (اما نخواست از گردنه عاقبت‌نگری بالا رود و تو چه دانی که آن گردنه سخت چیست، بنده‌ای را آزاد کردن یا در روز گرسنگی، طعام دادن، به یتیمی خویشاوند، یا بینوایی خاک‌نشین، علاوه بر این از زمره کسانی باشد که گرویده و یکدیگر را به شکیبایی و مهربانی سفارش کرده‌اند).

۴- باید دانست که زیرسازی اخلاقی باید با بنای روانی، انقلابی و عاطفی همراه باشد تا فرد مسلمان را به شور و شوق همیشگی برای اسلام، قرآن و

قوانین آنها و جهاد در راه اجرای این آموزه‌ها و هم‌نوایی عاطفی با همه حوادث و جریان‌هایی که به نوعی با امت یا این مکتب، پیوند دارد و عدم بی‌تفاوتی، گوشه‌گیری و انفعال نسبت به جریان عمومی (اسلامی)، برانگیزاند و چنان شود که هر ضربه‌ای که بر مستضعفان وارد شود دلش را به درد آورد و هر گام ستمگرانه مستکبران ستمکار، بی‌قرارش سازد و زمانی که یکی از احکام خدا زیر پا گذارده شود، یا مقام و موقعیتی اسلامی از سوی زورمداران غصب شود یا ثروتی اسلامی در راه تحقق هدف‌های حرامی هدر رود یا زمینی غارت شود یا ملتی کشته شود، یا به حقوق مسلمانان تجاوز گردد، در همه این احوال، بر خود بلرزد و با تمام وجود متأثر شود. ما معتقدیم که نبود چنین روحیه انقلابی به معنای نبود ویژگی پویایی در امت است و می‌تواند به مرگ آن یا دست کشیدن از انجام وظایف تاریخی‌اش منجر گردد.

۵- دسترسی به پیشرفت علمی و تمدنی مطلوب. هیچ امتی نمی‌تواند در همان حال که ملت‌ها و امت‌های دیگری در عرصه‌های علمی، فن‌آوری، اجرایی، مدیریتی و در عرصه سکандاری سیاست خارجی و آگاهی نسبت به حوادث جهانی و اتخاذ مواضع مناسب برای هر یک و مانند آن از او سبقت گرفته‌اند، مدعی پیشتازی و پیش‌قراولی باشد.

۶- وحدت اسلامی، که از مهم‌ترین عواملی است که باید در امت اسلامی، فراهم آمده باشد. بدون این عنصر، امت قادر به تحقق هیچ یک از اهداف تمدنی خود نیست و همواره، همچون لقمه چرب و نرمی در اختیار دشمنان باقی خواهد ماند. اسلام برنامه‌ای با ابعاد گسترده برای تحقق این وحدت در نظر گرفته که می‌تواند این مهم را به بهترین شکل، تحقق بخشد. مهم‌ترین ابعاد آن به این شرح است:

الف - اسلام جهان‌بینی یگانه‌ای را وضع کرده و آن را در ذهن مسلمانان رسوخ داده تا همواره وحدت هستی و حضور آن را در چارچوب توحید الهی، احساس کنند.

ب- روابط میان حلقه‌های تاریخ بشری را بر پایه‌های یکسانی، برقرار کرده است.

ج- خاستگاه‌ها، اهداف و راه‌های ارتباطی میان خاستگاه‌ها و اهداف را یگانگی بخشیده است.

د- روابط اجتماعی تودرتویی ایجاد کرده که همگی به منظور تحقق یک هدف، عمل می‌کنند.

ه- پیوندهای بسیار شکوهمندی میان احساسات و معیارهای متحدالشکل، ایجاد کرده است.

و- نظامات اسلامی مختلف، اقدام به تحکیم پیوندهای اسلامی در عرصه‌های مختلف عبادی، اجتماعی، حقوقی، اقتصادی و غیره کرده‌اند که در اینجا فرصت توضیح آنها وجود ندارد.

و سرانجام اینکه این دیدگاه‌ها را در اختیار دعوت‌گران گفت‌وگوی تمدن‌ها قرار می‌دهیم تا به قصد نیل به عرصه‌های مشترک میان بخش‌های مختلف جوامع بشری و از آنجا تحقق امنیت و صلح در جهان، در آنها بیندیشند و درباره آنها مطالعه و بررسی کنند.

ارزش‌های گفت‌وگو و همزیستی در دیدگاه فرهنگی اسلامی^۱

دیدگاه فرهنگی اسلامی، دیدگاه هدفمندی است که از مرجعیت مقدس زندگی اسلامی - که خود شکل و محتوای شاخصی به آن می‌بخشد - نشأت می‌گیرد. در این دیدگاه، بنیادهای روند تغییرات همه جانبه اجتماعی، نهفته شده

۱ - مقاله ارائه شده به کنفرانس «توسعه فرهنگی در جهان اسلام و چالش‌های آینده» که در تاریخ ششم ماه مه ۲۰۰۰ در ریاض (عربستان سعودی) برگزار شد و سپس از سوی «ایسکو» به برلین در آلمان انتقال یافت.

و چارچوبی است که تمامی گستره‌های تغییر را در خود، گرد می‌آورد. به رغم اختلاف نظر جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، مردم‌شناسان و فعالان رسانه‌های گروهی در تعریفی واحد از «فرهنگ» یا «دیدگاه فرهنگی»، همگی نسبت به نقش اساسی آن نسبت به شکل‌دهی به جزئیات زندگی جامعه و فرد و مشخص ساختن گونه‌های مختلف آن، هم‌عقیده‌اند. به بیان دیگر همگی می‌پذیرند که فرهنگ یا دیدگاه‌های فرهنگی، عنصر ترکیبی تعیین‌کننده اندیشه‌ها، رفتارها و نمودهای اجتماعی است. امام خمینی (قدس سره) نیز دیدگاه‌های فرهنگی را «کارگاه انسان‌سازی» و «راه اصلاح جامعه» برمی‌شمارد^۱ و به گفته مرحوم مالک بن نبی: «قانون اساسی مورد نیاز زندگی و مجموعه طرز فکرهای گوناگون و تنوع‌های اجتماعی موجود در آن است»^۲.

در اینجا است که گفت‌وگو به مثابه عنصری مطرح می‌شود که به اختلاف‌ها، بعدی انسانی می‌بخشد و آنها را به صورت طبیعی درمی‌آورد و مانع از تبدیل شدن آنها به قدرتی ویرانگر، می‌گردد. گفت‌وگو، جنبه‌های منفی اختلاف را کاهش و بخش‌های مثبت آن را تقویت می‌کند و در این چارچوب تبدیل به رحمت و خیر و انگیزه‌ای برای اصلاح و بازنگری مستمر می‌گردد. این بعد، به گفت‌وگو مضمونی سرنوشتی و موقعیتی راهکاری در تداوم زندگی و ثبات آن و بقای بشریت در همان حد و اندازه‌های اندیشه و نیز اختیاری که خداوند برای وی می‌خواسته است می‌بخشد.

گفت‌وگو، ابزاری برای کشف حقایق و نکات پنهانی است و بدین وسیله بسیاری از موارد استفهام و اشکال‌های ذهنی پاسخ داده می‌شود، یا باورهای درونی بیش از پیش تثبیت می‌شود. همچنان که می‌توان از راه گفت‌وگو، باطل را برملا ساخت و دلایل بطلان آن را نیز به دست آورد.

۱ - «دیدگاه‌های فرهنگی امام خمینی» تهیه و تنظیم: کبری اسدی.

۲ - (مالک بن نبی) - «شروط النهضه» (شرایط خیزش)، صفحه ۱۳۰.

به طور کلی، گفت‌وگو، اندیشه‌ها و تصمیمات را پخته‌تر می‌سازد؛ برای مثال از دیدگاه فکری و فرهنگی، اندیشه‌ها را اعتلا و عمق می‌بخشد و انحراف‌ها و تحجّر‌ها یا پیرایه‌های آن را برطرف می‌کند و عقل را برای خلاقیت، نوآوری و رهایی در محدوده همان مرجعیت، تحرک می‌بخشد. از دیدگاه سیاسی و اجتماعی نیز گفت‌وگو همین نقش را در پخته‌تر ساختن تصمیم‌های اجتماعی و سیاسی و ایجاد حساسیت در دیگران نسبت به مسئولیت‌های خویش و متوجه کردن آنان به اهمیت موقعیت و مقامی که از آن برخوردارند، ایفا می‌کند؛ در میان مسلمانان، برخی از این نوع گفت‌وگوها، در شمار انواع شور و مشورت‌هایی است که بدان توصیه شده‌اند.

با توجه به آنچه بیان شد، گفت‌وگو در اسلام دارای ارزشی تمدنی است، زیرا شیوه پیامبران در تبلیغ و دعوت آیین خود نیز گفت‌وگو بوده است. اسلام از طریق گفت‌وگو، وعظ و استدلال و سخنان خردمندانه، گسترش یافت و این شیوه گفت‌وگو بود که آن را به سرتاسر دنیا به ویژه آفریقا، شرق آسیا و آمریکا رساند. کشورهایی که امروزه صدها میلیون جمعیت دارند، با این روش، اسلام آوردند؛ اسلام دین استدلال و استفاده از روش منطق و خردمندی در ردّ باطل است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل - ۱۲۵) (با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نما). در اینجا ناگزیر باید اشاره کنیم که گفت‌وگو به رغم اینکه راهکاری بنیادی به شمار می‌رود، تنها راهکار گستراندن دین و دعوت و تبلیغ آن نیست و با وجودی که موضعی است که فرد مسلمان به منزله اساس حرکت خود، در پیش می‌گیرد؛ اما به هر حال این راهکار نیز می‌تواند براساس موضع طرف دیگر، دچار دگرگونی‌هایی شود.

عرصه‌های گفت‌وگو

عرصه‌های گفت‌وگوی اسلامی متناسب با تنوع در دو طرف، ابزار و موضوع گفت‌وگو، متنوع است؛ این تنوع‌ها نیز دارای چندین معیار و ملاک ارزیابی است مثلاً براساس معیار طرف‌های گفت‌وگو می‌توان آن را چنین تقسیم‌بندی کرد:

- گفت‌وگو میان افراد (مردم عادی، نخبگان، علمای دینی، اندیشمندان، روشنفکران و غیره).

- گفت‌وگوی ملت‌ها.

- گفت‌وگوی گروه‌ها.

- گفت‌وگوی مذاهب.

- گفت‌وگو میان دولت‌ها (دو جانبه یا در چارچوب سازمانها و نهادها).

- گفت‌وگو با ادیان دیگر.

- گفت‌وگو با جوامع و تمدن‌های دیگر.

همچنان‌که براساس معیار ابزارهای گفت‌وگو نیز این تقسیم‌بندی را می‌توان به عمل آورد:

- گفت‌وگوی مستقیم که میان دو طرف یا بیشتر در حضور عموم مردم یا از طریق رسانه‌های گروهی (تلویزیون، رادیو و غیره) صورت می‌گیرد؛ این نوع گفت‌وگو، گفت‌وگوی مستقیم و بازی است که اصطلاحاً به آن مناظره نیز می‌گویند. گفت‌وگوی مستقیم و بسته نیز جدا از دیگران و تنها با حضور دو طرف و شماری ناظر، صورت می‌گیرد.

- گفت‌وگوی غیرمستقیم، از طریق مطبوعات یا نامه‌نگاری یا با یاری طرف

سوم.

براساس معیار موضوع مورد بحث نیز می‌توان گفت‌وگوهای با این

تقسیم‌بندی داشت:

- علمی (فقهی، عقیدتی یا درباره علوم مختلف اسلامی، انسانی، اجتماعی یا

علمی صرف و یا علمی - کاربردی).

- سیاسی (دربارهٔ یک موضوع سیاسی عملی یا نظری).

- فکری.

- فرهنگی.

- اجتماعی و غیره.

با طرح این تنوع‌ها در گفت‌وگو، اعتقاد داریم که هر یک از آنها، شیوه‌های فنی، ادبیات، قواعد و روش‌های خود را دارد و به رغم اینکه از نظر ارزش علمی و روش شناختی با یکدیگر متفاوت‌اند، اما ارزش‌های دینی، اخلاقی و انسانی همچون قاعدهٔ مشترکی برای همهٔ انواع گفت‌وگو، ثابت و یکسان است؛ اسلام از طریق متون دینی و اسلامی خود روی این ارزش‌ها، انگشت گذارده و فقها و علمای کلام و اخلاق، هر یک از دیدگاه و زاویهٔ علمی خود به تفصیل آن را تشریح کرده‌اند و همراه با پیشرفت‌های شگرف و تغییرات سریع شیوه‌های زندگی و روش‌های گفت‌وگو و رودررویی، معادله‌هایی ارزشمند و از نظر شکلی نوین، اما با همان اصول و بنیادها، مطرح شده که شایسته است آنها نیز کشف، شناسایی و اسلامیزه شوند.

عناصر گفت‌وگو

مهم‌ترین عناصر گفت‌وگو مشتمل است بر: دو طرف گفت‌وگو، موضوع گفت‌وگو، اهداف گفت‌وگو، داوری و مدیریت گفت‌وگو، زمان، مکان، شیوه، روش و نتایج گفت‌وگو. طی بحث نسبتاً مفصل دربارهٔ هر یک از این عناصر، به بعد ارزش اسلامی هر یک از آنها - به شکلی که هدف‌های گفت‌وگو از جمله هدف فنی یعنی قانونمند ساختن وضع اختلاف و تأکید بر نقاط مثبت و کم‌رنگ ساختن نقاط ضعف و منفی آن را تحقق بخشند - واقف می‌شویم.

۱- دو طرف گفت‌وگو

باید مجموعه ویژگی‌هایی در شخصیت هر یک از دو طرف گفت‌وگو هم از نظر شخصی و هم از نظر علمی و منطقی وجود داشته باشد تا نخستین و مهم‌ترین شرط موفقیت گفت‌وگو را تضمین کند. مهم‌ترین این ویژگی‌ها از این قرارند:

الف - برابری در تمایل به گفت‌وگو و هم‌ترازی در آزادی اقدام. با این توضیح که هیچ یک از دو طرف گفت‌وگو نباید مجبور، وادار یا ناگزیر به گفت‌وگو شده باشد یا با انواع تهدیدهای اجتماعی، سیاسی، زندان، مرگ، طرد یا ایراد اتهام و یا زیر فشارهای زندگی و تطمیع و نظایر آن وادار به گفت‌وگو شده باشد؛ چنین گفت‌وگویی هر نتایجی که داشته باشد فاقد هرگونه ارزش عملی، دینی یا اخلاقی است زیرا فاقد ساده‌ترین بنیادهای گفت‌وگوی حقیقی و آداب آن است. دو طرف گفت‌وگو در قدرت و آزادی اقدام خود، برابر نیستند؛ برخی از موضع قدرت و اقتدار و سلطه گفت‌وگو کرده‌اند و برخی از موضع ضعف و فشار و در نتیجه، تفاوت بسیاری میان گفت‌وگوی فرهنگی، فکری و سیاسی میان طرف‌های برابر و هم سنگ از یک سو و گفت‌وگوی میان طرف‌های پیروز یک نبرد نظامی، فرهنگی و سیاسی با طرف‌های شکست خورده یا مدافع در همین نیرو، از سوی دیگر وجود دارد؛ گفت‌وگوی فرهنگی و اصولی عمدتاً در چارچوب مبادلات یا برخوردهای ظریف فرهنگی دور می‌زند حال آنکه گفت‌وگو در چارچوب اشغال یا تهاجم، فاقد هرگونه معناست. تهاجم فرهنگی هرگونه جنبه مثبت گفت‌وگو را سلب می‌کند. افزون بر عرصه نبردهای فکری و سیاسی حتی در جریان درگیری‌های نظامی نیز می‌توان به قصد اتمام حجت بر دشمن، از گفت‌وگو و مذاکره سخن به میان آورد. البته مشروط بر اینکه از نظر آزادی ابراز عقیده، دو طرف برابر باشند؛ در غیر این صورت، گفت‌وگو یا مذاکره، یک جانبه است. در سیره پیامبر (ص) و تاریخ اسلام نیز نمونه‌های برجسته‌ای از گفت‌وگوهای هنگام جنگ برای قانع کردن دشمن و متقاعد ساختن او به منظور

اجتناب از پی‌آمدهای ویران‌گر جنگ و رهایی مسلمانان از شرّ آن، یافت می‌شود.
 ب - مسلح شدن به دانش و معرفت در موضوع گفت‌وگو. این ویژگی نیز
 برای آغاز گفت‌وگو و توفیق در آن، اساسی است: «**هَأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ
 حَاجِبْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا
 لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ**» (آل عمران - ۶۶) (هان، شما اهل کتاب همانهایی
 هستید که درباره آنچه نسبت به آن دانشی داشتید، محاجّه کردید پس چرا درباره
 چیزی که بدان دانشی ندارید محاجّه می‌کنید؟)

بنابراین گفت‌وگوی حقیقی باید دارای مقدمات منطقی باشد و طبق پایه‌های
 علمی، مسیر خود را طی کند که جز با تخصص داشتن دو طرف در موضوع
 گفت‌وگو و تسلط کافی آنان نسبت به حقایق موضوع مطرح شده امکان‌پذیر
 نیست. خداوند متعال درباره کسانی که در موضوع وجود و وحدانیت خدا به
 بحث و گفت‌وگو می‌نشینند، لیک دانشی در این زمینه ندارند، می‌فرماید: «**وَمَنْ
 النَّاسُ مَنْ يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا
 كِتَابٍ مُنِيرٍ**» (حج - ۸) (و از میان مردم کسی است که درباره خدا بدون
 هیچ دانش و بی‌هیچ رهنمود و کتاب روشنی به مجادله می‌پردازد). در این حالت،
 حتی اگر حق با کسی باشد که از نظر علمی ضعیف‌تر است، این حق پایمال
 می‌گردد و ای بسا، پیامدهای منفی هم بر آن مترتب شود و مثلاً طرف باطل، خود
 را محق و پیروز میدان قلمداد کند و این امر نیز به مفهوم پایمال شدن حقیقت و
 انحراف در دیدگاه مردم است. چنانچه هدف از گفت‌وگو، تحقق فایده‌ای علمی
 است، طرف‌های بحث و گفت‌وگو باید بر موضوعی که به بحث گذاشته می‌شود،
 کاملاً آگاه و مسلط باشند. در اینجاست که «امام غزالی» این شرط را برای طرف
 گفت‌وگو قرار می‌دهد که: «اگر طالب حق باشد باید با کسی به مناظره و
 گفت‌وگو بپردازد که مسلط بر دانش باشد تا از او بهره برد.»^۱

۱ - فیض کاشانی، المحجه البيضاء فی شرح احیاء الدین (غزالی)، جلد یک، صفحه ۱۰۱.

ج - دارا بودن رفتارهای شایسته؛ زیرا خشم و عصبانیت و آشفتگی و کینه و ریا و استنکاف نسبت به حق و غیره، گفت‌وگو را فاقد هرگونه ارزشی ساخته و آن را در شمار درگیری‌ها و برخوردها درمی‌آورد؛ حال آنکه ویژگی مثبتی چون آرامش، تعقل و کنترل خویش و مدارا و انعطاف‌پذیری و به طور کلی تعادل در احساسات، گفت‌وگو را به عرصه‌ای موفق، تأثیرگذار و ابزاری برای تحقق بهترین نتایج، تبدیل می‌کند.

خداوند متعال از قاعده‌ای کلی در گفت‌وگو با دیگران برای پیامبر گرامی‌اش سخن به میان می‌آورد که نرمش، انعطاف و تسامح از جمله عناصر اصلی آن است: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران - ۱۵۹) (... و اگر تندخو و سخت‌دل بودی قطعاً از اطراف تو پراکنده می‌شدند، پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن.) خداوند متعال به پیامبر خود فرمان می‌دهد که با کسانی که ای بسا با وی بدرفتاری کرده‌اند، پس از آنکه آنان را بخشید و برایشان آمرزش خواست، مشورت نیز بکند. پیش از این نیز خداوند به موسی و هارون (ع) همین فرمان را داده بود: «اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ» (طه - ۴۳ و ۴۴) (به سوی فرعون بروید که او به سرکشی پرداخته و با او سخنی نرم گوید شاید که پند پذیرد یا بترسد.)

«مفضل» یکی از شاگردان امام جعفر صادق (علیه‌السلام)، از موضوعی سخن گفته که در این زمینه، دلالت ارزشمند و افتخارآمیزی دارد. طی گفت‌وگویی که «مفضل» با یکی از زنادقه داشته، اوضاع آشفته می‌شود و وی به خشم می‌آید. فرد زندیق به وی می‌گوید: اگر خود را از یاران امام جعفر صادق می‌دانی باید بدانی که ایشان این گونه با ما برخورد نمی‌کرد و در مجادله با ما از این گونه دلایلی که تو

می‌آوری استفاده نمی‌کرد در حالی که بیش از آنچه تو شنیدی از سخنان ما شنیده بود، اما هرگز در خطاب به ما، ناسزا نمی‌گفت و در پاسخ‌های خود، به حقمان تعدی نمی‌کرد؛ او همان آدم بردبار و متین و خردمند و آرام بود و از حماقت‌ها، سبک‌مغزی‌ها و بی‌پروایی‌ها باک نداشت، سخن ما را می‌شنید و به ما گوش می‌سپرد و با حجت و دلایل ما خوب آشنا می‌شد به گونه‌ای که وقتی همه دلایل و گفته‌هایمان را مطرح می‌کردیم گمان داشتیم که او را قانع کرده و پیروز شده‌ایم؛ لیک او با سخنانی ساده و کوتاه، دلایل ما را رد می‌کرد و متقاعدمان می‌ساخت و راه هر عذری را بر ما می‌بست به گونه‌ای که نمی‌توانستیم پاسخش بگوییم و اگر تو نیز خود را از یاران او می‌دانی باید چون او باشی.^۱

۲- موضوع گفت‌وگو

شایسته است پیش از آغاز گفت‌وگو، نقاط ابهام و موارد اختلاف و نیز آنچه قرار است گفت‌وگو درباره آن انجام شود، مشخص گردد تا موضوعی که به بحث گذاشته می‌شود؛ روشن و معین باشد؛ گاه گفت‌وگو به سمت و سوی دیگری می‌رود و وقتی دو طرف یا طرف‌های گفت‌وگو متوجه شوند که آنها در دو یا چند موضوع متفاوت بحث و گفت‌وگو می‌کرده‌اند، در واقع به این نتیجه می‌رسند که تنها وقت خود را تلف کرده‌اند. علمای گذشته این عنصر را اصطلاحاً «تحریر محل نزاع» خوانده معتقد بودند که ابعاد نزاع (مورد درگیری و اختلاف) باید مشخص باشد تا استدلال‌ها، نتیجه‌بخش باشد و این نکته را شرطی منطقی برشمرده‌اند که نیازی به استدلال ندارد.^۲ در اینجا باید همه جنبه‌های مربوط به موضوع در نظر گرفته شود؛ ای بسا جنبه‌های مهمی که مورد توجه قرار نگیرند، اما تأثیر خود را بر نتایج بحث بر جای می‌گذارند.

۱ - کتاب: التوحید (مفضل). نیز در زمینه ادبیات مناظره و گفت‌وگو نگاه کنید به آنچه از پیامبر صلی

الله علیه و آله و سلم و اهل بیت آن حضرت در کتاب الاحتجاج طبرسی آمده است.

۲ - نگاه کنید به: الجوینی: الکافی، صفحه ۵۴۰ و السعدی: قاموس الشریعه، جلد ۳، صفحه ۶.

۳- اهداف گفت‌وگو

ارزش گفت‌وگو در هدفمند بودن آن یعنی کشف حقیقت، شناخت و تجلی شکل و مضمون آن به مصداق «حکمت، گمشده مومن است» است؛ این هدف، به منطق، تجرد و صداقت در گفت‌وگو، معنایی حقیقی، به همان صورتی می‌بخشد که قرآن مطرح می‌کند: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (سبأ - ۲۴) (در حقیقت یا ما، یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم).

گفت‌وگویی که دارای هدف معینی نباشد و تأثیر علمی و فکری خاصی نیز بر جای نگذارد بیهوده و کاملاً بی‌ارزش است. همین قاعده درباره گفت‌وگوهای مربوط به مسائل فرضی و خیالی و آنچه ارتباطی با واقعیت ندارد، هم صدق می‌کند.^۱ همچنان که درباره آن سخن خواهیم گفت، شیوه‌ها و آیین گفت‌وگو نیز متناسب با اهداف آن، تنوع پیدا می‌کند، گاه ما با گفت‌وگوی انتقادی روبه‌رو هستیم که طی آن هر طرف، اقدامات و اندیشه‌های طرف دیگر را نقد می‌کند. نقد و انتقاد نیز به نوبه خود، آداب و شرایطی دارد که آن را در مرزهای شرعی و عقلانی‌اش نگاه می‌دارد و آزادگی، ارزیابی درست، حساب و کتاب هدفمند و انتقاد سازنده را در آن حفظ می‌کند. نوعی گفت‌وگو نیز وجود دارد که به آن مباحثه می‌گویند و هدف آن تنها صحبت کردن درباره موضوع و در واقع طرح آن است و جز آن، هدف خاص دیگری را دنبال نمی‌کند و نتایج از پیش توافق شده‌ای را منظور ندارد و طرف‌های گفت‌وگو، احکام نهایی از پیش تعیین شده‌ای در دست ندارند. محاجّه یا استدلال، گفت‌وگویی است که سعی در قانع کردن و دلیل آوردن دارد و هدفش، ردّ دیدگاه‌های طرف دیگر و سعی در جلب و جذب و هدایت او یا رساندن پیامی به دیگران و روشن کردن و آگاه ساختن آنان است.

۴- مدیریت و داوری

۱ - غزالی معتقد است که مناظره باید درباره «واقعۀ مهم یا مسأله‌ای اتفاق افتادنی» صورت گیرد. نگاه کنید به المحجّه البيضاء، جلد یک، صفحه ۱۰۰.

این عنصر فنی نیز برای بهبود کیفیت گفت‌وگو و تضمین تحقق هدف‌ها و پیاده کردن نتایج آن، کاملاً ضروری است. مدیریت گفت‌وگو در مقام یک طرف، وارد گفت‌وگوها نمی‌شود و وظیفه و نقش او سازمان‌دهی گفت‌وگو، کنترل آن و ایجاد فرصت‌های برابر برای دو طرف گفت‌وگو و مراقبت شیوه‌ها و روش‌های هر یک و سپس داوری میان آنها در حالت‌های معین است؛ این نقش‌ها، شرایط و استانداردهایی را در مدیریت و داوری، الزامی می‌کند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: پذیرش از سوی همه طرف‌های گفت‌وگو، بی‌طرفی و علمی‌نگری و محاسبه دقیق نتایج و عدم رعایت یک طرف به زیان طرف دیگر جز در محدوده حقیقت، حتی اگر این دستگاه (مدیریت و داوری) یا برخی افراد آن پیش‌زمینه‌های فکری، رفتاری و دیدگاهی یکسان یا مختلف با یکی از طرف‌ها داشته باشند نیز نباید این پیش‌زمینه‌ها را در مدیریت و داوری خود، دخالت دهند.

۵- مکان گفت‌وگو

نبود هرگونه عاملی که دارای تأثیر منفی بر یکی از طرف‌های گفت‌وگو یا همه آنها یا بر ناظران باشد، از جمله شرایط لازم برای مکان گفت‌وگوهاست. این عوامل می‌تواند به صورت فضاهای تحریک‌آمیز، انفعالی یا پرسروصدا یا ناشی از تهدید و ارباب باشد و طرف‌های گفت‌وگو را تحت تأثیر قرار دهد. از جمله مثال‌های آن نیز، مواردی است که در قرآن کریم به آن اشاره شده و مربوط به تحریک‌ها و جو انفعالی فراهم شده از سوی مشرکان برای تأثیر بر روند گفت‌وگوهایی می‌شده که پیامبر اکرم (ص) در پی تحقق آنها به ویژه پس از اتهام وی (نعوذ بالله) به جنون بوده است. در اینجا قرآن کریم از پیامبر (ص) می‌خواهد آنان را به کنار گذاردن این تهدیدها و ارباب‌ها و سروصداها، دعوت کند و برای از سرگیری گفت‌وگو در چارچوب موعظه و پند نیکو - البته پس از متفرق شدن و فاصله گرفتن از این صحنه ساختگی - در تهمت‌هایی که به وی نسبت داده‌اند، تأمل کنند. «قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بَوَاحِدَهُ أَنْ

تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَىٰ نَفْسِكُمْ وَأَقْرَابًا (سبأ - ۴۶) (بگو من فقط به شما یک اندرز می‌دهم که: دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید. سپس بیندیشید که رفیق شما هیچ‌گونه دیوانگی ندارد.) تردیدی نیست که این کار، اثر خود را در ایجاد فضایی ویژه و تأثیر شدید روانی بر طرف‌های درگیر یا حاضران و یا ناظران، بر جای می‌گذارد.

۶- زمان گفت‌وگو

در گزینش موضوع‌های گفت‌وگو و اهداف آن، زمان بسیار مهم است. در تنظیم زمان گفت‌وگو باید وضعیت طرف‌های گفت‌وگوکننده از نظر اجتماعی و روانی و آمادگی علمی آنها و شرایط انعکاس گفت‌وگو بر دیگران و اهمیت زمانی موضوع گفت‌وگو کاملاً رعایت شود؛ گاه یک موضوع معین، در زمان خاصی دارای اهمیت است؛ اما در زمانی دیگر، اهمیت خود را از دست می‌دهد.

۷- آیین گفت‌وگو

یعنی نظمی که گفت‌وگو براساس مجموعه‌ای از قواعد کلی، بر روال آن صورت می‌گیرد. از جمله مسائل بدیهی در گفت‌وگوهای علمی، آن است که آیین و روش آن کاملاً روشن و از قبل مشخص شده باشد و قاعدتاً طرف‌های گفت‌وگو نیز باید قواعد آن را پذیرفته باشند تا همگی بدان پای‌بند و متعهد باشند؛ این آیه کریمه نیز بر همین نکته انگشت می‌نهد: «**أَتَجَادِلُونِنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مِمَّا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ**» (اعراف - ۷۱) (آیا درباره نام‌هایی که خود و پدران‌تان برای بتها نام‌گذاری کرده‌اید و خدا بر [حقانیت] آنها برهانی فرو نفرستاده، با من مجادله می‌کنید؟) مشرکان می‌خواستند این نام‌ها را به منزله بخشی از شیوه گفت‌وگوی خود مطرح کنند؛ اما برای طرفی که این بخش از

آیین را باور ندارد، نمی‌تواند الزام‌آور باشد.

در اینجا مهم‌ترین معیارهای آیین گفت‌وگوی علمی در چارچوب دیدگاه‌های فرهنگی اسلامی را مطرح می‌سازیم:

الف - شناخت و آگاهی: منظور از آن، شناخت هر طرف نسبت به حقایق دیدگاه‌ها و باورهای طرف مقابل از منابع اصلی و نه منابع دیگری است که به واسطه یا حتی از سوی دشمنان به دست آمده باشد. تا بدین ترتیب بتوان هر طرف را نسبت به معتقدات و باورهایی که خود مطرح ساخته و قبول دارد، پای‌بند کرد. همچنین طرف‌های گفت‌وگو باید معتقدات و دیدگاه‌های خود را برای دیگران معرفی کنند. اصل آگاه‌سازی و روشنگری نیز در همین چارچوب معنا پیدا می‌کند. اسلام دین آگاهی و روشنگری است و به مقتضای واقع‌گرایی و فطری بودن خود، به لزوم روشنگری در برابر هر فردی که قرار است به اردوگاه آن بپیوندد و در برابر هر جامعه‌ای که در پی نفوذ به عمق آن است و... واقف است؛ اسلام می‌خواهد گوهر گران‌بهای خود را عرضه کند، زیرا می‌داند که ارزش آن برای همگان روشن خواهد شد؛ بر همین اساس، تقلید در عقیده را نفی و اجبار عقیدتی را ردّ می‌کند و پیروانش را به قدرتمندی در دیدگاه و بصیرت دعوت می‌کند و در برخورد با دیگران، آنان را پیش از هر چیز به فراخوانی روشن، فرمان می‌دهد.^۱

«وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (فصلت - ۳۳) (و کیست خوش‌گفتارتر از آن کسی که به سوی خدا دعوت نماید و کار نیک کند و گوید: من در برابر خدا از تسلیم شدگانم؟) «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» (یوسف - ۱۰۸) (بگو: این است راه من، که من و هر کس پیروم کرد با بینایی به سوی خدا دعوت

۱ - از همین نویسنده: الاسس المهمه فی النظام الاسلامی (پایه‌های بنیادی در نظام اسلام)، صفحه ۱۲۷.

می‌کنیم.) دربارهٔ گفت‌وگو با غیرمسلمانان نیز ابتدا باید حقایق این مکتب و ویژگی‌های اصلی آن همراه با دلایل محکم و حجت‌های قوی و در چارچوب گفت‌وگوی منطقی و سالم، روشن گردد.^۱

در کتاب‌های حدیث آمده است که وقتی پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، حضرت علی (علیه‌السلام) را به یمن اعزام کرد، به وی فرمود: «یا علی! تا کسی را به اسلام فرانخوانده‌ای، با او جنگ نکن و به خدا سوگند اگر خداوند عزوجل یک نفر را به دست تو هدایت کند، از هر آنچه خورشید بر آن تابیده، برای تو بهتر است.»^۲

ب - روشنی: یعنی به کارگیری آیین صحیح و به صورتی روشن و بی‌هیچ پوشش یا پیچیدگی و عدم درهم‌آمیزی حق و باطل حتی برای نیل به حق به عنوان هدفی که وسیله را توجیه کند! امام جعفر صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: «حق و باطل را در هم می‌آمیزد و اندکی حق در برابر بسیاری باطل، بسنده است.»^۳ از جمله روش‌های مبهم در گفت‌وگو به گفتهٔ امام جوینی، فریب طرف گفت‌وگو برای بیرون کشاندن وی از موضوع مورد بحث و سوق دادن سخنانش به وجوه احتمالی است؛^۴ به کارگیری مغالطه و سفسطه در روش‌ها نیز در این چارچوب قرار می‌گیرد.

ج - علمی‌گرایی: مهم‌ترین عناصر آن نفی تعصب، تجرد ذهنی، دوری گزیدن از پیش‌داوری‌ها و مواضع قبلی و احکام از پیش تعیین شده در جریان گفت‌وگو است - حتی اگر طرف‌های گفت‌وگو، نسبت به اعتقادات و دیدگاه‌های خود یقین مطلق داشته باشند - این تجرد ذهنی، فضایی از راستی در رسیدن به

۱ - شهید محمدباقر صدر: اقتصادنا، جلد یک، صفحه ۲۷۵.

۲ - این حدیث را حرّ عاملی در وسایل‌الشیعه، جلد یازده، صفحه ۳۰ آورده است.

۳ - الکافی (کلینی)، جلد یک، صفحه ۱۷۳.

۴ - الجوینی: الکافی، صفحات ۵۴۹ - ۵۴۲.

حقیقت به مثابه هدف نهایی - گو هرچه می خواهد باشد - فراهم می آورد. پیامبر اکرم (ص) نیز در قرآن کریم، دیگران را با همین روش، خطاب می کند: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (سبأ - ۲۴) (و در حقیقت یا ما یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم). با این فراخوان اوج تجرد و آمادگی پذیرش نتایج گفت و گو - هرچه و به هر صورتی و هر کجا که باشد - به رغم یقین مطلق پیامبر اکرم (ص) نسبت به درستی اعتقادات خویش، به شمار می رود. «فیض کاشانی» در سخن از شرایط گفت و گو، می گوید: «هدف از آن باید حقیقت یابی و خواست مطرح شدن آن به هر صورت باشد؛ ثابت شدن درستی نظر، فراوانی دانش و صحت دیدگاه خویش نباید هدف گفت و گو را تشکیل دهد که ریاکاری است و اکیداً نهی شده است.» او می افزاید: «طرف گفت و گو همچون کسی که گمشده ای دارد باید به دنبال حق باشد و زمانی که آن را یافت شکر گوید و برایش تفاوتی نکند که خود یا طرف دیگر، آن را مطرح کرده باشد. او باید طرف خود را نه دشمن که یاور خود در نظر گیرد و وقتی خطایش را با وی در میان گذاشت و حق را نشان داد، سپاسگزارش باشد.»^۱ و این بدان معناست که منطقی بودن و علمی برخورد کردن به معنای نمایش دانش و معلومات در جریان گفت و گو و مناظره، یا توان مجادله و استفاده از ابزارهای آن کوبیدن حریف، نیست. از جمله شرایط عینی گرایشی و تجرد ذهنی در آیین گفت و گو، مقدم دانستن دلیل بر رأی و اندیشه و استفاده از برهان برای اثبات صحت و صدق دعوی است: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره - ۱۱۱) (بگو: اگر راست می گوئید، دلیل خود را بیاورید). شرط دیگر، مقید بودن به حقایق و اندیشه های باورپذیر طرف دیگر و استدلال به آنها بنا بر قاعده: «با آنچه خود را پای بند کرده اند، پای بندشان سازید» و عدم احتجاج با برداشت های خود از حقایق پذیرفتنی دیگری یا اعتماد به آنچه

۱ - «المحججه البيضاء» جلد یک، صفحات ۱۰۰ و ۹۹ و «احیاء علوم الدین» جلد یک، صفحه ۴۳.

دشمنان از قول وی نقل می‌کنند، است؛ این شرط نیز همچنان که گفتیم، دنباله شرط آشنایی با طرف مقابل است.

د - بهره‌گیری از مشترکات: در آغاز باید حقایق و باورهای مشترک میان دو طرف را شناسایی و کشف کرد تا به منزله مبناي مستحکمی که دو طرف بر آن قرار گیرند و مقدمات واقعی را مطرح سازند، بهره گیرند و همچون نردبانی برای نیل به حقایق کلی‌تر استفاده نمایند: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» (آل‌عمران - ۶۴) (بگو: ای اهل کتاب! بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم).

۸- شیوه گفت‌وگو

منظور از آن ادبیات گفت‌وگو و رفتارشناسی دو طرف گفت‌وگوست که در بخش طرف‌های گفت‌وگو، به بخشی از اخلاقیات و رفتاری که باید بر گفت‌وگو حاکم باشد، از جمله: انعطاف، نرمش، کنترل خویشتن و تعادل در احساسات و غیره، و نیز گشایش رفتاری آگاهانه نسبت به طرف دیگر و احترام به احساسات و باورهای وی و گفت‌وگوی حکمت‌آمیز و پندگونه و به اصطلاح به زبان خویش و به بهترین روش، اشاره کردیم. این روش‌ها و چنین برخوردهایی، تأثیر مثبتی بر طرف گفت‌وگوکننده نسبت به شخصیت و اهداف و باورهای او، بر جای می‌گذارد.

حال آنکه روش‌های منفی از جمله تحریک، هرج و مرج، آشوب و تشنج و تعصب‌های کور، تکبر و به کارگیری شیوه‌های مغالطه و سفسطه و تمسخر و هجو طرف مقابل، همه و همه در یک گفت‌وگوی مطلوب، مردود است و اسلام نیز آنها را نهی کرده است: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (عنکبوت - ۴۶) (و با اهل کتاب جز به شیوه‌ای که بهتر است مجادله مکنید). گفت‌وگو میان مسلمانان که جای خود دارد! در دیدگاه

اسلام در گفت‌وگو، جایی برای دشنام و نزاع و کشمکش وجود ندارد؛ زیرا تأثیر منفی به جای خواهد گذارد. خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» (انعام - ۱۰۸) (و آنهایی که جز خدا را می‌خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی و به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد.) ضد ارزش‌هایی چون تهمت و افترا زدن، فاسق دانستن، تهدید به اخراج از دین و زدن انگ ارتداد، آن هم بدون تأمل و بحث عقیدتی و فقهی کامل، در همین راستا قرار دارد. ارتداد و تکفیر دارای معیارها و قواعد بسیار دقیقی هستند که فقه اسلام با دقت آنها را به بحث گذاشته، به گونه‌ای که در آن هیچ حقی از کسی پایمال نمی‌شود و حقوق اجتماعی انسانی، سلب نمی‌گردد. شتاب‌زدگی در صدور احکام در جریان گفت‌وگو به منظور ایجاد فضایی غیرعلمی و غیرمنطقی، کاملاً با دیدگاه‌های اسلامی مغایرت دارد، گو اینکه این روش‌ها به ویژه تهدید به تجاوز و سلب حقوق اجتماعی و احکام شتابزده و ناپخته تکفیر و ارتداد، نتیجه معکوس به بار می‌آورد و باعث بروز واکنش‌های خشونت‌آمیز علیه دین می‌گردد، همان گونه که در واکنش به شیوه‌های کلیسایی برخورد با دیگران طی قرون وسطی، بروز کرد و به پیدایش انواع پررنگی از الحاد و انحراف و نیز سکولاریسم و افراط‌گری و انحراف منجر گردید.

اسلام بر این باور است که وقتی طرف دیگر، از حدود گفت‌وگو و آداب آن فراتر می‌رود و به تهدید و افترا و سفسطه روی می‌آورد، باید گفت‌وگو را قطع کرد: «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ» (نساء - ۶۳) (اینان همان کسانی‌اند که خدا می‌داند چه در دل دارند، پس از آنان روی برتاب.) یا زمانی که از پذیرش دلیل و حجت و برهان - به رغم روشنی و قاطعیت آنها - سرباز می‌زند، باید به گفت‌وگو پایان بخشید: «وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ

بِـمُؤْمِنِيْنَ» (هود - ۵۳) (و ما برای سخن تو دست از خدایان خود برنمی‌داریم و تو را باور نداریم.) و سرانجام زمانی که گفت‌وگو وارد مرحله بیهودگی و اتلاف وقت می‌شود و تحقق هرگونه فایده‌ای از آن، محال می‌گردد و همچون توصیف قرآن از گفت‌وگوی پیامبر خدا (ص) با کافران می‌شود باید آن را خاتمه داد: **«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ»** (بقره - ۶ و ۷) (در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند چه بیمشان دهی چه بیمشان ندهی برایشان یکسان است آنها نخواهند گروید، خداوند بر دل‌های آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگان‌شان پرده‌ای است.)

از سوی دیگر، دو طرف گفت‌وگو باید دربارهٔ زبان مشترک^۱ و نیز سطح علمی و فکری معینی از زبان، به توافق رسیده باشند تا نسبت به گرفتن و دادن پیام، نوعی برابری را به گفتهٔ حدیث شریف تحقق بخشیده باشند: «ما جمله پیامبران، فرمان داریم که به میزان ظرفیت عقل مردم، با آنان سخن گوئیم.» واقعیت آن است که پیام پیشرفتهٔ اسلامی باید بر زبان گفت‌وگوی اسلامی معاصر، سایه افکند؛ زیرا هر دوره پیامی می‌طلبد و هر مرحله، زبان و شیوه‌های تکنیکی موفق‌تری در گفت‌وگو برای خود دارد؛ زیرا این جنبه تجدیدپذیر است و در چارچوب متغیرها قرار می‌گیرد، البته مشروط بر آنکه از قواعد و احکام ثابت اسلامی در گفت‌وگو، خارج نشود؛ این تجدیدپذیری نیز گویای پویایی اسلام و توان مطلق آن در دربرگیری همهٔ نیازهای زمان و مکان و برآوردن نیازهای آنهاست.

۱ - مراد ما در اینجا جنبه‌های فنی زبان گفت‌وگو از جمله به‌کارگیری اصطلاح‌های تخصصی، سطح علمی بیان دیدگاه‌ها و شیوهٔ طرح آنها و بهره‌گیری از برخی علوم و رشته‌های تخصصی است که ممکن است طرف دیگر، با آنها ناآشنا نباشد که در این صورت گفت‌وگو اصطلاحاً تبدیل به گفت‌وگوی کر و لال‌ها می‌گردد.

۹- نتایج گفت‌وگو

که در واقع ماحصل گفت‌وگو و حقایق و ارقام گویای برتری، پیروزی یا شایستگی یکی از دو طرف و از آنجا تحول کلی یا جزئی در دیدگاه‌های طرف دیگر و بازنگری در باورها و معتقداتی است که در معرض نقد و تردید و احیاناً شکست قرار گرفته‌اند. طرف متقاعدشده گاه به این نتیجه می‌رسد که باید در شیوه‌ها و روش‌ها و نوع پیامی که می‌دهد، تجدیدنظر کند؛ گاهی نیز گفت‌وگو با رضایت دو طرف و تفاهم آنها یا برابری در شکست و پیروزی و رسیدن به نتیجه میانی جدیدی، پایان می‌پذیرد. مهم آن است که همه طرف‌های گفت‌وگو، نتایج آن را هرچه بود بدون تعصب و بی‌آنکه نسبت به خطاهای خود اصراری داشته باشند، بپذیرند. بدیهی است که مدیریت گفت‌وگو و داوری آن در این میان نقش اساسی در حساب و کتاب نتایج و ارزیابی آنها با ابزارهای منطقی و علمی - که بدان اشاره شد - دارد.

در اینجا طرح تجربه جمهوری اسلامی ایران در عرصه گفت‌وگو، خالی از فایده نیست؛ این تجربه بی‌هیچ تردیدی، هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی، تجربه بسیار پرباری بوده و ای‌بسا موفقیت جمهوری اسلامی ایران در اقدام سازمان ملل متحد برای نامگذاری سال ۲۰۰۱ میلادی به سال گفت‌وگوی تمدن‌ها، خود بیانگر پختگی این تجربه در آن است. بنا بر همین تصمیم بود که مرکز علمی تخصصی گفت‌وگوی تمدن‌ها در تهران، تأسیس و مشارکت در اجرای طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها بر عهده آن گذاشته شد. پیش از آن نیز جمهوری اسلامی ایران، چندین طرح ابتکاری مطرح ساخته بود که به مرور زمان تبدیل به نهاد و دستگاه‌های فعال گردیدند؛ پیشاپیش آنها، طرح گفت‌وگو میان مذاهب اسلامی بود که از آغاز دهه هشتاد فعال شد و سپس در تأسیس «مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی»، تبلور یافت؛ همچنین «کنفرانس جهانی سالانه اندیشه اسلامی»، پروژه «گفت‌وگوی ادیان» که دارای دبیرخانه دائمی است و در طول سال سمینارها و کنفرانس‌های دوره‌ای در این زمینه، سازمان‌دهی می‌کند. در

داخل نیز گفت‌وگوهای دایمی و مناظره میان گروه‌های سیاسی و جریان‌های مختلف فکری و فرهنگی از طریق رسانه‌های گروهی یا در گردهمایی‌ها و میزگردها و تجمعات آن چنان است که می‌توان گفت تقریباً انگیزه و نیروی محرکه اساسی عرصه اجتماعی - سیاسی ایران را تشکیل می‌دهند. شیوه گفت‌وگو و نقدی که انقلاب اسلامی از همان روز نخست بدان پای‌بند بود، نقش به‌سزایی در کشف جنبه‌های منفی و نیز در نگاه علمی و منطقی و واقع‌گرایانه به مشکلات و مسائل و موانع راه، ایفا کرده است. جریان گفت‌وگو و بحث و انتقاد، همچنان، مهم‌ترین عامل انعطاف‌پذیری در برخورد با مسائل در فضای انقلاب است و نتیجه آن دربرگرفتن اندیشه‌های مختلف و دیدگاه‌های متفاوت در عرصه راه‌حل‌ها و برخورد با مشکلات است.

همزیستی در دیدگاه اسلامی

در فضای اختلاف‌آمیز، همزیستی براساس پلورالیسمی که اسلام آن را قبول دارد، راه‌حلی است که ما را از مشکلات انواع مختلف درگیری‌ها و نبرد اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها و معتقدات، برکنار می‌دارد؛ ولی همزیستی، به معنای پذیرش یک نوع اندیشه و رفتار و ذوب دیگران در آن نیست؛ همچنان‌که به معنای کوتاه آمدن از حق یا تقسیم مساوی آن میان طرف‌های همزیست طبق مفهوم پلورالیسم غربی نیز نیست. بلکه بدان معناست که هر طرف، وضع خاص خود را حفظ کند و فعالیت‌های دینی، مذهبی، فکری یا سیاسی خود را در چارچوب حقوق و آزادی‌های عمومی - که اسلام آن‌ها را تضمین کرده و ویژگی اصلی آنها تعادل و توازن است و به هیچ طرف با هر قدرت و امکاناتی که داشته باشد حق سلب حقوق دیگران یا اخلال در امنیت جامعه را نمی‌دهد - داشته باشد.

وضعیت ایده‌آل این نوع همزیستی، اوضاع دولت - شهر مدینه در زمان پیامبر(ص) است که یهودیان و مسیحیان در کنار مسلمانان از زندگی امن و آزادی در کنف دولت اسلامی برخوردار بودند. حبشی، رومی و فارس در آن

همچون اعراب از تمام حقوق شهروندی خود، بهره می‌جستند. همزیستی مهاجران با انصار، همزیستی دو قبیله اوس و خزرج با یکدیگر و حتی پیروان جریان‌های فکری و سیاسی که نوعی اپوزسیون را در آنجا تشکیل می‌دادند و در رأس آنها منافقان و مشرکان نیز در این میان به همزیستی در کنار یکدیگر، مشغول بودند: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينُ» (کافرون) (بگو: ای کافران! آنچه می‌پرستید نمی‌پرستم و آنچه می‌پرستم شما نمی‌پرستید و نه آنچه پرستیدید من می‌پرستم و نه آنچه می‌پرستم شما می‌پرستید، دین شما برای خودتان و دین من برای خودم). دیدگاه اسلامی در عرصه همزیستی با دیگران، مبتنی بر دو پایه اصلی به این شرح است:

۱- مصالح عالی اسلام در پرتو اوضاع موجود.

۲- پیوند و عواطف انسانی و روابط اخلاقی.

تشریح اسلامی در همه زمینه‌ها، از این دو سرچشمه الهام می‌گیرد؛ آنها مهم‌ترین ویژگی تشریح (قانون‌گذاری) اسلامی در همه جنبه‌های آن را تشکیل می‌دهند. مهم‌ترین عناصر اصلی که نوع و چگونگی روابط میان مسلمانان و دیگران را مشخص می‌کند و شیوه همزیستی به شمار می‌آید عبارت است از:

۱- اُمَّتِ نَمُونَه: قرآن کریم امت اسلامی را با عنوان «امت وسط» که مراد از

آن، الگوی برتر است و نیز «امت شاهد» و «بهترین امت در میان مردم»، توصیف کرده است. این عنصر خود، امت را به سمت والایی و تکامل در همه عرصه‌ها و بهره‌گیری هرچه تمام‌تر از تجربیات دیگران، سوق می‌دهد و به معنای دربرگیری همه عرصه‌های زندگی و حمل رسالت انسانی - تمدنی بزرگ است.

۲- اصول‌گرایی: که مستلزم دو نوع همزیستی است: نوع نخست میان مؤمنان

و همزیستی برادرانه و به مفهوم وحدت افراد در همه امور است و نوع دوم، همزیستی با دیگران است که چگونگی آن را دوری یا نزدیکی غیرمسلمانان از اصول اسلامی تعیین می‌کند و محتوای آن را نیز - که مثلاً دوستانه، خوب یا توأم با نگرانی باشد - مشخص می‌سازد.

۳- **نفی تسلط بر مؤمنان:** بدین معنا که هر اقدام یا قرارداد و معاهده‌ای که منجر به برتری و تسلط کافران بر مسلمانان گردد، لغو شده است: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء - ۱۴۱) (و خداوند هرگز بر زیان مؤمنان، برای کافران راه تسلطی قرار نداده است). این قاعده، از جمله قواعد (احکام) ثانویه‌ای است که می‌تواند بر همه احکام اولیه، حاکم گردد و آنها را تحت تأثیر قرار دهد. این گرایش و سمت‌گیری در اسلام، نه از سر تکبر یا نخوت بلکه براساس معیارهای انسانی است.

۴- **آگاهی بخشی و دعوت:** همزیستی به معنای تخطی از حقایق اسلام - که همواره بر تداوم آگاهی‌بخشی و فراخوان دیگران تأکید ورزیده - نیست. همزیستی متعادل و روابط سالم میان گروه‌های مختلف جامعه، ایجاب می‌کند که آگاهی‌بخشی به شیوه منطقی و براساس حکمت و منطق و موعظه و مجادله به روش‌های نیکو، باشد: «فَلِدْكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» (شوری - ۱۵) (بنابراین به دعوت پرداز و همان گونه که مأموری، ایستادگی کن و هوس‌های آنان را پیروی مکن).

۵- **عدالت:** عدل، از مهم‌ترین اصول دیدگاه‌های اسلام نسبت به واقعیت و از مهم‌ترین بنیادها در روابط و برخوردهای اجتماعی است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ» (نساء - ۱۳۵) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید.) و چه بسا آیه: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» (مائده - ۸) (و

البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است.) گویای دقیق اهمیت عدل در روابط مسالمت‌آمیزی است که حتی در حالتهای آشفتگی، ممکن است به فراموشی سپرده شود. با نگاهی به طبیعت برخورد دارالاسلام (حکومت اسلامی) با شهروندان غیرمسلمان، متوجه بُعد انسانی عنصر عدل می‌شویم و همین نکته است که اسلام را همواره در کنار مستضعفان و محرومان سراسر دنیا قرار می‌دهد.

۶- همدلی: در فضای آکنده از همدلی، دل‌ها بر حقیقت گشوده می‌شود و به واقعیت نزدیک می‌گردد و برای تحقق همین عنصر است که در قانون‌گذاری اسلامی، سهم همدلی (المؤلفه قلوبهم) در مصارف زکات مطرح شده و فرصتی پدید آورده که اسلام در کنار مستضعفان قرار گیرد و از مسائل آنان دفاع کند و آنان را به سوی خود جذب نماید و برای تحقق مصالح عالی اسلام و عمق بخشیدن به همزیستی سازنده میان جریانهای مختلف جامعه، هزینه کند.

۷- وفای به عهد: منظور از وفای به عهد، پای‌بندی به همه قراردادهای و توافق‌هایی است که بین مسلمانان و دیگران، منعقد می‌گردد: «**وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا**» (اسراء - ۳۴) (و به پیمان خود وفا کنید؛ زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد). از میان چنین قراردادهایی، مواردی هست که اسلام صریحاً از آنها یاد کرده و قوانین و مقررات کلی آنها را نیز مشخص ساخته و برخی دیگر نیز بنا به صلاح‌دید ولی امر و به منظور تحقق مصالح عالی اسلام مطرح می‌شوند. مثال اولی قراردادهای ترک مخاصمه (آتش‌بس)، و قراردادهای اعطای امان و مثال دومی قراردادهای اقتصادی، نظامی و غیره است.

۸- معامله به مثل: دو اصل «نیکی در برابر نیکی» و «قصاص» از جمله دو اصل واقع‌گرایانه‌ای است که منطق انسانی و روابط فردی و اجتماعی، آنها را

می‌پذیرد و به راحتی قبول می‌کند.^۱

هدف از آنها نیز پیشگیری از تجاوز و جذب دل‌هاست: «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ» (بقره - ۱۹۴) (این ماه حرام در برابر آن ماه حرام است و هتک حرمت‌ها قصاص دارد. پس هر کس بر شما تعدی کرد همان گونه که بر شما تعدی کرده، بر او تعدی کنید). که به صورت خلاصه به معنای معامله به مثل با دیگران است: «لَا یَنْهَکُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِیْنَ لَمْ یَقَاتِلُوْکُمْ فِی الدِّیْنِ وَلَمْ یُخْرِجُوْکُمْ مِّنْ دِیَارِکُمْ اَنْ تَبْرُوْهُمْ وَتُقْسَطُوْا اِلَیْهِمْ» (ممتحنه - ۸) (خدا شما را از کسانی که در کار دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید).

تجربه جمهوری اسلامی ایران در عرصه همزیستی، از جمله تجربیات مهم عملی در این زمینه است؛ زیرا ایران کشوری است که در بسیاری از زمینه‌ها، تکثرگرایی در آن وجود دارد. از یک سو پیروان سه دین یعنی مسیحیت، یهودیت و آیین زرتشت در کنار مسلمانان زندگی می‌کنند و از سوی دیگر شش قوم مختلف فارس، ترک (آذری)، عرب، کرد، ترکمن، و بلوچ و نیز پنج مذهب اسلامی در کنار یکدیگر روزگار می‌گذرانند و افزون بر اینها، گروه‌ها و جریانهای فکری و سیاسی گوناگونی که همگی نظام شورایی و شیوه فعالیت دموکراتیک را پذیرفته‌اند همه و همه در کنار یکدیگر، حضور مسالمت‌آمیز و همزیستی خوبی با یکدیگر دارند. این تجربه یگانه و منحصر به فرد، نشان دهنده چهره تابناک دیدگاه اسلام در عرصه‌های گفت‌وگو و همزیستی است و سزاوار است که

۱ - نگاه کنید به: الاسباس المهمه فی النظام الاسلامی، (پایه‌های بنیادی در نظام اسلام) (از همین نویسنده) صفحات ۱۲۳ - ۱۳۴.

همواره مورد مطالعه و بازخوانی قرار گیرد.

«نقش تمدنی امت اسلامی در جهان آینده و جایگاه سازمان کنفرانس اسلامی»^۱

پیش از آغاز سخن درباره نقش تمدنی امت اسلامی در جهان آینده، باید نگاه سریع و گذرایی به واقعیت‌های امروز این امت داشته باشیم. بدون تردید در بازخوانی واقعیت‌های امروز نیز نیازمند بازگشت به تاریخ طولانی گذشته خویش هستیم.

کوتاه بودن مقدمه، ما را محدود می‌کند که فقط به تاریخ و تحولات گذشته نزدیک اکتفا کنیم و محدوده بحث را در قرن چهاردهم هجری و سال‌های نخستین این قرن (قرن پانزدهم) قرار دهیم که مقارن قرن بیستم میلادی است. در این دوران پرحادثه، شاهد آنیم که جهان اسلام سه مرحله اساسی را از سر گذرانده است:

مرحله نخست: مرحله استعمار و اشغال‌گری

عمده سرزمین‌های پهناور اسلامی در این دوران در اشغال استعمارگران قرار داشته است. این اشغال گاهی به صورت مستقیم در سرزمین‌هایی مانند: عراق، سوریه، لبنان، اردن، شمال آفریقا و غیره یا به صورت غیرمستقیم در کشورهای نظیر ترکیه و ایران اعمال شده است.

قدرت‌های استعمارگر در این دوره با اقتدار تمام توانستند مزدوران خود را در مراکز رسمی قدرت در این کشورها جای دهند. این مرحله تقریباً پیش از جنگ جهانی اول آغاز شده و تا جنگ جهانی دوم ادامه داشته است.

مرحله دوم: مرحله استقلال با جهت‌گیری ملی‌گرایی

پس از سقوط آلمان هیتلری، روند تازه‌ای برای استقلال کشورها و حکومت‌ها و آزادی آنها از چنگال استعمار، در قلمرو اسلامی و در جهان سوم به طور

۱ - ارائه شده به کتاب «الامه» در قطر به مناسبت برگزاری نهمین کنفرانس سران اسلامی.

عموم، آغاز شد؛ اما ظهور گرایش‌های قدرتمند قومی مانند جنبش قومیت‌گرایی عربی و جنبش ملی‌گرای «سوکارنو» و غیره در سراسر جهان اسلام همزمان با روند استقلال‌طلبی کشورها این تصور را برای مردم ایجاد کرد که جریان قومیت‌گرایی بهترین جایگزین مرحله‌استعماری (و علت شکل‌گیری استقلال‌طلبی) است.

مرحله سوم: مرحله گسترش جریان اسلام‌گرایی همه‌جانبه

این مرحله تقریباً از اواخر دهه شصت میلادی و زمانی آغاز می‌شود که توجه جدی به مسائل جهان اسلام و گرایش به وحدت اسلامی به منزله احساسی قدرتمند و جریانی قوی ظاهر گردید. نشانه‌های این جنبش جامع‌نگر و از جمله آثار آن احساس به وحدت عقیده، وحدت سرنوشت و وحدت هدف به تدریج در عرصه اجتماعی و سیاسی آشکار می‌شود و در نتیجه آن نوعی احساس به وحدت شخصیت امت اسلامی در درون مسلمانان شکل می‌گیرد.

شاید بتوان این پدیده را مانند نوزادی توصیف کرد که پس از مرحله جنینی طولانی که طی آن جنبش‌های اسلامی، سیاسی و اجتماعی، از نوع محافظه‌کار و یا آزادی‌خواه، برخاسته از خودآگاهی کامل نسبت به راه و سرنوشت خود، یا ناشی از احساس فشار و ستم و به رغم وجود اختلاف در فهم و شیوه و هدف و مانند آن سرانجام همه این جریانات این جنین را در رحم این امت پروراند و مولود آن بیداری و جنبش اسلامی بود.

ستم استعماری و خشونت جریانات قومی و فشار نظام‌های دیکتاتوری و شکل‌گیری کیان صهیونیستی از عوامل مساعد و مؤثر در تشکیل و رشد این بیداری بود. تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی در پی جنایت بزرگی که صهیونیست‌ها بدان دست یازیدند، یعنی آتش زدن مسجدالاقصی، نشانه‌ای از وجود این جریان و عاملی در رشد این احساس فراگیر اسلامی به شمار می‌آید.

در این فرآیند بدون شک پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ و نیز فروپاشی اردوگاه کمونیستی الحادی، از نقاط عطف اساسی و مؤثر در گسترش و رشد بیداری اسلامی در سطح جهان تلقی می‌شود.

در این میان نمی‌توان از فراگرد علمی، فرهنگی و اقتصادی که امت اسلامی در این مراحل طی کرده غافل ماند و هر یک از این ابعاد جایگاه مهمی در ترسیم و تعیین موقعیت نوین امت اسلامی داشته است.

از زاویه این نگرش گذرا، می‌توان درک کرد که امت اسلامی به رغم شکست‌های بزرگ و خفت‌باری که احياناً در روند تحولات خود به آنها دچار شده است، اما در منطقه بسیار پر جوش و خروشی به سر می‌برد که همه قدرت‌های جهانی بدان چشم دوخته‌اند و حوادث و تحولات آن از کوچک و بزرگ بر روند کلی سیر تحولات جهانی تأثیرگذار است. همچنین احساس می‌کنیم که این امت در آستانه تحول زمانی بسیار مهم و بزرگی قرار دارد که به نوبه خود این خود آگاهی را در او ایجاد می‌کند که با ضرورت‌ها و شرایط و مشکلات تاریخی مهمی روبه‌روست که مقابله فعال و مثبت با آنها مستلزم برنامه‌ریزی دقیق و خردمندانه‌ای است.

نقش تمدنی امت اسلامی در جهان فردا

نگاهی عمیق به عناصری که برشمرده می‌شود به روشنی ضرورت ایفای یک نقش فعال را از سوی امت اسلامی در روند تمدن‌سازی انسانی، متناسب با شأن و عظمت جهان اسلام و مسئولیت تمدنی امت اسلامی نمایان می‌سازد.

نخست - جایگاه تمدنی که اسلام برای امت اسلامی ترسیم کرده است: این جایگاه را می‌توان به اختصار در این تعبیر زیبای قرآنی دریافت: «وَكذلكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ» (بقره - ۱۴۳) (و بدین‌گونه شما را امت میانه‌ای قرار دادیم تا برای مردمان شاهد و نمونه باشید و رسول برای شما شاهد و نمونه باشد).

بدون تردید واژه میانه و وسط در این آیه به معنای اوج کمال و قلۀ نمونه ایده‌آل تمدنی است. این معنا به ویژه با مقایسه میان شاهد بودن امت برای مردمان و شاهد بودن رسول بر امت اسلامی درک‌پذیر است؛ زیرا پیامبر بزرگ اسلام بهترین الگو و اسوه و کامل‌ترین انسان و برخوردار از تمامی صفات کمال انسانی است.

اکنون بر این حقیقت مهم، حقیقت دیگری نیز بیفزاییم که همانا رسالت جهانی اسلام است. اسلام برای هدایت و سعادت تمامی بشریت در تمامی قرون آمده است. دینی جاودانی است که راه تکامل تمدنی انسان را نظام بخشیده است. بنابراین طبیعی است که اسلام برای امت اسلامی در جهان مسئولیت و موقعیت کاروان‌سالاری و پیشتازی و پیش‌گامی در همه عرصه‌ها را رقم زده باشد و البته سخن در این فراوان است.

دوم - امکانات تمدنی که جهان اسلام از آن برخوردار است:

الف: دست‌آوردهای فکری و اجتماعی برگرفته از چشمه‌های زلال و گوارای اسلام که قدرت شگفت‌آور اسلام را در پاسخ‌گویی به نیازهای دوران و نسل‌ها و دادن راه حل برای مشکلات بشری به نمایش گذارده است.

ب: ثروت و میراث عظیم علمی، فکری و فلسفی و فرهنگی پایان‌ناپذیر بر جای مانده از تاریخ شکوهمند اسلامی.

ج: جایگاه و موقعیت سیاسی و جغرافیایی و اقتصادی قلمرو اسلام و سیطره آن بر حساس‌ترین مناطق و امتداد آن در قلب جهان. در چنین شرایطی همچون غول است که دشمنان سعی دارند آن را بخوابانند؛ در حالی که این غول دست و پای خود را به حرکت درآورده و در همه ابعاد در حال برخاستن است.

د: توان و پتانسیل عظیم انسانی که در اختیار جهان اسلام است و اسلام قادر به سازمان‌دهی و بسیج آن برای ساختن فردایی بهتر است.

سوم - مقتضیات زمانه:

امروزه بشریت به سوی یک رقابت فشرده میان امتهای و ملتها در عرصه تمدن‌سازی به پیش می‌تازد. توافق همه ملتها و دولتها بر سر تعیین سال ۲۰۰۱ میلادی به عنوان سال «گفت‌وگوی تمدن‌ها» - که از سوی رئیس‌جمهوری اسلامی ایران و رئیس هشتمین دوره سازمان کنفرانس سران اسلامی پیشنهاد شد - حاکی از این مضمون است؛ به طور طبیعی، استمرار تمدنی در اردوگاه دیگر، یک استمرار تمدنی اسلامی را از ما می‌طلبد که بتوانیم با آن در این کره خاکی به حیات خود ادامه دهیم و گرنه پایانی جز فتنه و فساد در پیش رو نخواهیم داشت.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ» (انفال - ۷۳) (و کسانی که کفر ورزیدند یاران یکدیگرند اگر این [دستور] را به کار نبندید در زمین فتنه و فساد بزرگ پدید خواهد آمد.)

واقعیت امروز ایجاب می‌کند امت اسلامی شخصیت متمایز تمدنی خود را هرچه برجسته‌تر نمایان سازد و نقش ضروری خود را ایفا کند.

و به همین دلیل اعلام می‌کنیم:

- امت اسلامی با چالش‌های بزرگی روبه‌روست که می‌توان آنها را چالش‌های سیاسی، علمی، اقتصادی، عقیدتی، اجتماعی و اطلاع‌رسانی به حساب آورد.

- یکی از مهم‌ترین چالش‌های سیاسی: گرایش جهان به سوی عصر تحمیل چیرگی یک قطب بر روند کلی سیاست جهانی است.

- یکی از مهم‌ترین چالش‌های علمی: پیشرفت علمی بسیار زیاد غرب و بهره‌گیری از آن در تحمیل سلطه و هیمنه خود در همه زمینه‌ها بر جهان است.

- یکی از مهم‌ترین چالش‌های اقتصادی: دید جهانی شدن اقتصادی غرب است که برای امت و توانی برای کنترل اقتصاد خود باقی نگذاشته و آن را در

پیوند تنگاتنگ با کل اوضاع اقتصادی جهان ساخته است. تردیدی نیست که توانایی‌های عظیم غرب جایی را برای قدرتهای کوچک باقی نمی‌گذارد.

- یکی از مهم‌ترین رویارویی‌های فرهنگی و عقیدتی: همین تهاجم فرهنگی و اخلاقی و عقیدتی بزرگی است که همه ابعاد شخصیتی این امت را هدف قرار داده و به نظر می‌رسد که سکولاریسم یکی از شاخص‌ترین و گسترده‌ترین نشانه‌های این جریان است. همچنان‌که مهم‌ترین چالش اجتماعی، برنامه‌ریزی وحشتناک برای تغییر در تعریف خانواده و حذف نقش بسیار مهم اجتماعی آن است.

و سرانجام اینکه امروزه چالش اطلاع‌رسانی و گردش اطلاعات جهان اسلام را در گوشه‌ای تنگ در قلمرو گسترده سلطه اطلاعات گرفتار کرده و در محاصره قرار داده است.

همه این حقایق، همچنان‌که گفتیم برنامه‌ریزی واقع‌گرایانه، مخلصانه و آگاهانه‌ای برای رویارویی فعال و سازنده می‌طلبد و مسئولیت بزرگی بر دوش سازمان کنفرانس اسلامی در مقام مدعی نمایندگی رسمی امت اسلامی در تمامی ابعاد قرار می‌دهد. و همزمان نیز بدون تردید مسئولیت‌های بزرگ‌تر را بر عهده نهادهای غیررسمی می‌گذارد.

نگاهی به «سازمان کنفرانس اسلامی» و پیشنهادهایی برای فعال‌تر ساختن نقش جهانی آن

از زمان به آتش کشیدن مسجدالاقصی در سال ۱۹۶۹م. به دست صهیونیست‌ها دهها سال گذشته است؛ حادثه‌ای که احساسات مسلمانان را برانگیخت و خشم و نفرت از رژیم غاصب صهیونیستی سرتاسر جهان اسلام را فراگرفت. واکنش مقامات در جهان اسلام و با انگیزه‌های مختلف سیاسی به صورت تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی به منظور تحقق همبستگی اسلامی و تلاش برای سامان بخشیدن به اوضاع امت اسلامی در عرصه‌های مختلف بازتاب

یافت.

این سازمان به عنوان یک سازمان جهانی، توانست کنفرانس‌های وزرای خارجه، کنفرانس‌های سران و نیز دهها گردهمایی فرعی و تخصصی را برگزار نماید و برخی نهادهای فرعی در عرصه‌های تخصصی را تأسیس کند و صدها میلیون دلار برای تحقق اهداف خود هزینه نماید.

پرسشی که اینک مطرح می‌شود از این قرار است:

آیا این سازمان اهداف اعلام شده خود در بدو تأسیس را تحقق بخشیده است؟

در پاسخ به این پرسش، گاه با خوش‌بینی مفرطی روبه‌رو می‌شویم که این سازمان را موفق‌ترین سازمان تصور می‌کند و گاه نیز با بدبینی بیش از حد، برای آن کاری جز هدر دادن اموال و اوقات و بر باد دادن آرزوها و امیدها و حمایت از گرایش‌های رسمی، به تصویر نمی‌کشد ولی انصاف و حقیقت حکم می‌کند که با تأمل بیشتری به این جنبه پردازیم تا حقیقت مطلب دستگیرمان گردد.

اگر موضوع را در همه ابعاد آن مورد بررسی قرار دهیم و در نتایج و قطعنامه‌های حاصل از نشست‌های متعدد آن تأملی داشته باشیم و عرصه‌های عمل و پیامدهای مترتب بر آنها را پیگیری نماییم خواهیم دید که در این میان تفاوت فاحشی میان روند سیاسی و اقتصادی این سازمان از یک سو با روند فرهنگی آن از سوی دیگر وجود دارد؛ این نظر ماست و دیگران نیز می‌توانند نظر خود را داشته باشند.

ما در اینجا در پی پرداختن به جزئیات روند سیاسی و اقتصادی نیستیم ولی اجمالاً می‌توان گفت که سازمان کنفرانس اسلامی برخی نقش‌های سیاسی را ایفا کرده و در بیشتر آنها بنابر عوامل متعددی ناکام بوده است.

مثلاً در مورد فلسطین، قطعنامه‌های آن روی هم رفته بهتر از دیگر قطعنامه‌ها بوده است؛ گاه در برخی کنفرانس‌ها حجم قطعنامه‌ها به بیست صفحه هم

می‌رسید و به همه جنبه‌های مسأله فلسطین می‌پرداخت و نظر خود را به صراحت تمام ارائه می‌داد ولی نکته قابل توجه این بود که در مقام عمل و به هنگام اجرا، چیزی از آنها باقی نمی‌ماند و استقبال کافی از آنها نمی‌شد و هر کشور راه خود را در پیش می‌گرفت و در پرتو پیوندهایی که با غرب داشت حرکت می‌کرد، چیزی که حتی بر خود این قطعنامه‌ها نیز مؤثر افتاد و از مواضع اصولی پیش‌گفته عدول شد و کار به ذلت و خواری و سازش و تن‌دهی به همه فشارها و بالاخره به رسمیت شناختن دشمن غدار انجامید.

و در مورد جنگ عراق و ایران، این سازمان به رغم برداشتن برخی گام‌ها، نتوانست کاری انجام دهد؛ در مورد تجاوز عراق به کویت نیز مسأله به همین نحو بود.

در مورد بوسنی و هرزگوین، شاید بتوان گفت اجماع نیرومندی را به دنبال داشت و سازمان کنفرانس اسلامی توانست یک سری مواضع قدرتمندی بگیرد ولی در تحقق کامل آنچه باید انجام می‌داد ناکام بود. اینک نیز شاهد ناتوانی آن از دخالت قدرتمندانه در مسأله کوزوو هستیم، همچنان که در حل و فصل مسائل سومالی، درگیری‌های اریتره و اتیوپی و نیز مسأله کشمیر و جز آن ناتوان مانده است.

و در بعد اقتصادی، دستاوردهای این سازمان در انجام برخی پروژه‌های اقتصادی سودمند برای جهان اسلام و پیشاپیش آنها مجموعه بانک اسلامی توسعه و غیره خلاصه می‌شود حال آنکه هنوز با تحقق هدف شکل‌دهی به بازار مشترک اسلامی فاصله زیادی دارد و به عنوان مثال در برابر سقوط وحشتناک قیمت‌های نفت، هیچ کاری از آن ساخته نبود.

اینک اجازه دهید نگاهی نیز به مسیر حرکت فرهنگی سازمان کنفرانس اسلامی داشته باشیم تا با نتایج تحقق‌یافته آن آشنا شویم. می‌توان دستاوردهای فرهنگی سازمان کنفرانس اسلامی را در گستره‌های زیر تقسیم‌بندی کرد:

گستره اول: مراکز تأسیس شده یا اعلام فراخوان تأسیس

مهم‌ترین آنها بدین قرارند:

یکم: دانشگاه‌های اسلامی

دومین کنفرانس سران اسلامی که در فوریه ۱۹۷۴م. در لاهور پاکستان برگزار گردید، تأسیس دو دانشگاه اسلامی در آفریقا یکی در «نیجر» برای خدمت به کشورهای آفریقایی فرانسه‌زبان و دیگری در «اوگاندا» برای کشورهای آفریقایی انگلیسی‌زبان را مقرر داشت. یادآوری می‌شود در لاهور، دو دانشگاه اسلامی وجود دارد.

همچنان‌که اولین کنفرانس جهانی آموزش اسلامی که در سال ۱۲۹۷هجری قمری - ۱۹۷۷م. در «مکه مکرمه» برگزار شد، تأسیس دانشگاه اسلامی در مالزی را مقرر داشت، چهاردهمین کنفرانس وزرای خارجه کشورهای اسلامی نیز - که در دسامبر ۱۹۸۴م. در داکار پایتخت بنگلادش برگزار گردید - تأسیس دانشگاه اسلامی در بنگلادش را مقرر داشت.

اوضاع دانشگاه‌های یاد شده با یکدیگر متفاوت است زیرا دانشگاه «نیجر» تا به امروز دانشجویانی را پذیرش کرده ولی از آنجا که با مشکلات مالی روبه‌روست، با یک سری ناآرامی‌ها در میان دانشجویان روبه‌رو شده و مقامات محلی را وادار به تعطیلی آن در آغاز سال تحصیلی ۱۹۹۲-۱۹۹۱م. ساخته که البته گامهایی برای از سرگیری فعالیت‌های آن برداشته شده است.

دانشگاه اوگاندا نیز در سال ۱۹۸۸م. یعنی پس از چهارده سال گشایش یافت و در حال حاضر دارای سه دانشکده است و شمار دانشجویان آن به ۳۰۲ دانشجو بالغ می‌شود و همچنان گرفتار مشکلات مالی است. دانشگاه بین‌المللی مالزی در میان این پروژه‌ها، از همه موفق‌تر بوده است، چه در سال ۱۹۸۳م. گشایش یافت و هم‌اکنون بیش از ۸۰۰۰ دانشجو دارد و هیئت علمی آن نیز شامل ۵۰۰ عضو

است. و سرانجام اینکه دانشگاه اسلامی بنگلادش در حال حاضر ۱۳۰ دانشجو دارد ولی این دانشگاه نیز با مشکلات مالی دست به گریبان است.

دوم: مراکز وابسته اسلامی، شامل:

الف - مسجد ملک فیصل و مؤسسات آموزشی - فرهنگی وابسته به آن در «نجامنا» (چاد).

ب - انستیتوی منطقه‌ای مطالعات و پژوهش‌های اسلامی در «تمبکتو» (مالزی).

ج - مرکز اسلامی در «گینه بیسائو».

د - انستیتو منطقه‌ای آموزش‌های تکمیلی در اسلام‌آباد (پاکستان).

ه - سازمان اسلامی بین‌المللی زنان و نقش آن در جامعه اسلامی.

و - انستیتو اسلامی ترجمه در «خارطوم» (سودان).

قابل توجه اینکه تأسیس این مراکز در یکی از کنفرانس‌های اسلامی با هدف گسترش فرهنگ اسلامی، مورد موافقت قرار گرفته است و معمولاً در تأمین بودجه آنها سازمان کنفرانس اسلامی با کشور مقرر هر کدام همکاری می‌کند ولی ضمن تأکید بر تفاوت در میزان گام‌های برداشته شده در هر یک از آنها، هیچ‌کدام هنوز به حد مطلوب نرسیده‌اند. به عنوان مثال دیده می‌شود که موضوع تأسیس «سازمان اسلامی بین‌المللی زنان» به رغم اهمیت موضوع در رهنمونی نقش زنان در جامعه اسلامی، به مدت دو سال در حال بررسی و مطالعه قرار داشت.

بار نخست این موضوع به پیشنهاد پاکستان در دهمین نشست کمیته اسلامی امور اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مطرح گردید و کنفرانس‌های چهاردهم و پانزدهم وزرای خارجه کشورهای اسلامی نیز تشکیل کمیته‌ای تخصصی برای مطالعه موضوع را توصیه کرد؛ این کمیته در اکتبر ۱۹۸۵م. در اسلام‌آباد تشکیل جلسه داد و به بررسی و مطالعه موضوع پرداخت و نتایج حاصله را در اختیار شانزدهمین نشست وزرای خارجه کشورهای اسلامی گذاشت. نشست مزبور دبیرخانه را موظف به تهیه طرح منشور آن نمود. دبیرخانه نیز این کار را انجام

داد و طرح را به هجدهمین نشست ارائه داد. تأییدهای وزرای خارجه کشورهای اسلامی نسبت به این طرح در کنفرانس‌های بعدی آنان یعنی نوزدهم و بیستم و بیست‌ویکم و بیست‌ودوم همراه با استقبال از پیشنهاد ارائه شده از سوی جمهوری اسلامی ایران برای میزبانی نشست کارشناسان برای مطالعه این موضوع، پیاپی صورت گرفت.

دبیرخانه در بیست‌ویکمین نشست وزرای خارجه کوشید تا طرح مصوبه‌ای برای آمیختن این سازمان با مسأله نقش زن در جامعه اسلامی را مطرح سازد؛ چیزی که می‌توانست کل این ایده را زیر سؤال ببرد و تشکیل آن را منتفی سازد ولی فعالیت‌های هیئت نمایندگی ایران مانع از این روند گردید.

«جمهوری اسلامی ایران» این موضوع را از خاستگاه ایمان به اهمیتی که در بر دارد، پیگیری کرد ولی فعالیت‌های برخی کشورهای قدرتمند در منطقه مانع از رسیدن به تصمیم قاطعی در این مورد شد تا اینکه هشتمین کنفرانس سران اسلامی در تهران برگزار شد و سرانجام مصوبه متعادلی در مورد زنان از تصویب آن گذشت ولی این مصوبه نیز همچنان ناقص ماند و ما منتظر نظر «مجمع فقه اسلامی» پیرامون نتایج نشست تهران هستیم؛ این بررسی، تاکنون چهارسال به درازا کشیده است!! و علاوه بر این راه بس طولانی برای صدور مصوبه‌های نیرومندی در مسائل «جوانان» یا «کودکان» و غیره پیش روی «سازمان کنفرانس اسلامی» قرار دارد.

گستره دوم: موضوعات کلی

موضوع‌های زیر در این گستره قرار می‌گیرند:

- ۱- پروژه ساختمان جدید دانشگاه «زیتونه» در تونس.
- ۲- یکسان‌سازی تقویم ماههای قمری و اعیاد اسلامی که هنوز به فرجام نرسیده است.
- ۳- پروژه تأسیس مرکز اسلامی - آموزش و مطالعات پیشرفته پزشکی در

بنگلادش.

۴- پروژه «راهبرد فرهنگی جهان اسلام» که به رغم موافقت با آن، هنوز اجرایی نشده است.

۵- طرح منشور اسلامی حقوق بشر که به رغم موافقت با آن، هنوز به مرحله فراهم آوردن مکانیسم اجرایی مطلوب نرسیده است.

۶- طرح برنامه‌ای برای مبارزه با مفسد اخلاقی که به نتیجه نرسیده است.

۷- مسأله موضع‌گیری متحدی در ازای توهین به مقدسات و ارزش‌های

اسلامی.

۸- طرح راهبرد فعالیت‌های هماهنگ اسلامی در عرصه تبلیغ.

۹- موضوع مراقبت و حمایت از کودکان در جهان اسلام.

۱۰- برادرخواندگی دانشگاه‌های فلسطینی در سرزمین‌های اشغالی با

دانشگاه‌های کشورهای عضو.

۱۱- تدریس تاریخ و جغرافیای فلسطین در مدارس کشورهای عضو.

۱۲- اوضاع آموزشی در سرزمین‌های اشغالی فلسطین و بلندی‌های جولان

(سوریه).

۱۳- تقویت وضع دانشگاه‌ها در سرزمین‌های اشغالی.

۱۴- مطالعه مشکلات آموزشی در سرزمین‌های اشغالی.

۱۵- پاسداری از هویت عربی و ویژگی اسلامی «بیت المقدس».

۱۶- گنجاندن سرفصل آشنایی با دانشگاه‌های اسلامی در بالکان و قفقاز در

دروس تاریخ و جغرافیا.

۱۷- یاری رساندن به مسلمانان کوزوو.

۱۸- حمایت از میراث فرهنگی و نهادهای آموزشی در بوسنی و هرزگوین.

و موارد دیگر.

نکته قابل توجه در این پروژه‌ها اینکه مسائل بسیار مهمی در خود جای

داده‌اند که پیامدهای گسترده‌ای در جهان اسلام به دنبال دارند ولی در عین حال به لحاظ استقبال کشورهای عضو نسبت به تأسیس یا اجرایی ساختن آنها و از آنجا به لحاظ سرنوشت و فرجام کار، گوناگون بوده‌اند. در این زمینه به چند مثال اشاره می‌کنیم:

الف: پروژه منشور حقوق بشر اسلامی

پروژه تدوین اعلامیه حقوق بشر اسلامی از ابتدای مطرح شدن ایده آن در سال ۱۹۷۹م. (که در دهمین کنفرانس وزرای خارجه اسلامی مقرر شد کمیته‌ای برای رایزنی در خصوص تدوین آن تشکیل گردد) در کمیته‌ها و کنفرانس‌های متعددی مورد بحث و بررسی قرار گرفت؛ ابتدا به یازدهمین کنفرانس وزرای خارجه محول گردید. این کنفرانس نیز آن را به کمیته‌ای حقوقی محول کرد. این کمیته متن نهایی و تعدیل شده را به سومین کنفرانس سران ارائه داد ولی این کنفرانس آن را به کمیته دیگری احاله داد و چهاردهمین کنفرانس وزرای خارجه کشورهای اسلامی با مقدمه و اولین ماده آن موافقت کرد و بقیه مواد آن را به کمیته سومی محول ساخت، آن گاه در کنفرانس‌های بعدی مورد تأیید قرار گرفت تا سرانجام در دسامبر ۱۹۸۹م. نشستی در تهران برگزار شد و متن نهایی آن تدوین شد و این متن در نوزدهمین کنفرانس - که در قاهره برگزار شد - مورد موافقت نهایی قرار گرفت.

بدین ترتیب، این طرح از ده کنفرانس وزرای خارجه و سه کنفرانس سران و چندین نشست کمیته کارشناسان - که آخرین آنها در تهران بود و خود افتخار ریاست آن را بر عهده داشتم و در نشست‌های کمیته‌های دیگر نیز به عنوان رئیس دوره‌ای یا عضو مسئول شرکت داشتم - گذر کرد.

حقیقت آن است که نتیجه کار به لحاظ نظری بسیار جالب بود ولی مشکل اصلی در پیاده کردن آن در جهان اسلام است؛ درست مانند اعلامیه جهانی حقوق

بشر که در سطح جهان با همین مشکل روبه‌روست. برخی کشورهای عضو اصرار داشتند که اجرای این اعلامیه مقید به همسویی آن با قوانین داخلی آنها گردد!! که واقعاً جای شگفتی دارد. به هر حال شایسته است برای تضمین اجرای آن به راههای مختلف کوشش‌های جدی به عمل آید و این کار نیز جز با تشکیل کمیته بی‌طرفی برای نظارت بر حقوق بشر در پرتو اعلامیه اسلامی، میسر نیست؛ امری که ما نیز به شدت بر آن پای می‌فشاریم.

ب - راهبرد فرهنگی جهان اسلام

که پروژه بسیار مهمی به شمار می‌رود و آغازگر آن سومین کنفرانس سران بود و در پنجمین کنفرانس سران در کویت در سال ۱۹۸۹م. نیز با طرح پیشنهادی سنگال در این خصوص مورد تأکید قرار گرفت. برای این کار کمیته‌ای از کارشناسان دولتی تشکیل شد و این کمیته سه نشست برگزار کرد که اینجانب در برخی از آنها شرکت داشتم و فصل دوم طرح را با عنوان «اهداف» تهیه کردم. بدین ترتیب این کمیته در نشستی که در سال ۱۹۹۰م. در قاهره برگزار کرد برنامه پیشنهادی را مورد مطالعه و بررسی قرار داد و پس از چندین نشست پیاپی سرانجام طرح همه‌جانبه و تعدیل‌شده‌ای از آن تقدیم ششمین کنفرانس سران در داکار (سنگال) شد و راههای پیاده‌سازی آن طی برنامه‌ای اجرایی مورد توجه قرار گرفت ولی هنوز این برنامه به مرحله پایانی خود نرسیده است.

هفتمین کنفرانس سران در کازابلانکا (مراکش) طرح مصوبه شماره ۱۵-DR-CS را از تصویب گذراند. در این مصوبه توصیه شده بود که این راهبرد باید با مطالعه و بررسی نقشه اجرایی از سوی کمیته دائمی تبلیغات و امور فرهنگی، به مرحله اجرا گذارده شود و از کشورهای عضو خواسته شد تا گامهای لازم را برای وارد کردن محتوای این راهبرد به سیاستهای ملی خود در عرصه‌های فرهنگی، آموزشی و پرورشی بردارند.

به هر حال این طرح و درست مانند منشور اسلامی حقوق بشر همچنان جنبه نظری دارد و به انتظار تدوین فرمول عملیاتی و اجرایی است.

ج - طرح «برنامه همه جانبه‌ای برای مبارزه با مفاسد اخلاقی»

این برنامه با موانع بسیاری که برخی کشورهای عضو بر سر راهش قرار دادند، روبه‌رو شد زیرا با یک سری رفتارهای غیراخلاقی و از جمله اجازه فروش مشروبات الکلی و ترویج بی‌حجابی و انتشار قمارخانه‌ها و تأسیس باشگاه‌ها و پلاژهای خوشگذرانی و فسادآمیز و دیگر انحرافهای رایج در سرتاسر جهان اسلام، همخوانی نداشت.

به رغم همه این موانع، بر مطرح ساختن این برنامه در کنفرانس‌های متعدد پافشاری کردیم تا سرانجام فرمول تعدیل‌شده‌ای از آن مورد موافقت قرار گرفت؛ در این فرمول، همه عبارتهای «امر به معروف و نهی از منکر» حذف شد و بندهای مختلف آن چنان بی‌رنگ و کم‌رنگ گردید که تقریباً از رنگ و خاصیت افتاد.

شگفت اینکه در این میان دبیرخانه و در پوشش آن برخی کشورها به حذف آن از فهرست پروژه‌های خود پرداختند چنان که در مصوبه‌های بعدی اثری از آن را نمی‌بینیم، چیزی که در کمال تأسف نسبت به صداقت فعالیت‌های سازمان، تردیدهای جدی ایجاد می‌کند.

حقیقت آن است که این مصوبه با توجه به نبود عزم جدی و لازم برای اجرایی ساختن آن، کمترین تأثیری در بعد اصلاح اوضاع اخلاقی جامعه اسلامی بر جای نگذاشته است.

د - موضوع موضع‌گیری متحد در برابر کفرگویی و توهین به مقدسات اسلامی

خاستگاه این امر پیامدهای جهانی فتوای جاودان امام خمینی (قدس سره) در حق سلمان رشدی مرتد و در پی اقدام وی به اهانت به مهم‌ترین مقدسات اسلامی با انتشار کتاب «آیات شیطانی» بود؛ او در این موضع توطئه‌آمیز حمایت

تمامی کشورهای غربی را به همراه داشت و آنها کینه خود نسبت به اسلام و مسلمانان را نشان دادند. ولی فتوای تاریخی امام خمینی (قدس سره) این توطئه را نقش بر آب ساخت و از آن مهتر اینکه موضع‌گیری در این باره را تجلی‌گاه تازه‌ای از وحدت اسلامی در برابر دشمنان امت ساخت؛ این موضوع در هجدهمین کنفرانس وزرای خارجه اسلامی که در سال ۱۹۸۹م. در ریاض (عربستان سعودی) برگزار شد، مطرح گردید و اینجانب به اتفاق هیئت نمایندگی همراه از جمهوری اسلامی ایران کوشش‌های پیگیری در راستای جلب موافقت دیگران با آن به کار بردم تا سرانجام کنفرانس یاد شده بیانیه تاریخی خود را درباره «فعالیت مشترک در برابر انواع اهانت به ارزش‌های اسلامی» صادر کرد؛ این بیانیه از سوی نوزدهمین کنفرانس اسلامی و در یکی از مصوبه‌های آن مورد تأیید قرار گرفت. مصوبه مزبور خواهان ایستادگی در برابر انتشار این کتاب گمراه‌کننده شده بود.

ولی فشارهای کشورهای غربی و کوتاهی برخی از اعضا به تضعیف این موضع به صورت وارد کردن عناصر دیگری در این قطعنامه از جمله: توطئه رژیم صهیونیستی در ویران ساختن مسجدالاقصی و فشارهای هند به منظور ویران ساختن مسجد ببری، انجامید و موضوع کتاب آیات شیطانی به این مسائل پیوست شد. البته موضوع‌های یاد شده خود مهم بودند ولی پیوستن آنها به این مصوبه، مطمئناً تضعیف آن را در پی داشت.

در این میان از سوی هر دو کنفرانس بیستم و بیست‌ویکم وزرای خارجه اسلامی، مصوبه‌ای صادر شد که طی آن از دبیرکل خواسته می‌شد امکان تهیه سندی حقوقی - بین‌المللی در لزوم احترام به ارزش‌ها و مقدسات اسلامی در برنامه کاری مجمع فقه اسلامی مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

در بیست و دومین کنفرانس وزرای خارجه که بلافاصله پس از آن هفتمین کنفرانس سران برگزار شد بیانیه‌های قبلی مورد تأکید قرار گرفت و پس از محکوم ساختن تجاوزات صهیونیستی به مسجدالاقصی و مسجد ابراهیمی و

تجاوزات هند - که ویرانی مسجد بابری را در پی داشت - و تجاوزات صربستان به اماکن مقدس بوسنی و هرزگوین، ضرورت امضای سند حقوقی فوق‌الذکر مورد تأکید قرار گرفت.

بدین ترتیب می‌بینیم که «سازمان کنفرانس اسلامی» در بسیاری از موضوع‌ها، از جمله همین موضوع در فاصله اقدام تا امتناع، در تردید قرار دارد و به جای تقویت مواضع هجدهمین کنفرانس، با پیوستن موضوعات مهم دیگر که هر کدام شایسته قطعنامه جداگانه و مستقلی است، به قصد کاستن از شدت و حدت آن و منحرف ساختن اذهان از غرب با پوشش خبری مربوط به مسائل دیگر، به تضعیف این روند پرداختند.

این در حالی است که غرب همواره حمایت‌های خود از این توطئه را افزایش داده و رؤسای کشورهای غربی، این جنایتکار (سلمان رشدی) را به حضور می‌پذیرند و به او به عنوان قهرمان آزادی بیان، نشان افتخار و پاداش می‌دهند و می‌کوشند کسانی چون «تسلیمه نسرین» که او هم به مقدسات اسلامی اهانت روا داشته است را مورد تشویق قرار دهند و در این میان کمترین وقعی به مخالفت‌های کشورهای اسلامی نمی‌نهند.

گستره سوم: مؤسسه‌های اقماری

مؤسسه‌اتی هستند که «سازمان کنفرانس اسلامی» به راه انداخته و کشورهای عضو سازمان از اعضای طبیعی آن می‌روند. در حال حاضر شمار این نوع مؤسسه‌ها بالغ بر هفت مورد در عرصه‌های فرهنگی و اقتصادی است و مقرر آنها در کشورهای مختلف است که اینک نگاهی گذرا به دو مورد از مهم‌ترین مؤسسه‌های فرهنگی این گستره می‌افکنیم:

یکم: «ارسیکا» (مرکز مطالعات تاریخی، هنری و فرهنگی اسلامی) در

استانبول

این مرکز با مصوبه هفتمین کنفرانس وزرای خارجه تأسیس یافت و اساسنامه

آن در نهمین کنفرانس و برنامه عملی آن در دهمین کنفرانس وزرای خارجه مورد موافقت و تصویب قرار گرفت و در سال ۱۹۸۲م. گشایش یافت؛ این مرکز دارای فعالیت‌های متعددی از جمله موارد زیر است:

- انتشار ۴۱ جلد کتاب در موضوعات تخصصی.
- انتشار ۳۴ بولتن خبری.
- تولید دو فیلم مستند درباره هنرهای اسلامی.
- برگزاری ۸۹ نمایشگاه در عرصه‌های هنر و عکس‌های تاریخی.
- مشارکت یا تنظیم ۲۴ سمینار در مناطق گوناگون.
- ساماندهی ۸۸ سخنرانی علمی در مرکز خود (استانبول).
- انجام فعالیت‌های کمیته اجرایی از کمیته بین‌المللی حفظ میراث کهن اسلامی.

این مرکز در شمار مراکز موفق قلمداد می‌شود گو اینکه همچنان از کمبودهای مالی رنج می‌برد و در عین حال هنوز هم به بسیاری از فعالیت‌های جانبی یا غیراساسی می‌پردازد، حال آنکه مسائل و موضوع‌های بسیار مهمی وجود دارد که به سراغ آنها نرفته است.

دوم: مجمع فقه اسلامی

که یک مجمع فقهی جهانی است و تمامی کشورهای اسلامی در سطوح مختلف و نمایندگانی از تمام مذاهب هفت گانه اسلامی «حنفی، حنبلی، شافعی، مالکی، امامی، زیدی و اباضی» در آن مشارکت دارند و روحیه آزاد بسیار خوبی بر آن حکم فرماست و تمامی مسائل مهم و نوپدید در جهان اسلام در آن مورد بحث و بررسی و مطالعه قرار می‌گیرد و اینجانب افتخار نمایندگی جمهوری اسلامی ایران و در واقع نمایندگی همه پیروان و مکاتب اجتهادی مذهب امامی در جهان را در آن بر عهده دارم. این مجمع تاکنون بالغ بر یازده دوره نشست سالانه در شهرهای مختلف جهان اسلام برگزار کرده که طی آنها دهها موضوع

مهم را مورد مطالعه قرار داده است و دبیرکل آن در حال حاضر «شیخ محمد الحبيب بن الخوجه» است.

با توجه به اهمیت فعالیت‌های این مجمع و با درخواست نماینده جمهوری اسلامی ایران در آن، فرمان تشکیل «مجمع فقه اهل بیت علیهم السلام» از سوی مقام معظم رهبر انقلاب اسلامی شرف صدور یافت تا در کنار بحث و مطالعه عمیق مسائل نوپدید، کار نظارت بر مطالعات تهیه شده برای این مجمع (مجمع فقه اسلامی) و امثال آن را نیز برعهده داشته باشد. این مجمع از جمله بهترین پروژه‌هایی است که سازمان کنفرانس اسلامی تحقق بخشیده و ما همکاری‌های مستمری با آن داریم.

گستره چهارم: نهادهای تخصصی وابسته به سازمان کنفرانس اسلامی

شامل مراکز تخصصی است که در چارچوب سازمان به فعالیت می‌پردازند ولی وابستگی کشورهای عضو به آنها خودبه‌خودی نیست و در وابسته بودن یا نبودن آزادانه عمل می‌کنند. مقرر این نهادها در کشورهای مختلف قرار دارد و اینک به مهم‌ترین آنها یعنی «ایسکو» (سازمان اسلامی تربیت، علوم و فرهنگ) می‌پردازیم:

پروژه تأسیس این سازمان در دهمین نشست وزرای خارجه کشورهای اسلامی مطرح گردید و در نشست یازدهم اساسنامه آن از تصویب گذشت و در سومین کنفرانس سران در سال ۱۹۸۱م. با تأسیس آن موافقت شد و نشست مؤسسان آن در سال ۱۹۹۲م. برگزار گردید و در آن زمان بیست و سه کشور به آن پیوستند. اهداف آن به قرار زیر تعیین شده است:

الف - تحکیم روابط و همکاری‌های آموزشی، علمی و فرهنگی میان کشورهای عضو.

ب - برقراری صلح و تفاهم با استفاده از ابزارهای گوناگون.

ج - تجسم بخشیدن به نمودهای فرهنگ اسلامی در برنامه‌های درسی در

سطوح و مقاطع مختلف تحصیلی.

د - احیای فرهنگ اصیل اسلامی و پاسخ به شبهات.

ه - دفاع از هویت اسلامی مسلمانان در کشورهای غیر اسلامی.

جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۹۹۴م. به آن پیوست و در آن سال شمار

اعضای ایسسکو به ۳۹ کشور رسید.

نهادهای و مؤسسات دیگر، بدین قرارند:

- اتحادیه ورزشی همبستگی اسلامی؛ مقر آن: ریاض (عربستان سعودی).

- کمیته اسلامی هلال احمر بین‌المللی؛ مقر آن: «بنغازی» (لیبی).

- اتحادیه جهانی مدارس بین‌المللی - عربی اسلامی.

- کمیته هماهنگی فعالیت‌های اسلامی و تبلیغی.

خلاصه اینکه ما سازمان کنفرانس اسلامی را دارای تأثیر نسبتاً خوبی در عرصه‌های فرهنگی می‌دانیم و برآنیم که این تأثیر بسی بیش از پیامدهای اقتصادی و سیاسی آن است ولی به‌هرحال با مرز مطلوب و مورد انتظار از یک سازمان جهانی که دارای چنان اهداف بزرگی است و در سطح پیشرفت و ترقی همه امت اسلامی در عرصه‌های گوناگون فعالیت می‌کند، فاصله‌ها دارد زیرا روشنگری حقیقی مستلزم تلاش و کوشش در راستای ژرفا بخشیدن به مفاهیم اصیل اسلامی پیرامون وحدت اسلامی و اجرای شریعت اسلامی و گسترش فضایل دینی و ایجاد تعادل و توازن مطلوب در سطوح مختلف و حذف تمامی مظاهر فساد اخلاقی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و نیز احیای شعائر اسلامی و روح حقیقی آنها و از آنجا شکل‌دهی جامعه واحد و اصیل اسلامی و فرد مسلمان متعهد است. متأسفانه سازمان کنفرانس اسلامی نتوانسته این کارها را انجام دهد؛ چه بسا مهم‌ترین عاملی که آن را از انجام وظایفش بازداشته در این نکته نهفته است که قدرت و توان آن برگرفته از توان هر یک از اعضای آن است و برخی از این اعضا سیاست‌های خود را بر پایه وابستگی به غرب یا شرق شکل می‌دهند و یا منافع ملی یا حزبی یا قومی تنگ‌نظرانه خود را دنبال می‌کنند و از

اسلام به برخی صفات و ویژگی‌های سطحی بسنده کرده‌اند، چیزی که امام راحل خمینی (قدس سره) در مناسبت‌های زیادی از آن برحذر داشت و کشورها و خلقهای جهان اسلام را به رهایی از وابستگی و استقلال در تصمیم‌گیری‌های خویش فراخواند.

علاوه بر این سازمان کنفرانس اسلامی معمولاً در عرصه‌هایی حرکت می‌کند که از سوی کشورهای عضو برای آن ترسیم شده است و برخی از این کشورها کاملاً محکوم به دو عامل عمده یعنی وابستگی سیاسی به غرب و افق تنگ فرهنگ سطحی‌نگری و تصور دگماتیک از اسلام می‌باشند و اینها همه مانع از آن می‌گردد که سازمان نقش فعال و مؤثرتری در روشنگری اسلامی یا اعتلای حقوق زن یا مبارزه با فساد اخلاقی و امثال اینها ایفا نماید.

چگونه می‌توان سازمان را فعالتر ساخت؟

به رغم اینکه معتقدیم حالت طبیعی، وحدت سیاسی و حقوقی تمامی جهان اسلام است ولی توجه به شرایط موجود ما را به اندیشیدن به جایگزین‌هایی از جمله همین «سازمان» وامی‌دارد؛ این سازمان به عنوان یک آلترناتیو در قرن بیست و یکم می‌تواند نقش‌های بسیار بزرگتری در صحنه بین‌المللی بازی کند مشروط بر اینکه اراده تغییرات مطلوب در اعضای آن فراهم آید.

سازمان کنفرانس اسلامی برای رسیدن به مقصود باید موارد زیر را تحقق

بخشد:

یکم: انسجام درونی مطلوب از راه پیشروی در روند اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مشترک و فراتر رفتن از منافع تنگ‌نظرانه و حرکت به سوی اهداف عالی خود.

دوم: شناخت توانایی‌ها و ظرفیت‌های عظیم کشورهای عضو و کوشش در بهره‌برداری بهینه از این امکانات سترگ.

سوم: دخالت تمام‌عیار در حوادث و جریانهای جهانی به ویژه در موارد

مربوط به جهان اسلام.

چهارم: همکاری‌های بین‌المللی در عرصه‌های گوناگون و مشارکت گسترده و فعال در حل مشکلات تمدنی موجود؛ طبیعی است که این موارد تنها هنگامی تحقق خواهد یافت که شرایط زیر فراهم آمده باشد:

۱- تجدیدنظر در مکانیسم‌های موجود و رژیم‌هایی که حاکم بر فعالیت‌های سازمان کنفرانس اسلامی هستند و در نظر گرفتن مکانیسم‌های فعالی که از توان اجرایی مطلوبی برخوردار باشند و از موانع و دشواری‌های تنگ و مصلحت‌گرایانه فراتر می‌روند و واقعیت مطلوب را تحمیل می‌کنند؛ بدون تردید این معنا نیازمند اراده‌ی نیرومندی برای تغییر و دگرگونی است.

۲- برخورداری از توان مالی مطلوب و خودکفایی مالی بدون چشم‌داشت به کمک‌های اضافی از سوی این یا آن کشور؛ در غیر این صورت بازیچه‌ی مطامع کشورهای کمک‌کننده و عنصر وابسته و خوار باقی خواهد ماند و از تحقق آرزوهای بزرگ خود فاصله‌ی بیشتری خواهد گرفت.

۳- در نظر گرفتن مجازات‌های بازدارنده برای کشورهایی که از انجام وظایف خود طفره می‌روند.

۴- پذیرش ایده‌ی مشارکت توده‌های مسلمان و سازمان‌های غیردولتی برای تحقق اهداف موردنظر حتی به بهای ایراد فشار بر دولت‌ها برای همسویی با خط عمومی اسلامی.

۵ - گرایش به اجرای شریعت اسلامی در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی در کشورهای عضو و پاکسازی کشورهای اسلامی از نمودهای غیراسلامی؛ هدف بزرگی که همگان آن را مطرح می‌سازند ولی در تحقق آن کاهلی به خرج می‌دهند.

در پایان یادآور می‌شویم که هشتمین کنفرانس سران اسلامی در تهران، حرکتی کیفی در فعالیت‌های این سازمان به لحاظ همدلی و انسجام در این

نشست و بازتاب رسانه‌ای و مصوبه‌های ارائه شده و مورد موافقت قرار گرفته و پیش از همه در چالشی بود که با سیاستهای استکبار جهانی - که انزوای انقلاب اسلامی ایران را علاوه بر ابعاد اقتصادی و فرهنگی در بعد سیاسی و دیپلماسی نیز هدف گرفته بود - در پیش گرفت.

سخنرانی بسیار مهمی که رهبر معظم انقلاب اسلامی ایراد فرمودند و پیشنهادهای سازنده معظم‌له در جهت ایفای نقش سازنده سازمان کنفرانس اسلامی در نظام سلطه جهانی و نیز سخنرانی ایراد شده از سوی «دکتر محمد خاتمی» رئیس وقت سازمان کنفرانس اسلامی، اثرات بسیار مثبتی در سمت‌گیری سازمان کنفرانس اسلامی به سوی آینده‌ای بهتر و اقتدار بیشتر و والاتر بر جای گذارد.

ولی همه اینها - همچنان‌که گفتیم - منوط به تداوم اراده و قدرت تصمیم‌گیری و روحیه چالشگری همه اعضای کنفرانس به منظور تحقق این هدفهاست.

از خداوند متعال توفیق همگان را در جلب رضایت او مسئلت داریم.

نقش دوره کنونی سازمان کنفرانس اسلامی^۱

محمد کریشان: با پایان گرفتن مراسم رسمی که معمولاً با کنفرانس‌های اسلامی همراه است، ریاست جمهوری اسلامی ایران بر کنفرانس سران اسلامی پایان پذیرفت و ریاست قطر بر آن، آغاز شد. برای تضمین تداوم نقش کنفرانس اسلامی و نیز تضمین سودمندی آن، چه باید کرد؟

آیت‌الله تسخیری: بسم الله الرحمن الرحيم. معتقدم سازمان کنفرانس اسلامی

۱ - شبکه الجزیره قطر پس از پایان نهمین کنفرانس سران اسلامی به وسیله مجری خود محمد کریشان مصاحبه‌ای تلویزیونی با آیت‌الله تسخیری انجام داد که برگردان گزیده‌هایی از آن در پی می‌آید.

ابزار بسیار سترگ و مهم این امت برای نیل به آرزوهای آن است، گو اینکه تنها ابزار نیست؛ اما در این عرصه، مهم تلقی می‌شود. باور دارم که این امت می‌تواند به اعتبار موقعیت راهبری که اسلام به آن بخشیده و به دلیل داشتن مایه‌های فراوان تمدنی و از این نظر که مسیر انسانیت امروزی جز برای امت فعال و مؤثر در این مسیر، راه را نمی‌گشاید، (بنا به همه این دلایل و اعتبارات)، می‌تواند نقش بزرگی را در آینده تمدن اسلامی برعهده گیرد و به همین دلیل، سازمان کنفرانس اسلامی می‌تواند به منظور تحقق این آرزوها، کارهای زیادی انجام دهد و نقش بزرگی در آینده ایفا نماید.

محمد کریشان: اما جناب آیت‌ا... به رغم اهمیت اسلام به عنوان عامل گردآورنده و تشکیل دهنده این گردهمایی بین‌المللی، تنوع کشورهای عضو این نهاد و فراوانی گرایش‌های سیاسی و تنوع اوضاع اقتصادی و اجتماعی آنها، باعث می‌شود که این گردهمایی، بیش از هر چیز، بیشتر یک تجمع تشریفاتی باشد. (آیا با در نظر گرفتن واقعیت پیش گفته) کنفرانس اسلامی می‌تواند تجمّع فعالی باشد و در ترسیم سیاست بین‌المللی، نقشی ایفا کند؟

آیت‌ا... تسخیری: من معتقدم این سازمان اگر بر وضع گذشته خود باقی بماند، نخواهد توانست کار زیادی انجام دهد؛ اما... راه‌هایی برای پیشرفت و تکامل در برابر آن گشوده است و البته پیش از هر چیز، باید در مکانیسم‌های تأثیرگذاری خود، تجدیدنظر کند و در وهله بعد، از قدرت مالی تقریباً مستقلی برخوردار گردد و نیز باید...

محمد کریشان: ببخشید... یعنی مستقل از دولت‌ها عمل کند؟

آیت‌ا... تسخیری: آری! باید از شخصیت مستقلی برخوردار باشد و... دارای استقلال در تصمیم‌گیری باشد.

محمد کریشان: اما این کنفرانس در اصل تجمعی از دولت‌هاست.

آیت‌ا... تسخیری: بله، درست است؛ اما دبیرخانه کنفرانس نقش به‌سزایی

دارد؛ ریاست کنفرانس نیز نقش به‌سزایی در این زمینه ایفا می‌کند. و چنانچه نوعی - اگر بشود گفت - مجازات برای کشورهایایی که تصمیمات آن را به اجرا در نمی‌آورند، در نظر گرفته شود و یا عرصه را بر تجمع‌های مردمی برای مشارکت در فعالیت‌های خود بگشاید، در این صورت می‌تواند نقش بسیار مهم‌تری نسبت به نقش کنونی خود ایفا نماید... این را هم بگویم که ریاست کنفرانس می‌تواند خیلی بیش از گذشته، مؤثر باشد؛ در گذشته، ریاست کنفرانس نقش چندان فعالی نداشت، اما به ویژه پس از هشتمین کنفرانس سران در تهران، این نقش تقویت شد و ریاست کنفرانس در عرصه‌های مختلفی وارد شد و برای تحقق اهداف آن با دبیرخانه کنفرانس اشتراک مساعی کرد. من امیدوارم که قطر، به این روند ادامه دهد و در کنار دبیرخانه، ریاست کنفرانس نیز نقش فعالی داشته باشد تا این سازمان بتواند در حد مطلوب برای تحقق آرزوهایی که از آنها یاد کردم، عمل کند.

محمد کریشان: جناب آیت‌ا...! آیا امید شما به ریاست کنفرانس، بیش از دبیرخانه آن است؟ و مثلاً ریاست ایران، چه چیزی به آن افزود؟ و اگر قرار است واقع‌بینانه و عمل‌گرایانه به موضوع بنگریم، هم اکنون «قطر» چه کار باید انجام دهد؟

آیت‌ا... تسخیری: در واقع امید ما باید بر سه عنصر متمرکز باشد؛ اول: مکانیسم‌های سازمان که کنفرانس سران مقرر داشت آنها را بهبود و تکامل بخشد؛ دوم: فعال‌سازی دبیرخانه و سوم: رهبری واقعی ریاست کنفرانس.

اعتقاد من این است که جناب آقای خاتمی، در زمانی که ریاست کنفرانس سران اسلامی را برعهده داشت، همه تلاش خود را به کار برد تا همگام با مسائل و همراه با دبیرخانه، به منظور تحقق اهداف و تقویت مسیر آن، حرکت کند. مهم‌ترین دلیل آن هم، نقشی است که سازمان کنفرانس اسلامی در مسأله تبدیل موضوع گفت‌وگوی تمدن‌ها به مسأله‌ای جهانی و پذیرش این ایده از سوی همه ملت‌ها در مجمع عمومی سازمان ملل متحد و اعلام سال ۲۰۰۱ میلادی به عنوان

سال گفت‌وگوی تمدن‌ها - در برابر نظریهٔ آمریکایی جنگ تمدن‌ها که از سوی نظریه‌پرداز آمریکایی «ساموئل هانتینگتون» مطرح شد - ایفا کرد؛ این خود نمونه‌ای از نقش ایفا شدهٔ سازمان است و نقش‌های بزرگ‌تر و مؤثرتری نیز در این زمینه، می‌تواند داشته باشد.

محمد کریشان: آیا شما معتقدید که این جنبهٔ فرهنگی، واقعاً اهمیت زیادی دارد؟ شما ریاست کمیتهٔ فرهنگی هشتمین کنفرانس سران اسلامی در تهران را بر عهده داشتید، به نظر شما سازمان کنفرانس اسلامی در مسائلی از قبیل گفت‌وگوی تمدن‌ها بیش از مسائل پیچیدهٔ سیاسی یا اقتصادی موفق خواهد بود؟ آیا نتیجه‌گیری در جنبه‌های فرهنگی، تا حدودی تضمین شده است؟

آیت‌الله تسخیری: تردیدی نیست که نتیجه‌گیری تضمین شده است. تاریخ سازمان نیز ثابت می‌کند که در جنبه‌های فرهنگی پیش از جنبه‌های سیاسی و اقتصادی، موفق بوده است. در حال حاضر، سازمان کنفرانس اسلامی دارای نهاد مهمی به نام «مجمع فقه اسلامی» بین‌المللی است که علمای برجسته‌ای را از همهٔ کشورهای اسلامی از مذاهب هشت‌گانه موجود، گرد هم آورده و همه ساله مسائل مورد ابتلای جهان اسلام یا مسائل حل نشدهٔ آن را مطرح می‌سازد و نظر خود را دربارهٔ آنها بازگو می‌کند که خود گامی بسیار ارزنده در روند نزدیکی دیدگاه‌ها و مذاهب اسلامی به یکدیگر به شمار می‌رود. از دیگر فعالیت‌های سازمان، توفیق در تشکیل سازمان «ایسسکو» (سازمان تربیت، علوم و فرهنگ اسلامی) که سازمانی فرهنگی و دارای جنبه‌های متعدد است و نیز تشکیل «ارسیکا» (مرکز پژوهش‌های تاریخ، هنر و فرهنگ اسلامی) و تأسیس دانشگاه‌ها و مراکز بزرگ در سرتاسر جهان اسلام و نیز تدوین و تصویب استراتژی فرهنگی بسیار جالبی برای جهان اسلام و... بوده که همگی دستاوردهای مهمی به شمار می‌روند و شایستهٔ هرگونه سپاس و قدردانی‌اند. اما مثلاً در بُعد اقتصادی، سازمان چندان دستاوردی نداشته هر چند برای مثال بانک توسعهٔ اسلامی را تأسیس کرده

و ایده بازار مشترک اسلامی یا تشکیل نهادهایی که مؤسسات کشورهای مختلف را در خود جمع می‌آورد مطرح ساخته، اما هیچ یک از اینها، به دستاوردهای فرهنگی نمی‌رسند.

در عرصه سیاسی نیز به گمانم، سازمان کنفرانس اسلامی در موارد بسیاری موفقیت‌هایی داشته‌گو اینکه در اینجا نیز، موفقیت‌ها، در حد و اندازه موفقیت‌های فرهنگی نیست.

محمد کریشان: اگر همچنان و پیش از پرداختن به عرصه اقتصادی و احتمالاً سیاسی، در عرصه فرهنگی باقی بمانیم، گفته می‌شود از جمله ایده‌های بحث‌انگیزی که به تازگی مطرح شده است پرتاب ماهواره اسلامی به مناسبت آغاز ریاست قطر بر سازمان بود؛ شما نسبت به این ایده چه نظری دارید؟ در حال حاضر چه قدر امکان پرتاب ماهواره تلویزیونی اسلامی وجود دارد؟ و چگونه می‌توان با توجه به تنوع نظام‌های سیاسی کشورهای اسلامی، نسبت به موافقت بیشتر این کشورها با چنین موضوعی، خوش‌بین بود؟

آیت‌الله تسخیری: در حقیقت این آرزویی بود که ما در سر می‌پرورانیدیم و منتظر تحقق آن بودیم. ابتکار آن نیز متعلق به ریاست فعلی است و در اینجاست که نقش رئیس در تحقق این آرزو، مطرح می‌شود. به نظر من توده‌های مسلمان در سرتاسر جهان اسلام در انتظار این ماهواره هستند و معتقدم چنین ماهواره‌ای می‌تواند موفق نیز باشد زیرا عرصه‌های مشترک و موارد توافق در میان مسلمانان، خیلی بیش از عرصه‌های اختلاف - اعم از اختلاف‌های ذوقی و سلیقه‌ای، اختلاف سیاست‌ها، اختلاف مناطق و اختلاف فرهنگ‌های محلی - است، عرصه‌های مشترک وسیع‌تر هستند، این ماهواره اسلامی می‌تواند روی عرصه‌های فرهنگی مشترکی که همگان در جهان اسلام بر آن توافق دارند، انگشت نهد. منابع اصلی ما یعنی قرآن کریم، سنت شریف نبوی و نیز تاریخ اسلامی از جمله موارد مشترک است، همه اینها می‌توانند تصورات پرباری از همکاری‌های مشترک فراهم آورند، این ماهواره می‌تواند نقش به‌سزایی در روند آگاهی‌بخشی

- که اساس و اولین پایه خیزش هر امت و خاستگاه ایفای نقش آن در این کره خاکی است - ایفا کند.

محمد کریشان: حال که عرصه‌های اختلاف مطرح شد... از میان چیزهایی که چه بسا بسیاری از فعالان امور اسلامی و پژوهشگران را آزار می‌دهد، وجود تعدد مذاهب و احیاناً بزرگ نشان دادن برخی اختلاف‌های مذهبی است. شما در مقام عضو شورای عالی مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی^۱ بفرمایید که با توجه به این اختلاف‌ها، ماهواره اسلامی یا دیگر ماهواره‌هایی که قرار است فعالیت‌های فرهنگی داشته باشند، چگونه می‌توانند با انعطاف و خردمندی هرچه بیشتر این مسائل را بررسی کنند که از این تفرقه‌ای که چه بسا گاه از نظر تبلیغی بیش از اندازه بزرگ جلوه داده می‌شود، دوری جوییم؟

آیت... تسخیری: در حقیقت باید گفت اختلاف‌های مذهبی، به منزله غنای فکری و افزوده‌هایی است که به مسیر تمدن اسلامی، اضافه می‌گردد؛ هدف نیز همین است. اسلام هم وقتی راه اجتهاد آزاد را باز گذاشت، همین هدف را دنبال می‌کرد. پیشوایان مذهبی ما نیز از اختلاف‌های مذهبی، چنین برداشتی دارند؛ اما دوره‌های انحطاط و دوره‌های پراکندگی مثلاً در اواخر قرن چهارم هجری و سپس قرن پنجم هجری به این سو، دوره دولت‌های کوچک یا خودکامه‌هایی که گاه در ورای این یا آن مذهب پنهان می‌شدند، چنین اختلاف‌های سازنده و پرباری را تبدیل به فرقه‌گرایی کشنده‌ای کردند و به فرقه‌گرایی در میان پیروان آنها، اصالت بخشیدند و به دنبال آن طی تاریخ اسلام، فجایع و ننگ‌هایی رقم خورد که عرق شرم بر چهره می‌نشانند؛ اما واقعیت فراتر و والاتر از این است و عرصه‌های مشترک مذاهب به ویژه میان شیعه و اهل سنت، بسیار زیاد و فراوان هستند. مرحوم استاد «محمدالمبارک»، یک بار در صحبتی که با من داشتند یادآور شدند که ایشان ۹۵٪ از عرصه فقه را دیده‌اند که میان اهل سنت و شیعه مشترک

۱ - آیت... تسخیری در زمان انجام این مصاحبه عضو شورای عالی مجمع تقریب بودند اما در حال حاضر دبیرکلی این نهاد را نیز برعهده دارند - م.

است؛ ۵٪ باقی مانده را موارد اختلافی تشکیل می‌دهد که متأسفانه برخی، تنها روی همین ۵٪ انگشت می‌گذارند و آن همه عرصه مشترک را به باد فراموشی می‌سپارند. ماهواره‌ای که ما از آن بحث می‌کنیم نیز می‌تواند در آن عرصه ۹۵ درصدی تلاش کند و حتی همین ۹۵٪ را نیز توسعه بخشد تا ما همدیگر را درک کنیم و اگر ما همدیگر را درک کردیم و فهمیدیم، تفاهم مطلوب حاصل شده و امت اسلامی به کمک همه بال‌های خود به آنجایی که خداوند برایش در نظر گرفته، پرواز خواهد کرد.

محمد کریشان: ببینید... آنچه گفتید بیشتر در سطح فقهی، مذهبی و فکری است، اما گاه سخن از هراس از ایران اسلامی و گرایش‌های شیعی ایران اسلامی است. به نظر شما این بیم و هراس به ویژه در منطقه خلیج فارس و هنگامی که به مسائل سیاسی شیعیان در عراق یا شیعیان در منطقه خلیج فارس اشاره می‌شده و نگاه‌های تردیدآمیزی به ایران می‌شود، به جاست؟ و آیا کسانی هستند که آن را فعال می‌کنند؟

آیت‌الله تسخیری: حقیقت آن است وقتی ملت ایران حرکت خود را علیه نظام شاهنشاهی آغاز کرد خوب آگاه بود که چه می‌خواهد. نظام شاهنشاهی در پی دورکردن ملت ایران از بدنه امت اسلامی و ایجاد پایگاهی امن - به تعبیر رئیس جمهور وقت آمریکا - برای استعمارگران بود. انقلاب اسلامی هر چیزی را در سر جای طبیعی خود قرار داد؛ ملت هم اعلام کرد که برای قرآن اسلام است که انقلاب می‌کند. پس از آن هم مشاهده کردیم که حرکت مردم ایران در جهت حمایت از امت اسلامی و ضربه زدن به منافع صهیونیستی بوده است؛ اما به نظر من دشمنان یا جاهلان بسیاری هستند که سعی دارند این انقلاب را منحصر به یک مذهب یا در چارچوب یک منطقه جغرافیایی و یا در محدوده منافع منطقه‌ای، محدود سازند؛ اما روح اصیل انقلاب، همه این مرزهای تنگ را درنوردید و آرزوهای امت اسلامی را جامه عمل پوشاند. قانون اسلامی جمهوری

اسلامی ایران، فراتر از همه اینهاست. انقلاب، به زبان عربی، اصالت بخشید، فرهنگ قرآنی را به شکل بسیار پرشکوهی گسترش داد و پل‌هایی را به سوی جهان اسلام کشید؛ ایجاد هراس، اقدامی طبیعی از سوی دشمنان است. کار دشمن، ترساندن هر یک از ما از دیگری است. همچنان‌که اعراب را از ایران و ایرانیان را نیز از اعراب، می‌ترساند و به نظر من، مخلصان وظیفه دارند که در وهله نخست، اصالت و شفافیت انقلاب را حفظ کنند و پل‌های گسترده و دامنه‌داری را میان ایران و هر یک از کشورهای اسلامی و به ویژه همه کشورهای عربی و به خصوص کشورهای همسایه، ایجاد کنند که البته و به حمدالله، شاهد گام‌های مثبت و روند خوبی در این زمینه هستیم.

محمد کریشان: می‌دانید همان گونه که مسأله ترس از ایران مطرح می‌شود، گاهی نیز به گونه‌ای کلی مسأله ترس از اسلام هم بیان می‌شود. می‌بینیم در حوادث معینی، سخن از ارتباط اسلام و تروریسم و جنبش‌های رهایی‌بخش در برخی کشورهای عربی و گرایش‌های اسلامی آنها، به میان می‌آید. شما در مقام یک روحانی و همچنین یک سیاستمدار بفرمایید که چگونه می‌شود این دیدگاه نسبت به اسلام و مسلمانان را در ابعاد فرهنگی و غیرفرهنگی، اصلاح کرد؟

آیت‌الله تسخیری: حقیقت آن است که باید متوجه باشیم مجموعه‌های سازمان یافته‌ای وجود دارند که برای تحقق این هدف تلاش می‌کنند، نظریه‌پردازی‌ها و عرضه نظریه برخورد تمدن‌ها، کاری است که برای ایجاد یک دشمن وهمی برای غرب پس از سقوط دشمن حقیقی آن یعنی شرق، به عمل می‌آید، همه این کارها و این اتهام‌ها و مثلاً پیوند دادن اسلام با تروریسم و امثال چنین آسمان ریسمان بافتن‌هایی، همه و همه مسائلی است که باید آنها را و انگیزه آنها را درک کنیم و اجازه ندهیم که این مسائل راهی به میان ما باز کنند. مرحوم محمد غزالی تعبیر زیبایی داشت، او درباره دشمنان می‌گفت: آنها در آن جاهایی که ما رها کرده‌ایم، نفوذ می‌کنند؛ زیرا ما جاهای خالی و خلأهای زیادی

را رها کرده‌ایم و دشمنان از همان جا نفوذ می‌کنند. حقیقت آن است که اسلام دین تمدن و دین گفت‌وگو حتی با مشرکان است. می‌بینیم که قرآن کریم به پیامبر اکرم (ص) توصیه می‌کند با برخورد کاملاً منطقی و بی‌طرف به مشرکان اعلام کند: «ما یا شما، ممکن است بر هدایت یا گمراهی آشکاری باشیم» اسلام با این روحیه منطقی، وارد گفت‌وگو می‌شود. قرآن خود شرایط بسیار جالبی برای گفت‌وگو و مناظره تعیین کرده که اگر عمیقاً آنها را بررسی کنیم و در برخورد با دیگران، آنها را به کار گیریم همه این شایعه‌ها، رنگ خود را از دست خواهد داد. به نظر من، ما عرصه‌های مشترکی با غرب نیز داریم، یعنی می‌توانیم با آنها درباره حقوق بشر و همچنین درباره حقوق خانواده صحبت کنیم، می‌توانیم درباره عدالت و درباره صلح جهانی با آنها گفت‌وگو کنیم. گستره‌های زیادی برای گفت‌وگو میان ما و آنها وجود دارد و همین که جهان ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها را پذیرفته باید آن را به فال نیک گرفت و این نشان می‌دهد که دوره تهمت‌های ناروا به اسلام، رو به پایان است.

«ایسکو» و قرن بیست و یکم: چالش‌ها و مسئولیت‌ها^۱

مسئولیت‌های ایسکو و توسعه جهان اسلام

سازمان تربیت، علوم و فرهنگ اسلامی (ایسکو) در حالی که جشن پانزدهمین سالگرد تأسیس خود را برگزار می‌کند، سازمانی بین‌المللی به شمار می‌رود که با فعالیت‌های گسترده و اساسی که انجام می‌دهد، کشورهای اسلامی به وجود آن افتخار می‌کنند. تأسیس این سازمان در واقع پاسخی حقیقی به خواست و نیاز کشورهای اسلامی به منظور برنامه‌ریزی و همکاری برای اعتلای نسل‌های اسلامی از دیدگاه تربیتی، علمی و فرهنگی تا رهبری تمدن بشری و بازیابی نقش پیشاهنگ مسلمانان در فرهنگ بشری، بوده است؛ این سازمان

۱ - ایراد شده در سمینار ایسکو به مناسبت پانزدهمین سالگرد تأسیس در رباط (مراکش).

اسلامی طی سال‌های گذشته و به رغم تمامی چالش‌هایی که با آن روبه‌رو بوده، گام‌های مثبت و بزرگی برداشته است، اما در آستانهٔ قرن بیست‌ویکم، شاهد آنیم که دگرگونی‌های جهانی و اسلامی ما را بدان فرامی‌خواند تا وارد مرحلهٔ تازه‌ای (همراه با امیدهای فراوان نسبت به نقش آیندهٔ اسلام) شویم.

بازیابی نقش تمدنی امت اسلامی، مستلزم پرورش شایستهٔ نسلی است که بتواند بار وظیفهٔ سترگ خود را بر دوش کشد و شرایط مناسبی برای ایفای نقش گروه اندیشه‌ورزان در روند ساخت تمدن فراهم آورد.

منابع چالش‌ها و عناصر آن

پیش از سخن گفتن از ضرورت‌های مرحلهٔ آینده، لازم است به این عناصر که ارتباط تنگاتنگ و مستقیمی به موضوع مسأله دارند، توجه کنیم:

اول: دگرگونی‌های جهانی

روشن است ما طی قرن بیست و یکم با تغییرات جهانی وسیعی روبه‌رو خواهیم شد که در ارتباط کامل با نوع تحرک‌های بین‌المللی اسلامی (از جمله: تحولات سترگ رسانه‌ای و روابط داده‌ها و نیز افزایش سطح دخالت‌های بین‌المللی در امور آموزشی، اجتماعی و خانوادگی و حتی قانون‌گذاری‌های داخلی در این عرصه‌ها - که در توافق‌نامه‌های عمومی بین‌المللی در چارچوب سازمان ملل متحد تجلی پیدا می‌کنند - قرار دارد و باید به تمامی این تغییر و تحولات توجه شود.

دوم: تحولات مربوط به امت اسلامی

امت اسلامی پس از یک مرحلهٔ طولانی خمودگی وارد دوران خیزش اسلامی بزرگ خود گردیده و در پی بازیابی ویژگی‌های قرآنی و تحقق بخشیدن به نمودهای شخصیت خود و حاکم گرداندن شریعت خدا بر همهٔ امور زندگی و نیز بر روابط داخلی و بین‌المللی خویش است و طبیعی است که زمینه‌های مناسب

فعالیت‌های سازمان‌های اسلامی بین‌المللی، گستردگی بیشتری پیدا خواهد کرد و در نتیجه مسئولیت‌های بزرگی در این عرصه بر دوش آنها قرار خواهد داشت. ما حضور اسلامی پررنگ‌تر و بیشتری در میان اقلیت‌های مسلمان سرتاسر جهان پیش‌بینی می‌کنیم که خود ابعاد تازه‌ای به این حرکت خواهد بخشید.

سوم: تحولات مربوط به گفت‌وگوی ادیان و تمدن‌ها

این گفت‌وگوها به رغم اینکه شرایط خاصی پیرامون آن به وجود آمد و مهم‌ترین آنها ایجاد تردید در انگیزه‌های فراخوانان و فراهم نبودن زمینه‌های مناسب بود، امروزه به ضرورتی جهانی و ناگزیر برای تعیین موارد اشتراک فکری - عقیدتی یا عملی - رفتاری فردی و اجتماعی و سرانجام در سطح تمدنی - بین‌المللی تبدیل گشته زیرا جبهه دینی جهانی باید در برابر گرایش‌های ضددینی از جمله لائسیسم و مکتب‌های ویرانگر بنیادها و روابط خانوادگی و انسانی، صف متحدی داشته باشند. این معنا بدون تردید، سایه سنگین خود را بر صحنه جهانی خواهد انداخت و چالش قدرتمندی برابر دست‌اندرکاران تشکیل خواهد داد.

چهارم: تحولات در بُعد سازمان کنفرانس اسلامی

این سازمان چه از نظر سیاسی و چه در بعد فرهنگی یا اقتصادی باید نقش فعال‌تری نسبت به قبل ایفا کند؛ سازمان ایس‌س‌کو تا به امروز فاقد برخی شیوه‌های مطلوب اجرایی است که متأسفانه باعث شده همواره خارج از مرکز جریان‌ات باشد. راهبردهای تدوینی یا پیش‌بینی شده معطل مانده و لایحه حقوق بشر اسلامی همچنان به انتظار ورود به مرحله اجراست؛ ما امیدواریم این وضع برای تأثیرگذاری بیشتر، دگرگون شود. و از همین جاست که می‌توان گفت نهادهای وابسته به آن با چالش جدیدی روبه‌رو هستند تا نقش حساس و مطلوب خود را به شکل مؤثر و فعال‌تری، ایفا کنند.

اگر به این عناصر چهارگانه توجه کنیم و اهداف ترسیمی سازمان کنفرانس اسلامی برای ایس‌س‌کو را در نظر بگیریم در برابر خود آینده‌ای ملامال از

چالش‌های جدیدی خواهیم یافت که مواضع گسترده‌تر، عمیق‌تر و برنامه‌ریزی‌شده‌تری را ایجاب می‌کند.

تحولات جهانی رسانه‌های گروهی

با توجه به تحولات جهانی، می‌بینیم که پیشرفت‌های حاصل در فن‌آوری ارتباطات و رسانه‌های گروهی، تفاوت‌های زمانی و مکانی را به حداقل رسانده و به نظر می‌رسد طی قرن بیست‌ویکم، جهشی در این عرصه، صورت گیرد و جهان اسلام نیز ناگزیر باید سهم خود را از این پیشرفت‌ها داشته باشد و سهم علمای مسلمان در بنای تمدن کنونی را نشان دهد و مواضع و اهداف خود را برای جامعه جهانی و بین‌المللی، روشن سازد و ارزش‌های اسلام را که صلح حقیقی و عدالت و برابری میان ملت‌ها و افراد و نیز احترام به پیمانها و قراردادهای بین‌المللی است، اعلام نماید. با توجه به آنکه ماهواره‌ها و ایستگاه‌های فضایی نقشی مهمی ایفا خواهند کرد و حتی در شمار ضرورت‌های قرن بیست‌ویکم در خواهند آمد و با توجه به اوضاع ناهنجار اقتصادی و سیاسی و علمی جهان اسلام، ایسکو می‌تواند به منزله سازمانی جهانی، همکاری‌های بین‌المللی اسلامی برای ایجاد شبکه‌ای از ماهواره‌ها و هماهنگی در عرصه تولید نیازهای جهان اسلام و مواردی را که با فرهنگ و اهداف آن، انسجام داشته باشد، سامان بخشد. از جمله ضرورت‌های امت اسلامی در قرن بیست‌ویکم، استفاده از رایانه و شبکه اینترنت برای مبادله اطلاعات است که خود نیازمند بررسی علمی دقیقی است.

دانش ماهواره و رایانه‌ها باید راه خود را در کتاب‌های درسی کشورهای اسلامی و نیز در پژوهش‌های دانشگاهی و مراکز علمی و فنی و آزمایشگاه‌های علمی، با اهتمام و عنایت سازمان ایسکو - به منظور بالا بردن توانایی‌های مسلمانان در گسترش دانش‌های نوین در جهان اسلام - باز کند.

تحولات جهانی در عرصه دخالت‌های بین‌المللی در عرصه قانون‌گذاری

افزون بر این از ایسکو خواسته می‌شود در چارچوب وظایف کلی خود، برخورد خردمندانه با سمت‌گیری‌های بین‌المللی سازمان ملل متحد و از آنجا کشورهای بزرگ در اعمال نفوذ و دخالت در قانون‌گذاری‌های داخلی ملت‌ها و به‌ویژه ملت‌های جهان سوم با استفاده از موارد زیر پافشاری نماید:

۱- زیر نظر گرفتن همه حرکت‌های جهانی و برنامه‌ریزی مناسب برای طرح اصول اسلام و دیدگاه‌های جهان اسلام.

۲- پیش‌بینی حوادث و در نظر گرفتن دیدگاه‌های کلی و پایه‌های پذیرفته شده از نظر اسلام و تعمیم آنها بر کشورهای اسلامی برای تحقق روشن‌گری و آگاه‌سازی مطلوب.

۳- برقراری ارتباطات بین‌المللی و حضور فعال در کنفرانس‌ها و گردهمایی‌هایی که در این زمینه برگزار می‌شود و هماهنگی ساختن تلاش‌های کشورها و محافل اسلامی؛ در این خصوص خاطرنشان می‌شود سازمان کنفرانس اسلامی نتوانست در کنفرانس‌های مکزیکوسیتی، بخارست، قاهره و کپنهاگ درباره توسعه، یا دو کنفرانس نایروبی و پکن و کنفرانس‌های مشابه درباره زنان، نقش فعالی ایفا کند. این امر سبب شد دشمنان ارزش‌های انسانی با پوشش حرکت‌های بین‌المللی رشد و توسعه، حملات سهمگینی را تدارک ببینند.

۴- برخورد فعال و با سعه صدر با جنبه‌های سازنده این حرکت‌ها و ایستادگی قاطع در برابر جنبه‌های منفی.

برای نمونه، سند قاهره درباره جمعیت و توسعه و سند پکن درباره زنان بدون شک، حاوی عناصر مثبت بسیاری به منظور بهبود وضع مهاجران زن و مرد و نیز ساماندهی مسائل تبعیدیان و پناهندگان و قوانین کار به ویژه در خصوص زنان و کودکان و اصلاح اوضاع آموزشی بود که باید آن را تشویق کرد و تقویت نمود و

به آن تکامل بخشید. اما در همان حال، حاوی عناصر منفی و خطرناک بسیاری نیز بود که از جمله می‌توان از به اصطلاح حقوق جنسی، ارتباط میان زن و مرد خارج از حدود ازدواج، تغییر مفهوم سنتی خانواده، ایجاد زمینه برای سقط جنین، برابری مطلق در همه عرصه‌ها و حتی تحریک یک جنس علیه جنس دیگر یاد کرد که همه و همه مسائلی است که باید بررسی شوند و برای پاسخ دادن به آنها، لازم است آمادگی لازم را به دست آورد که متأسفانه ما فاقد این آمادگی و توان بودیم.

خیزش اسلامی و مسئولیت‌های ایسکو

اینک خیزش اسلامی دیگر تنها احساسات قلبی توده‌ها نیست و چنان ابعاد تازه‌ای در سطوح مختلف یافته که کینه‌های دشمنان امت اسلامی را برانگیخته است؛ بدین سبب، انتظار می‌رود ایسکو نقش فعالی در سمت‌دهی به خیزش اسلامی، راهبری و قرار دادن آن در روندی درست، به منظور تحقق اهداف خود، برعهده گیرد. در این زمینه از گام‌های چندی می‌توان سخن به میان آورد، از جمله:

- ۱- تشویق مطالعات خیزش اسلامی (عوامل، ویژگی‌ها و نتایج آن) و کوشش در رهنمونی آن به ایفای نقشی شایسته در تحقق فردایی روشن برای امت اسلامی.
- ۲- کوشش به منظور انگیزش آثار مثبت خیزش در تمام وجود امت و تحقق موازنه در فعالیت‌های روشنگری.
- ۳- کمک به تحقق الزامات این خیزش از جمله تشویق پیاده‌سازی هرچه بیشتر اسلام و گسترش نموده‌های اسلامی و تحریک انگیزش‌های ضروری برای مسائل اسلامی.
- ۴- زیر نظر گرفتن برنامه‌های دشمنان خیزش و روشنگری امت نسبت به

خطرات آنها و افشای شیوه کار دشمنان.

۵- کوشش به منظور اجرایی ساختن راهبردهای توافق شده و سعی در حفظ این نهاد و دفاع از حقوق آن و امکان بر عهده‌گیری وظیفه تبلیغ اسلام از سوی آن.

۶- کوشش برای اعتلای سطح فرهنگی، علمی و فناوری در کشورهای اسلامی و تکامل بخشیدن به نهادهای آموزشی برای خدمت هر چه بیشتر و بهتر به اهداف حقیقی کشورهای اسلامی و تشویق پژوهشگران و اندیشمندان و محققان و برگزاری المپیادهای کشورهای اسلامی در عرصه‌های مختلف علمی. پیشنهاد می‌کنیم همه ساله آماری از اوضاع جهان اسلام در زمینه‌های مختلفی که ایسکو به آن توجه دارد تهیه شود و میزان پیشرفت یا پسرفت حاصله معین گردد و گزارش آن در کنفرانس‌های وزرای خارجه و کنفرانس‌های سران اسلامی همراه با راه‌حل‌های پیشنهادی برای مشکلات و پیشنهاد طرح‌ها و برنامه‌ها و تصمیمات مقتضی عرضه گردد.

۷- کوشش در کمک به کشورهایی که از شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ناهنجاری رنج می‌برند، از جمله عراق، افغانستان، سومالی، فلسطین، بوسنی و هرزگوین و چچن برای گذار از این وضعیت دشوار.

در اینجا یادآور می‌شویم که سازمان کنفرانس اسلامی نه تنها در جنبه‌های سیاسی و اقتصادی حتی از دیدگاه اجتماعی، بهداشتی و فرهنگی نیز در حد و اندازه‌ای که بتواند با حوادث مهم پیش‌آمده برای امت اسلامی روبه‌رو شود، نیست، که مستلزم تلاش‌های فراوان برای شناخت نقاط ضعف و حذف آنها و پی‌بردن به نقاط قوت و حمایت و تقویت آنهاست؛ در غیر این صورت، وجود این همه تفاوت‌های اقتصادی میان انواع درآمدها و گونه‌های مختلف آموزش و سطوح بهداشتی و این عادت‌های پست و زشتی که در گوشه و کنار گسترده شده و این همه مفسد اخلاقی که در برخی جاها، بیداد می‌کند و هیچ‌کس جلودارشان نیست، واقعاً شرم‌آور است.

ما، هر چه بخواهیم نسبت به مسئولان خوشبین باشیم، باز هم نخواهیم توانست درد و رنج ملت‌های خود را به ویژه به هنگام حوادث مختلف و درگیری‌های نظامی که به کشتار و آوارگی بسیاری می‌انجامد و ای بسا سالیان متمادی به درازا می‌کشد و در همان حال بخش‌های دیگری از جهان اسلام، دچار خواب خرگوشی و در کمال امن و آسایش است، تو گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است، نادیده بگیریم.

۸- بهره‌گیری از مغزهای متخصص مهاجران مسلمان برای خدمت به توسعه جهان اسلام، زیرا در زمانی که کشورهای اسلامی از نظر نیروی انسانی متخصص، در مضیقه هستند می‌بینیم کشورهای پیشرفته، در پژوهش‌های علمی و آموزش عالی خود، از اندیشمندان و تحصیل‌کرده‌های مسلمان بهره می‌گیرند. هرچند آنها درخواست حقوقی بیش از حقوق یک نظافت‌چی را هم ندارند. علل این امر نیز بسیار است؛ برخی امنیتی و برخی نیز سیاسی است؛ اما علت اصلی، نبود ابزارها و محیط واقعی علمی و عدم توجه کافی به دانشمندان در بسیاری از کشورهای اسلامی است.

چه خوب بود اگر ایسکو اقدام به انجام مطالعه‌ای برای استفاده از مغزهای مسلمان و به کارگیری ایشان در خدمت به جهان اسلام یا دست کم برنامه‌ای برای بهره‌گیری از این نخبگان فعال در جوامع غیراسلامی برای خدمت به مسائل علمی، رسانه‌ای و فرهنگی در جهان اسلام می‌کرد.

۹- بهبود و تکامل نحوه برخورد با اقلیت‌های اسلامی مهاجر یا مقیم در کشورهای دیگر به گونه‌ای که رفاه مستمر و حفظ شخصیت و دفاع از حقوق و امکان انجام وظیفه تبلیغ اسلامی از سوی آنان را تضمین نماید.

گفت‌وگوی تمدنی

امت اسلامی، مرحله دشواری از وابستگی و انزوا را پشت سر گذارده و تلاش‌های گسترده‌ای نیز برای کنار گذاردن آن از کاروان تمدن انسانی و جامعه بشری صورت می‌گیرد، در مقابل ما وظیفه داریم به گونه‌ای عمل کنیم که مرحله

آینده، مرحله گشودگی در برابر جامعه بشری باشد؛ بنابراین سازمانی چون ایسککو باید فحوای رسالت اسلام و اهداف جهانی و والای آن را آویزه گوش قرار دهد و از دیگران نیز بخواهد تا برای تحقق آنها در خدمت به جامعه بشری، همکاری کنند.

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که نقش دین و جنبه‌های معنوی در زندگی انسان را نادیده می‌گیرد و گاهی با آن دشمنی هم می‌ورزد؛ اما امت اسلامی، توانست الگوهای متعدد و مثال‌های چندی در این باره، مطرح سازد. مثال‌هایی عملی برای نشان دادن نقش دین در آزادسازی استعدادها و موهبت‌های فردی و گروهی. آنچه از ایسککو می‌خواهیم آن است که نشان دهد امت اسلامی هرگز در لاک خود فرو نرفته و تنها با مزه افتخارات گذشته خود زندگی نمی‌کند و قادر است نقش فعالی در بنای حال و آینده ایفا نماید.

اوضاع آینده جهانی، تفاهم، احترام و برابری میان تمدن‌های مختلف را می‌طلبد؛ بر این اساس، باید درباره مسائل زیر برنامه‌ریزی دقیقی به عمل آید:

نخست: شناسایی طرف‌هایی که می‌توان با آنها گفت‌وگو کرد.

دوم: مشخص ساختن موضوع گفت‌وگوهای فکری و علمی.

سوم: مشخص ساختن پایه‌های گفت‌وگوها و تلاش برای عرضه جزئیاتی از آنها.

چهارم: مشخص ساختن طرفی که می‌تواند به نام امت اسلامی سخن گوید و تعهدهای لازم را ارائه نماید.

پنجم: کوشش برای تأسیس نهادهای تخصصی در این زمینه، به منظور بررسی و مطالعه دقیق نتایج به دست آمده و بهره‌گیری از آنها.

ششم: معین ساختن دقیق و منضبط مرزهای گفت‌وگو و سطح همکاری‌های مورد نیاز.

تحولات آتی سازمان کنفرانس اسلامی

با توجه به تحولات و دگرگونی‌هایی که انتظار داریم در سازمان کنفرانس اسلامی رخ دهد، ضروری است ایسککو برای مرحله اجرایی گسترده‌تری آمادگی یابد تا بتواند به برنامه‌ریزی‌های آموزشی و فرهنگی برای کشورهای

عضو و نیز نظارت بر روند اجرایی استراتژی‌های فرهنگی و رسانه‌ای کشورهای اسلامی و دیگر اسناد بین‌المللی به منزله رهاورد فرهنگی مهمی برای این سازمان تدارک ببیند.

انتظار داریم این سازمان، کار پیگیری بسیاری از تصمیمات فرهنگی و اجتماعی خود را به نهادهای عامل خود و پیشاپیش آنها ایسکو واگذار کند تا با دقت و پیوستگی، کار نظارت و پیگیری آنها را انجام دهد؛ کاری که درباره برخی دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی صورت گرفته است. البته تأمین بودجه لازم را نیز نباید از نظر دور داشت.

پیشنادهای کلی

در پایان و به منظور بالا بردن توان ایسکو در تحقق اهداف مقدس خود، پیشنهادهایی ارائه می‌دهیم:

اول: غالباً دیده می‌شود ناتوانی مالی و کمبود بودجه، مانع مهمی در راه تحقق هدف‌های مورد نظر ایجاد می‌کند، به همین دلیل از کشورهای عضو دعوت می‌کنیم تا حق عضویت و به اصطلاح سهم مالی خود را به طور منظم، پرداخت کنند. در عین حال بر ضرورت سامان دهی طرح اقتصادی همه جانبه‌ای که بتواند خودکفایی نسبی مالی برای ایسکو به دنبال آورد، تأکید می‌کنیم. در اساسنامه سازمان نیز مانعی برای این کار دیده نمی‌شود هرچند اگر مانعی هم وجود داشت باید نسبت به برطرف ساختن آن، اقدام کرد.

دوم: دو چندان کردن فعالیت در چارچوب سازمان به منظور امضای موافقت‌نامه‌های مستمر دوجانبه با کشورهای عضو و غیرعضو و با سازمانهای غیردولتی با تقسیم هزینه‌های طرح‌های فرهنگی میان خود که با فقره دوم از ماده هفدهم اساسنامه سازمان نیز همخوانی دارد و امکان فعالیت‌های بیشتری برای سازمان را فراهم می‌آورد.

سوم: با توجه به وظایفی که در اساسنامه سازمان در نظر گرفته شده، به نظر ما ضروری است که همه دیدارها و گردهم‌آیی‌های فرهنگی و دینی زیر نظر این سازمان صورت گیرد و سعی کند با ایجاد ارتباط با سازمان‌دهندگان، حضور

فعالی در آنها داشته و از فرهنگ و شخصیت اسلامی، دفاع کند؛ همچنان که میان مقامات مزبور از یک سو و سازمان‌های اسلامی مربوطه از سوی دیگر، نقش پیونددهنده را ایفا نماید.

چهارم: ایسکو از جمله سازمانهای وابسته به سازمان کنفرانس اسلامی است که اجازه فعالیت‌های غیررسمی هم دارد؛ حال آنکه در این بخش تقریباً هیچ فعالیتی صورت نگرفته است؛ بنابراین پیشنهاد می‌کنیم سازمان، همکاری‌های بیشتری را در این بخش سامان بخشد و حتی میان دو بخش رسمی و غیررسمی، موازنه ایجاد کند تا از قدرت گسترده‌تر و آوازه بلندتر و عرصه‌های آماده‌تری برای خدمت به آرمانهای بزرگ خود، برخوردار گردد.

ارزش‌های انسانی مشترک و نقش آنها در تحکیم همبستگی ملت‌ها

پیش درآمد:

هر تعریفی که از «تمدن» داشته باشیم باید بپذیریم که در تعریف «انسانیت» مفهوم گرایش عمومی به سمت خدمت به انسان و تکامل توانایی‌ها و امکانات ذاتی و عرضی او، از جمله مهم‌ترین بنیادها به شمار می‌رود.

هیچ مذهب، مکتب یا حتی رفتاری، جز با داشتن جنبه انسانی نمی‌تواند بعد تمدنی به خود گیرد. لازمه این بعد انسانی - بنابر ادراکات وجدان و بدون نیاز به استدلال - باور به مجموعه ارزش‌های مطلق و مشترک است، چه نمی‌توان در هر چیز، هم قایل به نسبیّت بود و هم وجود ویژگی‌های انسانی را مسلم تلقی کرد. زیرا این امر متضمن نوعی تناقض و به اصطلاح پارادوکس است بدین معنا که لازمه‌اش از یک سو پذیرش هویت متفرد و جزئی - اگر نه کلی انسان - و از سوی دیگر، نفی هرگونه وجه تمایز انسانی یا ارزش ثابت در آن است.

اینک پرسش این است که این ویژگی و ارزش ثابت، کدام است؟ پاسخ وجدانی این پرسش (با تأکید بر وجدانی بودن این پاسخ به دلیل بی‌نیازی از استدلال)، همانا فطرت انسانی است.

مراد از فطرت نیز آن است که انسان آفریده‌ای است که بنا بر حکمت و مشیت الهی، در وجود و سرشت اصلی او، مجموعه داده‌های بدیهی و توانایی‌های عقلی و امیال و غرایزی به ودیعه گذارده شده که حرکت طبیعی به سمت برنامه تکاملی در نظر گرفته شده برای او را تضمین می‌کند.

همه تمدنها، ادیان و مذاهب، به تعبیر مولای متقیان علی (علیه السلام) آمده‌اند تا ارزش‌های والای خرد را بنمایانند و فضای مناسبی برای بروز

توانایی‌های نهفته در انسان را به منصه ظهور رسانند و او را به راه و سمت و سویی رهنمون شوند که با رفتار حیوانات زبان بسته‌ای که فاقد توانایی‌ها و امکانات او هستند، تفاوت زمین تا آسمانی داشته باشد.

قضایای بدیهی به او (یعنی انسان) توان شناخت می‌بخشند: شناخت خود، شناخت هستی و واقعیت، فلسفه وجود و پیوندهای موجود میان اشیا. این قضایا مواردی چون: ایمان به اصل علیت، ایمان به عدم امکان اجتماع و ارتفاع نقیضین و برخی قضایای دیگر را شامل می‌شوند.

پذیرش این نوع قضایا، نیازی به استدلال ندارد و در باورها و وجدان انسانی، کاملاً پذیرفته شده و مسلم تلقی می‌شوند چرا که در غیر این صورت با بن‌بست روبه‌رو می‌شویم زیرا استدلال‌ها خود به این قضایای بدیهی متکی هستند و به کمک آنها قابلیت اثبات می‌یابند.

توانایی‌های عقلی نیز همان قدرت درونی انسانی بر اندیشه، تأمل، مجردسازی مسائل از حشو و زوائد، ارتقا از مرحله جزئیات به مرحله کلیات، مقایسه اشیا با یکدیگر برای نیل به چشم‌اندازهای تازه و برنامه‌ریزی‌های ذهنی برای مراحل است که هنوز مصداق واقعی و عملی به خود ندیده‌اند. این توانایی ذهنی، از جمله ویژگی‌های انسان و در واقع راز و رمز حرکت، روند تکاملی، خلاقیت، رشد و نمو اوست، حال آنکه امیال غریزی، نیروی محرکه وی به سمت کمال و سوق‌دهنده او در راستای بهره‌گیری از پتانسیل‌های نهفته وی در این زمینه است. از جمله این امیال و غرایز می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: میل به کمال، حرکت به سمت کمال مطلق، کوشش در رفع کاستی‌های خویش، اذعان به این قدرت، مطلق ادای حق و سپاس نعمت‌های ارزانی شده، تلاش در جهت اطاعت از او و... است؛ این گرایش‌ها و امیال و غرایز به رغم گوناگونی تجلیات و تعدد روش‌ها و عملکردهای آنها، در سرشت انسانی ریشه دوانیده‌اند هرچند ممکن است به دلیل شبهات یا سوء تفاهم‌هایی، سرکوب یا پنهان شده باشند. از جمله این غرایز همچنین می‌توان از غریزه حب به ذات و کوشش در جهت

تحقق خواستها و آرزوهای خویش نام برد که به نوبه خود از جمله غرایز اصلی در انسان به شمار می‌رود که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و سرکوب کرد یا همچون مارکسیسم آن را پدیده‌های روبنایی تلقی کرد و تصور کرد که می‌توان از طریق الغای مالکیت خصوصی، آن را از وجود انسان حذف نمود. ذوق هنری و شیفتگی نسبت به عنصر زیبایی که جهان هستی، سرشار از آن است نیز در این زمره قرار دارد.

بدین ترتیب آنچه کاملاً روشن به نظر می‌رسد این است که: مسأله باور به نظریه فطرت انسانی، عرصه را برای سخن از مجموعه مفاهیمی چون حقوق، تکالیف، عدالت، انسانیت، اخلاق، ذوق هنری، ارزش‌های مشترک، تمدن، گفت‌وگو، دین، شناخت، تصدیق، منطق، و حتی برهان و استدلال و علم باز می‌کند زیرا این دو مفهوم (علم و استدلال) نیز مبتنی بر عنصر ثابتی هستند که بدون آن مرزها و نشانه‌هایشان، قابل تبیین نیست.

بدون باور به این نظریه انسان، زندانی خویش خواهد ماند و به تعبیر جرج بارکلی، جز با تصاویر ذهنی خود، ارتباطی پیدا نمی‌کند و حتی می‌توان گفت او با کنار گذاردن این نظریه، نمی‌تواند به خودش نیز ایمان داشته باشد و این اوج پوچی و هیچ‌انگاری است.

بدون این نظریه (نظریه فطرت) به اعتقاد ما هر آنچه گفته شد، فاقد معنا می‌گردد. و این حقیقت بزرگی است که گرایش‌های مادی به شدت با آن مواجه می‌شوند؛ هم از این روست که متون اسلامی بر فطرت و اینکه دین در حقیقت همسو و هماهنگ با فطرت است تأکید دارد، چرا که فطرت واقعی اصیل و دین نیز برنامه‌ای واقعی برای اصلاح انسان و بهبود شرایط زندگی اوست. خداوند متعال می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ»^۱.

بنابراین با درستی آیین، روی (دل) را برای این دین راست بدار! بر همان سرشتی که خداوند مردم را بر آن آفریده است، هیچ دگرگونی در آفرینش خداوند راه ندارد؛ این است دین استوار اما بیشتر مردم نمی‌دانند. این آیه کریمه همچنان که آیت... شهید محمداقبر صدر (قدس سره) در کتاب خود اقتصادنا یادآور شده، بر موارد زیر انگشت می‌گذارد:

یکم: دین با تمامی حقوق و تکالیف و هدفهای عدالت‌جویانه‌ای که در بر دارد خود از موارد فطری است که خداوندگار جهان، تمامی مردمان را بدان سرشته و در این آفریده به لحاظ چنین سرشتی، تغییری پدید نخواهد آمد. دوم: این دین که فطرت انسانی بدان سرشته شده همان دین راست و خالص و ناب است؛ حال آنکه ادیان شرک‌آمیز و خدایان و همی و نسبی، توان حل مشکلات بشری را ندارند.

حضرت یوسف (علیه السلام) به همبندان خود در زندان می‌گوید: «**ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتوها انتم و آباؤکم ما انزل بها من سلطان**»^۱.

شما به جای او، جز نام‌هایی که خود و پدرانتان آنها را نامیده‌اید، نمی‌پرستید؛ که خداوند بر آنها هیچ حجتی نفرستاده است.

و سوم: این دین حنیفی که فطرت انسانی بر آن سرشته شده زندگی را سامان می‌بخشد و قادر به کنترل و شکل‌دهی به آن در چارچوب کلی انسانیت است. چرا که مسأله اجتماعی مهم در تاریخ بشری، همانا تضاد برآمده میان «منافع فردی» (که منجر بدان می‌گردد که انسان برای خود حقوقی قایل باشد که به اقتضای حب به ذات، خواهان تحقق آنها می‌شود) و «منافع اجتماعی» یعنی آن منافی است که نظام اجتماعی، مطرح می‌سازد و وظایفی را به نام «عدالت» بر وی تکلیف می‌کند. علم نمی‌تواند این تناقض یا تضاد میان منافع فردی و اجتماعی را حل کند چرا که علم انسان در برابر منافع شخصی‌اش، هرگز مقاومتی

نشان نمی‌دهد.

ماتریالیسم تاریخی از طریق قوانین تاریخی خود نمی‌تواند راه‌حلی در این باره ارائه دهد، بنابراین راه‌حل نهایی این تعارض و تضاد و تحقق عدالت، تنها در اختیار دین قرار می‌گیرد که از راه پیوند میان منافع فردی و عمل صالح موضوع را فیصله می‌بخشد؛ قرآن کریم می‌فرماید: «**من عمل صالحاً من ذکر و انثی و هو مؤمن فأولئك يدخلون الجنة یرزقون فیها بغير حساب**»^۱.

کسانی که کاری شایسته به جای آورند و مؤمن باشند - چه مرد و چه زن - به بهشت درمی‌آیند و در آن بی‌حساب و شمار روزی داده می‌شوند. و نیز می‌فرماید: «**من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعلیها**»^۲.

هر کس کار نیک انجام دهد به سود خویش و هر که بد کند به زیان خویش کرده است.

بدین گونه است که منافع فردی و اجتماعی و حقوق و تکالیف پیوستگی پرشکوهی با یکدیگر پیدا می‌کنند و تضاد آنها با یکدیگر، حل می‌شود. مرحوم شهید محمدباقر صدر (قدس سره) نیز در تأیید و تأکید این مطلب می‌گوید:

«فطرت انسانی دارای دو جنبه است: از یک سو به وی انگیزه‌های فردی زاینده مشکلات بزرگ اجتماعی در زندگی انسان را می‌بخشد (مشکل تضاد میان آن انگیزه‌ها و منافع حقیقی جامعه بشری) و از سوی دیگر امکان حل این مشکل از طریق گرایش طبیعی به تدین را فراروی انسان قرار می‌دهد»^۳.

این را نیز اضافه کنیم که انسان بنا به فطرت خویش، میل به دگرگونی و تغییر

۱ - غافر/۴۰.

۲ - فصلت/۴۶.

۳ - اقتصادنا، چاپ مشهد، صفحات ۳۱۰ تا ۳۱۲.

به مفهوم ایجاد تنوع در شرایط عینی زندگی خود در راستای بهتر شدن مداوم دارد؛ این یک گرایش فطری و درونی است که ممکن است گاهی به خاموشی گراید ولی از میان رفتنی نیست. انسان با چنین سرشتی، دارای امکانات چیرگی بر واقعیت، رهایی از فشارهای آن، تصوّر اجمالی یا حتی تفصیلی شرایط بهتر و از آنجا کوشش در راه تغییر وضعیت به سمت تصویر مورد نظر است؛ این وضع را هیچ آفریده دیگری (حیوانات دیگر) ندارد. از اینجاست که روند تغییر و شکل‌گیری تمدنی زندگی تنها برای انسانها - و نه دیگران - مطرح می‌گردد.

بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که روند شکل‌گیری تمدنها، در همه مراحل زیر نیازمند باور به ارزش‌های ثابتی است:

یک: در مرحله ایمان انسان به خویشتن.

دو: در مرحله عبور از خویشتن.

سه: در مرحله شکل‌دهی به اندیشه و ارائه تصویری از حال و آینده برای دستیابی به وضع برتر.

چهار: در مرحله انتقال ایده‌ها و اندیشه‌ها به دیگران و دریافت اندیشه و دیدگاههای آنان.

پنج: در مرحله ارزیابی، تأمل، بحث، بررسی و کنکاش.

شش: در مرحله نتیجه‌گیری و پذیرش دیدگاهها.

هفت: در مرحله برنامه‌ریزی برای دگرگونی.

و سرانجام: در مرحله اجرای دگرگونی و تحقق آن.

و خلاصه اینکه میان روند تمدن دگرگون‌ساز بشری از یک سو و روند گفت‌وگو و ایمان به ارزش‌های مشترک و مطلق، پیوندی تام و کامل وجود دارد.

ارزش‌های مشترک مطلق و نسبی:

ما با تحلیلی روانی - وجدانی که در این مبحث در پیش گرفتیم متوجه وجود

دو مجموعه ارزش شده‌ایم که یکی دارای تأثیری مطلق و بدون اثرپذیری از شرایط زمانی یا مکانی است و دیگری ارزش‌های عادی (یا ارزش‌های بنیادی) است که در صورت قرار گرفتن در شرایطی متغیر تبدیل به عکس خود می‌شوند یا تأثیر مطلوب خود را از دست می‌دهند.

مثال مجموعه نخست:

ارزش «عدالت» در همه شرایط، زمانها و مکانها، مطلوب است. همچنین شکرگزاری و سپاس از کسی که نعمتی را به ما ارزانی داشته است. و مثال مجموعه دوم ارزشها: «صیانت نفس»، «حفظ کرامت انسانی»، همکاری و همیاری، دفاع از مستضعفان، صلح و امنیت، بهبود شرایط زندگی، مهر و محبت، ایثار و فداکاری، امانت‌داری و... است.

ممکن است گاه راستی و صداقت به دلیل پیامدهایش ستمگری باشد نه عدالت. همچنانکه صلح نیز گاهی چه بسا منجر به جرأت متجاوزان در دست‌اندازی به حرمت‌های انسانی گردد؛ اگر عدالت یک ارزش مطلق و همیشگی است، صلح ارزشی نسبی است که تنها زمانی در راه تحقق آن گام برمی‌داریم که به مثابه یکی از ابعاد عدالت، جلوه کند و آن گاه که به ستم بینجامد آن را رد می‌کنیم. ولی به هر حال پرسش اصلی این است: معیارهای عدالت کدام است؟ و چگونه می‌توان نسبت به تحقق آنها، مطمئن گشت؟

ادیان آسمانی همگی بر دو معیار، تکیه و تأکید دارند:

معیار نخست: معیاری تعبدی است که برای رسیدن به آن از علم عالم مطلق یعنی خداوند متعال بهره می‌گیریم، یعنی همان آموزه‌های ثابت دین که مطمئن هستیم از سوی خداوند متعال، صادر شده‌اند. زیرا پیش از آن در جریان علم کامل و شامل خداوند و لطف و رحمت و مهر او نسبت به آفریده خود، انسان و عدالت و بهره‌مندی او از همه صفات کمال، قرار گرفته‌ایم؛ او (خداوند متعال) جز خیر و نیکی برای انسان نمی‌خواهد و نه تنها در پی فریب انسان نیست که همه درهای واقعیت را به روی او می‌گشاید و جز خیر و صلاحش را

نمی‌خواهد.

معیار دوم: معیاری وجدانی است که تنها با درنگ و تأمل در باورهای درونی و به عبارت دیگر تنها با مراجعه به فطرت انسانی، قابل دستیابی است. آنچه ما را در کشف عمق فطری بودن این معیار یاری می‌رساند آن است که این باور - هر باوری که باشد - از جمله لازمه‌های طبیعت انسانی است و به همین دلیل نزد همه افراد بشر در هر شرایطی باشند و از هر موقعیت فردی و اجتماعی که برخوردار باشند و در هر زمان و مکانی زندگی کنند، یافت می‌شود. برای اطمینان از این امر نیز می‌توان این پرسش را در برابر هر کسی قرار داد: آیا فلان رفتار را رفتاری انسانی قلمداد می‌کنی یا حیوانی؟ و به عنوان مثال می‌توان روی کشتار یتیمان سالخورده‌گان و مستضعفان با انگیزه سرگرمی و تفنن، انگشت گذاشت؛ مسلماً و بدون هیچ تردیدی، چنین رفتاری از سوی هر کسی که صورت گیرد، رفتاری وحشیانه است. قرآن کریم نیز وقتی می‌فرماید: «**احل لکم الطیبات**»^۱ (چیزهای پاکیزه بر شما حلال است) به دنبال سوق دادن انسان به تأملات وجدانی و باورهای فطری خویش است و تعیین مصداق طیبات (چیزهای پاکیزه) را به خودش وامی‌گذارد و نیز وقتی می‌فرماید: «**انما حرم ربی الفواحش**»^۲ (پروردگارم زشتکاری‌های ناروا را حرام کرده است) یا آنجا که خروج از حالت انسانی را فسق و انحراف از طبیعت، تلقی می‌کند و می‌گوید: «**نسوا الله فانسا هم انفسهم اولئک هم الفاسقون**»^۳ (خداوند را فراموش کردند پس خداوند نیز آنان را از یاد خودشان برد آنان نافرمان‌اند).

و بدین ترتیب به این حقیقت می‌رسیم که ادیان، به فطرت انسانی ایمان دارند. این فطرت خود مقرر می‌دارد که عدالت، به طور مطلق، ارزش مطلوبی است و

۱ - مائده / ۵.

۲ - اعراف/۳۳.

۳ - حشر/۱۹.

صلح، در صورتی خواستنی و مطلوب است که از مصداقهای عدالت و تجلی آن باشد؛ تأکید بر «صلح عادلانه» نیز تأکیدی انسانی و درست است.

صلح جهانی

گفتیم که بدون تردید امنیت، خواسته‌ای فطری و انسانی است که ریشه در مهم‌ترین غریزه نهفته در فطرت انسان یعنی غریزه «حب به ذات» دارد. این غریزه همراه با دیگر غرایز کارکرد هماهنگ و همسویی به منظور تحقق حرکت متعادل انسانی به سمت اهداف تکاملی و عالی دارد. وجود انگیزه‌های غریزی برای تأمین حرکت متعادل، کافی نیست، بلکه باید فضایی طبیعی برای خویشتن فردی و نوعی فراهم باشد تا آن انگیزه‌ها به سوی هدفهای مورد نظر، سوق داده شوند.

و بنابر تأکیدی که خود فطرت بر ایجاد فضای امن دارد می‌بینیم که عنایت الهی بذر بدیهیات عقلی، گرایش به عدالت و نفرت از ستم و تجاوز را در سرشت انسان کاشته و از آن همه مهمتر توان تعیین بسیاری از مصداقهای عدالت و ستم را نیز به وی عطا کرده و راه او را برای ارتباط با آفریدگار بزرگ و عرض ارادت به درگاه او، هموار ساخته است؛ در اینجا است که چشم‌اندازهای وحی بر وی گشوده می‌شود و رهنمودهای مهرآمیز الهی که بیانگر برنامه‌های جامع حرکت انسان و تضمین‌بخش نیل به اهداف والای اوست، بر وی عیان می‌گردد. بنابراین امنیت، نیازی انسانی و همیشگی (مطلق) است که با تغییر شرایط، دگرگون‌پذیر نیست. امنیت پدیده‌های گذرا نیست که گفته شود معلول وضع اجتماعی معینی است که در صورت تغییر این وضع، نیاز به آن نیز، منتفی یا دگرگون شود به همین دلیل است که می‌توان نیاز به نظامی جامع که ضامن حمایت از امنیت فردی و اجتماعی در مسیر طولانی بشریت باشد را در نظر گرفت.

ما با توجه به اینکه فطرت معیار اجمالی تمامی حقوق انسانی است و حمایت از امنیت او را در جهت تحقق اهداف بزرگش، دیکته می‌کند، جز در چارچوب خود مسأله تکامل بشری، نمی‌توانیم حد و مرزی برای حمایت از صلح و امنیت، در نظر گیریم. و در این صورت نیز امنیت جز به هنگامی که از وظیفه

حیاتی خود خارج شود و تبدیل به عنصری ضد امنیت گردد محدودیتی نمی‌شناسد. وگرنه چگونه می‌توان فطرتی را به تصور آورد که ضمن اعلام نیاز به امنیت، به کسی اجازه دهد که به امنیت خود یا دیگران و بالاتر از آن امنیت حرکت بشری، بی‌هیچ رادع و مانعی تجاوز کند؟

ابعاد گسترده گفت‌وگوی ادیان

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان آشکارا امکان گفت‌وگوی ادیان در ابعاد گسترده را به دلایل زیر در نظر گرفت:

- ۱- تمامی ادیان به نظریه فطرت انسانی و نتایج آن ایمان دارند.
 - ۲- همه ادیان به ارزش‌های مشترک فراوانی باور دارند به طوری که مطابقت کاملی در اصول و بنیادهای آنها مشاهده می‌شود. در همین راستاست که برخی علمای اسلامی گذشته، ضمن برشماری کلیات آموزه‌های حضرت مسیح (علیه السلام)، آنها را آموزه‌هایی اسلامی، برشمرده‌اند.^۱
- دو محقق برجسته مسیحی نیز، پژوهش بسیار جالبی درباره ارزش‌ها و قواعد مشترک احکام حقوقی به عمل آورده و به نتایج خیلی خوبی هم رسیده‌اند. آنها در این باره می‌گویند: «کافی است در جهت ایجاد پلهایی میان سؤال‌های زنان و مردانی که می‌خواهند به اقتضای ایمان خود زندگی کنند، تلاش کنیم: «مشیت خداوند چیست؟ و من چه باید بکنم؟» به نظر خواهد رسید که ادیان ابراهیمی سه گانه (یهودیت، مسیحیت و اسلام) در پاسخ به این پرسش‌ها، گرایش یگانه‌ای دارند.»^۲

- ۳- ادیان، جملگی به گفت‌وگوی منطقی فرامی‌خوانند و از آنجا که ادیان روح تمدن‌ها را تشکیل می‌دهند، گفت‌وگوی آنها با یکدیگر، زمینه را برای

۱ - به عنوان مثال توجه شود به آنچه «شیخ ابن شعبه حرانی» (از علمای قرن چهارم هجری) در کتاب مشهور خود «تحف‌العقول» یادآور شده و بسیاری از پندها و حکمت‌های زندگی را از قول حضرت عیسی مسیح (علیه‌السلام) نقل کرده است.

۲ - استاد عادل خوری و استاد فانونی. آن‌چنان‌که در گزارش سمینار مشترک ایرانی - اتریشی منعقد شده در وین (۱۹۹۹ میلادی، صفحه ۲۶۰) آمده است.

گفت‌وگوی اصیل تمدنها در عرصه‌های مختلف زندگی، هموار می‌سازد و آن را به سمت هرچه انسانی‌تر شدن سوق می‌دهد.

گفت‌وگوی تمدنها و نقش ارزش‌ها در آن:

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت مسیر طبیعی حرکت بشریت مستلزم آن است که منطق گفت‌وگوی تمدنها بر آن سایه‌افکن شود زیرا تمدنها چه به لحاظ فلسفی فطرت را بپذیرند یا نپذیرند،^۱ نشانه‌های فطرت را به طور آشکار در خود دارند و در نتیجه از جنبه‌های مشترکی برخوردارند که خود لاجرم عرصه گفت‌وگو را باز می‌کند.

همچنان‌که پیش از این نیز گفتیم ادیان، جوهر و روح تمدنها را حتی اگر خود تمدنها منکر آن باشند تشکیل می‌دهند و از آنجا، تأثیرهای دینی جنبه کاملاً آشکاری خواهند داشت و سرانجام در می‌یابیم که عرصه‌های مشترک میان ادیان، راه گفت‌وگوهای مشترک میان تمدنها را بیش از پیش، هموار می‌سازد.

این حقیقت را که همواره با بشریت جاری است و مرتباً جایگاه راسختری نیز می‌یابد (یعنی هم‌پیوندی سودمند آبادانی زمین و ساکنان آن در همه سطوح) را نیز باید افزود. این هم‌پیوندی بیانگر آرزوها و اهداف ادیان جهانی و فاتحان بزرگ تاریخ از دورترین زمانها تاکنون است. تا آنجا که جهان را به دهکده کوچکی تشبیه می‌کنیم. در حالی که جهان در واقع کوچک نشده ولی هم‌پیوندی‌های آن و همجوشی میان اجزای گوناگونش چنان تشدید یافته که ما را به چنان نتیجه‌ای رهنمون شده است.

اینک هیچ کشور یا دولتی نمی‌تواند به تنهایی و بر کنار از آنچه در جهان

۱ - در توضیح این مطلب دیده می‌شود که فلسفه‌های مبتنی بر شکاکیت در حقایق مطلق اندیشه و رفتار از جمله مارکسیسم، فرویدیسم، دورکیسم، کانتیسم و فلسفه بارکلی و جز آنها همگی مسلماً نوعی جزم و قطع و مطلقیت را در خود دارند و گرنه نسبت به خودشان نیز شک می‌کردند که البته چنین نکرده‌اند.

اتفاق می‌افتد برای محیط زیست، انرژی، قوانین دریایی و هوایی، حمل و نقل، مخابرات و حتی آموزش و پرورش، فرهنگ، اقتصاد، نهضت و دفاع خود، برنامه‌ریزی کند.

از اینجاست که سمت‌گیری به سوی جهانی شدن را یک سمت‌گیری طبیعی می‌دانیم که مقاومت در برابر آن، معنایی ندارد بلکه چنین جهانی شدنی را باید تشویق و حمایت هم کرد. وقتی در برابر جهانی‌سازی موضع می‌گیریم و آن را چالش خطرناکی تلقی می‌کنیم به این دلیل است که آن را تفسیر یا برداشت ویژه‌ای از این جریان می‌دانیم که تنها تأمین‌کننده منافع یک ابرقدرت و به عبارت دیگر به مفهوم بسط سلطه و کنترل این حرکت و جهت‌دهی آن به سود یک ملت به هر بهایی و آمریکایی کردن روابط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و غیره با استفاده از وسایل مختلف و راههای گوناگون سرکوب است، لذاست که به جهانی‌سازی وحشیانه و دیوانه‌وار توصیف شده و شعار آن نیز (یا بخور یا خورده می‌شوی) و امثال آن است.

به هر حال، «گفت‌وگو» اقتضای هم‌پیوندی و وحدت سرنوشت بشریت است و مسلماً گریزی از آن نیست و راه دیگری جز درگیری و برخورد - که حکایت از قانون جنگل می‌کند و نه قانون انسان - در برابر آن وجود ندارد. بنابراین می‌توان با ترسیخ ارزش‌های انسانی در آن بر انسانیت گفت‌وگو و تعمیق آن انگشت گذارد. ذیلاً تنها به عنوان نمونه به برخی از این ارزش‌ها می‌پردازیم، با یادآوری این نکته که بحث جامع درباره آنها، مسلماً مستلزم فرصت بسیار گسترده‌تری است.

نمونه‌هایی از ارزش‌های مشترکی که باید حکمفرما شوند:

۱- فضای منطقی

که خود، ارزش‌های انسانی ثابتی هستند که با دگرگونی شرایط، دچار تغییر نمی‌شوند. گفت‌وگو باید براساس فرضیه‌های مورد توافق طرفین صورت گیرد در غیر این صورت، ثمربخش نخواهد بود. در گفت‌وگوها، طرفین باید با انگیزه و

روحیه حقیقت‌طلبی وارد شوند و هم‌تراز و هم‌سنگ با موضوع مورد بحث باشند. محور گفت‌وگوها نیز کاملاً روشن و آشکار باشد و جنبه عملی - نه خیال‌پردازانه - داشته باشد. در جریان گفت‌وگو، آنچه باید حاکم باشد و فضای آن را تشکیل دهد، احترام به طرف مقابل و رهایی از پیشداوری‌های گذشته است. گفت‌وگوها باید در جوی به دور از فشار، خشونت، هرج و مرج، غوغاسالاری و شانتاژ صورت پذیرد. گفت‌وگوی سالم و صحیح، شرایط و اقتضائات دیگری نیز دارد. اینجانب با اطمینان کامل می‌گویم که در قرآن کریم به تمامی این ارزش‌ها اشاره شده است.

۲- عدالت، معیارها و گستره آن

به رغم اختلاف نظرها و تنوع دیدگاهها و مکتب‌ها، گستره‌هایی وجود دارد که همگان در مورد آنها، اتفاق نظر دارند. آیا در خصوص ضرورت اعطای حق به حقدار، ستمگرانه بودن تجاوز به حقوق ملتها، سلب حق آنها در تعیین سرنوشت خود، یا اینکه رشد و توسعه و بهره‌برداری درست از منابع کار نیکویی است و... کسی تردیدی دارد؟

بنابراین باید این گستره‌ها را کشف کرد و در جهت تعمیم و پای‌بندی نسبت به آنها، کوشش نمود.

۳- توافق بر سر حقوق انسان و تلاش در راه گسترش حیطه این توافق، تا حقوق جزئی دیگر را نیز در بر گیرد. تحقق این امر، چندان دشوار نیست مشروط بر اینکه حسن نیت باشد زیرا موضوع، مربوط به عمق وجدان انسان و متعلق به ارزش‌هایی است که با فطرت پاک، کاملاً قابل درک هستند.

۴- توافق بر سر حدود آزادی‌های انسانی و کوشش در راستای عملیاتی ساختن آنها.

۵- حرکت از خاستگاه ارزش‌های انسانی برای معرفی ایدئولوژی‌های ویرانگری چون: تروریسم، نژادپرستی، استبداد، تبعیض نژادی، استعمار و جز آن.

۶- در نظر داشتن اصول سلامت محیط و تعمیم آن.

- ۷- توافق بر ارزشهای والای هنر متعالی در خدمت به انسان و شکوفا ساختن توانمندی‌های نهانی او.
- ۸- توافق بر سر ارزش‌های اجتماعی و بنیاد جامعه سالم و عاری از انحراف و بی‌بندوباری.
- ۹- توافق بر نوع برنامه‌ریزی برای مقابله با چالش‌های پیش رو از جمله: بیماری، فقر، جهل و بیسوادی و نیز برنامه‌ریزی برای کاستن از پیامدها و آثار حوادث طبیعی همچون زلزله، سیل، آتش‌سوزی و ...
- ۱۰- تدوین حقوق بین‌الملل مشترک در کشتی‌رانی، حمل‌ونقل، اطلاعات و ...
- ۱۱- تأسیس نهادهای بین‌المللی که با معیارهای واحد و به دور از هرگونه دوگانگی و تبعیض فعالیت کنند.
- ۱۲- نیل به راهکارهای عملی مشخص به منظور تحکیم همبستگی و تعمیم مسئولیت‌های انسانی نسبت به روند صلح و گسترش عدالت.

تلاش برای تعمیم منطق گفت‌وگو

در پایان این بحث فشرده و با توجه به باور عمیق به اینکه گفت‌وگو، اقتضای حکمت، فطرت و عقل سلیم در رویارویی با احساسات لجام گسیخته و تعصب‌های نفرت‌انگیز و زندانی شدن در چارچوبهای گذشته است، همگان را جداً به در پیش گرفتن و تعمیم منطق گفت‌وگو، فرامی‌خوانیم و در این راستا تشکیل مجموعه‌ای از اندیشمندان دست‌اندرکار در عرصه‌های واقعی زندگی از هر گروه را پیشنهاد می‌کنیم تا برای فراهم آوردن شرایط چنین کاری و تعمیم این امر مهم، عمل کرده و برنامه‌ریزی‌های لازم را انجام دهند. به نظر من می‌توان این مجموعه را با توجه به آنچه ما نمونه آن در جامعه اسلامی را «اعتدال اسلامی» می‌خوانیم، «اعتدال جهانی» نامگذاری کرد. «اعتدال اسلامی» برخاسته از باور به مفهوم عام و فراگیر «توازن» در کل هستی و موضع متوازن انسان نسبت به آن از یک سو و تصویری است که ما از تاریخ و عوامل مؤثر در آن داریم و علاوه بر آن چنین تعبیری گویای طبیعت اسلام و دیدگاههای ما نسبت به آن است. از این خاستگاه «اعتدالی»، معتقدیم که برنامه جهانی می‌تواند فراخوانهای زیر

را ملاک عمل خود قرار دهد:

۱- فراخوان به جداسازی میان دوگانه‌هایی که به حکم عقل قطعی، متناقض یا متضادند، از جمله «دوگانه وجود و عدم»، «توحید و شرک»، «مطلق و نسبی» و غیره و دوگانه‌های غیرقطعی و خودساخته‌ای چون: «من حق هستم و دیگری باطل»، «من خیر هستم و دیگری شر»، «یا با تروریسم می‌جنگید یا همراه آن هستید» یا «باید مارکسیست باشی یا هیچ چیز از مارکسیسم نمی‌دانی»، «من توحیدم و دیگران شرک»، «من متمدنم و دیگران وحشی»، «اصول من کاملاً تاریخی و درست و اصول دیگران محکوم به فنا است» و از این قبیل.

نوع دوم دوگانه‌ها در واقع همچون بت‌های فکری هستند که طی روندی ذهنی، روانی، تاریخی یا تعصب‌آمیز، شکل می‌گیرند و از حالت نسبی فراتر رفته و جنبه مطلق پیدا می‌کنند و در نتیجه همه کارکردهای اندیشه را تحت تأثیر قرار داده و مانع از هر گونه احتمال پیشرفتی می‌گردند. ما می‌گوییم باید به ارزش‌های مشترک انسانی - که بدانها اشاره کردیم و وجدان نیز رهنمون به آنهاست - اذعان کرد و آنها را پذیرفت.

۲- کوشش در جهت گسترش سعه صدر آگاهانه نسبت به حال و پرهیز از باقی ماندن کورکورانه در گذشته یا پای‌بندی جزم‌اندیشانه به نظریات پذیرفته شده‌ای که احتمال وجود نارسایی‌ها یا اشکالاتی نیز در آنها می‌رود.

۳- کوشش در راه تعمیم آنچه در خصوص تمدن‌ها بدان اشاره کردیم: «تمدن‌ها بسیاری از ارزش‌ها و بنیادهای خود را از فطرت آدمی گرفته یا لاقط احتمال چنین برداشتی همواره وارد است.»

این امر خود عرصه گفت‌وگو میان تمدن‌ها را در برابر ما گشوده نگاه می‌دارد.

۴- سمت‌گیری در جهت ژرفا بخشیدن به مفهوم پیشرفت فکری و خلاقیت جدید و عدم تأثیرپذیری از مفهوم «بهتر از این امکان ندارد» و زنده و پویا نگاه داشتن روح خلاقیت و کشف حقیقت.

۵- کوشش در راه تعمیم احساس مشترک انسانی نسبت به خطراتی که تمامی بشریت را تهدید می‌کند و اختصاص به تمدن، ملت و منطقه‌ای ندارد. مثل: بیماری، جهل، افت معنویات، آلودگی محیط زیست، ازهم‌پاشیدگی خانواده‌ها،

حاکمیت منطق زورمداری، تجاوز و جز اینها.

۶- فراخوانی به چیرگی عقل بر افراط‌گرایی که صرف نظر از ایدئولوژی‌ها، دیده‌ها را کور می‌سازد و مانع از اندیشه آرام و تأمل منطقی می‌گردد.

۷- کوشش در جهت نیل به راه‌حل متعادلی میان سمت‌گیری جهانی از یک سو و حفظ ویژگی‌های فرهنگی و غیرفرهنگی ملتها از سوی دیگر. این خط میانه، همانی است که پیروزی سمت‌گیری جهانی را از این جهت که با موانع جدی روبه‌رو نگردد، تضمین می‌کند و در عین حال از ثروتهای متنوع ملتها و خلقها در سطوح مختلف پاسداری می‌کند. بدین ترتیب اصل فلسفی «کثرت در عین وحدت» را در روند «جهانگرایی»، تحقق خواهیم بخشید.

۸- ضرورت اعطای این آگاهی و بسط این فرهنگ به همگان که: «منافع ملتها، بخشی از آن چیزی است که ارزش‌های آنها بر آن انگشت می‌گذارند.» در این صورت دیگر تناقضی میان ارزش‌ها و منافع وجود نخواهد داشت و فرصت گسترده‌ای برای گفت‌وگو، فراهم می‌گردد.

۹- ژرفا بخشیدن به منطق‌پذیری انسانی به منظور از میان بردن برتری‌جویی‌های نژادی و نیز عدم تأکید بر ارزش‌های یک تمدن خاص و تلقی آن به مثابه اوج دستاوردهای بشری و عقب مانده جلوه دادن ارزش‌های سایر تمدن‌ها. و به عبارت دیگر ایمان آوردن به ارزش‌های مشترک انسانی.

پیش از پایان بخشیدن به این بحث، یادآور می‌شویم که نشانه‌های امید نسبت به آینده روشن از نظر ما فراوان است، از جمله:

پذیرش جهانی گفت‌وگوی تمدن‌ها در سازمان ملل متحد، نشست‌ها و گردهمایی‌های پیاپی از دهه سوم قرن گذشته تاکنون در سطوح مختلف، استقبال و پذیرش گسترده از اصل گفت‌وگو از سوی نهادهای مرجع در میان ادیان و تمدنهای مختلف، گرایش وسیع به ارزش‌های معنوی، انقلاب اطلاعات و پیشرفتهای رسانه‌ای که حقایق را در برابر دیدگان همگان قرار می‌دهند، همه و همه به رغم چالش‌هایی که جهانی‌سازی منفعت‌طلبانه، نظریات برتری‌جویانه و ستم آشکار علیه ملتها، اشغال، ترور فردی و رسمی، برخوردهای دوگانه و... فرارویمان قرار داده، نویدبخش آینده روشن و ایده‌آلی است. چرا که باور داریم

و شاهد آنیم که سرانجام و بنابر سنّت‌های الهی زندگی، نیروهای خیر، بر
نیروهای شر، پیروز خواهند شد.

فصل سوم:

رابطه با ادیان

ارزش‌ها و منافع، پایه‌ی روابط میان مسلمانان و مسیحیان

تردیدی نیست که در جهان اسلام خیزش اسلامی تمام عیاری وجود دارد که به ویژه در نیمه‌ی قرن گذشته، تجلی روشن‌تری پیدا کرد که برخی نموده‌های آن را که در عین حال می‌تواند به عنوان عامل گسترش و ریشه‌دوانی آن هم تلقی شود، شاهد بودیم؛ نموده‌هایی چون: تأسیس نهادهای فراگیری مانند «رابطة العالم الاسلامی» و «سازمان کنفرانس اسلامی» در اواخر دهه‌ی شصت (قرن بیستم)، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، شکست اتحاد شوروی در افغانستان، فراگیر شدن خواست پیاده کردن اسلام در سرتاسر جهان اسلام، بالا گرفتن بدبینی‌ها نسبت به مقاصد غرب در برابر جهان اسلام، گسترش پدیده‌ها و ظواهر اسلامی به ویژه در میان جوانان و...

این تحول بزرگ ابرقدرتهایی چون آمریکا را به تغییر استراتژی خود و برخی اندیشمندان را به تجدیدنظر در تحلیل‌های تمدنی و شیوه‌های ارتباط متقابل تمدنهای خود واداشت، همچنانکه برخی نظریه‌پردازان افراطی را به بازگشت به تقسیم جهان به متمدن و وحشی و از آنجا اعمال قانون جنگل در مورد وحشیان و بی‌معنایی برخورد طبق اصول انسانی با آنها، سوق داد.

در این راستا، کارهای تحقیقی ارزشمندی نیز صورت گرفت.^۱ کوشش‌های به عمل آمده برای تبیین این پدیده، بیشتر روی سه عنصر، انگشت گذارده‌اند که عبارت‌اند از:

۱- مسأله تقسیم جوامع اسلامی به جریانهای فرهنگی، انقلابی و ارتجاعی و درگیری این جریانات با یکدیگر.

۲- مسأله تلاش غرب یا دولتهای طرفدار آن در به حاشیه راندن اسلام و هر گونه نمود اسلامی.

۳- کار اندیشمندان اسلامی در استفاده بهینه از شرایط مساعد انسانی و حقوق بشر به قصد برانگیختن احساسات در جهان اسلام. بدین ترتیب آنها در عرصه روابطی که میان اسلام و غرب باید وجود داشته باشد، به دو گروه تقسیم می‌شوند:

گروه نخست:

کسانی هستند که معتقدند زمینه مصالحه میان اسلام و غرب کاملاً تیره و تاریک است زیرا اسلام خود به لحاظ ارزشی، غرب را نفی می‌کند و مطلقاً جایی برای همزیستی یا به اصطلاح هماهنگی با مدرنیسم یا غرب‌گرایی، نمی‌بیند؛ خانم شیرین هانتر این دسته را «خاورشناسان جدید» می‌نامد.^۲ ولی ما آنان را فیلسوفان «یأس تمدنی» می‌نامیم.

از جمله اینان «مارتین کرامر» است که تساهل و تسامح مخالفانش در موضوع را مورد نکوهش قرار می‌دهد و آنان را «پوزش خواهان» می‌نامد و معتقد است که

۱ - از جمله آثار نوشتاری بسیاری از نویسندگان اسلامی مانند: محمد محمدحسین، عباس محمودالعقاد، محمد حسنین هیکل، شهید مطهری، شهید صدر، ابوالحسن ندوی و نیز نویسندگان غربی چون: جان اسپیزتیو و ب - پیسکاتوری، فرانسوا بورگا، گیل کبیل، ر دیکمیجان، شیرین هانتر، براهام برایان و دیگران.

۲ - شیرین هانتر: «آینده اسلام و غرب: برخورد و تمدنها یا همزیستی مسالمت آمیز»، ص ۹۶.

روند احیای اسلامی در پایان قرن، موجب نابودی خود خواهد شد، همچنان که «آموس برلموتر» در مورد رابطه اسلام و دموکراسی معتقد است: «موضوع، دموکراسی نیست بلکه طبیعت اصلی اسلام است.»^۱

در جهان اسلام نیز کسانی هستند که رابطه اسلام و غرب را رابطه‌ای می‌پندارند که به اندازه اسلام و جاهلیت از هم فاصله دارد.

گروه دوم:

اعتقاد دارند که امکان همزیستی (اسلام و غرب)، برخاسته از پویایی اسلام و توان همگامی و هماهنگی آن با تغییرات و دگرگونی‌هاست، همچنانکه معتقد هستند که ریشه خیزش اسلامی نه در قدرت ذاتی اسلام بلکه در محرومیت‌های اقتصادی، ستم‌های اجتماعی و نابسامانی‌های سیاسی است؛ از جمله مدعیان این دیدگاه فرانسوا بورگات است که ضمن توجه به بعد فرهنگی این حرکت به مثابه کوششی برای استقلال فرهنگی، می‌گوید: «اینک ما شاهد سومین مرحله از زدودن آثار استعمار هستیم. مرحله نخست جنبه سیاسی داشت و به صورت جنبش‌های استقلال‌طلبانه بود. مرحله دوم، اقتصادی بود (ملی کردن کانال سوئز در مصر و ملی کردن نفت در الجزائر) و سرانجام مرحله سوم که جنبه فرهنگی دارد.^۲ این گروه طرفدار سیاست برخورد سازنده هستند و خانم شیرین هانتر، آنان را «جهان سومی»^۳ می‌خواند و من نام «اندیشمندان توافق» بر آنان می‌نهم؛ بسیاری از اندیشمندان اسلامی، در این گروه قرار می‌گیرند.

اگرچه گروه نخست را به خاطر فاصله‌ای که از فهم طبیعت انعطاف‌پذیر اسلام و نیز فهم حقیقت نبرد طولانی جهانی اسلام با جهان غرب - با همه کم و کاستی‌ها و جزر و مدهای آن - دارند، قابل سرزنش می‌دانم، اما طرز فکر

۱- واشنگتن پست، ۱۹ ژانویه ۱۹۹۲.

۲- Paris: Editions La Decouverte. (1995), P 107-۲

۳- شیرین هانتر، همان منبع، ص ۹۸، (برگردان عربی).

طرفداران توافق یعنی گروه دوم آنجا که ارزش‌های تمدن غرب را اصل می‌دانند و توان اسلام در هماهنگ شدن با این ارزش‌ها را معیاری برای پویایی اسلام قلمداد می‌کنند را نیز نمی‌توانم بپذیرم.

به عنوان مثال، «براهام برایان» را می‌بینیم که با سلسله مقالاتی در این باره در اکونومیست لندن (در سال ۱۹۹۴ م)، به نظر می‌رسد در شمار «اندیشمندان توافق» است و تا حدودی گرایش به معنویات دارد و جهان اسلام را به روی آوردن به همه ارزش‌های غرب فرامی‌خواند و اعتقاد دارد که امروزه جهان اسلام، قرن پانزدهم هجری خود را در همان شرایط و وضعی می‌گذراند که غرب، قرن پانزدهم میلادی خود را سپری می‌کرد و همان‌گونه که اسلام عامل خارجی پیدایش رنسانس در غرب بود امروزه نیز غرب باید نقش عامل خارجی مؤثر در نهضت و خیزش جهان اسلام را ایفا کند. و نیز خانم شیرین هانتر که غرب را به اندکی دینداری و گرایش به تدین و جهان اسلام را به لائیسزم فرامی‌خواند تا مشکل حل گردد.^۱

به نظر می‌رسد تنها با دو حالت مواجه هستیم: یا باید اسلام از ارزش‌های خود عدول کند تا هر دو گروه (هم مایوسان و هم توافقی‌ها) راضی شوند یا به عنوان دشمن همیشگی تمدن غرب تلقی گردد. می‌توان این سیاه و سفیدی را به شکل دیگری نیز به تصور درآورد: یا باید ملاک درگیری ارزش‌ها باشد که در این صورت جای هیچ وجه اشتراکی وجود ندارد و یا ملاک را مصلحت و منافع در نظر گیریم که چشم‌انداز خوبی از همزیستی و همکاری، پیدا خواهد شد.

برای اینکه بحث را از رابطه «اسلام با غرب» به «اسلام با مسیحیت» بکشانیم (که هم واقعیت امروزی است و هم کسانی هستند که جهان مسیحیت را معادل جهان غرب می‌دانند) به دو نکته مهم اشاره می‌کنیم.

۱- همان منبع.

نکته نخست:

گاهی آشکارا میان اسلام به عنوان منظومه‌ای از ارزش‌ها و مسلمانان به مثابه امتی که اسلام آورده است، خلط مبحث می‌شود. واقعیت تطبیقی اسلام و مسیر حرکت امت در اغلب موارد در عمل نشانگر حقیقت ارزش‌های اسلامی نیست. به عنوان مثال، ما نمی‌توانیم اقدامات دولتمرد معینی را لزوماً برخاسته از فرهنگ اسلامی تلقی کنیم به ویژه آنکه دولت اسلامی، درگیر دوره‌های استبداد و دوری از ارزش‌هایی شد که خود مسلمانان نیز از آن دوران، تبری می‌جویند، همچنان‌که ارزش‌های غربی و رفتارهای غربی و غربیان، ضرورتاً تأیید مسیحیت را در پی ندارد، حتی تلاش‌هایی (از سوی غرب) صورت می‌گیرد که از خود مسیحیت نیز، فاصله گیرند و رها شوند.

ولی اگر بگوییم که روح ارزش‌های اسلامی، نیروی محرکه جریان کلی در جهان اسلام - حتی اگر این جریان لائیک هم فرض شود - است، چندان از حقیقت دور نشده‌ایم، همچنان‌که روح مسیحیت نیز بر کل زندگی غربی تأثیر ریشه‌ای خود را به جای گذارده و انگ و رنگ خود را بر آن زده است. ولی این هر دو دین (اسلام و مسیحیت) همچنان به دور از هرگونه انحرافی در جهان (اسلام و غرب) باقی می‌مانند و چیزی از ارزش‌های آنها کاسته نخواهد شد. از اینجاست که تفاوت در دیدگاه‌ها یا همزیستی این دو آیین در غرب یا جهان اسلام، کاملاً آشکار می‌گردد، به طوری که چندان تفاوتی میان یک مسلمان و یک ارمنی ایرانی یا یک قبطی یا مسلمان مصری مشاهده نمی‌شود. به همین دلیل است که معتقدیم گفت‌وگوی اسلام و مسیحیت، تأثیر به‌سزایی در پیوندهای میان دو تمدن اسلام و غرب، بر جای می‌گذارد.

نکته دوم:

ما خود را در یک زاویه تنگ، آن چنان زندانی نمی‌بینیم که طی آن یا باید

عرصه را به رویارویی ارزش‌های متناقض (اسلام غرب) و از آن جا نبرد تمدن‌ها، واگذار کنیم و یا مصلحت‌اندیشی کنیم و همه ارزش‌ها را زیر پا نهیم تا همزیستی، صورت گرفته باشد. و البته کوتاه آمدن نسبت به ارزش‌ها نیز به معنای از خودبیگانگی است. این معادله، در مورد روابط اسلام و غرب، باطل است و در مورد روابط اسلام و مسیحیت، از بطلان بیشتری برخوردار است. زیرا چه بسیار نقاط مشترکی که میان اسلام و غرب وجود دارد که می‌توان بدون کوتاه آمدن از ارزش‌ها، در مورد آنها، به توافق و تفاهم رسید؛ ارزش‌های مشترکی چون: حقوق بشر، دموکراسی، صلح، جنگ علیه تروریسم، مقاومت در برابر نژادپرستی، نازیسم، فاشیسم و... . منافع و مصالح مشترکی نیز وجود دارد که این رابطه را نیروی بیشتری می‌بخشد.

در مورد عرصه‌های مشترک میان اسلام و مسیحیت نیز می‌توان گفت که گستردگی قابل توجهی دارد.

میراث ارزشی مشترکی وجود دارد که نمی‌توان برای آن بهایی در نظر گرفت. در متون اسلامی، می‌توان به میزان قابل توجهی که درباره حضرت عیسی (ع) و مادر گرامی‌اش و پاکی و صفای زندگی آنان، سخن رفته اشاره کرد. به عنوان مثال می‌توان به شیخ کلینی (ره) (متوفی اوایل قرن دهم میلادی) در کتاب مشهور خود «کافی»^۱ اشاره کرد که به متن مناجات حضرت عیسی مسیح (ع) با خداوند عزوجل می‌پردازد که به گفته پرفسور محمود ایوب، با بیانی بسیار زیبا، صورت گرفته است: «بنده‌ای فروتن در برابر خدا و در عین حال از اولیای مقرب درگاه الهی» و در توضیح آن می‌گوید: «طی این مفهوم تجلی الهی، دو تصویر اسلامی و مسیحی حضرت مسیح (ع) در نقاط متعددی، در هم می‌آمیزند: اسلام تأکید

۱- «روضه الکافی» جزء هشتم که ابن شعبه حرّانی در آخر کتاب «تحف العقول» از او نقل کرده و پرفسور محمود ایوب در کتاب خود «در اسات فی العلاقات المسیحیة الاسلامیة»، ج ۱، ص ۶۴ به تفصیل درباره‌اش سخن گفته است.

می‌کند که انسان می‌تواند و حتی وظیفه دارد که به خداوند متعال نزدیک شود و نزدیکی به خداوند نیز در معراج پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) - که مستقیماً در برابر خدا قرار گرفت - و عروج حضرت عیسی و نشستن او در سمت راست خدا، تجلی آشکاری یافته است.» البته به رغم وجود بحث‌هایی درباره این روایت، می‌توان گفت بیانگر درآمیختگی‌های این دو میراث الهی، با یکدیگر است.

در این میان می‌توان موارد مشترک فراوانی را یافت، از جمله:

- تأکید بر پرستش خدا و نبرد با ستم و ستمگری.
 - ایمان به فطرت خلاق انسان.
 - ایمان به منظومه تقریباً یکسانی از اخلاقیات.
 - باور به حقوق بشر.
 - باور به ارزش کانون خانواده.
 - ایمان به ضرورت همبستگی اجتماعی.
 - ایمان به ضرورت احیای یادواره‌های سرنوشتی.
 - باور به ارزش عفت و پاکدامنی اجتماعی.
 - ایمان به حضور الهی در مسجد یا کلیسا.
 - ایمان به ضرورت خدمت به تمدن بشری.
 - باور به مجموعه‌ای از عبادات و نمازهایی که جان را صفا می‌بخشند.
- و بسیاری باورهای دیگر.

و چه اشتراکات تمدنی که این دو آیین، از سر گذرانده‌اند؛ گو اینکه خود مصلحت نیز یک ارزش دینی است که چنین همزیستی و همکاری با یکدیگر را ایجاب می‌کند. همکاری در مبارزه با فقر و بیماری و جهل، کوشش در جهت نفی تعصب و فروپاشی اخلاقی و برآوردن نیازهای معنوی و ایستادگی در برابر توطئه‌های شیطنی برای در هم شکستن کیان خانواده و ایجاد تردید در

ارزش‌های دینی و مقاومت در برابر هرگونه تروریسم از جمله تروریسم رسمی و نفی مدعیان دینی که بنا به منافع شخصی، گروهی، حزبی و فرقه‌ای خود، جنگ‌آفرینی می‌کنند و در پوششی از دین پنهان می‌شوند و... همه و همه منافع و مصلحت‌هایی است که طرفین را به همکاری سازنده فرا می‌خواند.

حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) الگوی انسان کامل^۱

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا وَاسْجُدُوا
وَاعْبُدُوا رَبَّكُمُ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
* وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا
جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ
إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا
لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ
عَلَى النَّاسِ» (حج - ۷۶ و ۷۷) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! رکوع و
سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید، باشد که رستگار
شوید، و در راه خدا چنان‌که حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید. اوست که شما
را [برای خود] برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است. آیین پدرتان
ابراهیم [نیز چنین بوده است]. او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید و در این
[قرآن نیز همین مطلب آمده است تا] این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم
گواه باشید).

می‌توان گفت حضرت ابراهیم (ع) تنها شخصیتی است که همه بشریت متأله
(خداپرست) او را در مقام برتر، به رسمیت می‌شناسند. آنچه در این نشست در
پی آنیم، مطالعه نقاط مشترک انسانی همسو با اصول عقیدتی همه ما پیروان ادیان
ابراهیمی است تا آن را همچون خاستگاهی زنده برای مسیر واحد انسانی در نظر

۱ - مطلب ایراد شده در کنفرانس ادیان ابراهیمی که در تاریخ ۱۹۸۷/۲/۱۱ در کوردوبای اسپانیا برگزار شد.

گیریم و پس از آن برای نزدیک کردن افراد شرکت کننده در این تمدن بشری به این نمونه منحصر به فرد، تلاش کنیم.

پیش از عرضه آنچه در قرآن کریم درباره این شخصیت بزرگ آمده به چند نکته به منزله پیش درآمدی در توضیح دیدگاه‌های اسلام نسبت به ابعاد کلی زندگی و پس از آن، به نقشی که فرد در این دیدگاه تمدنی - انسانی ایفا می‌کند، اشاره می‌کنیم و در عین حال موانع و دشواری‌های موجود در برابر روند حرکت این دیدگاه به سوی اهداف بزرگ خود را برمی‌شماریم و به برخی راه‌حل‌های احتمالی قابل تصور اشاره می‌کنیم. اینها همه، بر این نکته انگشت می‌گذارند که تصویری که در قرآن از این مرد بزرگ و خداپرست ارائه شده می‌تواند همه نیازهای برخاسته از آن دیدگاه را درباره فردی برآورده سازد که پیشرفت تمدنی را پی‌ریزی کرده و آثار حضور خود را بر پیشرفت حقیقی - از دیدگاه اسلام - یعنی پیشرفتی هماهنگ و هم سو با خط فطری خداجویانه بر جای گذارده است.

مهم‌ترین شالوده‌های دیدگاه اسلام درباره تمدن بشری

اصل اول: زندگی انسانی، نعمتی الهی است که خداوند بخشنده و مهربان به این موجود ارزانی داشته و برای رساندن وی به کمال شایسته او، از آن برخوردارش ساخته است.

اصل دوم: این موجود انسانی تنها از راه کوشش و تلاش همه جانبه و پیوسته اجتماعی، تمدنی و تاریخی است که به کمال خود دست می‌یابد؛ در این میان دو نوع هدایت، راهبری او را برعهده دارند: یکی پیامبر درونی وی یعنی فطرتی است که معرفت نظری و عملی و نیز انگیزه‌هایی برای کشف مجهولات و سمت‌گیری به سوی کمال و پرستش پروردگار مطلق و همچنین توان خردورزی، تجرید ذهنی و استدلال و فراروی از حد و مرزهای مادی، در آن به ودیعه نهاده شده و هدایت فطری نام دارد؛ نوع دیگر عقل بیرونی اوست که آن را وحی می‌نامیم و عبارت از هدایت تشریحی است که عنصر ارشاد و رهنمونی‌اش را

کامل می‌کند و او را برای وصول به هدف، آماده می‌سازد.

اصل سوم: مسیر بشریت، با مشکلات فراوانی روبه‌روست که می‌توان آنها را بدین قرار خلاصه کرد:

۱- مشکل عدم باور به یک وجود برتر و از آنجا عدم تسلیم در برابر هر ارزش یا قانونی یعنی چیزی که احیاناً آن را «الحاد» می‌نامیم.

۲- مشکل ایمان مفرط به خدایان خیالی که ناشی از ذهنیت شدید نسبت به برخی موجودات مؤثر حقیقی یا وهمی و رساندن آنها به مرزهای مطلق و اعطای صفت سمت و سودهنده زندگی به آنها.

۳- مشکل تضاد منافع فردی و منافع اجتماعی.

۴- مشکل نبود انگیزه‌های درونی برای تسلیم در برابر محدودیت‌های اجتماعی و اجرای اصل بقای اصلح حتی اگر با منافع شخصی، تضاد داشته باشد.

۵- مشکل بی‌رمقی‌های فطری ناشی از عقب‌ماندگی اجتماعی. و دیگر مشکلاتی که پیامدهای منفی سترگی بر روند تمدن بشری، بر جای می‌گذارند. چنانچه مشکل نخست و نیز مشکل چهارم، در جامعه مطرح گردند به گسترش کامل بی‌هویتی نفرت‌انگیز و زشتی منجر می‌شوند که نه زندگی در آن پایدار می‌ماند و نه قانونی می‌تواند به حاکمیت خود ادامه دهد و از آنجا، روند سالم و درستی نیز نمی‌تواند حضور داشته باشد.

چنانچه مشکل دوم گسترش پیدا کند، بشریت را به گروه‌های متخاصم و دشمن مبدل می‌سازد و کاروان پیشرفت بشریت را متوقف می‌کند زیرا این خدای وهمی، تبدیل به قید و بندهایی در ذهن بشریت می‌شود و به منزله محصول وضع عقب‌مانده، اجازه پیشرفت بیشتر را نمی‌دهد.

مشکل سوم را می‌توان تا حد بسیاری، راز همه ظلم و ستم و تجاوزهایی دانست که به حقوق جمع روا می‌شود و فسق و انحراف از مسیر درست بشریت را در پی دارد.

و در مورد مشکل چهارم، این یک می‌تواند انسان را به حیوان دست‌آموز طبیعت یا در خدمت منافع دیگران تبدیل کند و او را از ایفای نقش تمدنی مطلوب باز دارد. در اینجا یادآور می‌شویم که گاهی این مشکلات، از طبیعت خود انسان سرچشمه می‌گیرد؛ همچنان‌که می‌تواند ناشی از عوامل خارجی پیش‌بینی نشده یا حوادث ناگهانی باشد. نظریه اسلامی بیان می‌دارد که راه‌حلهای حقیقی این مشکلات، در دین نهفته است. فطرت و طبیعت و خلق و خوی انسانی نیز به همین نتیجه رسیده‌اند، واقعیت نیز همین نکته را تأیید می‌کند. وقتی دین در آدمی تجلی یابد، می‌تواند مسیر حرکت تمدنی را تغییر دهد. اینکه چگونه دین می‌تواند راه‌حل این مشکلات باشد، با توجه به این موارد روشن می‌گردد:

نخست اینکه: دین الهی، مسأله ایمان به پروردگار بزرگ یعنی مطلق حقیقی را پایه کار قرار می‌دهد، مطلق حقیقی که فطرت آدمی رو به سوی آن دارد و جز با رسیدن به او و آرامش برخاسته از یاد او، قرار نمی‌یابد: «**أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**» (رعد - ۲۸) (آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد). او وجودی حقیقی است که نه زائیده ذهن قاصر آدمی بلکه خود آفریدگار هستی است.

و دوم: مسأله وحی و بارش رحمت الهی به سوی بشریت به منظور بهره‌گیری از «علم الهی» و «لطف ربانی» است که جزئیات برنامه زندگی بالا رونده انسان را در اختیارش می‌نهد تا با برنامه کلی زندگی - که فطرت در اختیارش قرار داده - تلفیق کند.

سوم اینکه: مسأله آخرت و زندگی انسانی مرتبط با جهان جاودانی را پایه کار قرار می‌دهد که زندگی را به جای محدودیت، ابدیت و جاودانگی می‌بخشد.

و سرانجام چهارم: اینکه دین همه امور زندگی را سامان می‌بخشد و جان آدمی را سرشار از عشقی فراسوی امور دنیوی، آماده ذوب شدن در خداوند بزرگ، می‌کند و او را به موجودی مطلقاً تسلیم در برابر خدا و کسی که جز او

حقیقتی در هستی نمی‌بیند و سروری جز او و محبوبی جز او نمی‌یابد و مؤثری جز او نمی‌شناسد، تبدیل می‌کند؛ وقتی دین در وجود انسان، ریشه بدواند و تمام هستی و احساساتش را فراگیرد، هیچ یک از مشکلات پیش‌گفته، باقی نخواهند ماند و تصوّر الحاد و یا خداپرستی دروغین، حاکمیت حرص و آز بر منافع فردی، عصیان و حالتهای خموشی و خمودی فطرت، مطرح نخواهد شد و سیر طبیعی به سوی کمال مطلق از سر گرفته می‌شود: «یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهٖ» (انشقاق - ۶) (ای انسان! حقا که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد).

اصل چهارم: انسان در مقام فرد می‌تواند خود و جامعه و روند تمدنی خویش را تغییر دهد؛ و مهمتر اینکه اسلام از انسان مؤمن می‌خواهد که همواره رو به سوی درگاه خداوند دعا کند تا او را پیشوای پرهیزکاران قرار دهد. با چنین احساسی است که می‌گوییم نظریه اسلام، فرد را در گردونه جامعه ذوب نمی‌کند و در عین حال چارچوب سالم اجتماعی را عرصه خوبی برای تکامل فرد، قلمداد می‌کند و بدین ترتیب یک فرد می‌تواند در رفتار خود در صورت داشتن تأثیر مطلوب و در حالتی که پتانسیل نهفته در فطرت خود را به منصفه ظهور برساند و خردورزی و نفس مؤثر غیرمادی، بر رفتارش چیره گردد، به گستردگی یک امت، عمل کند و حضرت ابراهیم (ع)، چنین بود.^۱

ابراهیم (ع)، الگوی رهبری

قرآن کریم آن چنان بر شخصیت حضرت ابراهیم (ع) انگشت می‌نهد و تأکید می‌کند که درباره هیچ یک از شخصیت‌های رهبری که مطرح می‌سازد، نظیری بر

۱ - برای بررسی بیشتر در این زمینه نگاه کنید به: شهید محمدباقر صدر در پایان کتاب «الفتاوی الواضحه» درباره نقش عبادات در زندگی انسان.

آن نمی‌توان یافت، البته به جز شخصیت پیامبر اسلام - حضرت محمد (ص) - که او را تجلی دعای حضرت ابراهیم و الگوی بشریت صالح، قلمداد می‌کند. پیش از طرح اجمالی ویژگی‌های این شخصیت، به دو نکته مهم مرتبط با موضوع اشاره می‌کنیم:

نکته اول: توجه دقیق به این ویژگی‌ها، روشن می‌سازد که حضرت ابراهیم(ع)، برخوردار از تمامی ویژگی‌های یک شخصیت رهبر دوران‌ساز بوده و او - یا در واقع قرآن از طریق نشان دادن و برجسته کردن این ویژگی‌ها - توانسته بهترین و مناسبترین راه چیرگی بر نقاط ضعف بشری - که قبلاً به آنها اشاره داشتیم - را به تصویر کشد و فرارویمان قرار دهد.

نکته دوم: قرآن کریم با دقت تمام و به شیوه‌های گوناگون بر رابطه و پیوند امت اسلامی با ابراهیم(ع) انگشت می‌گذارد؛ گاه او و همراهانش را الگوی نیکویی برای مسلمانان برمی‌شمارد: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ» (ممتحنه - ۴) (قطعاً برای شما در پیروی از ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست). و گاهی نیز امت اسلامی را مظهر اجابت دعای وی تلقی می‌کند: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (بقره - ۱۲۹) (پروردگارا! در میان آنان فرستاده‌ای از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند؛ زیرا که تو خود شکست‌ناپذیر و حکیمی). و گاهی نیز از او به نام «پدر» یاد می‌کند: «مَلَّةٌ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ» (حج - ۷۸) (آیین پدرتان ابراهیم (نیز چنین بوده است) او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید).

همچنان‌که به این امت یعنی امت اسلامی، فرمان می‌دهد از آیین حق‌گرای او

پیروی کنند: «ثُمَّ أُوحِيَنا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ
إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (نحل -
۱۲۳) (سپس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم حق‌گرای پیروی کن زیرا او از
مشرکان نبود.)

در این آیه نیز چنین آمده است: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ
هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ
مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ
قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ
وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» (حج - ۷۸) (و در راه خدا
چنان‌که حق جهاد در راه اوست جهاد کنید، اوست که شما را برای خود برگزیده
و در دین بر شما سختی قرار نداده است؛ آیین پدرتان ابراهیم نیز چنین بوده
است. او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید و در این قرآن نیز همین مطلب آمده
است تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید.) که در آن، میان
حضرت ابراهیم (ع) و نقش تمدنی امت، پیوند برقرار شده و در نتیجه: «إِنَّ
أَوْلَى النَّاسِ لِلذَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا
النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (آل عمران - ۶۸) (در حقیقت، نزدیک‌ترین
مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و نیز این پیامبر و
کسانی که به آیین او ایمان آورده‌اند.)

بهترین و باشکوه‌ترین تجلی این پیوند در مناسک حجی دیده می‌شود که از
نظر تاریخی با پی‌ریزی خانه خدا، آغاز می‌گردد: «وَإِذْ يَرْفَعُ
إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا
تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبَّنَا
وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً
لَكَ وَأَرِنَا مَنَّا سَكَنًا وَتُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ

التَّوَابُ الرَّحِيمُ» (بقره - ۱۲۷ و ۱۲۸) (و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه «کعبه» را بالا می‌بردند می‌گفتند: ای پروردگار ما! از ما بپذیر که در حقیقت تو شنوای دانایی، پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردار خود پدیدار و آداب دینی ما را به ما نشان ده و بر ما ببخشای که تویی توبه‌پذیر مهربان).

و سپس با فراخوان تاریخی آن حضرت (ع) خطاب به همه یکتاپرستان ندا سر می‌دهد و آنان را به طواف خانه خدا فرامی‌خواند: **«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»** (حج - ۲۷) (و در میان مردم برای ادای حج بانگ برآور تا زائران پیاده و سوار بر هر شتر لاغری - که از راه دوری می‌آیند - به سوی تو روی آورند).

و بدین ترتیب، پیوند باشکوه ابراهیم و این امت و همه گام‌های تمدنی آن برقرار می‌شود. (همان سرود را تکرار می‌کنند، همان کار را انجام می‌دهند و همان شعار را سر می‌دهند).

ویژگی‌های قرآنی حضرت ابراهیم (ع)

ای بسا بتوان گفت مهم‌ترین و جامع‌ترین صفتی که قرآن کریم مورد حضرت ابراهیم (ع) به کار گرفته صفت حق‌گرایی او یعنی صفای ایمان، عمق ایمان در جان وی و تبدیل او به تسلیم مطلق در برابر آفریدگار بزرگ است؛ خداوند متعال می‌گوید: **«قُلْ بَلْ مَلَّةٌ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»** (بقره - ۱۳۵) (بگو: نه، بلکه بر آیین ابراهیم حق‌گرا هستم و وی از مشرکان نبود).

«قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (آل عمران - ۹۵) (بگو: خدا راست گفت. پس،

از آیین ابراهیم که حق‌گرا بود و از مشرکان نبود، پیروی کنید).

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ»

وَاتَّبَعَ مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» (نساء - ۱۲۵) (و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق‌گرا پیروی نموده است؟ و خدا ابراهیم را دوست گرفت.)

«قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (انعام - ۱۶۱) (بگو: آری! پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده است: دینی پایدار، آیین ابراهیم حق‌گرای! و او از مشرکان نبود.)

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (نحل - ۱۲۰) (به راستی ابراهیم، پیشوای مطیع خدا و حق‌گرای بود و از مشرکان نبود.)

«ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (نحل - ۱۳۳) (سپس به تو وحی کردیم که: از آیین ابراهیم حق‌گرای پیروی کن؛ زیرا او از مشرکان نبود.)

این صفت، خود لازمه مسیر درست فطرتی است که همه پیامبران بر آن انگشت نهاده‌اند. چه پس از ذکر داستان ابراهیم و تأکید بر خط او با این فراز قرآنی، روبه‌رو می‌شویم: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» (بقره - ۱۳۸) (این است نگارگری الهی و کیست خوش‌نگارتر از خدا؟ و ما او را پرستندگانیم.) از این روست که قرآن، دین ابراهیم را راه درست تلقی می‌کند و راه‌های دیگر را «ناشی از» سبک مغزی می‌داند: «وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (بقره - ۱۳۰) (و چه کسی - جز آنکه به سبک مغزی گراید - از آیین ابراهیم روی برمی‌تابد؟) و شریعت و آیین او را راه راست قلمداد می‌کند: «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

(انعام - ۱۶۱) (بگو: آری! پروردگرم مرا به راه راست هدایت کرده است؛ دینی پایدار، آیین ابراهیم حق‌گرای! و او از مشرکان نبود.)

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (نحل - ۱۲۰ و ۱۲۱) (به راستی ابراهیم، پیشوایی مطیع خدا و حق‌گرای بود و از مشرکان نبود و نعمت‌های او را شکرگزار بود. خدا او را برگزید و به راهی راست هدایت کرد.)
خلاصه اینکه «حق‌گرایی» و اخلاص برای خدا، راز حضور فعال و دوران‌ساز به شمار می‌رود.

اینک پس از مرور آیات یادشده، مهم‌ترین صفاتی را که قرآن کریم درباره این شخصیت برمی‌شمارد، از نظر می‌گذرانیم:

یکم: ایمانی که به حد یقین می‌رسد و در قلب و تمام وجودش رسوخ می‌یابد، چیزی که در همه آیات مربوطه، می‌توان دید.

دوم: تأمل، اندیشه و خردورزی مداوم

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفَلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لئن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (انعام - ۷۶ تا ۷۹) (پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره‌ای دید؛ گفت: این پروردگار من

است، و آن گاه چون غروب کرد، گفت: غروب‌کنندگان را دوست ندارم. و چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: این پروردگار من است. آن گاه چون ناپدید شد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود قطعاً از گروه گمراهان بودم. پس چون خورشید را برآمده دید، گفت: این پروردگار من است، این بزرگتر است. و هنگامی که افول کرد، گفت: ای قوم من! من از آنچه برای خدا شریک می‌سازید، بیزارم. من از روی اخلاص، پاک‌دلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید آورده است، و من از مشرکان نیستم.

سوم: فراخوانی به یکتاپرستی با استفاده از همه ابزارها و از جمله بنای خانه توحید.

چهارم: استدلال سالم فطری در عرصه دعوت به خدا:

«وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ * إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ * أَنْفَكَا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ * فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ * فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ * فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ * فَرَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ * مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ * فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ * فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ * قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ * وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» (صافات - ۸۳ تا ۹۶) (و بی‌گمان، ابراهیم از پیروان اوست.

آن گاه که با دلی پاک به پیشگاه پروردگارش آمد. چون به پدرخوانده و قوم خود گفت: چه می‌پرستید؟ آیا غیر از خدا، به دروغ، خدایانی دیگر می‌خواهید؟ پس گمانتان به پروردگار جهانیان چیست؟ پس نظری به ستارگان افکند و گفت: من کسالت دارم. پس پشت‌کنان از او روی برتافتند... تا نهانی به سوی خدایانشان رفت و به ریشخند گفت: آیا غذا نمی‌خورید؟ شما را چه شده که سخن

نمی‌گویید؟! پس با دست راست، بر سر آنها زدن گرفت. تا دوان دوان سوی او روی آور شدند. ابراهیم گفت: آیا آنچه می‌تراشید، می‌پرستید؟ با اینکه خدا شما و آنچه برمی‌سازید آفریده است.)

«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا لَهًا عَابِدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ * قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ * وَتَوَلَّى لِكَيْدِنَ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ * فَجَعَلَهُمْ جُدَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ * قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ * قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ * قَالُوا فَأَتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ * قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ * فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ» (انبیاء - ۵۱ تا ۶۴) (و در حقیقت، پیش از آن، به

ابراهیم رشد فکری‌اش را دادیم و ما به شایستگی او دانا بودیم، آن گاه که به پدر و قوم خود گفت: این مجسمه‌هایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند؟ گفتند: پدران خود را پرستندگان آنها یافتیم، گفت: قطعاً شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید، گفتند: آیا حق را برای ما آورده‌ای یا تو از شوخی‌کنندگانی، گفت: نه، بلکه پروردگارتان، پروردگار آسمانها و زمین است، همان کسی است

که آنها را پدید آورده است و من بر این واقعیت، از گواهانم و سوگند به خدا که پس از آنکه پشت کردید و رفتید، قطعاً در کار بتانتان تدبیری خواهم کرد، پس آنها را جز بزرگ‌ترین‌شان را ریزریز کرد، باشد که ایشان به سراغ آن بروند، گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین معامله‌ای کرده که او واقعاً از ستمکاران است، گفتند: شنیدیم جوانی، از آنها به بدی یاد می‌کرد که به او ابراهیم گفته می‌شود، گفتند: پس او را در برابر دیدگان مردم بیاورید، باشد که آنان شهادت دهند، گفتند: ای ابراهیم! آیا تو با خدایان ما چنین کردی؟ گفت: نه، بلکه آن را این بزرگ‌ترشان کرده است، اگر سخن می‌گویند از آنها بپرسید، پس به خود آمده و به یکدیگر گفتند: در حقیقت شما ستم‌کارید.

«وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا * يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا * يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا * يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» (مریم - ۴۱ تا ۴۵) (و در این کتاب، به یاد ابراهیم پرداز، زیرا او پیامبری بسیار راستگو بود، چون به پدرش گفت: پدر جان، چرا چیزی را که نمی‌شنود و نمی‌بیند و از تو چیزی را دور نمی‌کند، می‌پرستی؟ ای پدر! به راستی مرا از دانش وحی، حقایقی به دست آمده که تو را نیامده است، پس از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت نمایم، پدر جان، شیطان را پرست که شیطان خدای رحمان را عصیان‌گر است، پدر جان، من می‌ترسم از جانب خدای رحمان عذابی به تو رسد و تو یار شیطان باشی).

«وَآتُوا عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ * قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظُرُ

لَهَا عَاكِفِينَ * قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ *
 أَوْ يَنْفَعُوكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ * قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا
 آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ * قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ
 تَعْبُدُونَ * أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ * فَإِن هُمْ
 عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ» (شعراء - ۶۹ تا ۷۷) (و بر آنان
 گزارش ابراهیم را بخوان، آن گاه که به پدر خود و قومش گفت: چه می‌پرستید؟
 گفتند: بتانی را می‌پرستیم و همواره ملازم آنهایم، گفت: آیا وقتی دعا می‌کنید از
 شما می‌شنوند؟ یا به شما سود یا زیان می‌رسانند؟ گفتند: نه، بلکه پدران خود را
 یافتیم که چنین می‌کردند، گفت: آیا در آنچه می‌پرستیده‌اید تأمل کرده‌اید؟ شما و
 پدران پیشین شما، قطعاً همه آنها - جز پروردگار جهانیان - دشمن من هستند.)

«وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ
 ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * إِنَّمَا
 تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ
 الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا
 فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ
 إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (عنکبوت - ۱۶ و ۱۷) (و یاد کن ابراهیم را چون به قوم
 خویش گفت: خدا را بپرستید و از او پروا بدارید، اگر بدانید این کار برای شما
 بهتر است، واقعاً آنچه شما سواى خدا می‌پرستید جز بتانی بیش نیستند و دروغی
 برمی‌سازید در حقیقت، کسانی را که جز خدا می‌پرستید اختیار روزی شما را در
 دست ندارند پس روزی را پیش خدا بجویید و او را بپرستید و وی را سپاس
 گوید، که به سوی او بازگردانده می‌شوید.)

پنجم: تسلیم مطلق در برابر خداوند

قرآن کریم در این مورد می‌گوید:

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا

وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ
 وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا ثُمَّ
 أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * وَإِذْ
 يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ
 رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ *
 رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمَنْ ذُرِّيَّتْنَا أُمَّةٌ
 مُسْلِمَةٌ لَكَ وَأَرْنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ
 التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا
 مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
 وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ *
 وَمَنْ يَرْغَبْ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ
 وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ
 لَمِنَ الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ
 أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ * وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ
 بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ
 فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ * أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ
 إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا
 تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ
 آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَٰهًا وَاحِدًا
 وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (بقره - ۱۲۶ تا ۱۳۳) (و هنگامی که ابراهیم و
 اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بالا می‌بردند می‌گفتند: ای پروردگار ما! از ما بپذیر
 که در حقیقت تو شنوایی، پروردگارا، ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از نسل ما
 امتی فرمانبردار خود پدید آر... هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم شو،
 گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم، و ابراهیم و یعقوب، پسران خود را به
 همان آیین سفارش کردند و هر دو در وصیتشان چنین گفتند: ای پسران من!

خداوند برای شما این دین را برگزید پس البته نباید جز مسلمان بمیرید، آیا وقتی که یعقوب را مرگ فرارسید، حاضر بودید؟ هنگامی که به پسران خود گفت: پس از من، چه را خواهید پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق - معبودی یگانه - را می‌پرستیم و در برابر او تسلیم هستیم.

«مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ هُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ * وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ * وَمَا كَانَ لِلَّهِ لِيضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * إِنَّ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ مَلَائِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخِي وَيَمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ * لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ * وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ * مَا كَانَ لِلأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يُرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنِ نَفْسِهِ ذَلِكَ

بَانَ هُمْ لَا يَصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ» (توبه - ۱۱۳ تا ۱۲۰)؛ (بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند سزاوار نیست که برای مشرکان - پس از آنکه برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخ‌اند - طلب آمرزش کنند هرچند خویشاوند آنان باشند و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش جز برای وعده‌ای که به او داده بود، نبود ولی هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست. راستی ابراهیم دلسوزی بردبار بود...، مردم مدینه و بادیه‌نشینان پیرامونشان را نرسد که از فرمان پیامبر خدا سر باز زنند و جان خود را عزیزتر از جان او بدانند چرا که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی‌ای در راه خدا به آنان نمی‌رسد و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد قدم نمی‌گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی‌آورند، مگر آنکه به سبب آن عمل صالحی برای آنان در کارنامه‌شان نوشته می‌شود).

« الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ * فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ *... قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (آل عمران - ۶۰ تا ۶۴)

(آنچه درباره عیسی گفته شد حق و از جانب پروردگار تو است پس از تردیدکنندگان مباش، پس هر که در این باره پس از دانشی که تو را حاصل آمده

با تو محاجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم، سپس مباحله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم...، بگو: ای اهل کتاب! بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد، پس اگر از این پیشنهاد اعراض کردند، بگویید: شاهد باشید که ما مسلمانیم، نه شما.)

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ
وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ
خَلِيلًا» (نساء - ۱۲۵)؛ (و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را
تسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق‌گرا پیروی نموده است؟ و
خدا ابراهیم را دوست گرفت).

ششم: توجه به تمامی بشریت و آغاز از خویشاوندان

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا
وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ * رَبِّ إِنَّهُنَّ
أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي
وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * رَبَّنَا إِنِّي
أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ
الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِّنَ
النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ
لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ * رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا
نُعْلِنُ وَمَا يُخْفِي عَلَيَّ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي
السَّمَاءِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ

إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ * رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ * رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ» (ابراهیم - ۳۵ تا ۴۱) (و یاد کن هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا! این شهر را ایمن گردان، و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار، پروردگارا! آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند پس هر که از من پیروی کند، بی‌گمان او از من است و هر که مرا نافرمانی کند، به یقین تو آمرزنده و مهربانی، پروردگارا! من یکی از فرزندانم را در دره‌ای بی‌کشت، نزد خانه محترم تو، سکونت دادم. پروردگارا! تا نماز را به پا دارند، پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده و آنان را از محصولات مورد نیازشان روزی ده، باشد که سپاسگزاری کنند، پروردگارا! بی‌گمان تو آنچه را که پنهان می‌داریم و آنچه آشکار می‌سازیم می‌دانی، و چیزی در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نمی‌ماند، سپاس خدای را که با وجود سالخوردگی، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. به راستی پروردگار من شنونده دعاست، پروردگارا! مرا برپادارنده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز. پروردگارا! دعای مرا بپذیر، پروردگارا! روزی را که حساب بر پا می‌شود بر من و پدر و مادرم و بر مؤمنان ببخشی.)

هفتم: کارزار فکری و عملی علیه بت‌ها و اعلام بیزاری و براءت همیشگی

از خط عملی آنها

«قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ» (ممتحنه - ۴) (قطعاً برای شما در پیروی از ابراهیم و کسانی که با اویند، سرمشقی نیکوست: آن گاه که به قوم خود گفتند: ما

از شما و از آنچه به جای خدا می‌پرستید بیزاریم. به شما کفر می‌ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید.

هشتم: نهراسیدن از مشرکان و خدای دروغین آنها و تهدیدات او

خداوند متعال می‌فرماید: «وَحَاجَّةُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ * وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (انعام - ۸۰ و ۸۱) (و قومش با او به ستیزه پرداختند. گفت: آیا با من درباره خدا محاجه می‌کنید و حال آنکه او مرا راهنمایی کرده است؟ و من از آنچه شریک او می‌سازید بیمی ندارم، مگر آنکه پروردگارم چیزی بخواهد. علم پروردگارم به هر چیزی احاطه یافته است، پس آیا متذکر نمی‌شوید؟ * و چگونه از آنچه شریک خدا می‌گردانید بترسم، با آنکه شما خود از اینکه چیزی را شریک خدا ساخته‌اید که خدا دلیلی درباره آن بر شما نازل نکرده است، نمی‌هراسید؟ پس اگر می‌دانید، کدام یک از [ما] دو دسته، به ایمنی سزاوارتر است؟)

نهم: فداکاری تمام در راه هدف؛ همه زندگی حضرت ابراهیم فداکاری و ایثار جان خود، خانواده و فرزند در راه هدف است.

دهم: فراهم آوردن خاندان و خویشانی نیکو و شایسته برای استقبال از

رحمت و برکات الهی:

«قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» (هود - ۷۳) (گفتند: آیا از کار خدا تعجب می‌کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان رسالت باد. بی‌گمان او ستوده‌ای بزرگوار است.)

یازدهم: داشتن صفات والای انسانی

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يظَلْمُونَ نَقِيرًا * وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» (نساء - ۱۲۴ و ۱۲۵) (و کسانی که کارهای شایسته کنند - چه مرد باشند یا زن - در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می‌شوند و به قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی‌گیرند، و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق‌گرا پیروی نموده است؟ و خدا ابراهیم را دوست گرفت.)

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ» (هود - ۷۵) (زیرا

ابراهیم، بردبار و نرم دل و بازگشت‌کننده به سوی خدا بود.)

«أَمْ لَمْ يَنْبَأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى * وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى * أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى * وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يَرَى * ثُمَّ يَجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى» (نجم - ۳۶ تا ۴۱) (یا بدانچه در صحیفه‌های موسی آمده خبر نیافته است؟ و نیز در نوشته‌های همان ابراهیمی که وفا کرد، که هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد، و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست، و نتیجه کوشش او به زودی دیده خواهد شد، سپس هرچه کامل‌تر وی را پاداش دهند.)

«وَإِذْ كُنَّا عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ * إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذَكَرَى الدَّارِ * وَأَنْ هُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ * وَإِذْ كُنَّا إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكُفْلِ وَكُلٌّ مِّنْ

الأخيار * هذا ذكر وإن للمتقين لحسن مآبٍ (ص - ۴۵ تا ۴۹) (و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده‌ور بودند به یاد آور، ما آنان را با موهبت و ویژه‌ای - که یادآوری آن سرای بود خالص گردانیدیم و آنان در پیشگاه ما جداً از برگزیدگان نیکان‌اند، و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را به یاد آور که همه از نیکان‌اند، این یادکردی است، و قطعاً برای پرهیزگاران فرجامی نیک است.)

دوازدهم: نیایش و پناه آوردن دائمی به خدا

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ * رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ» (ابراهیم - ۳۷ و ۳۸) (پروردگارا! من یکی از فرزندانم را در دره‌ای بی‌کشت، نزد خانه‌ی محترم تو، سکونت دادم. پروردگارا! تا نماز را به پا دارند. پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده و آنان را از محصولات مورد نیازشان روزی ده، باشد که سپاسگزاری کنند، پروردگارا بی‌گمان تو آنچه پنهان می‌داریم و آنچه آشکار می‌سازیم می‌دانی و چیزی در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نمی‌ماند.)

سیزدهم: جهاد مستمر

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ

عَدَى النَّاسِ فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ
وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ
النَّصِيرُ» (حج - ۷۸) (و در راه خدا چنان‌که حق جهاد در راه اوست جهاد
کنید، اوست که شما را برای خود برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده
است. آیین پدرتان ابراهیم نیز چنین بوده است؛ او بود که قبلاً شما را مسلمان
نامید. و در این قرآن نیز همین مطلب آمده است تا این پیامبر بر شما گواه باشد و
شما بر مردم گواه باشید، پس نماز را بر پا دارید و زکات بدهید و به پناه خدا
روید. او مولای شماست چه نیکو مولایی و چه نیکو یاوری.)

اینک و پس از اتمام آنچه گفته شد، آیا حق داریم از ابراهیم (ع) به منزله
الگوی کامل انسان همه دوران‌ها یاد کنیم و بگوییم که او به تنهایی یک امت و
محوری است که همه ادیان باید بر محور او گرد آیند و در سایه‌اش حرکت کنند
و هدف او و هدف تمامی پیامبران را که پرستش خدا از سوی بشریت و نبرد
علیه طاغوت و استکبار است، تحقق بخشند؟: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ
أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»
(نحل - ۳۶) (و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم تا بگوید:
خدا را پرستید و از طاغوت، بپرهیزید.)

بر این اساس، ما همه بشریت را به این جایگاه والا و به دور انداختن تمامی
برنامه‌ها و پروژه‌های مادی فرامی‌خوانیم؛ پروژه‌هایی که وجود اصیل انسانی و
مقام ارجمند او را به رخم شعارهای پرزرق و برقی چون آزادی و دموکراسی و
سوسیالیسم و روابط متعادل اقتصادی که جملگی چیزی جز پل‌هایی برای تحقق
منافع و مطامع آزمندانۀ اربابان کارتل‌های نفتی و شرکت‌های انحصاری جهانی و
مؤسسات پولی بین‌المللی نیستند، سلب کرده‌اند. فراخوان بعدی ما به بشریت،
عبارت از آن است که همه نظامات حیاتی خود اعم از تربیتی، اقتصادی و حقوقی
و غیره را در چارچوب اخلاق والای انسانی و بر پایه‌های استوار فطری قرار

دهند و با فلسفهٔ جامعی مبتنی بر ویژگی‌های اصیل انسان از جمله: خردورزی، حرکت دایمی به سوی کمال و ارادهٔ آگاهانه، راه کمال در پیش گیرند. وقتی تمدن فاقد این عناصر باشد از روح و روان تهی می‌شود و بشریت گرفتار درد و رنج می‌سازد. ما همهٔ جهانیان را به زندگی قرآنی، دعوت می‌کنیم.

فشردهٔ دیدگاه اسلام نسبت به رابطهٔ میان حق، تکلیف و عدالت^۱

برای درک این رابطهٔ ناگزیر باید این اصطلاحات را بشناسیم و چگونگی شکل‌گیری رابطهٔ میان آنها را بررسی کنیم و راز این اشکال و چگونگی حل آن را درک کنیم.

«حق» در لغت به معنای استواری و پایداری است و از همین رو به خداوند متعال هم اطلاق می‌شود: «ثُمَّ رُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلَاَهُمُ الْحَقُّ» (انعام - ۶۲) (آن گاه به سوی خداوند مولای به حقشان برگردانیده شوند). خبر مطابق با واقعیت را نیز «حق» می‌گویند.

تمامی هستی - آن گونه که قرآن به تصویر می‌کشد - به حق شکل گرفته و به بیانی دیگر بازتابی از رحمت الهی است: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» (الحجر - ۸۵) (و ما آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است جز به حق نیافریده‌ایم و یقیناً قیامت فرا خواهد رسید پس به خوبی صرف نظر کن). از این مفهوم حقیقی و واقعی، مفهومی اعتباری برگرفته شده تا در ساماندهی روابط اجتماعی، مورد بهره‌برداری قرار گیرد: «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ * وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» (رحمن - آیات ۷ تا ۹) (و آسمان را برافراشت و ترازو را گذاشت * تا مبادا از اندازه درگذرید * و وزن را به انصاف برپا دارید و

۱ - مقالهٔ ارائه شده در کنفرانس «گفت‌وگو» در «وین» (اتریش) به تاریخ ۱۷/۹/۱۹۹۹م.

در سنجش مکاهید.)

بنابراین می‌توان گفت که «حق اجتماعی» دارای دو بعد است:
بعد نخست: شکل‌گیری از حالتی واقعی (ترکیبی تکوینی یا مصلحتی
واقع‌گرایانه).
و بعد دوم: اعتباری شرعی، عقلایی یا عقلی (مبنی بر فطرت).

سرچشمه حقوق

آنچه از متون اسلامی و نیز تأمل شخصی برمی‌آید این است که همه حقوق
ریشه در فطرت انسانی دارند و بدین ترتیب عرصه‌ای برای تحقق مفهوم عدالت
را تشکیل می‌دهند: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ
الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ
الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم -
۳۰) (پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن با همان
سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است آفرینش خدای تغییرپذیر نیست این
است همان دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.)

عدالت، موضوعی است که حسن آن را عقل به طور مطلق درک می‌کند، لذا
خداوند متعال خود، حق است که فرمان به عدل می‌دهد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ
بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل - ۹۰) (در حقیقت خدا به دادگری و
نیکوکاری فرمان می‌دهد.) و در توضیح مسأله باید گفت:

نظریه فطرتی که ادیان آن را پذیرفته‌اند تأکید دارد که انسان وجود متمایز و
برخوردار از امکانات درونی است که خداوند در وی به ودیعه نهاده است.

این امکانات، آدمی را در صورت فراهم آمدن شرایط و زمینه‌های مناسب به
کمال مطلوب وی سوق می‌دهد؛ این شرایط و زمینه‌های مناسب شامل مواردی
چون: مسائل عقل نظری، مسائل عقل عملی و انگیزه‌های غریزی فطری
سوق‌دهنده به سوی کمال و عشق به خود و دینداری و... می‌گردد.

ما در پی پرداختن به جزئیات هریک از این موارد نیستیم و با بسنده کردن به همین اشاره، به این مطلب می‌پردازیم که وجدان انسانی ممکن است مستقیماً برخی حقوق انسانی از جمله: حق انسان در آزادی‌های معقول را درک کند. در متن تاریخی نیز آمده است: «متی استعبدتم الناس و قد ولدتهم امهاتهم احراراً» (از چه هنگام مردم را به بندگی کشیده‌اید حال آنکه مادرانشان آنان را آزاد به دنیا آورده‌اند).

و نیز حق انسانی در زندگی و لازمه‌های این حق: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده - ۳۲) (هر کس کسی را جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فسادی در زمین بکشد چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد). و در برابر، تکالیف دیگران در حفظ این حقوق هم مطرح است زیرا قرآن کریم تأکید دارد: «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» (اعراف - ۸۵) (و اموال مردم را کم مدهید). حال اگر به این موارد، حکم نفس انسانیتی که همواره عدالت را - به مفهوم اعطای حق هر کس - حُسن می‌داند، درک خواهیم کرد که منظومه‌ای اساسی وجود دارد که حقوق و تکالیفی بر اساس عدالت از آن برگرفته می‌شود.

حقوق، تکالیف و عدالت دینی

متون اسلامی بر این نکته انگشت می‌گذارند که فطرت انسانی آدمی را به جهان گسترده و چشم‌انداز وسیعی - چشم‌انداز دین - سوق می‌دهد زیرا پشتوانه دانش لایتناهی پروردگار و توان مطلق خداوند و لطف همه جانبه الهی را با خود همراه دارد.

قضایای عقل فکری آدمی را به ایمان عقلی به خداوند متعال می‌کشاند همچنانکه قضایای عقل عملی ضرورت پناه بردن به این هستی مطلق و یاری

جستن و پرستش و فرمانبرداری کامل از او را - فرمانبری شایسته سرور حقیقی جهان هستی - به وی خاطر نشان می‌سازد و در این صورت در برابر انسان جهان گسترده‌ای از حقوق و تکالیف و انواع عدالتی که در واقع برگرفته از همان منظومه کوچک فطری - که با وجدان خود آن را درک می‌کند - گشوده می‌شود. بنابراین عقل در اینجا نقش هدایتگر به خداوند و فراخواننده به اطاعت از او را ایفا می‌کند حال آنکه دین و در پرتو علم الهی به علل واقعی و کمالات بشریت، در برابر ما چشم‌اندازهای گسترده‌ای از حقوق را می‌گشاید.

و هنگامی که قدم به جهان دینی می‌گذاریم می‌بینیم که متون دینی از مقوله‌های فراوانی سخن به میان می‌آورند، مقوله‌هایی چون:

یکم: گستراندن عرصه‌های حقوق به گونه‌ای که برقراری نظام اجتماعی سالمی دارد که روند طبیعی حرکت فرد و جامعه به سوی کمال را تضمین کند؛ (البته بر اساس دانش گسترده الهی در آنچه به صلاح انسان است، در اینجا حقوق گستره اعتباری و شرعی در عرصه‌های مختلف فردی و اجتماعی و تربیتی و اقتصادی و سیاسی و غیره مطرح می‌گردد). همچنان‌که تکالیف الهی در همان عرصه‌ها نیز مطرح می‌شود که توضیح دقیقی از نحوه ایجاد موازنه میان حقوق و تکالیف بیان خواهد شد.

ثانیاً: متون دینی تأکید دارند که این نظام حقوقی که خداوند متعال ارائه داده براساس عدالت عمومی استوار است: «**اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ**» (مائده - ۸) (عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است و از خدا پروا دارید). و تعادلی میان موازنه تکوینی و موازنه تشریحی برقرار است: «**وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ**» (رحمن - ۷ و ۸) (و آسمان را برافراشت و ترازو را گذاشت)* تا مبدا از اندازه درگذرید).

ثالثاً: فقهای اسلامی مسأله مفصلی را مطرح ساخته‌اند تا طی آن میان حقوق و احکام (تکالیف) تمییز قایل شوند که البته نیازی به ورود به آن نمی‌بینیم زیرا

جزو جزئیات مباحث فقهی است و به دلیل و استدلال‌هایی بستگی پیدا می‌کند که به لحاظ اسقاط، نقل و انتقال و غیره در شمار لازمه‌های آن به شمار می‌رود.
خلاصه اینکه:

۱- منظومه‌ای از این روابط و پیوندها وجود دارد که انسان بنابه فطرت خویش آنها را درک می‌کند.

۲- فطرت، آدمی را به دین به عنوان جهانی گسترده‌تر رهنمون می‌گردد.

۳- دین، سامان‌بخش رابطه بر پایه دانش و توان و مهر خداوند متعال به انسان است.

۴- و نظام حقوق دینی مبتنی بر قسط و عدل و تحقق مصلحت بشری و تعادل مطلوب است.

راز مسأله و راه‌حل:

آنچه بنابر نکات مطرح شده به نظر می‌رسد مسأله ایمان به نظریه فطرت انسانی عرصه‌های بازتری برای سخن گفتن از «حقوق»، «تکالیف»، «عدالت»، «انسانیت»، «اخلاق» و «ذوق هنری» و غیره فراروی ما می‌گشاید.
و در واقع همین مسأله است که گسترهای برای تحقق «شناخت یقینی انسانی» می‌گشاید.

و بدون آن (بدون ایمان به فطرت انسانی) همه سخنان پیش‌گفته معنا و مفهوم خود را از دست می‌دهند (و این حقیقت بزرگی است که گرایش‌های مادی به شدت با آن برخورد می‌کنند). به همین دلیل، متون اسلامی بر «فطرت» تأکید می‌کنند و این در حقیقت با «فطرت» هماهنگ است زیرا واقعیت اصیلی است و برنامه‌ای واقعی برای اصلاح انسان به شمار می‌رود؛ خداوند متعال می‌فرماید:
**«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ
الذَّاسَّ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ
الْقَیْمُ»** (روم - ۳۰) (پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این

دین کن با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است آفرینش خدای تغییرپذیر نیست.؛ این آیه کریمه به گفته «امام شهید محمدباقر صدر» (قدس سره) نکات زیر را مقرر می‌دارد:

یکم: دین (شامل همه حقوق و تکالیف و دیدگاههای عدالت‌آمیز آن) در حیطة فطرتی انسانی قرار دارد که خداوند همه مردان را بر آن سرشته و آفرینش خداوندی تغییرپذیر نیست.

دوم: دینی که بشریت بدان سرشته شده چیزی جز همان دین پاک و خالص نیست و ادیان شرک‌آمیز و ایمان به خدایان توهمی نسبی، هرگز توان حل مشکلات بشری را ندارد.

حضرت یوسف (علیه السلام) به رفیق زندانش می‌گوید: «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» (یوسف - ۴۰) (شما به جای او جز نامهایی [چند] را نمی‌پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده‌اید و خدا دلیلی بر [حقانیت] آنها نازل نکرده است).

سوم: دین پاکی که فطرت انسانی بدان سرشته شده این ویژگی را داراست که بر زندگی اشراف دارد و می‌تواند در آن تحکم کند و در چارچوب کلی‌اش آن را سامان بخشد زیرا مسأله اجتماعی مهم در تاریخ بشریت همان تضاد موجود میان «منافع فردی» (که بدان می‌انجامد که انسان به اقتضای عشق به خود، حقوقی برای خویش تصور کند) و «منافع اجتماعی» - که نظام اجتماعی که در آن زندگی می‌کند آن را مطرح می‌سازد و به نام «عدالت» تکالیفی را بر وی تحمیل می‌نماید، است. علم قادر به حل تضاد و تناقض میان منافع فردی و اجتماعی نیست زیرا علم هر انسان هرگز در برابر ترجیح منافع شخصی‌اش قرار نمی‌گیرد.

ماتریالیسم تاریخی نیز با بهره‌گیری از قوانین تاریخی خود قادر به ارائه راه‌حل نیست. بنابراین راه‌حل نهایی این تضاد و تحقق عدالت در اختیار دین و از طریق برقراری پیوند میان منافع فردی و راههای نیکی است؛ خداوند متعال نیز در قرآن

کریم می گوید:

«مَنْ عَمَلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمَلَ
صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ
يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» (غافر -
۴۰) (هر که بدی کند جز به مانند آن کیفر نمی یابد و هر که کار شایسته کند چه
مرد باشد یا زن در حالی که ایمان داشته باشد در نتیجه آنان داخل بهشت
می شوند و در آنجا بی حساب روزی می یابند.) و می گوید: «مَنْ عَمَلَ
صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا...» (فصلت - ۴۶)
(هر که کار شایسته کند به سود خود اوست و هر که بدی کند به زیان خود
اوست.)

بدین گونه منافع فردی و اجتماعی و «حقوق» و «تکالیف» در آمیزشی
پرشکوه و برکنار از هرگونه تضاد و تعارضی، پا به پای یکدیگر قرار می گیرند.
و آن گونه که مرحوم «شهید سید محمدباقر صدر» (قدس سره) می گوید:
«بنابراین فطرت انسانی دارای دو جنبه است؛ از یک سو انگیزه های درونی و
فردی آدمی را به وی القا می کند که مشکلات بزرگ اجتماعی در زندگی از آن
سرچشمه می گیرد (مسأله تناقض میان انگیزه های فردی و منافع حقیقی جامعه
بشری) و از سوی دیگر امکانات حل این مشکل از طریق گرایش طبیعی به
دینداری را در اختیار انسان قرار می دهد.»^۱

فلسفه ارتباط میان صلح و عدالت

فراخوان گفت و گوی ادیان بر پایه های منطقی درستی نهاده شد و تأثیرات
خوبی در تحقق تفاهم و همدلی مورد نظر و کاستن از گستره های درگیری و
فراهم آوردن عرصه های همکاری مستمر در خدمت به انسانیت و مسأله دینی و

۱ - «اقتصادنا»، صفحات: ۳۱۲ - ۳۱۰، چاپ مشهد.

ارزش‌های معنوی برجای گذارد. امیدواریم این روند از سطح تفاهم میان متخصصان فراتر رود و به عنوان فرهنگ عامی که خلق‌ها آن را پاس بدارند و در مسائل گوناگون تمدنی خود براساس آن و به دور از تلاش‌های بهره‌کشی و فضای شک و تردید نسبت به یکدیگر با همدیگر برخورد و تعامل داشته باشند. از جمله اولویت‌های مسأله گفت‌وگو - هر گفت‌وگویی که باشد - ضرورت شکل‌گیری آن بر پایه باورهای از پیش توافق شده است تا این باورها به مثابه پرتوهای روشنگری که گره‌های مطرح در این روند را بگشایند و راه‌های بسته مربوط به روند گفت‌وگو را باز کنند و در موارد اختلافی داوری نمایند، مورد بهره‌گیری قرار گیرند.

به گمان ما ایمان به فطرت از جمله باورهای مشترک در میان تمامی ادیان آسمانی است. منظور از فطرت نیز آن است که آدمی آفریده‌ای الهی است که حکمت خداوندی در وجود و سرشت اصلی وی، مجموعه مسائل بدیهی و توانایی‌های عقلی و گرایش‌ها و غرایزی را که حرکت طبیعی و تکاملی در نظر گرفته شده برای او را تضمین کند، به ودیعه نهاده است.

ادیان نیز آمده‌اند که به تعبیر حضرت علی (علیه السلام) نهفته‌های عقل او را برجسته سازند و فضای مناسب و مساعدی برای بروز و ظهور توانایی‌های نهفته وی ایجاد کنند و راهی انسانی و کاملاً متفاوت با رفتار و حرکت کور حیواناتی که فاقد آن توانایی‌ها و ظرفیت‌ها هستند، فرارویش قرار دهند.

مسائل بدیهی که توانایی شناخت خویش و شناخت جهان هستی و شناخت واقعیت و فلسفه هستی و روابط موجود میان اشیاء را به انسان می‌بخشد؛ این مسائل بدیهی از جمله عبارت‌اند از: ایمان به اصل علت و معلولی، ایمان به اصل محال بودن جمع دو نقیض یا رفع دو نقیض و برخی مسائل دیگر است؛ این قبیل مسائل ریشه در باور و وجدان انسانی دارد و نیازی به استدلال در مورد آنها نیست؛ در غیر این صورت به بن‌بست منتهی می‌شود زیرا استدلال‌ها خود

همچنان که می‌دانیم بسته به پذیرش یا باور آنهاست.

توانایی‌های عقلی نیز همان توانایی وجود انسانی در تأمل و اندیشه و مجردسازی مسائل از شرایط پیرامونی آنها و فراتر رفتن از مرحله جزئیات به مرحله کلیات و مقایسه اشیاء با یکدیگر به منظور رسیدن به تصورات جدید و برنامه‌ریزی‌های ذهنی برای مراحل که در عرصه واقعیت موجود، حضوری ندارد و... است. این قدرت ذهنی از ویژگی‌های انسان و در واقع راز روند تکاملی، خلاقیت و رشد او به شمار می‌رود.

و در مورد گرایش‌ها و امیال غریزی، می‌توان گفت که همین گرایش‌هاست که آدمی را به سوی کمال و در راستای استفاده از امکانات و توانایی‌های خود سوق می‌دهد. از جمله این امیال می‌توان به میل به کمال، حرکت به سوی کمال مطلق، کوشش در رفع ناتوانایی‌های موجود در خود و سرسپردگی به این مطلق توانا و ادای حق و سپاس نعمت‌ها و به جای آوردن حق طاعت او... اشاره کرد. اینها همه در سرشت انسانی ریشه دارد هرچند ممکن است به لحاظ نمودها و شیوه‌های بروز، گوناگون باشند و ای بسا شبهاتی آنها را بپوشاند یا سرکوب کند. از دیگر غرایز می‌توان به غریزه حبّ نفس و کوشش در تحقق خواسته‌های خویشتن اشاره کرد. این غریزه از جمله غرایز اصلی در انسان است و برخلاف تصور مارکسیسم که روزگاری آن را روبنایی تلقی می‌کرد و معتقد بود که می‌توان آن را از وجود انسانی و با حذف مالکیت خصوصی حذف کرد نمی‌توان آن را نادیده گرفت و از میان برداشت.

از دیگر غرایز می‌توان به تفنن‌های هنری و ابراز شعف و شادی از تماشای عناصر زیباشناختی فراوانی که در این جهان وجود دارد، اشاره کرد.

در اینجا در پی برشمردن همه عناصر فطری نیستیم و می‌خواهیم این حقیقت را نتیجه‌گیری کنیم که باور داشتن به اینکه «عدالت همیشه خوب است» و «چیز خوب را باید انجام داد»، از جمله باورهای فطری است که نیاز به دلیل ندارد. اگر انسان قانع شود و باور داشته باشد که موضوع معینی خوب است بدون کمترین

تردیدی باور پیدا می‌کند که این کار خوب را باید انجام دهد؛ این موضوع مطلق است و حکم وجدان انسانی در آن است که «اطاعت از منعم حقیقی و مالک حقیقی جهان هستی و انسان» از موضوع‌های مطلق است و اختلاف‌بردار نیست. مسائل دیگری چون راستی، امانت، مهربانی، ایثار و صلح نیز از جمله مسائلی است که به عنوان مصداق‌های مسأله عدالت، به مثابه یک اصل در وجود انسانی کاشته شده‌اند.

این مسائل در اصل «خوب» هستند. منظور از عبارت «در اصل» آن است که چه بسا حالت‌هایی مطرح شود که در آنها این اصل، حسن طبیعی و فطری خود را از دست بدهند و دیگر نتوان آنها را تجلی عدالت و مصداق‌های واقعی آن قلمداد کرد و تجلی ستم و تجاوز، تلقی می‌گردند. از این نکته نتیجه‌گیری می‌کنیم که فطرت انسانی در معرض دو نوع حکم است:

یکی حکم مطلق است و خود عدالت و اطاعت از آفریدگار حکیم از جمله مثال‌های آن است.

و **دیگری حکم مقید و نسبی است و به عنوان مثال راستی و صلح را شامل می‌گردد.** گاهی «راستی» بر اثر پیامدهایی که ممکن است در بر داشته باشد، نه عدالت که ستم است؛ صلح نیز چنین است و گاهی به گستاخی به حرمت‌های انسانی می‌انجامد و در این صورت دیگر «حُسن» نیست. اگر «عدالت» را یک ارزش مطلق بدانیم، صلح ارزشی نسبی است که در صورتی برای تحقق آن می‌کوشیم که وجهی از عدالت باشد و چنانچه به ظلمی بینجامد آن را رد می‌کنیم. ولی پرسش اصلی این است که: معیارها و ملاک‌های عدالت کدام‌اند و چگونه می‌توان از تحقق آنها مطمئن گردید؟

ادیان آسمانی همگی بر دو معیار انگشت می‌گذارند:

معیار نخست: معیاری تعبّدی است که در آن از علم عالم مطلق که خداوند متعال است یعنی آموزه‌های ثابت دین، استفاده می‌کنیم و اطمینان داریم که از

سوی خداوند سبحان صادر شده‌اند زیرا پیش از آن از علم همه جانبه و از لطف و رحمت او به آفریده خود (انسان) و نیز از عدالت و برخورداری او از تمامی صفات کمال مطمئن گشته‌ایم. خداوند جز خیر برای انسان نمی‌خواهد و او را فریب نمی‌دهد و تمامی واقعیت‌ها را در برابرش قرار می‌دهد و همه گونه نیکی و خیر برایش می‌خواهد.

معیار دوم: معیاری وجدانی است و کافی است در اعماق وجود آدمی و باورهای وی تأمل شود و در واقع به خود فطرت مراجعه گردد. آنچه در کشف ژرفای فطری انسان به یاری ما می‌آید عبارت از آن است که این باور - هر باوری که باشد - از ملزومات طبیعت انسانی است، لذا آن را در میان انسانهای گوناگون و با شرایط و حالت‌های فردی و اجتماعی متفاوت و زمانها و مکانهای مختلف نیز می‌توان یافت.

برای مطمئن شدن از این معنا، می‌توان این پرسش را در برابر هر انسان مطرح ساخت: آیا رفتار فلان کس رفتاری انسانی است یا حیوانی؟ مثلاً کشتار یتیمان و ناتوانان و مستضعفان به قصد سرگرمی و هوا و هوس را رفتاری انسانی می‌دانی یا حیوانی؟ بدون تردید چنین رفتاری از نظر هر کس، رفتار وحشیانه‌ای تلقی می‌شود و قرآن کریم نیز گاهی انسان را به تأمل وجدانی و باورهای فطری‌اش حواله می‌دهد: «**اٰخِلْ لَكُمْ الطّٰیِبٰتِ**» (مائده - ۵) (چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده...) و تعیین مصداق طیبات را به انسان وامی‌گذارد: «**قُلْ اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ**» (اعراف - ۳۳) (بگو: پروردگار من فقط زشتکاری‌ها را حرام گردانیده است.) و امر تعیین پلشتی‌ها را نیز به انسان وامی‌گذارد و خروج از حالت انسانی را فسق و انحراف از طبیعت تلقی می‌کند: «**نَسُوا اللّٰهَ فَاَنسَاهُمْ اَنفُسَهُمْ اَوْلٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ**» (حشر - ۱۹) (و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او نیز آنان را دچار خودفراموشی کرد).

بدین ترتیب به این حقیقت می‌رسیم که:

ادیان به فطرت انسانی ایمان دارند و این فطرت است که مقرر می‌دارد عدالت به طور مطلق، مطلوب است و «صلح» در صورتی مطلوب و خواستنی است که یکی از مصداقهای عدالت و تجلیات آن باشد. از این روست که تأکید و پافشاری بر «صلح عادلانه»، تأکیدی صحیح و انسانی است.

صلح جهانی و موضع ما:

گفتیم تردیدی نیست که امنیت، خواسته‌ای انسانی و فطری است که ریشه در مهم‌ترین غریزه موجود در فطرت انسان یعنی غریزه حبّ نفس (عشق به خویش) دارد. این غریزه هماهنگ با دیگر غرایز در راستای تحقق راه انسانی متعادل و متوازنی به سوی هدف‌های والای تکاملی انسان، عمل می‌کند. تنها وجود انگیزه‌های غریزی برای تأمین روندی متعادل کافی نیست و باید فضای طبیعی ذات فردی و ذات نوعی فراهم آید تا آن انگیزه‌ها، آن را به سوی هدفهای موردنظر سوق دهد.

در راستای تأکید بر گرایش‌های فطری در فراهم آمدن فضای امن، عنایت الهی بدیهیات حکمت و گرایش به عدالت و تنفر از ستم و تجاوز را نیز در آدمی به ودیعه نهاده و توان تعیین بسیاری از مصداقهای عدل و ظلم را به وی بخشیده است و همین توانایی راه پیوند با آفریدگار جهانیان و تقدیم مراتب ارادت و سرسپردگی به او را برای وی هموار کرده است و در این صورت افق‌های وحی برای او گشوده می‌شود و با برنامه‌های مهرورزانه آسمانی - که نقشه کامل راه را در اختیارش می‌نهند و رسیدن به اهداف او را تضمین می‌کنند - آشنایش می‌سازد. بنابراین امنیت نیازی انسانی و دائمی است که شرایط مختلف، تغییری در آن ایجاد نمی‌کند و پدیده‌ای عرضی نیز نیست که گفته شود معلول اوضاع اجتماعی معینی است و با تغییر این اوضاع، تغییر می‌یابد، از آنجا طبیعی است که نیاز به نظام جامعی برای تضمین حمایت از امنیت فردی و اجتماعی در کل مسیر دور و دراز بشری قابل تصور باشد.

برای مسأله حمایت از صلح و امنیت نیز با توجه به اینکه فطرت از جمله معیار سنجش تمامی حقوق انسانی است جز در چارچوب خود مسأله تکامل انسانی، نمی‌توان حد و مرزی برای آن تصور کرد. همین فطرت است که حمایت از امنیت انسانی برای تحقق هدف بزرگ را تحمیل می‌کند و در این صورت امنیت هرگز حد و مرزی نمی‌شناسد مگر آنکه از وظیفه و نقش حیاتی خود فراتر رود و به عنوان عنصری علیه امنیت مطرح گردد که در چنین حالتی ضمانت آن معنایی نخواهد داشت.

وگرنه چگونه می‌توان فطرتی را تصور کرد که در عین اعلام نیاز به امنیت به فرد اجازه دهد امنیت خویش یا امنیت دیگران و از آنجا امنیت کل روند حرکت بشری را بی‌آنکه رادع و مانعی بر سر راهش قرار داشته باشد و حتی امنیتش مورد تهدید قرار گیرد از میان ببرد؟

گفت‌وگوی اسلام و مسیحیت موانع و راه‌حل‌ها^۱

اگر حضرت مسیح (علیه السلام) به این سرزمین پاک قدم گذارد تا آن را مقدس گرداند و با خداوند بزرگ پیوندش دهد و اگر کاروان تشنگان تاریخ به پای چشمه‌های این سرزمین پاک آمدند و از آن سیراب گشتند و از پاکی و صفای آن، دیگر تشنگان را نیز سیراب ساختند و تمامی گرسنگان معرفت و حقیقت را تغذیه کردند و اگر صفات و ویژگی‌هایی که این ملت بزرگ از آن برخوردار است در آسمان جهان کنونی ما درخشش ویژه خود را داشته و اگر مقاومت امروز با چنان نیروی حقیقتی چشم‌ها را خیره کرده است، همه تشنگان و تمامی عاشقان و شیفتگان در هرجا حق دارند که به این سرزمین قدم گذارند و اوضاع اکنون آن را نیز از نزدیک و همراه با مقاومت آن، نظاره‌گر باشند و در این

۱ - سخنرانی در دانشگاه مسیحی حکمت در لبنان، به تاریخ ۱۹۹۷/۶/۳ م.

صورت هیچ شگفت نیست که این حقیر نیز حضور یابد و باشکوهترین دوران زندگی خود را در میان شما سپری کند. من باور دارم که بسیاری از جنبه‌هایی که گفت‌وگوی پیروان ادیان ابراهیمی توحیدی بر آنها استوار گشته به دلیل تنگ‌نظری‌ها و تعصب‌ها و ادعای محترکان حقیقت و منع آن از دیگران، همچنان مجهول مانده و بشریت - تأکید می‌کنم بشریت - را از بسیاری از دستاوردهایی که می‌توانست برای نسل‌های پیاپی مثمرثمر باشد محروم ساخته است.

هدف پیامبران

اسلام، به انسان به عنوان جانشین خدا و به دین به منزله هدیه خدا و برخاسته از مهر و لطف الهی نسبت به بشریت می‌نگرد. مگر خداوند متعال آفریننده بشریت نیست؟! و به همین دلیل نسبت به همه زوایای درون آدمی آگاه است و از هرکس دیگر صلاح و مصلحت انسان و آنچه به هدف آفرینش وی رهنمون می‌گردد می‌شناسد؛ من روی این نکته انگشت خواهم گذارد.

خطاست اگر کسی تصور کند خداوند به چیزی نیاز داشته که دست به آفرینش زده است. او بی‌نیاز مطلق است و لطفش اقتضا کرده که این انسان را بیافریند تا راه کمال بپوید؛ کمال آدمی در نزدیک شدنش به خداست. بنابراین دین یک هدیه است و روند دینی روند واحدی است همچنان‌که شالوده‌های آن نیز یکی است. این یک حقیقت اصیل قرآنی است و طبق منطق قرآنی، پیامبران تنها برای تحقق دو هدف زیر مبعوث شده‌اند:

هدف نخست: هموار ساختن زندگی برای خدا و ژرفا بخشیدن به ویژگی‌های شخصیت فردی، اجتماعی و دینی.

هدف دوم: مبارزه علیه نمودهای طاغوت و طغیان، نمودهای طاغوت نیز به معنای هرگونه انحراف از مسیر پاک فطرت و هرگونه کوتاهی و کثی نسبت به روند حقیقی انسانیت است. قرآن کریم می‌گوید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»

(نحل - ۳۶) (در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگویند] خدا را بپرستید و از طاغوت [= فریبگر] بپرهیزید.) آیا پیامبری را دیده‌اید که از این هدف منحرف گشته باشد؟ اگر چنین است و هر آنچه پیامبران گفته و کرده و آورده‌اند در راستای نیل به همین هدف باشد و اگر حقیقت چنین است هر نوع نزدیکی پیروان ادیان به یکدیگر به مفهوم پربار ساختن اندیشه انسانی و توان بیشتر بخشیدن به روند حرکت بشریت و پایداری و استواری فزونتر و تأکید و پافشاری بیشتر بر اهداف مورد نظر آنهاست.

اصل قرآنی «تقریب»

در پی سخن گفتن از تاریخ روابط اسلام و مسیحیت نیستم زیرا بسیاری از شما در این زمینه از من آگاه‌ترید. همچنان که در پی سخن گفتن از احترام ویژه‌ای که قرآن برای آموزه‌های پیامبران دیگر و به ویژه آموزه‌های حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) قایل است نیز نیستم. ما در اینجا علمایی داریم که خوب می‌دانند بسیاری از متون اسلامی، عیناً از آموزه‌های حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) الهام گرفته‌اند؛ عیناً الهام گرفته‌اند تا به پیروان خود بگویند این آموزه‌ها، آموزه‌هایی آسمانی‌اند و اسلام آمده تا به این آموزه‌ها عمق و ژرفای بیشتری ببخشد و چه خوب می‌شد اگر اندیشمندان، این متون دینی را استخراج می‌کردند تا همگی عمق اثر گذاری آموزه‌هایی که از سرچشمه واحد وارد فرهنگ اسلامی ما شده‌اند را دریابیم.

بنابراین در پی مطرح ساختن نیستم. یادآوری می‌کنم تا نتیجه‌گیری به عمل آورم. همچنین می‌خواهم سابقه طولانی درگیری‌ها مسلمانان به عنوان کشور و مسیحیان به عنوان کشور را فراموش کنم. تاریخ طولانی از این درگیری‌ها رقم خورده که طی آنها گاه اسلامیان به قلب جهان مسیحی تاختند و گاهی نیز نیروهای مسیحی قلب جهان اسلام را نشانه گرفتند و در این میان جانهای

بسیاری تباه گشت به نام اسلام و به نام مسیحیت و در کمال تأسف تمدنهای متعددی از صفحه تاریخ محو شد. حال آنکه مناسب‌تر و شایسته‌تر آن بود که طبق قاعده بزرگ قرآنی، می‌نشستیم و با یکدیگر گفت‌وگو می‌کردیم:

«تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ» (آل عمران - ۶۴) (بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد.)

بنابراین از همه این حوادث در می‌گذرم؛ از حوادث اندلس درمی‌گذرم، از جنگ‌های صلیبی در می‌گذرم و حتی گاه از درگیری‌های سواحل آفریقا و جنوب آسیا نیز در می‌گذرم تا به واقعیت‌های کنونی برسیم. از همه نوشته‌هایی که متأسفانه از خاستگاهی تعصب‌آمیز یا کین‌توزانه نشأت گرفته‌اند - بی‌آنکه میان نوشته‌های مسیحی و اسلامی تفاوتی قایل شوم - درمی‌گذرم؛ همه کسانی که از مخالفت با حقیقت آغاز می‌کنند محکوم هستند، همه کسانی که از خاستگاه کینه و تعصب قلم به دست می‌گیرند و می‌نویسند، غیرقابل قبول‌اند و پذیرفته شده‌ها و پذیرفتنی‌ها تنها کسانی هستند که از خاستگاه حقیقت و خدمت به بشریت، حرکت می‌کنند.

نقاط ضعف در روند گفت‌وگو

گفت‌وگوی اسلام و مسیحیت چندان قدمتی ندارد هرچند تماس مسلمانان و مسیحیان با یکدیگر سابقه‌ای طولانی دارد. گفت‌وگوی آنها به صورت کنونی تقریباً پدیده نوظهوری است گو اینکه بیشتر کوشش‌های مربوط به گفت‌وگوی اسلام و مسیحیت گرفتار نقاط ضعف فراوانی شده که اجازه می‌خواهم بر برخی موارد اساسی آنها اشاره‌ای داشته باشم:

یکم: گفت‌وگو بی‌آنکه میزان تأثیر رسیدن به نوعی باور در آن جنبه از زندگی عملی را درک کند بیشتر بر عنصر عقایدی صرف و تنها بر گفت‌وگوی مدهوش انگشت می‌گذارد. طبیعی است که در این میان سوء استفاده‌ها از هر دو سو بسیار نیرومند باشد؛ فراموش کردن صحبت از جنبه‌های فکری یا جنبه‌های ایدئولوژیک مبتنی بر شالوده‌ها و اصول مشترک، فراموش کردن صحبت از ارزش‌های اخلاقی مورد باور طرفین و فراموشی سخن گفتن از ارزش‌های اجتماعی که هر دو طرف بدان ایمان دارند همه و همه تمامی تلاش‌های مربوط به گفت‌وگو را با ناکامی روبه‌رو ساخته است.

دوم: هر گروهی که وارد گفت‌وگو می‌شد تو گویی وارد صحنه کارزار برای ثبت پیروزی‌های خود می‌شد و به طرف دیگر می‌گفت تو بر باطل و من، بر حقم و باطل باید حذف شود و حق پابرجا بماند. وقتی این روحیه غیرمنطقی محور گفت‌وگو باشد هرگز نمی‌توان انتظار نتیجه مثبتی از آن داشت. اجازه دهید آیه‌ای از قرآن مجید برای شما نقل کنم که در آن به رسول خدا حضرت محمد(ص) به عنوان کسی که نهایت ایمان را به رسالت خود دارد می‌گوید تو باید با حذف تمامی پیشداوری‌ها و دانسته‌های ذهنی خود وارد گفت‌وگو با دیگران شوی و به طرف خود بگویی: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (سبأ - ۲۴) (و در حقیقت یا ما یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم). ممکن است تو بر حق و من بر باطل باشم؛ عکس این هم درست است و ای بسا هر یک از ما بخشی از حقیقت را همراه داشته باشیم و در صورتی که همراه یکدیگر باشیم تمامی حقیقت در اختیارمان خواهد بود.

سوم: اینکه هرکس در پی گفت‌وگوی با دیگری است ابتدا از وی می‌خواهد که او را به رسمیت بشناسد. مثلاً فرد مسلمان به مسیحی می‌گوید اول مرا به رسمیت شناس تا با تو گفت‌وگو کنم. مسیحی هم به مسلمان می‌گوید ابتدا مرا به رسمیت شناس تا گفت‌وگو کنم. در این میان موانعی وجود دارد ولی تفاهم

بر حداقلی از به رسمیت شناختن باید وجود داشته باشد و مثلاً کافی است به یکدیگر احترام بگذاریم به گونه‌ای که نه مسلمان اسیر و زندانی خویش باشد و نه مسیحی زندان متون مقدس مورد قبول خود بماند و در این صورت گفت‌وگو، ثمربخش خواهد بود.

چهارم: گفت‌وگو میان دو نفر یا دو طرفی صورت می‌گرفت که هر یک نسبت به دیگری تردیدهایی داشت. فرد مسلمان به گفت‌وگو می‌نشست و به مسیحی می‌گفت تو برای تحقق اهداف سیاسی خود با من به گفت‌وگو می‌نشینی. فرد مسیحی نیز وقتی وارد گفت‌وگو با مسلمان می‌شد به او می‌گفت تو برای اهداف سیاسی دیگران تن به گفت‌وگو داده‌ای. در چارچوب شک و تردید هم نمی‌توان انتظار ثمری از گفت‌وگوها داشت.

پنجم: گفت‌وگوها به صورت خودجوش بود و هیچ نهاد یا مؤسسه‌ای آنها را سازماندهی نمی‌کرد و آنهایی که گفت‌وگو می‌کردند از آن جایی که پیشینیان بدان رسیده بودند آغاز نمی‌کردند و بیشتر به صورت گسسته انجام می‌شد و از سابقه گفت‌وگوها استفاده‌ای نمی‌شد یا لاقلاً من از طرف مسلمانان چنین وضعی را شاهد بودم.

و نکته پایانی که مایلم بدان اشاره کنم هر دو طرف فاقد مرجعیت اصلی در گفت‌وگوها بوده است؛ مثلاً فرض کنید من شما را قانع کردم یا شما مرا قانع کردید یا هر دو در مورد برنامه‌ای توافق کردیم. چه کسی این برنامه مشترک و پذیرفته شده ما را می‌پذیرد؟ آیا بهتر نیست مرجعیتی دینی وجود داشته باشد که به نیابت از این طرف و مرجعیت دیگری به نیابت از طرف دیگر بر موارد توافقی ما به عنوان قاعده‌ای برای همگان مهر تأیید بزنند؟!

این بود مجموعه از نکاتی که مایل بودم مطرح کنم. نکات دیگری نیز وجود دارد که متعرض آنها نشدم ولی وقتی می‌خواهیم وارد مرحله تازه‌ای از گفت‌وگوها شویم به کارمان می‌آیند. معتقدیم طبیعی است که مرجعیت‌های دینی

عهده‌دار هماهنگی مواضع هر طرف گردند و خود، از میان برداشتن رسوبات روانی و تاریخی و کنار گذاردن آنها را بر دوش گیرند. ممکن است نتوانیم از این رسوبات رهایی پیدا کنیم ولی اجازه دهید حداقل به هنگام گفت‌وگو آنها را کنار گذاریم تا گفت‌وگویمان به نتیجه برسد.

در اینجا می‌خواهم بگویم ترجیح می‌دهم گفت‌وگوها به جای گفت‌وگوی کلامی - لاهوتی صرف، گفت‌وگوی فکری - علمی باشد و در این راستا چه بسیار مسائلی که می‌توان به لحاظ فکری مورد بحث و بررسی قرار داد؛ مگر مسأله جنگ و درگیری تمدنها مسأله‌ای نیست که سزاوار اندیشه و گفت‌وگوی دو جانبه باشد؟! آیا تمدنها باید درگیر جنگ و نبرد باشند؟ آیا سرنوشت همه ما آن است که همواره در جنگ و ستیز باشیم و حتی در رؤیا هم به صلح نیندیشیم؟ آیا مجالی برای عرصه‌های مشترک در داد و ستدهای تمدنی وجود ندارد؟ آیا ما همه موظفیم به عنوان مثال تابع «ساموئل هانتینگتون» یا نظریه‌های «برایان» و امثال او باشیم؟ یا فرصت خوبی برای همکاری‌های مؤثر میان پیروان ادیان مختلف وجود دارد؟

عرصه‌های مشترک گفت‌وگو

الف: حقوق بشر

به عنوان مثال حقوق بشر، مسأله بسیار مهمی است که می‌تواند مشترکاً مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد و پیرامون آن همکاری انجام شود. آیا این درست است که گفته شود دین در برابر حقوق بشر قرار دارد؟ من از خاستگاه اسلامی - مسیحی بر این باورم که تنها دین است که به چیزی به نام فطرت ایمان دارد: «فَطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (روم - ۳۰) (با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است آفرینش خدای تغییرپذیر نیست این است همان دین

پایدار). ایمان دارم که فطرت بدین معناست که خداوند سرشت انسانی را به گونه‌ای آفریده که به طور طبیعی به سوی محبت و نیکی حرکت می‌کند؛ مگر متنی را که رئیس دانشگاه بر ما خواند نشنیدید؟ اگر همه مفاهیم دانش و معرفت و ایمان را هم نداشته باشی ولی فاقد محبت باشی، ارزشی نداری. فطرت سرچشمه محبت‌هاست و مجموعه انگیزه‌ها و نیروهایی است که انسان آنها را داراست و او را به سمت کمال سوق می‌دهد.

ما اگر انسان را از فطرتش جدا کنیم، انسانیت او را از وی گرفته‌ایم؛ فرق انسان و چوب در چیست؟ با چوب اگر درب بسازی یا آن را بسوزانی به فطرتش دست نزده‌ای ولی اگر انسان رفتاری ناهنجار داشته باشد می‌گویند این رفتار، وحشیانه است، انسانی نیست. چه چیزی رفتار انسانی را از رفتار غیرانسانی متمایز می‌سازد؟ مگر همانی که وجدان بدان می‌خواند نیست؟ وجدان هم که بخشی از فطرت است. منظومه حقوق نیز بر اساس فطرت شکل می‌گیرد و بر همین اساس است که منظومه اخلاق و منظومه معرفت انسانی استوار می‌گردد.

وقتی فلاسفه عقل‌گرا می‌گویند انسان براساس بدیهیات عقلی از زندان ذات بیرونی خود حرکت می‌کند به این نکته اشاره دارند که مسائلی در فطرت آدمی غرس شده که بدیهی است و جای بحث و مناقشه ندارد؛ ایمان به علیت، ایمان به محال بودن اجتماع نقیضین، ایمان به وجود جهان خارج و... اینها مسائلی فطری است که با کمک آنها نقبی به جهان خارج می‌زنیم و بدون آنها، زندانی درون خویش هستیم. فطرت، عرصه بسیار مناسبی برای گفت‌وگوی ما با یکدیگر است. من ایمان دارم که معرفت، تقسیم شده است و اندیشه انسانی در صورت تلاش و کوشش با توفیقات الهی یار می‌گردد و عرصه‌های تازه‌ای را می‌گشاید پس چرا از عرصه‌های فکری‌ات استفاده نکنم و تو نیز از عرصه‌های فکری من بهره‌گیری نکنی؟ مگر ایمان به ارزش‌های خانوادگی و ارزش‌های انسانی، برخاسته از خود دین نیست؟!

من تجربه‌ای از «کنفرانس جمعیت و توسعه» را برای شما نقل می‌کنم. این کنفرانس بزرگی که در قاهره برگزار شد و سندی برای آن تدارک شد که سرشار از تصورات مادی و فردی و درهم‌شکننده همه روابط اجتماعی و خانوادگی بود و پر از متن‌هایی که با وجدان دینی ما مغایرت داشت. این متون به برهنگی جنسی و حتی به طرح اصطلاحاتی فرامی‌خواندند که با حقوق بیگانه‌اند. آیا کسی از حقوق‌دانان چیزی با عنوان حقوق جنسی (Sexual Rights) شنیده است؟ این سند، چنین حقوقی را به شدت مطرح می‌سازد و تأکید می‌کند که «حقوق جنسی» بدین معناست که هرکس حق هرگونه پیوند جنسی را دارد و کسی حتی پدر و مادر و خانواده مطلقاً حق نظارت بر این نوع پیوند را ندارند و انواع دیگری از هم‌بستری خارج از ازدواج همچون ازدواج، مقدس هستند و تعریفی از آنها نیز ارائه می‌شود. حتی این سند به تغییر تعریف خانواده فرامی‌خواند و خارج از آنچه در ادیان می‌شناسیم یعنی پدر و مادر و فرزندان و روابط قانونی و حقوقی میان آنها و اینکه چنین خانواده‌ای سنگ بنای جامعه را تشکیل می‌دهد، تعریف تازه‌ای از خانواده ارائه می‌دهد و آن را به صورت هر مجموعه‌ای که مال واحدی در آن هزینه می‌شود، تعریف می‌کند. آیا می‌دانید که این به چه معناست؟ به این معناست که اگر شما با مجموعه افرادی روبه‌رو شدید که در یک جا جمع آمده و مواد مخدر استفاده می‌کنند اینان نیز یک خانواده هستند! یا مثلاً اگر مجموعه‌ای از منحرفان جنسی را دیدید (عذرخواهی می‌کنم) اینان یک خانواده هستند؛ معنای این کار، در هم شکستن همه روابط خانوادگی است و هرگاه خانواده بمیرد، جامعه مرده است و وقتی جامعه می‌میرد، همه قواعد اصلی برقراری نظم و دین نیز می‌میرند.

این سند در برابر جهانیان مطرح شد و کشورهای زیادی آن را مورد بحث و بررسی قرار دادند. بسیاری زیر بار شرکت در این بحث نرفتند. ما گفتیم چرا وارد بحث نشویم؟ وارد صحنه می‌شویم و نظر خود را مطرح می‌کنیم. همین کار را

هم کردیم. کشورهای «نوردیک» اصرار داشتند که سند همان‌گونه که هست و بی کم و کاست مورد تصویب قرار گیرد ولی ما گفتیم که دین ما اجازه این کار را نمی‌دهد. با واتیکان همکاری بسیار جالبی داشتیم و توانستیم بسیاری از نقاط ضعف این سند را با این همکاری، تغییر دهیم. سرانجام نیز این سند تا حد بسیاری با نقاط ضعف بسیار کمتری منتشر شد. آیا این خود عرصه خوبی برای همکاری ما با یکدیگر نبود؟ من به واتیکان نگفتم که تو بر حق هستی؛ واتیکان هم به من نگفت که تو برحقی. من نیز آن نخواستم که ابتدا مرا به رسمیت بشناسند ولی با خود گفتم در این مورد که اتفاق نظر داریم همکاری می‌کنیم.

ب: رهبری و شورا

در اینجا مسأله‌ای وجود دارد که فکر نمی‌کنم بر شما پوشیده باشد و آن رابطه میان رهبری و شورا یا حکم فردی و حکم شورایی است؛ آیا این مسأله در میان کلیساها هم مطرح نیست؟ مثلاً کسانی هستند که به ولایت پاپ ایمان دارند و کسان دیگری که به ولایت شورای عامی که ویژه یک فرد نیست، ایمان داشته باشند؟ آیا این موضوعی مسیحی است؟ من به شما می‌گویم که موضوعی اسلامی است. حتی زمانی که ما بر به اصطلاح تاج و تخت شاهنشاهی پیروز شدیم - که تاج و تختی از خون و آهن بود - با این مشکل روبه‌رو گشتیم. آیا امام در حکمی که صادر می‌کند آزاد است و دارای ولایت کاملی است - که ما آن را «ولایت فقیه» نامیدیم - و اگر چنین باشد نقش مردم چه می‌شود؟ یا اینکه به مردم واگذاریم که چگونه و چه کسی را انتخاب کنند و چه قانونی را می‌خواهند؟ این با آموزه‌های اسلام و نظام اسلامی که خود مردم آن را انتخاب کرده‌اند، همسویی ندارد. در این باره گفت‌وگوهای درازی صورت گرفت و سرانجام به این فرمول‌ها رسیدیم: فرمول رهنمودهای رهبر و رهبری صحنه از سوی ولی فقیه و نیز دخالت مردم از طریق انتخاب پارلمان و ریاست جمهوری و... با قدرت تمام و چنانچه حکومت با بن‌بستی روبه‌رو شد ولایت رهبر برای

گشودن این بن بست وارد عمل می شود. این همکاری بسیار جالب بود و نظامی را برقرار کردیم که نظام شورایی در سایه ولایت فقیهش نام نهادیم. این هم موضوعی است که می توان درباره آن بحث کرد.

ج: یورش مادی غرب

در دیداری با اسقف بزرگ کلیسای ارتودوکس روسیه به من گفتند: ما در روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی، در معرض یورش فرهنگی مادی غرب قرار داریم؛ شما نیز در معرض این هجوم قرار گرفته اید و تجربیات خوب و ارزنده ای در این مورد دارید. بیایید با همدیگر همکاری کنیم تا ما از این تجربیات استفاده کنیم و شما نیز از تجربیات ما استفاده کنید تا بتوانیم با یورش های مادی غرب رویارویی کنیم. مگر همه ما علیه الحاد و ماتریالیسم نیستیم؟ آری! ما همگی گرایش های ماتریالیستی را رد می کنیم زیرا جملگی به خداوند متعال ایمان داریم. این هم عرصه ای است که می توانیم همکاری های زیادی با یکدیگر داشته باشیم.

گفت وگو با پیروان همه ادیان

در این مورد نمی خواهم سخن را به درازا کشانم و تنها در پی آنم که فرصتی برای طرح پرسش ها فراهم آید تا شاید با بخشی از آنچه در اذهان می گذرد و پرسش هایی که وجود دارد آشنا شوم. شاید بتوانم توضیحاتی در مورد این پرسش ارائه دهم. ولی می خواهم بگویم که ما این کار را شروع کردیم و اصرار داشتیم که باب گفت وگو با پیروان همه ادیان (مسیحی، یهودی و زرتشتی) را بگشاییم. ما زرتشتی ها را نیز اهل کتاب قلمداد می کنیم لذا باب گفت وگو با آنها را نیز باز کرده ایم. ما حتی با پیروان ادیان غیرالهی مانند بودیسم و هندویسم هم گفت وگو می کنیم زیرا معتقدیم که این ادیان دارای ریشه های الهی اند. ما گفت وگو با غرب را از نظر فکری آغاز کرده و به نتایج بسیار خوبی هم

رسیده‌ایم. من افتخار می‌کنم که با رهبران کلیسای کاتولیک و ارتدوکس، «شورای جهانی کلیسا» و کلیسای انجیلی و ایرلندی، با رهبران کلیسا در کرواسی و کلیسای آمریکایی و بسیاری دیگر دیدار کرده‌ام. ما با آنها گفت‌وگوهای گوناگون و سمینارهای پیوسته و مداومی داشته‌ایم. من افتخار می‌کنم دعوت جناب آرام اول کانیلوکوس را پذیرفتم؛ مرد فعال و پیگیر گفت‌وگوها و کسی که در ایران به دیدار ما آمد و افتخار دیدارش نصیبمان شد. او در این دیدار با برادران ارمنی در ایران دیدار کرد و به شرم خود دید که همچون دیگر ایرانیان در این کشور زندگی می‌کنند، فداکاری‌هایی که می‌کنیم، می‌کنند و همان احساسی را که داریم دارند و از تمامی آنچه ما برخورداریم، برخوردارند. آنها چون بخشی جدایی‌ناپذیر از وجود ایران‌اند. من نهایت افتخار را دارم که در اینجا با رهبران معنوی کلیساهای مختلف و علمای مسلمان دیدار می‌کنم و با چهره‌های بسیار برجسته و نازنینی آشنا می‌شوم.

پیش از پایان بخشیدن به سخنانم مایل‌م به ویژه مراتب سپاس خود را از این دانشگاه و رئیس محقق و بزرگ و استادان و همه دست‌اندرکاران آن اعلام دارم زیرا این دانشگاه خدمات گرانبغایی به اندیشه تقدیم کرده است. از خداوند متعال مسئلت دارم تا همه ما را در راه حق قرار دهد. اینک آماده‌ام تا اگر اجازه فرمایید به پرسش‌ها پاسخ دهم.

پرسش‌ها و اظهارنظرها اسقف بسترس، اسقف بزرگ بعلبک

وقتی از شما این اندیشه‌ها و نظرها را شنیدیم احساس کردیم که شما، آنچه ما در ذهن و اندیشه داریم باز می‌گویید. ما این گشودگی و تسامح شما را سپاس می‌گوییم. از نزدیکی شما به خویش تشکر می‌کنیم و امیدواریم همگان - مسلمان و مسیحی - نیز به همین اندازه گشودگی و تسامح و همدلی و همجوشی و نزدیکی به یکدیگر داشته باشیم. در کمیته گفت‌وگوی اسلامی - مسیحی رئیس

گروه مکلف از سوی اسقف‌های بزرگ لبنان بودم؛ ما شروع به نوعی همکاری میان مسیحیان و مسلمانان کردیم و برای برگزاری یک کنفرانس مسیحی - اسلامی برای انتشار این ایده تدارک می‌دیدیم و ان‌شاءالله سال آینده طی کنفرانسی، فشرده‌نتایجی را که اندیشه مسیحی و به نوعی خاص اندیشه کاتولیکی را پس از دومین مجمع واتیکان بدان رسیده است، مطرح سازیم. خیلی خوشحال شدم که دیدم در سخنرانی ارزشمند شما فشرده‌ای از آنچه دقیقاً در تدارک آنیم وجود دارد. امیدوارم دوستان مسلمان ما نیز همراهی کنند تا این کنفرانس موفقیت‌آمیز باشد. همه لبنانی‌ها خواهان گفت‌وگو هستند و در پی همکاری‌اند ولی کسانی وجود دارند که همچنان که شما نیز گفتید با رسوبات گذشته زندگی می‌کنند. می‌خواهم در کمال سادگی این پرسش را از محضرتان بپرسم که آیا فقه اسلام به آن چنان پیشرفت و تکاملی رسیده که راه چنین همکاری‌هایی را هموار سازد؟ مثلاً حقوق بشر که امروزه در همه کشورها به رسمیت شناخته شده است و یا آزادی‌های دینی. شما در صحبت‌های خود اشاره کردید که ارمنی‌ها در ایران از این آزادی‌ها برخوردارند، آیا به آنها اجازه داده می‌شود مدارسی چون مدارس بخش خصوصی برای خود داشته باشند؟ من نمی‌دانم قوانینی که در مورد تأسیس مدارس خصوصی در ایران است چه می‌گویند ولی در لبنان ما آزادی تأسیس مدارس را داریم. یک سری مدارس رسمی هست و یک سری نیز مدارس بخش خصوصی. پیروان همه ادیان در لبنان - اعم از مسیحی و مسلمان - حق دارند مدارس ویژه خود را داشته باشند. استدعا دارم حضرت‌عالی در موضوع مدارس در ایران توضیح فرمایید.

پاسخ: تحول فقه در راستای همکاری‌های مشترک

با تشکر از حضرت‌عالی به خاطر این تعبیر، سپاسگزار این جملات زیبا هستم. تصور می‌کنم پرسشی پیش از موضوع مدارس در ایران شد و آن تحول و پیشرفت فقه است. من نمی‌توانم بگویم که فقه اسلامی توانسته است به اوج خود

دست یابد، این بخش نیز مرحله به مرحله پیش می‌رود ولی به نظر من فقها، خیزش بزرگی داشته‌اند. آنها به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و به خصوص پس از این درخواست نظام اسلامی از فقها برای ارائه دیدگاههای فقهی در مورد نظریاتی که برای حل مشکلات جامعه باید مطرح شود، درک بیشتری از مسائل جهانی پیدا کرده‌اند و من تحویل بزرگی در این میان می‌بینم.

و در مورد حقوق بشر، معتقدم که مسأله حقوق بشر در جهان سوم و حتی در جهان اسلام همچنان مراحل و مراتب نظری خود را سپری می‌کند و ما هنوز نیازمند برگردان حقوق بشر در اسلام هستیم. این اعلامیه به کنفرانس سران اسلامی ارائه شده و کنفرانس سران با آن موافقت کرد. در پایان اعلامیه عبارتی آمده بود به این معنا: «کشورهای عضو این حقوق را بنابر وضعیت داخلی خود به مورد اجرا می‌گذارند.» برخی کشورها نیز گفتند باید این عبارت را به آن بیفزاییم: «در صورتی که با قوانین داخلی آنها همخوانی داشته باشد.» من گفتم: حال که معتقدید این حقوق اسلامی هستند، این بدان معناست که به اسلام یا دین بگویید: در صورتی می‌توانی وارد خانه‌ام شوی که قد و اندازه‌ات متناسب با ارتفاع درب این خانه باشد و اگر بلندتر بودی باید سرت را بزنی یا پاهایت را کوتاه کنی تا بتوانی وارد شوی.

انسان در حدّ و مرزهای معقولی، حقوقی برای خود دارد. من در بسیاری از حقوق با مطلق بودن آن موافق نیستم زیرا حق مطلق در بسیاری مواقع با حقوق دیگران در تعارض قرار می‌گیرد. اگر باور داشته باشیم این حق در شمار حقوقی است که در شرع به رسمیت شناخته شده است باید آن را به مورد اجرا بگذاریم حتی اگر با قوانین داخلی ما مغایرت داشته باشد؛ باید به جای تغییر در حقوقی که به حقانیت آنها ایمان داریم، قوانین داخلی خود را عوض کنیم.

مدارس اقلیت‌های دینی در جمهوری اسلامی ایران

در مورد مدارس در ایران، باید بگوییم برادران ارمنی مدارس ویژه خود را دارند و ریاست آنها را مدیران ارمنی بر عهده دارند، همچنان‌که آنها دو نماینده

آزاد در پارلمان اسلامی (مجلس شورای اسلامی) دارند که با قدرت تمام و در برابر میکروفونی که همه مردم آن را می شنوند، صحبت می کنند زیرا پارلمان برای مردم باز است. ایستگاه رادیویی ویژه‌ای آنچه در صحن مجلس اتفاق می افتد انعکاس می دهد و مردم همه گفت و گوها و بحث‌ها و سخنان را به طور زنده گوش می دهند. همچنان که اقلیت‌های دینی دارای پنج نماینده هستند. یکی از علمای ارمنی یعنی استاد سرکیسیان در اینجا همراه ماست، ما او را خیلی دوست داریم و خود شاهی بر همدلی و همجوئی میان مسیحیت و اسلام است. تز تحصیلی این مسیحی مؤمن درباره قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) به شکل بسیار جالبی است و از ایشان می خواهیم که هر چه زودتر آن را منتشر سازد تا از آن استفاده کنیم.

و چه فراوانند آثار نوشتاری نویسندگان لبنان پیرامون ائمه اهل بیت (علیهم السلام)، از جمله اگر «جرج جرداق» و حماسه جاودان وی، «علی صدای عدالت بشری» (علی صوت العدالة الانسانية) که در دوران جوانی فراوان با آن ارتباط پیدا کردیم و زمزمه اش کردیم و نیز آثار و نوشته‌های «سلیمان کتانی» و دیگران و نیز حماسه‌های شعری و شعرایی چون: «پولس سلامه» و «نصری سلهب» و... که همگان از بزرگان اند و کلماتشان به سان مژده سلامتی و نشاط در جان و رگ‌های ما جاری و ترسیم گر حماسه وحدت و همدلی میان ماست.

به هر حال من در اینجا و در برابر شما می گویم: دویست هزار نفر ارمنی در ایران دارای دو نماینده در مجلس شورای اسلامی هستند که خود امتیاز بزرگی است یعنی اینکه به نسبت شمار جمعیت، نمایندگانشان بیش از عموم مردم ایران است. در ایران برای هر یکصد و پنجاه هزار نفر یک نماینده در نظر گرفته شده است. آنها از آزادی کامل در آنچه می گویند و بیان می کنند برخوردارند. دارای مدارس هستند که در آنها به زبان ارمنی تدریس می شود و همچنان که اشاره کردم رهبر روحی آنها کاتولیکوس ارمنی آرام اول به ایران آمد و این مدارس را

مورد بازدید قرار داد و از کلیساهای کشور دیدن کرد؛ از او پرسید و او برایتان خواهد گفت.

آزادی و کرامت

دکتر پترس دیب رئیس سابق دانشگاه لبنان (سفیر، روشنفکر و تاریخ‌نگار):

«کسی خجالت نکشد که چیزی را که بلد نیست، فراگیرد.»^۱ جمله‌ای از نهج‌البلاغه جاودان که همواره و در حالی که به سخنان ایراد شده گوش می‌دهم به خاطر می‌آید و در آن تأمل می‌کنم.

حضرت آقا! شما از نزدیکی صحبت کردید؛ از اینکه انسان برادر انسان است و نزدیک شدن انسانها به یکدیگر قاعده و فاصله گرفتن و دوری آنها از یکدیگر، خلاف قاعده است. وقتی ایده‌ها و اندیشه‌ها به چنان والایی و اعتلایی برسند همه جزئیات رنگ می‌بازند و در چشم بزرگان همه مسائل بزرگ، خرد می‌گردد. شما از جنگهای صلیبی گفتید و از درنگ کردن در آنها اجتناب ورزیدید و کار خوبی کردید و گفته‌ها و سخنان شما نیز سرشار از همین رویکرد مثبت بود؛ اگر جنگها به طور کلی به دلیل تحمیل راه حل از طریق زور و نه عدالت و درستی، ابزار پستی برای برخورد و تعامل افراد بشر با یکدیگر است، جنگهای مذهبی از پست‌ترین و زشت‌ترین آنهاست زیرا کسانی که درگیر جنگ و نبرد و خشونت آن هستند هرگز نمی‌دانند که چرا کشته می‌شوند و می‌کشند. شاید بتوان گفت جنگهای صلیبی برخی هدف‌های دینی را هم داشته ولی اهداف سیاسی و اقتصادی هم در میان بوده است.

من می‌گویم خدای را شکر که یک سری اهداف غیر دینی هم در میان بوده است زیرا اندکی از زشتی و پلشتی این جنایت‌ها می‌کاهد!

شما همچنین از حقوق بشر، حقوق بشر و آزادی و برابری برگرفته از کرامت آدمی سخن گفتید. آزادی معمولاً در صدر قوانین اساسی کشورها قرار دارد و آن را حق طبیعی انسان می‌نامند. شاید بیشتر از یک حق باشد؛ آزادی بخش جدایی‌ناپذیر انسانیت انسان است زیرا از ویژگی انسان مسئولیت‌پذیری او و مسئول بودن اوست و وقتی آزادی نباشد، مسئولیتی وجود نخواهد داشت.

حضرت آقا! شما کرده‌های دولت‌ها در گذشته را محکوم کردید، کاری که هنوز هم برخی دولت‌ها انجام می‌دهند. چیزی که برای ما اگر در برابرشان بایستیم، جز شرّ چیزی ندارد. مسأله بزرگ هم عدم انتقال این «شرها» از بعد دولت‌ها به بعد مردم است؛ این همان امانت بزرگی است که بر دوش شما و امثال شماست. لطفاً در این مورد صحبت کنید.

پاسخ:

برادران ببخشند اگر از امام خود، قهرمان انسانیت «علی» یاد می‌کنم که به یکی از کارگزاران خود - استانداری از استانداران خود - یعنی «مالک اشتر نخعی» - که او را به مصر گسیل داشت و باشکوه‌ترین سند سیاسی - اداری را همراهش ساخت - می‌گوید: «مردم بر دو گونه‌اند؛ یا برادر دینی تو هستند یا در آفرینش چون تو می‌باشند.» از برادران می‌خواهم که نامه امام علی به مالک اشتر را در نهج‌البلاغه از نظر بگذرانند. حضرت می‌فرماید نوع دیگری وجود ندارد، یا برادر دینی توست و اگر دیندار هم نبود همین کافی است که انسان است. انسان حق خود را و کرامت خود را دارد. علی (علیه السلام) سخنان نغز بسیار زیادی دارد که حیفم می‌آید تنها به یک سطر از مناجات وی با پروردگارش اشاره نکنم، آنجا که می‌گوید: «بار خدایا! تو همچنانی که دوست دارم، پس مرا آن چنان که دوست داری بگردان.»^۱

۱ - الخصال (صدوق)، صفحه ۴۲.

من باور دارم که همهٔ ادیان در تعریف آزادی و تعریف کرامت و تعریفی از زندگی اتفاق نظر دارند. اینها شالوده‌های حقوق انسانی‌اند. آزادی، کرامت و حق زندگی، زندگی بدون آزادی و کرامت و کرامت بدون زندگی و آزادی و آزادی نیز بدون زندگی و کرامت وجود ندارد. تعریف کرامت در این ادیان چنین است که انسان به عنوان انسان نزد خداوند گرامی و ارجمند است. در قرآن کریم هم آمده است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء - ۷۰) (و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم). این گرامیداشت و ارجمندی ذاتی و از سوی سرچشمهٔ ارجمندی‌ها یعنی خداوند است؛ خداوند منبع قداست است. تقدیس انسان به عنوان انسان است. ما این کرامت و ارجمندی را کرامت طبیعی می‌نامیم. در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر نیز از کرامت طبیعی یاد شده است. معتقدم که ادیان معتقد به کرامت بیشتری برای انسان هستند. این کرامت در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر وجود ندارد و از کاستی‌های آن است. کاستی‌های دیگری هم در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر وجود دارد گو اینکه این اعلامیه خود گام بسیار مثبتی در راستای احقاق حقوق بشر به شمار می‌رود.

من نقش تاریخی این اعلامیه را ارج می‌نهم ولی آن را ناقص می‌دانم. به نظر من دین پیشروتر از این اعلامیه است و وقتی می‌گویم دین، منظورم همهٔ ادیان و پیشاپیش آنها اسلام و مسیحیت است. دین ایمان دارد که کرامتی فوق طبیعی وجود دارد که ما آن را کرامت اکتسابی می‌نامیم؛ این کرامت و ارجمندی را انسان هنگامی به دست می‌آورد که به بشریت خدمتی بکند. انسان پرهیزگار و انسان صالح، صلاح و تقوا به انسان کرامت افزونی می‌بخشد. به او کرامت اکتسابی می‌دهد که فراتر از کرامت طبیعی است. تردیدی نیست که بسیاری از مردم عادی دارای کرامت‌اند، ولی آیا پیامبران را در کنار و هم‌ردیف آنان قرار می‌دهید؟ آنها از مردم عادی ارجمندتر و گرامی‌ترند، زیرا کسانی هستند که رهبری صلاح و اصلاح در تاریخ را بر عهده گرفتند و تغییر بشریت را به نام خود ثبت کردند.

در آیه‌ای از قرآن آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُرُوعًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات - ۱۳) (ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.) در اینجا تقوا (پرهیزگاری) به عنوان عنصر جدیدی از کرامت و ارجمندی مطرح می‌شود. تقوا شامل جهاد هم می‌شود: «وَفَضَّلُ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (نساء - ۹۵) (خداوند مجاهدان را بر خانه‌نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است.)، تقوا شامل علم و دانش هم می‌شود: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (زمر - ۹) (آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسان‌اند؟)؛ عناصر بسیار دیگری هم هست که اندام تقوا و پرهیزگاری را تکمیل می‌کنند و کرامت معقولی را نصیبان می‌سازند. از آن گذشته آزادی و زندگی و کرامت باید مقید به عقل باشد: زندگی معقول (خردمندانه)، کرامت خردمندانه و آزادی معقول. ولی اگر این آزادی تبدیل به ابزاری برای ویران ساختن انسانیت به نام آزادی شود، با آن مخالفیم یا اگر زندگی، ضد زندگی باشد یعنی که زندگی «هولاکوخان مغول» و «تیمور لنگ» باشد، این ضد زندگی است. اگر کرامت و ارجمندی به معنای اهانت به ارجمندی دیگران باشد، این کرامت ضد کرامت است. بنابراین ادیان این سه قاعده را مقید به چیزی می‌کنند که آن را خردمندی می‌نامیم و شما می‌توانید آن را منطقی بودن یا انسانی بودن یا هرچه که می‌خواهید، بنامید. منظورم کرامت اکتسابی و زندگی در چارچوب اخلاق و آزادی به سود آزادی است.

مگر دین جز عشق است؟

اسقف بزرگ الزغبی (اظهار نظر):

ما در «انستیتوی حقوق» هستیم، می‌گویند: «عدالت سرآمد احکام است.» این درست است مشروط بر اینکه عدالت را بر بالهای عشق قرار دهیم؛ آیت‌الله بزرگوار از محبت صحبت کردند و مدیر آن انستیتوی حقوق پدر «الحیب پولس» در مورد محبت و عشق سخن گفتند و اینها مرا بر آن داشت و تشویق کرد که این صحبت را داشته باشم و آن را خطاب به برادر بزرگوارم آیت‌الله بیان کنم؛ بسیار خوش آمدید!

پیش از آنکه مسیحی باشم برادرم هستید و من نیز طبیعتاً پیش از آنکه مسلمان باشید برادر شمایم. هرکدام از ما بخواهیم یا نخواهیم به همان پدر و مادر اولیه و به پروردگاری که خدایی جز او وجود ندارد، وابسته‌ایم. این وابستگی دینی است که بر ذات انسان عارض شده و نه برعکس. شما در آفرینش و آفریدگار و در پدر و مادر اولیه (آدم و حوا) برادر من هستید. من شما را به خاطر کسی که مرا و شما را آفریده است دوست دارم و به گفته صاحب مزامیر که می‌گوید: «دو دستان مرا ساختند و سرشتند.» به خاطر آن دو دستی که مرا و تو را از یک خاک سرشت، دوست دارم.

دوستتان دارم به خاطر همان کسی که مرا و شما را شامل این دوستی و عشق کرده است، درست همان‌گونه که برادر تنی خود از پدر و مادرم را دوست دارم. ولی من تو را تنها به خاطر خدایی که تو و مرا دوست می‌دارد، دوست ندارم. تو را با همان دوستی و عشق خدایی دوست دارم که مرا و تو را آفرید یعنی اینکه دوستی من به تو برگرفته از عشق و دوستی است که آفریدگار جهانیان مرا سرشار آن کرده است. برخاسته از دوستی و عشقی است که در قلب خود دارم. من تو را بر کنار از عشق خویش به خدا، دوست ندارم، همچنان‌که بر کنار از عشق خدا به تو و به من هم دوست ندارم و اگر روزی به تنهایی در حال عبادت

و نماز به حضور الهی بار یابم - همچنان که روزی از «قابین» پرسید: «برادرت کجاست؟» - از من هم خواهد پرسید. و اگر خواستم برای هیکل، قربانی تقدیم کنم (نذر داشته باشم) و حقی بر گردنم داشته باشی. حضرت مسیح به من می گوید ابتدا برو و با برادرت صلح کن سپس قربانی خود را تقدیم نما. عشق یگانه‌ای است که از خداوند سرچشمه می گیرد و شامل هر دوی ما می شود و از قلب هر کدام از ما به قلب دیگری می رود و به سوی خدا اوج می گیرد. عشق و دوستی متقابل ما زمانی که منحصر به ما دو طرف باشد دوام نخواهد داشت. دوستی من با شما و دوستی شما با من اگر از عشق الهی سرچشمه نگرفته و بدان ختم نگردیده باشد رو به زوال است. شما و من به خدای یگانه ایمان داریم و حتی اگر در مفهوم این وحدانیت و یگانگی و نه در جوهر آن اختلاف پیدا کردیم، ما و شما هر دو موحد می مانیم. قرآن کریم نیز میان مسیحیان و مشرکان تمییز قایل شده است. من و شما در همان عشق، موحد هستیم زیرا عشق و دوستی و محبت یکی است، چه آنکه از سوی خداوند با ما فرود آمده یا از هر دوی ما به سوی خداوند بالا رفته باشد. عشقی واحد و در فراز و فرود که از خداوند متعال به عنوان سرچشمه همه عشق‌ها نشأت گرفته و به خداوند عزوجل نیز فرجام می یابد عشق و دوستی من به تو و عشق و دوستی تو به من برادر!

پاسخ:

من در اینجا حرفی برای گفتن ندارم جز آنکه می گویم روایتی از اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده که در آن آمده است: «و مگر دین چیزی جز عشق و محبت است؟»

آزادی به مفهوم قرآنی آن (تناقض)

دکتر شوقی ربا، دبیرکل «المنبر الحرّ» (تربیون آزاد)

می خواهم به خاطر انگشت گذاردن بر این نکات فکری که ما را به

شالوده‌های نوینی از گفت‌وگوهای اسلامی - مسیحی رهنمون می‌شود از شما تشکر کنم. مایلیم توجه شما را به مسأله‌ای جلب کنم که از نظر مسیحیان به لحاظ فقهی و تشریح اسلامی، نکته پراهمیتی است. من شاگرد کوچکی هستم و هنوز هم در طول تاریخ تنها یک شنونده هستم. این نکته ارتباطی تقریباً جزئی دارد و تمدنهای محیطی یا تاریخی یا عاداتهای اجتماعی را تجسم می‌بخشد. این یک تضاد اجتهادی و فقهی است و به لحاظ اجتماعی موضوع گفت‌وگوی دائمی قرار دارد. ثانیاً از نظر من و بنابر مطالعاتی که در قرآن کریم دارم آزادی که بسیاری از مسلمانان از آن هراس دارند در قرآن کریم به طور مطلق مطرح شده است به مفهوم لاهوتی و به معنای مسیحی آن، آزادی مطلق مطرح شده است. مثلاً آیه کوچکی را برایتان می‌گویم که بیانگر آزادی مطلق است که خداوند از طریق قرآن کریم به انسان عطا می‌کند. در سوره انفال می‌گوید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمَعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» (انفال - ۲۱) (و مانند کسانی مباشید که گفتند شنیدیم در حالی که نمی‌شنیدند.)، شنوایی در اینجا به معنای عقل است. «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ عَلَّمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ» (انفال - آیات ۲۲ و ۲۳) (قطعاً بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند * و اگر خدا در آنان خیری می‌یافت قطعاً شنوایشان می‌ساخت و اگر آنان را شنوا می‌کرد حتماً باز به حال اعراض روی برمی‌تافتند.) آیا باشکوه‌تر از این آیات برای اعطای آزادی مطلق به انسان وجود دارد؟ و نیز در قرآن مجید آمده است: «... فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ...» (کهف - ۲۹) (پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند.) «قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ

لِلأَذْقَانِ سَجْدًا» (اسراء - ۱۰۷) (بگو [چه] به آن ایمان بیاورید یا نیاورید بی گمان کسانی که پیش از [نزول] آن دانش یافته‌اند چون [این کتاب] بر آنان خوانده شود سجده‌کنان به روی درمی‌افتند).

آنچه می‌خواهم در اینجا بگویم اینکه آزادی به مفهوم قرآنی آن و به نص صریح قرآن، آزادی مطلق است که حقوق طبیعی و حقوق سیاسی را به ارمغان می‌آورد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» (نساء - ۱) (ای مردم! از پروردگارتان که شما را از «نفس واحدی» آفرید، پروا نمایید). ولی می‌بینیم که در طول تاریخ اسلام و به ویژه در طول تاریخ جهان عرب به جای اینکه تابع عین مفهوم قرآنی باشیم، از عادات اجتماعی و تاریخی پیروی می‌کنیم و از آنجا به عنوان خاستگاهی برای شرح اسلام حرکت می‌کنیم لذا می‌خواستم توجه شما را به این نکته اساسی جلب کنم و دوست دارم خاطرنشان سازم که مفهوم آزادی آن است که در اسلام اجباری وجود ندارد؛ در قرآن کریم آزادی مطلق است.

پاسخ: آزادی از دیدگاه اجتهاد اسلامی

با تشکر از دکتر و آفرین به این روحیه پرشور و هیجان، روحیه جوانی سالمندان! در حقیقت اجتهاد بهترین راه برای شناخت مواضع هر دین یا هر قانون از میان وقایع گوناگون است. ما نمی‌توانیم اجتهاد را از هر دینی اعم از آسمانی یا غیرآسمانی یا از هر قانونی، حذف کنیم. «اجتهاد» روند اعمال نظر دقیق برای شناخت متون مربوط به این یا آن واقعه یا حادثه جدید است. اجتهاد عنصر انعطاف‌پذیری در هر قانون‌گذاری دینی یا وضعی (بشری) به شمار می‌رود. ولی در «اجتهاد» خطر هم هست. خطر اجتهاد ذاتی آن است و همانی است که شما نیز بدان اشاره کردید و ای بسا ویژگی‌های فردی و پیچیدگی‌های درونی بر ذهن انسان مجتهد مؤثر واقع می‌شود و باعث می‌شود او چیزی را استنباط کند که چه بسا با آنچه متون مورد نظر دارند، مخالف باشد. ولی آیا در برابر ما برای شناخت

واقعیت راهی جز اجتهاد وجود دارد؟ اجتهاد در قانون وضعی نیز وجود دارد. مجتهدانی هستند که برای شناخت متون حقوقی می‌کوشند. قاضی برای شناخت و موضع‌گیری نسبت به این متن قانونی متعلق به حادثه یا اتفاق مشخص، اجتهاد می‌کند؛ اجتهاد عنصر انعطاف‌پذیر و نیرومندی است و مجتهدان حتماً باید به ویژگی‌های فردی خود توجه کنند تا مبدا اثرگذار باشد. هم از این روست که فراخوانی برای اجتهاد گروهی وجود دارد. فراخوانی برای تکرار چندباره اجتهاد پیرامون یک متن وجود دارد. وقتی «اجتهاد» تکرار شود ویژگی‌های فردی از آن رنگ می‌بازد و مجتهدان به واقعیت نزدیکتر می‌شوند.

«برایان» انگلیسی در سال ۱۹۴۷م. در «اکنومیست» (Economist) می‌گوید: «ما غربی‌ها باید عنصر اجتهاد را در جهان اسلام حذف کنیم زیرا اجتهاد، انحصار عرصه فرهنگی از سوی علما (روحانیون) را در جهان اسلام تثبیت می‌کند؛ اگر خواسته باشیم انقلابی علیه وجود اسلام ایجاد کنیم باید اجتهاد را حذف نماییم.» و این حالت بسیار خطرناکی است؛ «اجتهاد» حالت درست و بهداشتی است مشروط بر اینکه تأثیرات محیطی و روانی در نتیجه‌گیری‌های آن مؤثر نیفتد. شرط‌هایی نیز وجود دارد که مجتهدان وضع کرده و آنها را دقیقاً تعیین کرده‌اند. به خاطر دارم یکی از مجتهدان می‌خواست موضوعی را در فقه امامی ما مورد مطالعه قرار دهد و این پرسش را مطرح کرد که اگر مثلاً چاه آبی بود که آب اندکی داشت که از جایی به آن اضافه می‌شد و مرداری در این چاه افتاد، آیا این آب نجس می‌شود؟ (حکم طهارت و نجاست در فقه مطرح است) و آیا من باید همه آب چاه را خالی کنم؟ مجتهد مسأله را مورد مطالعه قرار داد و متوجه شد که یک سری انگیزه‌های درونی دارد که بگوید این آب پاک است لذا دستور داد چاه را کاملاً ببندند یعنی که کاملاً از این چاه نومید شد. پس از آن موضوع را مورد مطالعه قرار داد و به نتیجه‌ای رسید. یعنی که مجتهد باید قواعد فقهی خود را به کار گیرد؛ اجتهاد عنصر انعطاف‌پذیر فقه محسوب می‌گردد.

یک سری مسائل نوپدید وجود دارد، قراردادهای نوین هم هست، قراردادهای بیمه، مسأله شبیه‌سازی بشری یعنی انتقال سلولی از پوست انسان و افزودن آن به دو تخمک شبیه به هم و پس از آن به چهار تخمک شبیه به یکدیگر و به همین ترتیب سی و دو عدد تخمک و... این عملیات اکنون در عرصه دانش مطرح است و در گوسفند «دالی» تجربه شده است.

آیا باید اینها را بپذیریم یا نپذیریم؟ آیا این منجر به انسان «کاتالوگی» نخواهد شد؟ و مثلاً کسی که می‌خواهد کودکی را داشته باشد به این کاتالوگ نگاه می‌کند و می‌گوید من کودکی با این رنگ مو و رنگ چشم و رنگ پوست می‌خواهم؟ آیا باید اجازه دهیم که روابط و پیوندهای خانوادگی طی روند شبیه‌سازی از میان برود یا خیر؟ اینها همه نیازمند اجتهاد است. من به شما می‌گویم که مسأله خوب مورد مطالعه قرار نگرفته است. کسانی به شدت آن را مورد حمله قرار داده‌اند. من شخصاً توجیهی برای حمله به این روند (شبیه‌سازی) نمی‌بینم، چه بسا چشم‌اندازهای خوبی برای دانش در برابر ما بگشاید و مثلاً از نظریه‌های وراثت برای چیره شدن بر برخی انواع سرطانها و شناخت ژنهایی که آسیب‌ها و اشکالاتی دارند و باعث می‌شوند نسلی دچار اختلال گردد، می‌توان بهره گرفت. من معتقدم که علم باید درهای خود را بگشاید ولی باید مواظب باشیم آیا این کار زیان اجتماعی در پی دارد یا خیر؟ مهم مصلحت اجتماعی و مصلحت انسانی انسان است. بنابراین اجتهاد در مسائل نوپدید گوناگون نقش دارد. می‌خواهم تأکید کنم که اجتهاد در اسلام آزاد است و به همین دلیل دیدگاهها و نظرات مختلف هستند.

فطرت در پرتو همزیستی روزمره با زندگی

راهب بزرگ دکتر «پولس نعمان» تاریخ‌نگار و رئیس پیشین «رهبانیت لبنان»

سخنان امشب شما برای ما همچون کشف تازه‌ای است که تقریباً با کشف

قاره آمریکا از سوی «کریستف کلمب» برابری می‌کند! شما سخنی را به زبان

آوردید که شباهت زیادی به سخنان پولس رسول دارد. سخنی بسیار زیبا و سحرانگیز، من خودم هرگز انتظار شنیدن آن را نداشتم ولی می‌خواهم از شما سؤالی بپرسم؛ شما در مورد فطرت انسانی، سخن بسیار نغزی بیان کردید؛ فطرت انسانی آن گونه که من از سخن شما فهمیدم همان طبیعت انسانی یا عنصر انسانی آدمی است که دین آن را تا مرتبهٔ قدسیت بالا می‌برد. با توجه به اطلاعی که از ایران دارید می‌خواهم بدانم آیا دخالت دین در مسائل روزمره و در امور عادی زندگی آیا به اعتلای این فطرت انجامیده یا برعکس به این فطرت، زیان رسانده است و چند سال طول می‌کشد که این باوری که ما در دل و عقل و سینهٔ شما دیدیم به میان طبقات مردم مسیحی ما و مسلمان شما رسوخ پیدا کند؟ با تشکر.

پاسخ: فطرت در پرتو آیین قرآن

از شما بسیار متشکرم. من کوچکتر از آنی هستم که شما لطف کردید. ما همچنان شاگردی هستیم که در حال چهار دست و پا راه رفتن در مراتب پیامبران هستیم و از خداوند متعال مسئلت داریم که به همهٔ ما چشمان با بصیرتی عنایت کند که بتوان بهشت آنان را دید و در آفاق ایشان زندگی کرد. همهٔ ما جیره‌خوار سفرهٔ ایشان هستیم. پیامبران سروران بشریت‌اند و فرستادگان و اوصیا نیز حاملان رسالت انبیا هستند.

در مورد آنچه فرمودید من از خاستگاه اسلامی و از خاستگاه عام دینی سخن می‌گویم و معتقدم همهٔ آموزه‌ها - به شرطی که ثابت شده باشد آموزه‌های آسمانی هستند و ادیان آنها را مطرح کرده‌اند - جملگی وحی الهی‌اند و ساخته و پرداختهٔ ذهن انسانی و بدون ارتباط با وحی نیستند. تنها شرط از نظر من آن است که آنها وحی شده باشند. ما معتقدیم که پیامبر مانند فیلسوف نیست که ایده‌ای به نظرش برسد و آن را با وجدان خود درهم‌آمیزد و پخته کند و آن گاه فشرده یا معجون یا ترکیبی از خارج از ذهن خویش و با احتمال اثرگذاری‌های

درونی خویش به ما ارائه دهد. پیامبر طبق باورهای ما، انسان امین و درستکاری است که سخن را حمل می‌کند و آن را به ما می‌رساند: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم - ۳ و ۴) (و از سر هوس سخن نمی‌گوید * این سخن به جز وحیی که وحی می‌شود نیست.) و در آیه دیگری: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» (حاقه - آیات ۴۴ تا ۴۶) (و اگر [او] پارهای گفته‌ها بر ما بسته بود * دست راستش را سخت می‌گرفتیم * سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم.) یعنی که دست او را با قدرت می‌گرفتیم و زندگی‌اش را پایان می‌بخشیدیم. پیامبر امین است و اگر ثابت شود که حکم، حکم الهی است معتقدم که همه دین با فطرت همخوانی و هم‌نویی دارد زیرا هر دو از یک آبشخور سیراب می‌شوند و از آفریدگار یگانه و از یک حقیقت برخاسته‌اند. آیه کریمه قرآنی می‌گوید: «فَطَرَهُ اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (روم - ۳۰) (پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار.) من به شدت بر این باورم و معتقدم که دین تنها چارچوب را معین می‌کند و خیلی وارد جزئیات نمی‌شود. فقط چارچوب کلی را تعیین می‌کند.

قاعده کلی در کردار و رفتار را ارائه می‌دهد. این قاعده باید وارد زندگی شود. دین باید رهنمونی برای کل زندگی انسانی باشد و مصداقها آزاد باشند تا خود انسان آنها را برگزینند، به تعبیر قرآن: «إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان - ۳) (...خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس.) از اینجا به سخن شیخ ما در مورد عشق و دوستی بازمی‌گردم. به نظر من انسان مؤمن همواره در عشق زندگی می‌کند. خویشتن خود را دوست دارد. دین می‌گوید تو حق نداری حتی

خودت را بیازاری. ما روایتی از امام جعفر صادق (علیه السلام) داریم که می‌گوید: «خداوند همه کارها را به خود مؤمن واگذار کرده مگر اینکه خود را خوار سازد.»^۱ او حق ندارد خود را ذلیل سازد؛ او خود را دوست می‌دارد، جامعه‌اش را دوست می‌دارد. برادران و همگنانش را دوست می‌دارد، جهان هستی را دوست می‌دارد، جمادات را دوست می‌دارد. روزی پیامبر خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بر کوه «احد» گذر کرد (کوهی است نزدیکی مدینه) و فرمود: «این احد است. ما را دوست می‌دارد و ما دوستش می‌داریم.»^۲ ما کوه را دوست می‌داریم و ما را دوست می‌دارد. ما وقتی نماز می‌گذاریم در پایان، بر همه بندگان نیک خدا در طول تاریخ درود می‌فرستیم و می‌گوییم: «السلام علینا و علی عبادالله الصالحین» زیرا همه از یک خاستگاه و با سرشت و فطرت یگانه آمده‌اند.

من تأکید می‌کنم که دین باید با قدرت وارد عرصه عمل شود هرچند دین بسیاری از مصداقها را تعیین نمی‌کند؛ دین می‌گوید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (انفال - ۶۰) (و هر چه در توان دارید بسیج کنید). برای آنهایی که با زور به چالش با شما می‌پردازند نیروهای خود را بسیج کنید. این نیرو و قدرت یک قاعده عام است و با قدرت نظامی، قدرت اقتصادی و قدرت اتمی و قدرت فرهنگی و... همخوانی و هماهنگی دارد، اینها همه خاستگاههایی دینی است.

وضع مسیحیان در «جمهوری اسلامی ایران»

استاد ابراهیم عطوی، روزنامه‌نگار در روزنامه «النهار»

می‌خواهم چند جمله‌ای به آنچه جناب آقای تسخیری پیرامون مسیحیت در ایران فرمودند، اضافه کنم. من با توجه به حرفه روزنامه‌نگاری‌ام، سفرهای زیادی

۱ - الکافی (کلینی)، جلد ۵، صفحه ۶۳.

۲ - مسند احمد بن حنبل، جلد ۲، صفحه ۳۳۷.

کرده‌ام و می‌شنیدم که مسیحیان در ایران - پس از انقلاب - در تنگنا قرار دارند و آزار و اذیت می‌شوند و در حال ذوب شدن در جامعه اسلامی هستند؛ و نه نفی می‌کردم و نه باور می‌کردم و نه تسلیم می‌شدم. من از همان اوایل انقلاب آرزوی سفر به ایران را داشتم و مشخصاً دو هفته پیش یعنی در اول آوریل گذشته همراه با هیئت نمایندگی فرهنگی عربی به ایران رفتم و اصرار کردم که از یکی از کلیساها بازدید کنم. از کلیسای «وانک» در اصفهان که متعلق به ارمنی‌هاست بازدید کردم و دانستم که در مجلس شورای اسلامی ایران تعداد پنج نماینده برای کل - فکر می‌کنم - پانصد هزار نفر مسیحی وجود دارد یعنی نسبت شمار نمایندگان به جمعیت خیلی بیش از رقم مربوط به نمایندگان مسلمانان است. در این کلیسا، صومعه‌ای وجود دارد و چند شمایل و تابلوهای دیواری و موزه‌ای از نسخه‌های کهن انجیل از قرون گذشته از جمله انجیلی از قرن یازدهم و انجیل دیگری از قرن دوازدهم میلادی در این کلیسا وجود دارد. آنچه توجه مرا جلب کرد نسل جدید بود. نسل جدید دختران مسلمان که به مطالعه انجیل‌ها می‌پرداختند و نکاتی را از آنها یادداشت می‌کردند. همچنان‌که تابلویی از نقاش جهانی «رامبراند» توجهم را جلب کرد که در این کلیسا وجود داشت. یکی از تابلوهای بسیار نادر که فرزندان ابراهیم را نشان می‌دهد.

در آنجا از وضع مسیحیان جويا شدم و آنها - مسیحیان ارمنی - به من گفتند - همچنان‌که حضرت شیخ هم گفتند - از آزادی کاملی برخوردارند و عبادات و شعایر خود را به جای می‌آورند و کتاب‌های خود را دارند و در خانه‌های خود نیز شراب می‌اندازند، یعنی امکان آن را دارند که در خانه خود شراب بسازند و آنها همچون دیگر شهروندان ایرانی همان حقوق و تکالیف را دارند.

روشن‌اندیشان در جامعه انقلاب اسلامی (پرسش)

پدر «دکتر مونس» استاد معروف دانشگاه و رئیس دانشکده

حضار محترم! وقتتان را نمی‌گیرم ولی سخنان آیت‌الله همچون «شراب» لطیف

و دلنشین بود. گو اینکه «شراب» در کتاب خدا حرام است ولی جناب آیت‌الله باور بفرمایید با شور و مستی زیاد به سخنانتان گوش فرا دادم. گواهی خود را در مورد سخنانتان در کنار گواهی «پدر نعمان» و «سراسقف زغبی» قرار می‌دهیم و تأکید می‌کنم تصویری که شما ارائه دادید تصویر شناخته شده‌ای که در ذهن همه مردم وجود دارد، نیست.

من استاد علم ادیان و جامعه‌شناسی دینی در دانشگاه هستم. هیچ مرد روحانی کتاب دینی خود را به این روشنی و با چنین شهامت و صراحت و این ایمان و محبت ارائه نداده است. سپاس از این همه روشن‌بینی و روشن‌اندیشی، همچنان‌که ناپلئون می‌گوید: «جنگ کار سختی است و نباید آن را به نظامیان سپرد. باید به غیرنظامیان سپرده شود.» می‌گویم: «دین کار سختی است و نباید آن را به روحانیون واگذارد تا درباره‌اش سخن گویند.» ولی شما کار را واژگونه کردید. آقای آیت‌الله! از شما عمیقاً و با تمام وجود سپاسگزارم.

پرسش من از این قرار است: چه تعداد از افراد جامعه چون شما، مسائل را با این روشن‌بینی و روشن‌اندیشی می‌بینند؟ آیا این حالتی آکادمیک است تا شما در این بیان یگانه، پیشتاز، پرشهامت و پیشرو هستید و به گفته سراسقف نعمان «کتاب پولسی» ارائه می‌کنید و گویا «کربلایی» جدیدی هستید؟ دل‌های ما با شماست، هرچند شمشیرهای دیگران متوجه شماست!؟

رابطه دین با وحی

پرسش دوم من از این قرار است: رابطه دین و وحی چیست؟ دین عملی بالارونده از خویش به سوی خداست و وحی - آن چنان که فرمودید - هدیه‌ای است رایگان از خدا برای انسان. یعنی که انسان می‌تواند دین تولید کند ولی دشوار است که وحی تولید کند. وحی یعنی همان چیزی که ادیان آسمانی سه‌گانه درباره‌اش می‌گویند که خبر از بالا از سوی خدا قرائت نمی‌شود. دین در جامعه قرائت می‌شود و علت تحولات اقتصادی، روانی، سیاسی، نظامی و تاریخی است. ما برای اینکه دین را نجات دهیم وظیفه داریم از درآمیختن قرائت

وحی فرودآینده از بالا به جامعه با عواطف و قرائت‌های تاریخی خویش اجتناب ورزیم.

روشن‌بینی گرایش بزرگی است

پاسخ: با تشکر فراوان. اینکه «کربلایی» باشم نهایت افتخار من است. کربلا سرزمینی است که خون بزرگترین و والاترین شهدا بر آن جاری گردید. آنها گمان بردند که حسین را کشتند ولی حسین، هزاران یزید را، هزاران ستمگر را به قتل رساند؛ کربلا جاودان خواهد ماند، این اندیشه جاودان خواهد ماند: اینکه همه مسلمانان همین‌گونه که من می‌اندیشم، می‌اندیشند. ادعا ندارم که اکثریت همان‌گونه که من می‌اندیشم می‌اندیشند؛ نمی‌توانم این را با اطمینان بگویم، ولی اگر من یا برخی دوستانم منحصراً چنین اندیشه‌ای داشته باشیم این درست نیست. گرایش بزرگی به این طرز فکر وجود دارد. کافی است بدانید مقام معظم رهبری امام خامنه‌ای در جریان جزئیات این مسائل قرار دارند. ایشان استاد من هستند و تشویق می‌کنند؛ همچنان‌که ایشان یکی از مراجع بزرگ مسلمانان به شمار می‌روند و خود به رغم همه گرفتاری‌ها و مشغله‌ها تمام سند قاهره را شخصاً مورد مطالعه قرار دادند. به ایشان گفتم کشورهای هستند که بحث و بررسی این سند را از اساس رد کردند و مدعی بودند که ستمگرانه و منحرفانه است. ایشان فرمودند: مگر قرار است در راه بهشت قدم برداریم؟ باید بر راهی پر از خار مگیلان راه برویم و راه را اصلاح کنیم؛ حرف خودمان را بزنییم و آن‌گاه بگوییم هرکس هدایت یافت به سود خود و هرکس گمراه شد به زیان خود اقدام کرده است.

من باور دارم که بسیاری، چون این حقیر می‌اندیشند و معتقدم که بسیاری از کسانی که در جهت پشتیبانی از مسأله دینی در جهان فعالیت می‌کنند می‌کوشند به همین‌گونه که عرض کردم مسأله را ببینند. بسیار مایلیم که امثال من در جهان اسلام و امثال شما در جهان مسیحیت زیاد شوند. چه خوب است که به اوج

سخنان علی (علیه السلام) برسیم که فرمود: «مردم بر دو دسته‌اند: یا برادر دینی تو هستند یا در آفرینش چون تو انسان هستند.»^۱

پاسخ: رابطه دین با وحی

در مورد رابطه میان وحی و دین، من معتقدم که باید اول وحی را بشناسیم سپس دین را بشناسیم و پس از آن رابطه میان این دو را مورد مطالعه قرار دهیم؛ دین چیست؟ آیا دین، سامان‌بخش زندگی فردی است یا اینکه نظام جامعی برای بشریت است و مجموعه آن را به سوی تکامل راهبری می‌کند؟ وحی چیست؟ آیا عملیاتی برای پیوند میان خدا و انسان است و از اشیای عقلی مجرد برای وی می‌گوید؟ بسیاری از مسیحیان در دوره‌های ضعف، به اموری لاهوتی می‌اندیشیدند که هیچ ربطی به واقعیت نداشت. ما مسلمانان نیز در مسائلی که ربطی به واقعیت ندارند زندگی کرده‌ایم و این تجربه را داریم. مسلمانان در ایام خلافت مأمون عباسی نزاعی طولانی پیرامون «خلق قرآنی» و اینکه آیا قرآن مخلوق است یا غیرمخلوق، تجربه کرده‌اند. و چه تعداد کسانی که به دلیل همین جدال بیهوده کشته یا به زندان افکنده شدند. برخی می‌گفتند: قرآن مخلوق است و برخی دیگر بر آن بودند که قرآن کلام خدایی است که خود غیرمخلوق است. این چه ربطی به اعتلای انسان دارد؟ به فرض که قرآن مخلوق یا غیرمخلوق باشد، فایده این بحث و جدالها چیست؟

آیا دین الهام‌بخش اندیشه‌هایی مجرد و به دور از زندگی است یا فرمولی ایدئولوژیک و حیاتی برای انسان است تا راه خود را به سوی کمال پیماید؟ آنچه ما از این درک می‌کنیم فرمولی برای زندگی است؛ پیش از این آیه قرآنی زیر را برایتان خواندم: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...» (نحل - ۳۶) (در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید] خدا را بپرستید و از

طاغوت [= فریبگر] پرهیزید.) دین خدا را در زمین برقرار سازید و در برابر طاغوت و همه مظاهر طاغوت و بت پرستی و واپس گرایی و سنگ پرستی بایستید. من معتقدم که وحی به معنای اعطای آن چیزی به انسان است که او را به سمت کمال رهنمون گردد. گفتم: دین، لطفی الهی است. خداوند آن را به انسان وحی می کند تا نقشه راهش باشد. انسان دارای انگیزه‌هایی است که چون سیل جاری می شوند، این سیل‌ها اگر به حال خود رها شوند طغیان می کنند و همه چیز را در هم می شکنند یا آن قدر کم می شوند و آدمی را تشنه می گذارند. اندیشه آدمی می گوید: سدی می سازیم که همه این آبهای جاری پشت این سد جمع می شود ولی بر این سد، انسان مستبدی می ایستد و آنها را زمانی که نیاز نیست جمع می کند و هرگاه به آنها نیاز باشد، می بخشد. این عقل است که بر فراز این سد می ایستد و اطلاعات خود را از بالا می گیرد. از آنجا به وی می گویند این کار را بکن و آن کار را مکن. برنامه را به او می دهند. از سوی خداوند به انسان اراده‌ای داده شده و عقلی که این اراده را رشد و پرورش می دهد ولی این عقل قاصر است و به همه حقیقت پی نمی برد. در اینجا است که وحی می آید و به او عقلی الهی می بخشد؛ تصویر کاملی از زندگی برایش فرود می آورد که به این عقل در سمت و سو بخشیدن به مدیریت زندگی و سامان‌دهی به اجرای اراده این غرایز در رفتار انسانی، یاری رساند. من معتقدم که وحی حقیقی یعنی همان نطق الهی - و نه وحی عقلی و فلسفی مجرد - است که برنامه‌های زندگی انسان را ترسیم می کند و در این صورت اگر وحی چنین باشد و اگر دین را به معنای سامان‌بخشی به زندگی بگیریم، معتقدم که دین محصول طبیعی وحی است.

«بیروت»

وعده‌گاه ادیان، مذاهب و فرهنگ‌ها^۱

۱ - مقاله ایراد شده در مراسمی که از سوی یک انجمن ادبی لبنان به مناسبت برگزیده شدن بیروت به

ای بیروت! و ای همه لبنان! به سویت آمده‌ام...
آمده‌ام همراه با یک داس، یک بالن شکسته بال و با گردی ماهی که ستاره‌ای
به دنبال دارد.

آری! به سویت آمده‌ام با علامت سؤال بزرگی که همراه دارم. از من
خواسته‌اند از تو به منزله وعده‌گاه تمدن‌ها سخن گویم. وعده‌گاه، هم می‌تواند
افقی باشد و تمدن‌های هم دوره را در خود گردآورده باشد و هم عمودی و حال
و گذشته و آینده را به یکدیگر پیوند دهد و تو، هم اینی و هم آن. و چنین است
که نمی‌دانم از کجا باید آغاز کنم؟ آیا شروعی ادبی داشته و با شعری آغاز کنم که
آن را «گفت‌وگوی انسان» برشمرده‌اند؛ ای معشوقه! سرچشمه و صحنه پرشکوه
ادبیات و شعر.

گاه شاهزاده شیفته‌ای بر آستانه‌ات می‌سراید:

اذا شئت تصابرت ولا أصبر ان شئت
و لا والله لا يصبر في البريه الحوت
الا يا حبذا شخص حمت لقياه بيروت

- اگر بخواهی می‌توانی شکیبایی کنی؛ اما من اگر هم بخواهم نمی‌توانم.
- و به خدا سوگند که هرگز هیچ ماهی، شکیبایی ماندن در خشکی را ندارد.
- خوشا به حال کسی که بیروت جان پناهش شده است.
و شاعر دیگری، (احمد بن حسین بن حیدره طرابلسی معروف به «ابن
خراسان») زبان حال بیروت را این‌گونه سر می‌دهد:

و ان جهلت جهال قومی فضائلی فقد عرفت فضلی مَعَد و یعرب
و لا تعتونی اذ خرجت مغاضباً فَمَنْ بعض ما فی ساحل الشام یغضب
و کیف التذادی ماء دجلة معرقاً و امواه لبنان أَلذو اعذب
- اگر جاهلان، برتری‌های مرا نادیده بگیرند اینک آفاق و انفس مرا به نیکی

شناخته‌اند.

- مرا نکوهش مکنید اگر به خشم آمده‌ام، که در کرانه شام چیزهایی هست که خشمگین می‌سازد.
- چگونه از آب پریچ و خم دجله لذت برم که آب‌های لبنان گواراتر و شیرین‌تر است.

و شاعر مهاجرنشین نیز فریاد برمی‌آورد:

وطن النجوم انا هنا حدق اتذکر من انا؟

انا ذلک الولد الذی دنیاہ کانت هاهنا

و لکم تشیطن کی یقول الناس عنه تشیطنا

- من آن دیار ستارگانم؛ چشم بدوز، آیا مرا به خاطر می‌آوری؟

- من همان پسری هستم که اینجا دنیايش بوده است.

- و برای شما شیطنت کرد تا بگوید مردم از او فاصله گرفته‌اند.

نه چنین قصدی نداشتیم که بر آنم تا از تو ای وعده‌گاه تمدن و صلح و وحدت، تصویری تاریخی و فکری نشان دهم و اینک نیز همین کار را شروع می‌کنم...

هنگامی که به تاریخ پرشکوهت نظر می‌افکنم در دوره مسیحیت تو را اسقف‌نشینی می‌بینم که مالا مال از کشیشان، کاردینال‌ها و راهبان هستی و مهر و محبت و عاطفه، می‌گسترانی...

و زمانی که فتح اسلامی، تو را شکوهمندانه فراگرفت و چهره درخشانی به تو بخشید، پایگاه بزرگی برای تبلیغ اسلام گردیدی و از راه آب و خشکی، گروه گروه را به هر جای کره خاکی روانه کردی تا از نام خدا سخن گویی و تشنگان معرفت‌های والای الهی را سیراب‌سازی؛ کاروانهای علما، راه خاور و باختر زمین را از خاستگاهی چون تو، در پیش گرفتند.

کاروانهایی با ده‌ها تن از علمای تربیت شده مکتب اهل بیت (ع) که

درخشان‌ترین ستارگان دانش و فضیلت در میان آنان دیده می‌شود راهی ایران (سرزمین فارس) و جاهای دیگر شدند... کسانی چون شهید اول شیخ محمد فرزند شیخ جمال‌الدین مکی عاملی جزینی، بزرگ مردی که ارزشمندترین کتاب‌های فقهی را در زندان تألیف کرد و شهید ثانی عاملی نیز تفسیر و توضیحی بر آن نوشت که امروزه محور مطالعات علمی در حوزه‌های شیعی به شمار می‌رود؛ دیگر از اینان، مرحوم شیخ بهایی اندیشمند بزرگی است که ژرفای ابعاد علمی و نبوغ وی هنوز کشف نشده است.

آری و بسیار بسیار از اینان.

امام محمدبن الحسن حرّ عاملی در سال ۱۰۳۳ (هجری قمری) کتاب ارزشمند خود «امل الآمل فی علماء جبل عامل» را به رشته تحریر درآورد و در آن علمای جبل عامل (لبنان) از قرن ششم هجری به بعد را برشمرده.

اما مرحوم علامه سیدمحسن امین تأکید دارد که پیش از آن (قرن ششم) نیز علمای بزرگی، در این دیار می‌زیسته‌اند. مرحوم عاملی در کتاب مزبور، یادآور شده که در زمان شهید ثانی در پی وفات یکی از مؤمنان، در میان تشیع‌کنندگان، تعداد هفتاد مجتهد حضور یافته‌اند.

صاحب «روضات الجنات» نیز یادآور شده که: «از شهر جزین، که یک صدم مساحت منطقه را داراست، نزدیک به یک پنجم علمای جبل عامل فارغ‌التحصیل شده‌اند.»^۱

سخن گفتن درباره «امام اوزاعی» (رحمة الله علیه) که دفاع آگاهانه و شجاعانه وی از اهل کتاب در تاریخ ثبت است و نیز درباره «امام ولید بن مزیدالعذری بیروتی» و دیگران، آن چنان گسترده و وسیع است که نمی‌توان از عهده آن برآمد.

تو ای بیروت! عرصه باشکوه حضور علما و الهام‌بخش اندیشمندان ادیان و

۱ - روضات الجنات، جلد هفت، صفحه ۴.

مذاهب گوناگون بوده‌ای و طی قرن‌ها، مسیحیان و مسلمانان شیعه و سنی، در صلح و امنیت با یکدیگر همزیستی داشته و ارزش‌های والای این همزیستی را فراتر از اختلاف‌های احتمالی میان خود، ارج نهاده‌اند.

بدین منظور بود که به تازگی در چهاردهم ژوئن ۱۹۹۶ میلادی شاهد گردهمایی گروهی از مسلمانان و مسیحیان در این شهر بوده‌ایم که در آن «شورای کلیسای‌های جهانی»، «رابطه العالم الاسلامی»، «هیئه الدعوه الاسلامیه»، «جمعیت گفت‌وگوی ادیان در رم» و علمای بزرگ شیعه نشست بسیار صمیمانه‌ای داشتند تا جملگی جنایات ارتكابی اسرائیل در حق مقدسات اسلامی و مسیحی را محکوم کنند و اعلام کنند که آنها به اتفاق، صدای قدس یگانه هستند و «قدس» تجلی‌گاه آسمانی و دامان زاینده آنهاست و با عشق و مهر، در انتظار بازگشت به آن، لحظه‌شماری می‌کنند.

یا بر بعد اجتماعی‌ات انگشت گذارم و از اقوامی نام برم که پیاپی در این سرزمین سکنی گزیده و حضوری ماندگار یافتند: اکدی‌ها، کنعانی‌ها، فنیقی‌ها، آموری‌ها، آرامی‌ها، هیتی‌ها، عبرانی‌ها، کلدانی‌ها، آشوری‌ها، فارسی‌ها، مصری‌ها، نبطیان، یونانیان، ایتوری‌ها، رومی‌ها، مارونی‌ها، ارمنی‌ها، سریانی‌ها، لاتین‌ها و اعراب مسلمان و از آن جمله همدانی‌هایی که حامل ولایت اهل بیت (ع) به این دیار بودند.

آن چنان سینه گشوده و آغوش گشاده‌ای داری که همه ملت‌ها را در خود جای می‌دهی و شیفته خویش می‌سازی تا در برادری دینی، ملی و هدف‌های والا و با انگ تسامح و مهر رواداری، در آن ذوب شوند تا همزیستی مسالمت‌آمیز و برادری ریشه دوانیده در جانها، همچون یک اصل، برایشان مقدس و شایسته هرگونه حرمتی باشد.

کتاب مشهور «لبنان» از عادت‌های اجتماعی این دیار سخن به میان می‌آورد: «همواره از پدران و قدیمی‌ترها شنیده‌ایم که دوستان و همسایگان در ایامی که

برای اعضای طایفه یا احزاب مختلف، حادثه‌ای روی می‌دهد، به فریاد یکدیگر می‌رسند و هرگز پشت همدیگر را خالی نمی‌کنند و از عرض و ناموس و جان یکدیگر حمایت می‌کنند و خلاصه هوای همدیگر را دارند که خود نشانگر اصالت و شرافت خانوادگی است؛ به ویژه در میان دروژی‌ها که در دوستی و شجاعت و یکدلی، زبانزدند. اگر دو یا چند نفر با هم عقد برادری خواندند حتی اگر از طایفه‌های متفاوتی باشند این اخوت و دوستی میان فرزندانشان نیز باقی می‌ماند و بر پیمان گذشتگان خود - حتی اگر هرگونه کینه و دشمنی تازه‌ای میان طوایف آنها پدید آمده باشد - هم‌عهد می‌مانند؛ این عادت شگفت به ویژه در جنوب لبنان بیشتر به چشم می‌خورد و چه بسیار که شنیده می‌شود آنها به رغم این که هیچ نسبتی با یکدیگر ندارند، یکدیگر را برادر یا پسرعمو، خطاب می‌کنند.^۱

چه نیکو و به جا گفته‌اند که در هیچ کشوری چون لبنان، این همه ملل مختلف، درنیامیخته‌اند. و اضافه می‌کنم «هیچ کشوری چون لبنان، ستم‌دیدگان و بیچارگان خود را برادرانی محبوب نزد خدا، نمی‌دانند.»

و دربارهٔ وحدت اسلامی

ای بیروت و ای لبنان! در آسمان بلندت، ستارگان وحدت اسلامی آن چنان درخشیده‌اند که گویی هرگز سر خاموشی ندارند و مگر مسلمانان می‌توانند تلاش‌های خستگی‌ناپذیر بزرگان در تحقق نزدیکی مسلمانان در سرتاسر جهان اسلام را فراموش کنند: بزرگانی که دو شخصیت عزیز یعنی: «سیدم‌حسن امین عاملی» و «سیدعبدالحسین شرف‌الدین» پیشاپیش آنان قرار دارند. «سیدم‌حسن امین عاملی»، به برابری و برادری میان همهٔ مردم فراخواند و

گروه‌گرایی‌های تنگ‌نظرانه و نفرت‌انگیز را نفی کرد و در عین حال دست به اصلاحات وسیعی در میان خود شیعیان زد تا آنان را از خرافات بسیاری که با شعایر حسینی آمیخته بود، برهاند و آن چنان در این راه کوشید و تلاش کرد که برخی نادانان و ساده‌لوحان، او را اموی خوانندند! او در کنار همه این فعالیت‌ها، توده‌های مردم را علیه اشغالگران فرانسوی نیز بسیج کرد.

زیباترین تعبیر او درباره درگیری نسبت به مسأله خلافت - که مهم‌ترین مسأله مورد اختلاف میان شیعیان و اهل سنت است - این جمله است که می‌گوید: «ما آن چنان درگیر کارزار مشروعیت خلیفه شده‌ایم که وزیرمختار فرانسه، خلیفه ما گردید.» او با قانون فرانسوی طایفه‌گری به مخالفت برخاست و در این زمینه خطاب به وزیرمختار فرانسه گفت: «من به عنوان رهبر معنوی طایفه اسلامی شیعه در سوریه و لبنان، از محضر شما می‌خواهم در جریان نفرت همه شیعیان از این تصمیم و این تفرقه خودساخته میان مسلمانان قرار گیرید.»^۱

و درباره «امام سیدعبدالحسین شرف‌الدین» باید گفت که او سردمدار وحدت اسلامی و پیشتاز گفت‌وگوی منطقی بود و کتاب «الفصول المهمه فی تألیف الامه» (بنیادهای اساسی همبستگی امت) را تألیف کرد. به گفته وی این کتاب برای نفی تعصب‌های کور و توجه و عنایت به اتحاد شیعه و سنی، تدوین شده است. او کتاب دیگری به نام «المراجعات» دارد که خود الگوی کاملی از گفت‌وگوی آرام و صمیمی میان شیعیان و اهل سنت است.

و تو ای بیروت! دیروز میزبان کنفرانس تقریب مذاهب اسلامی بودی تا پیوستگی این راه روشن را اعلام کنی.

همچنان‌که میزبان کنفرانسی برای گفت‌وگوی ملی‌گرایان و اسلام‌گرایان بودی. و پیش از آن نیز میزبانی فریاد مشترک مسیحیت و اسلام علیه دشمن صهیونیستی را بر عهده داشتی.

۱ - اعیان الشیعه، مجلد ۱۰، صفحه ۳۷۰.

این روح بزرگ و انعطاف‌پذیر توست که در هیچ کجای دیگری نمی‌توان آن را سراغ گرفت.

تعبیر «خانواده‌های کلیسایی» را برای فهرستی که گویای همسنگی اجتماعی - دینی میان کلیساهاست بسیار پسندیدم؛ این فهرست را جناب دبیرکل «شورای کلیساهای خاورمیانه» تهیه کرده که شامل خانواده‌های کلیساهای ارتدکس به این شرح است:

کلیسای اسکندریه و نقاط دیگر آفریقا متعلق به روم ارتدکس.

کلیسای روم ارتدکس و دیگر بخش شرقی روم ارتدکس.

کلیسای روم ارتدکس در قدس.

کلیسای روم ارتدکس در قبرس.

و نیز خانواده‌های کلیساهای ارتدکس شرقی شامل:

- کلیسای اسکندریه و کرازه مرقسی قبطیان ارتدکس.

- کلیسای انطاکیه و سایر شرق متعلق به سریانی‌های ارتدکس.

- کلیسای ارمنی پاپی - کاتولیکی ارمنی‌های ارتدکس متعلق به بیت کیلیکیا.

و نیز خانواده‌های کلیساهای کاتولیکی شامل:

- کلیسای انطاکیه سریانی مارونی.

- کلیسای روم کاتولیک.

- کلیسای قبطی‌های کاتولیک.

- کلیسای سریانی‌های کاتولیک.

- کلیسای بابل متعلق به کلدانی‌ها.

- کلیسای لاتین در قدس.

- کلیسای ارمنی‌های کاتولیک.

و نیز خانواده‌های کلیساهای انجیلی شامل:

- شورای بزرگان انجیلی ملی در سوریه و لبنان.

- اتحادیه کلیساهای انجیلی ارمنی در خاور نزدیک.

- کلیسای اسقفی در قدس و خاورمیانه.
- کلیسای انجیلی لوتری در اردن.
- شورای بزرگان نیل انجیلی.
- کلیسای اسقفی در سودان.
- کلیسای انجیلی ملی در کویت.
- کلیسای پروتستان در الجزایر.
- کلیسای مارگرچس - تونس (کارتاژ).
- کلیسای انجیلی ملی در بحرین.
- بزرگ کلیساهای انجیلی در ایران.

لبنان محور و مرکز ثقل همهٔ این کلیساهای شرقی و غربی است. در پیشگفتار این راهنما، آمده است: «در راه فلسطین به دمشق، حضرت مسیح، شائول را فراخواند و او ندایش را پاسخ گفت و شمشیر ظلم به نیام برد و پرچم تبلیغ مسیح و دوستی تا شهادت را برافراشت و در انطاکیه برای نخستین بار مؤمنان را مسیحی خواندند.» این دربارهٔ مسیحیان لبنان و اما در خصوص مسلمانان و اسلام، شاهد آنیم که:

شیعه به منزلهٔ یکی از مذاهب اسلامی و «سنت» نیز همچون یکی دیگر از مذاهب اسلامی، هر یک با مذاهب متعدد خود - دروزی‌ها، علوی‌ها و نیز یهودیان با گرایش‌ها و مذاهب مختلفی که دارند - ، همه و همه این ادیان شرقی و غربی در لبنان و بیروت، حضور و همزیستی مسالمت‌آمیزی با یکدیگر دارند و آن چنان مجموعه خود را سامان بخشیده‌اند که در همهٔ موارد حتی در پوشاک، خورد و خوراک، سنت‌ها، عرف‌ها و مراسم عروسی و کفن و دفن و امثال آن، بر کمتر تناقض و اختلافی در میان آنان می‌توان انگشت گذارد.

این تنوع و تکثر فراوان، گویای سعهٔ صدر و قلب بزرگی است که در کمتر جایی می‌توان مثالی برای آن یافت.

یک شخصیت مسیحی دربارهٔ علوم اسلامی خلاقانه دست به تألیف می‌زند.

یک شخصیت مسلمان دربارهٔ مفاهیم مسیحی می‌نویسد و خلاقیت به خرج می‌دهد. و یک شخصیت سنی در چارچوب تشیع مطلب می‌نگارد و خلاقیت به کار می‌برد. و فردی شیعی در چارچوب تسنن دست به قلم می‌برد و خلاقانه می‌نویسد. و بدین گونه زندگی جریان زنده‌ای می‌یابد: همزیستی و احترام و حرمتی که سود و برکاتش، همهٔ بشریت را در بر می‌گیرد.

جرج جرداق (مسیحی) «الامام علی صوت العدالة الانسانیه» (امام علی صدای عدالت بشری) را می‌نویسد.

«پولس سلامه» شاعر سرشناس مسیحی، دربارهٔ «غدیر» چنان چکامه‌ای می‌سراید و سلیمان کتانی کتاب «فاطمه و تر فی غمد» را به رشتهٔ تحریر می‌کشد و برندهٔ جایزهٔ بهترین کتاب می‌شود و مرحوم دکتر صبحی الصالح سنی، «نهج البلاغه» را گردآوری می‌کند و شرح می‌کند و برای آن فهرست‌های بیست‌گانه تنظیم می‌کند و عبدالله العلالی (سنی) نیز دربارهٔ امام حسین (علیه‌السلام) دست به تألیف می‌زند. و زمانی که «کمال الصلیبی» دربارهٔ تاریخ لبنان تحقیق می‌کند و از مراحل آن سخن می‌راند و به ترتیب، دوره‌های مختلف آن را باز می‌گوید، با تجلی همبستگی و درهم‌آمیزی تاریخ اسلام و مسیحیت به باشکوه‌ترین شکل خود روبه‌رو می‌شویم؛ مثلاً به هنگام توضیح حوادث سال ۶۱۰ میلادی (۶۱ و ۶۰ هجری قمری) می‌نویسد:

- کشته شدن حسین بن علی (علیه‌السلام) در واقعهٔ کربلا در عراق.
- قیام عبدالله بن الزبیر در حجاز.
- تکفیر مذهب مشیت واحد از سوی مجمع مسکونی ششم در قسطنطنیه.
- جدایی سلطنت و مارونی‌ها در کرسی انطاکی.
- انتخاب یوحنا مارون در مقام سراسقف کلیسای مارونی.
- و فراموش نمی‌کنیم که «مارون الیاس الحویک» سراسقف بزرگ مارونی‌ها هنگامی که خبر فوت سلطان عبدالحمید دوم سلطان عثمانی به وی رسید با اندوه و ناراحتی فراوان چنین گفت:

«لبنان و طایفه ما در دوره این سلطان فقید، کاملاً در آرامش و سلامت به سر برد و نمی‌دانیم که پس از مرگ او (رحمة الله علیه) چه بر سر ما خواهد آمد.»^۱ استاد قرضاوی از علمای بزرگ اهل سنت نیز نقل کرده که استاد فارس‌الخوری از بزرگان مسیحی در لبنان خیلی محکم‌تر از خود مسلمانان، خواهان حاکمیت شریعت اسلام شده بود.

و بدون هیچ تردیدی روح تسامح و مدارا، هم مسیحی و هم اسلامی است. قرآن کریم می‌فرماید: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (اعراف - ۱۹۹) (گذشت پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده و از نادانان رُخ برتاب.) و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز می‌فرماید: «پروردگارا! قوم مرا بیمارز که آنها نمی‌دانند.» و انجیل هم می‌گوید: «هنگامی که برخی روستاییان، از حضرت مسیح استقبال نکردند برخی شاگردان آن حضرت خواهان نفرین وی برای نازل کردن خشم الهی بر آنان شدند؛ اما او همواره چنین درخواستی را نمی‌پذیرفت.» همین تسامح و مدارا بوده که به پیوندی فرهنگی میان اندیشه اسلامی و اندیشه مسیحیت در طول تاریخ منجر گردیده است.

کتاب‌های تاریخی، سرشار از پیوندهای فرهنگی اسلام و مسیحیت است. بدین منظور شیخ صدوق متوفی سال ۲۸۰ هجری قمری را می‌شناسیم که از چهار موضوع گفت‌وگو میان بزرگان مسیحیت و ائمه (علیهم‌السلام) سخن به میان آورده‌اند از آن جمله آنچه در نهج‌البلاغه حضرت علی (ع) و نیز از امام جعفر صادق (ع) در اندرز به عبدالله بن جنذب نقل شده و آنچه ابن شعبه حرانی متوفی سال ۳۸۱ هجری قمری در کتاب خود «تحف العقول» در حجم شانزده صفحه آورده است. (و به نظر می‌رسد با توجه به آنکه منسوب به حران است، اطلاعات زیادی درباره کتاب‌های مسیحی دارد).

از زیباترین بیانات در وصف حضرت مسیح، مطلبی است که امام علی (ع) در

۱ - «اوراق لبنانی»، اوت ۱۹۵۶، جلد ۸، صفحه ۴۰۳.

خطبه شماره ۱۶۰ نهج البلاغه ایراد کرده است: «و چنانچه خواسته باشی از عیسی بن مریم (صلوات الله و سلامه علیه)، برایت سخن می‌گویم. او موقع خواب، سنگ را به جای بالش زیر سر می‌گذاشت و جامه زبر بر تن می‌داشت، پیوسته گرسنگی می‌کشید و چون گاهی آهنگ خوردن می‌کرد، بیشتر خوراکی بسیار ساده برمی‌گزید. چراغ او در شب مهتاب بود و پناهگاهش را در زمستان جایی انتخاب می‌کرد که خورشید از آن می‌دمید و یا در آن ناپدید می‌گردید. جا و مأوایی نداشت، میوه و سبزی خوش بوی او گیاهی بود که به صورت خودرو و برای چارپایان می‌رویید؛ نه زنی داشت که او را شیفته و فریفته نماید و بنوازد و نه فرزندی که به اندوه و نگرانی‌اش اندازد و نه مالی که شب و روز بدان پردازد و نه طمع به چیزی و یا آرزوی مقامی که او را خوار بسازد. مرکبش پاهایش بود و خدمتکارش، دست‌هایش بود.»

در کتاب‌های اهل سنت نیز درباره آن حضرت (عیسی مسیح (ع)) مطالبی آمده است و مثلاً «جاحظ» در کتاب خود «البیان و التبین» به برخی کلمات قصار و سخنان نغز و روایت مفصلی درباره او اشاره دارد.

متکلمان دو طرف ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر داشته‌اند.^۱ دعوت قرآن از اهل کتاب برای گردهم آمدن با مسلمانان در زمینه‌های مشترک، خاستگاه اصلی مسلمانان در این مسیر است. در قرآن می‌خوانیم: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ» (آل عمران - ۶۴) (بگو: ای اهل کتاب! بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد.)

۱ - نگاه کنید به: مقاله آقای محقق داماد در این باره در کتاب: «اسلام و مسیحیت ارتدکس» از انتشارات انجمن دوستی ایران و یونان، صفحه ۶۷.

زمینه‌ها و عرصه‌های مشترک نیز فراوان و گسترده‌اند؛ برخی از این مشترکات عبارت‌اند از: ایمان به اینکه خداوند متعال پروردگار هستی و آفریدگار و فرستنده پیامبران برای هدایت بشر و تحقق کمال اوست. ایمان به فطرت انسانی به منزله سرچشمه و منبع پربار عناصر راهنمون به چنان کمالی؛

ایمان به شریعت الهی با عنوان سامان‌بخش زندگی اجتماعی و ارزش‌های انسانی در خانواده و دفاع از موجودیت خانواده و ارزش‌های آن؛ ایمان به آینده شرافتمندانه بشریت و مصلح و منجی آن، حضرت مهدی و به همراه او حضرت مسیح که زندگی سرشار از عدل و قسط را بر این کره خاکی - پس از آنکه مالا مال از ظلم و جور شد - می‌سازند.

ایمان به دیگر حقوق بشری و دفاع از محرومان و مستضعفان، همه و همه از عرصه‌ها و گستره‌های مشترکی است که ادیان می‌توانند درباره آنها به گفت‌وگو بنشینند و سعی کنند با همدیگر همکاری و همیاری داشته باشند. قرآن کریم می‌گوید: «وَمَا لَكُمْ لَأ تَقَاتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ» (نساء - ۷۵) (و چرا شما در راه خدا و در راه نجات مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟) کتاب مقدس نیز تأکید می‌کند: «خدا برای ستمدیدگان حکم می‌کند، به سود آنان حکم می‌راند» و علاوه بر همه اینها، توافق و همسویی آنها (مسلمانان و مسیحیان) در مقاومت برابر دشمن غاصب صهیونیستی و نفی ادعاهای نژادپرستانه‌اش مبنی بر «ملت برگزیده خدا بودن» نیز مطرح است.

قرآن کریم می‌گوید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (جمعه - ۶) (بگو: ای کسانی که یهودی شده‌اید! اگر پندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر، پس اگر راست می‌گویید درخواست مرگ کنید.) و انجیل می‌گوید: «خداوند می‌تواند از

سنگ فرزندان برای ابراهیم، در نظر گیرد.» در اینجا، اطاعت از ابراهیم و تبعیت از او ملاک است: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ» (آل عمران - ۶۸) (در حقیقت، نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و نیز این پیامبر). اما ای بیروت! آیا پرسش‌هایم پایان یافته است؟ هرگز، هنوز هم علامت پرسشهای زیادی در زندگی‌ات وجود دارد.

بینم ای بیروت!

آیا مسیح بر تو گذر کرد تا تقدیست کند؟ و این توصیف مقدس از شخصیت بزرگوارش که می‌گوید: او جوانی چون درخت سدر و دارای چهره‌ای چون لبنان بود به چه معناست؟

و راز هجرت لبنانی‌ها، به سرتاسر زمین، در چیست و چه انعکاسی در پی داشته است؟ و آیا فرهنگ آنجا را دگرگون ساخته یا خود در فرهنگ آنها، ذوب گردیده است؟! ابعاد هجرت علمی آنان به ایران و آسیای میانه و هند و پاکستان چه بود؟

مرحوم «حرّ عاملی» نقل می‌کند: «شیخ عبدالنبی فرزند احمد عاملی نباطی، از جمله فاضلان بزرگ و فقهای جلیل‌القدر و قاضیان معاصر در حیدرآباد (هند) بود.»^۱ و داستان ابوزر، این صحابی بزرگوار (رضی الله عنه) و «مشهدیه» منسوب به وی در «صرفه ساحلی» و «میس الجبل» چیست؟ و آیا در این مکان‌ها، اقامت گزید و پایه‌های تشیع و شیعیان علی (ع) را بنا کرد؟ داستان مهاجرت قبیلۀ «همدان» به این دیار چیست؟

داستان حوزه‌های بزرگ علمیه در جبل عامل کدام است؟

داستان مقاومت علیه دشمن غاصب از چه قرار است؟

اینها و صدها پرسش دیگر همچنان در پرده‌ای از ابهام قرار دارد و راز آنها را از سینه فراخ تو باید پرسید. برایمان سخن بگو! ما نیز مشتاقانه می‌خواهیم

۱ - «روضات الجنات»، جلد ۴، صفحه ۲۷۳.

سخنانت را بشنویم و سراپا گوشیم ای بیروت! ای بهار همیشه سرشاری که همواره لباس تازه‌ای بر تن می‌کنی! تو دیروز پایتخت فرهنگ بودی و امروز و فردا نیز، دیروز سرشار خود را با فردای تابناکت، پیوند می‌دهی. ای که جهانی را شیفته خود ساخته‌ای و سعدی شیرازی چه با اشتیاق، با ترنم‌های سروده‌های خویش، با خیالت، زمزمه‌ها کرد و... ناصر خسرو - آن جهانگرد بزرگ - را واداشتی تا در «سفرنامه» خود، درازی و پهنای تو را با چنان دقتی، بنگارد و احساسات سرشار از عشق و شور خود را به تصویر کشد.

در پایان این سفر، همچنان مبهوت نقطه‌ای که در زیر علامت پرسش قرار دارد، هستم و همچنان غرق در نقطه سحرانگیز اولین حرف نامت، و حیران نگاه این همه زیبایی و شکوه در آفرینشت که جهانی را شیفته و شیدای خود ساخته است.

فصل چهارم:

رابطه با غرب

رابطه اسلام و غرب تأملی در يك دیدگاه غربی

دیدگاه غرب نسبت به اسلام طی دوره‌های زمانی درازی، تجلی یافته و دیدگاه‌های خاورشناسان، اندیشمندان، پژوهشگران و سیاستمداران غربی بسته به زمینه‌ها و نگرش‌های متدلوژیک، دینی، فکری و سیاسی هر یک، چندگانگی یافته است. اما به رغم این تعدد و چندگانگی دیدگاه‌ها، غالباً همه آنها بر یک سلسله اصول و بنیادهایی که تدریجاً شکل گرفته تکامل یافته و نماینده آگاهی غرب نسبت به دیگران شده و بخشی از خودآگاهی غرب را تشکیل داده است، اتفاق نظر دارند. در چارچوب همین آگاهی است که غرب، حقیقت، قدرت، هژمونی، خردمندی و پیشرفت را برای خود در نظر گرفته و فرمانبری، ضعف، افراط، جنون و عقب‌ماندگی را برای دیگران رقم زده است. از همین رهگذر است که غرب این روش و آگاهی‌های خود را در عرصه واقعیت نیز به اشکال گوناگونی چون: اشغال نظامی، سیطره اقتصادی و سلطه فرهنگی و سیاسی و جنگ روانی و تبلیغاتی، اعمال کرده است.

از جمله دیدگاه‌ها و نظریه‌های مهمی که در دهه نود قرن بیستم در غرب مطرح شد، دیدگاه اندیشمند انگلیسی «بیدهام برایان» است که طی سلسله مقالاتی که در مجله اکونومیست لندن طی سال ۱۹۹۴ به چاپ رسید، آن را

مطرح کرد که البته و به رغم اینکه حاوی نظرات در خور توجهی در خصوص رابطه غرب با اسلام است، با همان استقبالی که نظریه برخورد تمدن‌های «هانتینگتون» و نظریه پایان تاریخ «فوکویاما» با آن مواجه شدند، روبه‌رو نگردید. دیدگاه برایان، دیدگاهی است که در حقیقت خود، بیانگر نوعی استراتژی غرب در برخورد با جهان اسلام و اوضاع کلی آن و به ویژه با هر آن چیزی است که در پیوند با مضمون حضور فعال اسلامی در تمدن بشری، قرار دارد.

مضمون دیدگاه برایان

برایان دیدگاه خود را با این گفته مطرح می‌سازد: «فضای حاکم بر قرآن کریم، فضای جبرگرایی است و اسلام چیزی جز تسلیم جبرگونه انسان در برابر پروردگار نیست.» آن‌گاه مقایسه‌ای میان دیدگاه انجیل و مفهوم قرآن نسبت به آنچه آن را گناه نخستین می‌نامد، به عمل می‌آورد؛ او همچنین می‌گوید: «طبقه‌ای که مانع از نزدیکی اسلام و غرب به یکدیگر می‌شود، طبقه علمای دینی است که مسلح به اجتهاد آزاد برای تعیین مواضع کلی، است.» و در دنبال این مطلب اظهار می‌دارد: «ما اگر نظری به قرآن اندازیم تنها به هشتاد آیه برخورد می‌کنیم که به احکام عمومی پرداخته که اغلب این احکام نیز تأثیر آن چنانی بر مسیر تمدن کنونی، نداشته‌اند.» سپس کسانی را که در پی نزدیک ساختن اسلام و غرب به یکدیگر هستند فرا می‌خواند تا به رفع احتکار اجتهاد از سوی فقها اقدام کنند و آن را (یعنی اجتهاد) را برای همگان، تعمیم دهند تا هرکس قرائت آزاد خود را از اسلام داشته باشد؛ او می‌افزاید: «وظیفه هر مسلمان، نگاه به آینده است؛ غیر ممکن است که امت اسلام بتواند پیشرفتی داشته باشد مگر آنکه مانعی به نام علمای دین را از پیش پای بردارد و اجتهاد را برای افراد، همگانی کند.» او معتقد است: «اگر اسلام، خواهان ورود به دنیای دموکراسی است، نیازمند اصلاح است، و در همین جاست که مقایسه‌ای میان وضع جهان اسلام در قرن پانزدهم هجری

(قمری) و وضع اروپا در قرن پانزدهم میلادی می‌کند و اعتقاد دارد که این دو وضع مشابهت‌هایی از نظر فراهم بودن زمینه‌های مناسب اصلاحات و نیز نوع نهادهای دینی که مسلمانان اهل سنت در حال حاضر از آن برخوردارند و نهادهای کلیسایی که در قرن پانزدهم میلادی برقرار بود و نیز در میزان یأس و نومی‌دی مسلمانان امروز و اروپاییان آن زمان و سرانجام در وجود شوق و امید به بهبود اوضاع (در هر دو زمان) دارند.

برایان همچنین از عامل دیگری که در تحقق اصلاحات مؤثر است، سخن می‌گویند که عبارت از عامل خارجی است که به حمایت و پشتیبانی و تشویق چنین روندی اقدام می‌کند. در آن زمان، مسلمانان خود عامل خارجی تحریک‌کننده و مشوق پیشرفت اروپا، به شمار می‌رفتند؛ اما امروزه، غرب عامل سوق جهان اسلام به سوی پیشرفت و تکامل است و در اینجا به مشکل طولانی بودن زمانی که تحولات اروپا به خود دیده و آن را یکصد و پنجاه سال می‌داند اشاره می‌کند و معتقد است که جهان اسلام نمی‌تواند این مدت منتظر بماند و خود پاسخ می‌دهد که تحولات امروزی، آن چنان ناگهانی و پرشتاب است که هیچ نیازی به چنین مدت طولانی نیست؛ اما این حرکت، از کجا باید آغاز گردد؟ برایان معتقد است که این حرکت، باید از سوی مسلمانان آزاده‌ای که به دموکراسی ایمان دارند، آغاز شود و حتماً باید با قدرت و شدت از آنان حمایت کنند؛ اما خود اعتراف می‌کند که امروزه بخش اعظم جهان اسلام در آستانه ورود به بحرانهای سیاسی بزرگی است که فضای ناامن، نگرانی و نابه‌سامانی‌هایی در روابط را در پی خواهد داشت و غرب باید این تحولات را بپذیرد و تحمل کند؛ زیرا برایان اعتقاد دارد اگر غرب بخواهد به تحولات جهان اسلام، تکان و حرکتی دهد، لازم است که او نیز به نظام خود یعنی نظام غرب، رنگ و لعابی اخلاقی و اجتماعی دهد و گرایش‌هایی به سمت چپ جدید، اعمال کند، همچنان که اشاره می‌کند فاصله گرفتن غرب از اعتقاد به جهان دیگر (آخرت)، علت و سبب‌ساز

بسیاری از مشکلات او به شمار می‌رود؛ بنابراین از غرب می‌خواهد که نیم‌نگاهی نیز به جهان آخرت داشته باشد تا فاصله‌اش را با مسلمانان، کمتر سازد.

برایان در اینجا این پرسش را مطرح می‌سازد: آیا میان اسلام و غرب وقوع جنگ و برخورد، ناگزیر است؟ پرسشی که «هانتینگتون» در نظریه «برخورد تمدن‌ها» به آن پاسخ مثبت می‌دهد؛ اما برایان نظریه برخورد تمدن‌ها را رد می‌کند و در میان طرف‌های دیگر تنها به غرب، کنفوسیوس‌سیسم و اسلام بسنده می‌کند و اعتقاد دارد که طرف‌های حذف شده در این میان، تمدن‌های دیگری تشکیل نمی‌دهند.

کنفوسیوس‌سیسم نیز همچنان که برایان می‌گوید نمی‌تواند و استعداد آن را نیز ندارد که آلترناتیوی تمدنی برای جهان، عرضه کند؛ لذا این یک نیز باید از صحنه درگیری‌ها حذف شود و درگیری و برخورد تنها میان اسلام و غرب، صورت می‌گیرد.

اما او (برایان) اعتقاد دارد که درگیری اسلام و غرب به رغم آنچه در اینجا و آنجا از خشونت اسلامی یاد می‌کند و نیز با وجود درگیری‌های خشونت‌آمیزی که میان اسلام و غرب در طول تاریخ وجود داشته و زمانی، اسلام به غرب یورش آورده و به «پواتیبه» رسیده و گاهی نیز غرب علیه اسلام دست به یورش برده و بسیاری از مناطق اسلامی را به اشغال خود درآورده است، حتمی نیست و با وجود چنان درگیری‌هایی در گذشته، چگونگی درگیری‌های این تمدن (در آینده) مشخص نیست؛ توضیح او از این قرار است که به رغم اختلاف‌های عقیدتی مسلمانان و غرب مسیحی، زمینه‌های مشترکی میان آنها وجود دارد که می‌تواند درباره آن به گفت‌وگو بنشینند و معتقد است که درگیری‌های گذشته نیز علت و سرمنشأ دینی نداشته و می‌افزاید: این دو طرف، می‌توانند با یکدیگر معامله کنند و حتی ایران نیز می‌تواند با خردمندی و منطق، با غرب معامله نماید. آن‌گاه برایان توجه خود را معطوف شمال آفریقا می‌کند و معتقد است که

امکان دارد در آنجا رژیم‌های ضد غربی وجود داشته باشد که در برابر این نزدیکی، مقاومت کرده و مانع ایجاد کنند و حساسیت ویژه‌ای از احتمال نزدیکی اسلام و غرب نشان دهند.

پس از آن، برایان جهان اسلام را مخاطب قرار داده و برای گشایش باب تعامل با غرب و ورود به کاروان تمدن کنونی بشر، سه توصیه به آنها می‌کند:

یک: هماهنگ شدن با اقتصاد کنونی.

دو: پذیرش برابری حقوق زن و مرد.

سه: کوشش برای تحکیم پایه‌های دموکراسی و تطبیق آن بر نظام‌های حکومتی خویش.

او پیش از ارائه هرگونه توضیحی درباره این توصیه‌های سه‌گانه، آنچه در آن زمان - از دید غربی او - در الجزایر وجود داشته بررسی می‌کند و بر ضرورت دخالت غرب در درگیری‌های الجزایر تأکید می‌نماید و نسبت به پیامدهای پیروزی اسلام‌گرایان در آنجا، به شدت ابراز نگرانی می‌کند. برایان درباره خیزش اسلامی، دو نظر متضاد را مطرح می‌سازد: یکی خوشبینانه است و خلاصه‌اش این است که برقراری رژیم‌های اسلامی ممکن است به مهاجرت جمعی به سوی غرب و ایجاد فضایی نگران‌کننده بینجامد؛ اما این فضای نگران‌کننده سرانجام ختم به خیر خواهد شد. نظر دیگر بدبینانه است و عبارت از آن است که تشکیل رژیم‌های اسلامی به مفهوم تشدید درگیری است که بر اثر آن، نظریه هانتینگتون تحقق پیدا خواهد کرد.

برایان در ادامه توضیح نظریه خود، معتقد است که غرب موظف است بسیاری از فرضیات خود را تغییر دهد. مسلمانان نیز باید در آموزه‌هایی که چهارده قرن پیش، از سوی پیامبر اکرم(ص) روایت شده، تجدید نظر کنند و ببینند که آیا این آموزه‌ها، در قرن بیست و یکم نیز می‌توانند مؤثر باشند؛ آن گاه به توصیه‌های پیشین خود باز می‌گردد و به تفصیل از آنها سخن می‌گوید.

در خصوص مسائل اقتصادی، برایان نسبت به وجود یک منظومه اقتصادی در اسلام تردید دارد و نتیجه‌گیری می‌کند که اسلام، مبتنی بر نظام فردگرایانه است و اقتصاددانان مسلمان، معتقد به لزوم محدود ساختن نقش دولت در زندگی اجتماعی هستند. او می‌گوید: اندیشه رایج آن است که فرد مسلمان، مثلاً در تبدیل یک گندم‌زار به کارگاه تولید کامپیوتر باید در جست‌وجوی عدالت و خواهان آن باشد؛ اما چگونه می‌توانیم نظر اسلام را در این تبدیل، جویا شویم؟! او دوباره، نظام سرمایه‌داری را به اعمال اندکی انضباط اخلاقی - که مارکسیسم با انقلابی که علیه سرمایه‌داری به عمل آورد و موفق به تحقق آن نشد - توصیه می‌کند و سپس اشاره می‌کند که نظام زکات (در اسلام)، نظامی است داوطلبانه و بنابراین نمی‌تواند مشکلی را حل کند و می‌گوید: زکات در زمان پیامبر (ص) بر طلا و نقره و محصولات کشاورزی متمرکز بود و پس از آن موارد دیگری را نیز در بر گرفت؛ اما این نظام مالیاتی، نمی‌تواند نیازهای امروز را برآورده سازد. درباره ربا نیز به نظر وی، تحریم آن امر مفیدی بوده هر چند دیدگاه‌ها و نظریات در جهان اسلام - به ادعای او - در مسأله ربا، متفاوت است و «الطنطاوی» در مواردی آن را حلال دانسته و دیگران در همه موارد، آن را حرام شمرده‌اند.

خود برایان به همین نظر یعنی تحریم ربا، گرایش دارد و به بانک‌های غربی توصیه می‌کند که به نوعی، این تحریم را اعمال کنند؛ اما خود این اشکال را وارد می‌کند که: ما اگر نظام ربایی را اعمال نکنیم چگونه خواهیم توانست در عرصه سرمایه و نقدینگی، موازنه ایجاد کنیم؟

این مسأله، مهم‌ترین نکته در دیدگاه برایان است که فشرده‌اش عبارت از این است که اسلام نه تنها فاقد یک نظام اقتصادی است بلکه در بر دارنده یک سلسله آموزه‌های عمومی است که با اندکی تسامح و انعطاف غربی، می‌توان اقتصاد اسلامی را مترادف با اقتصاد آزاد دانست.

و در خصوص برابری زن و مرد، او پس از توضیحات مفصلی درباره وضع

امروزی زنان می‌گویند: رفتار و برخورد کنونی اسلام (نسبت به زنان) دارای ریشه‌های قرآنی نیست بلکه زائیده تفسیری مردسالارانه از قرآن است. البته به نظر می‌رسد که قرآن کریم تفاوت‌هایی میان زن و مرد، قایل شده است؛ اما راه‌هایی نیز برای تفسیرهای نو از آیات مربوطه وجود دارد و جهان اسلام را فرا می‌خواند تا در احکام قرآنی قایل به تفاوت میان زن و مرد، تجدید نظر به عمل آورد.

آخرین موضوعی که برایان مطرح می‌سازد، مسأله دموکراسی است که آن را بزرگ‌ترین مانع در برابر نزدیکی دو جهان اسلام و غرب، قلمداد می‌کند؛ زیرا از میان سی و هشت کشور اسلامی (در آن زمان)، تنها هفت کشور دارای رژیم دموکراتیک (مردم سالارانه) بوده و بقیه کشورها، رژیم‌هایی دیکتاتوری و مبتنی بر زور و وحشت دارند.

به نظر او اگر جهان اسلام در پی دستیابی به الگوی غربی است، باید دموکراسی را در تمامی مناطق خود، گسترش و تعمیم دهد و داشتن نظامات شورایی نمی‌تواند آن نقشی را که بر عهده دموکراسی است، ایفا نماید.

این بود خلاصه دیدگاه‌های اندیشمند غربی برایان، درباره راهکار نزدیکی جهان اسلام و جهان غرب که خود توضیح کاملی از برنامه‌ریزی‌های گسترده غربی برای تحقق جهانی شدن یعنی مفهوم شدیداً مطرح امروزی نه تنها در بعد اقتصادی بلکه در ابعاد فرهنگی و سیاسی است.

ملاحظات بر دیدگاه‌های برایان

در خصوص دیدگاه برایان چند نکته را خاطر نشان می‌شویم:

نخست: در دیدگاهی که این اندیشمند مطرح می‌سازد، نظام غرب، نمونه‌ای تلقی شده که ملل دیگر در پی الگوپذیری از آن هستند و از ملت‌های دیگر می‌خواهد که خود و رژیم‌های خود را چنان ارتقا دهند که به ادعای او، به چنان سطحی نایل آیند. حال آنکه در حقیقت برایان در این دیدگاه از بسیاری از

جنبه‌های منفی که نظام غرب حامل آن است و به رغم اشاراتی که به برخی از آنها می‌کند، چشم می‌پوشد؛ زیرا نظام‌ها و جوامع غربی، معمولاً از نظر مفاهیم انسانی و سمت‌گیری‌های اخلاقی و حتی در زمینه همیاری‌های اجتماعی، دچار کمبودهای جدی هستند و شگفت آنکه ادعا می‌کند مارکسیسم در پی برقراری نظامی اجتماعی - اخلاقی بوده ولی در این زمینه، شکست خورده است. حقیقت آن است که مارکسیسم دچار همان مشکلی است که سرمایه‌داری و نظام‌های غربی امروزی یعنی ماتریالیسم در اندیشه و دیدگاه از آن رنج می‌برند؛ زیرا مارکسیسم می‌پنداشت که نظام سرمایه‌داری با پذیرش مالکیت، این همه تناقض، درد و پیامد استعماری، به دنبال داشته است. حال آنکه فراموش کرده که نظام سرمایه‌داری نه با پذیرش مالکیت بلکه با سمت‌گیری مادی خود، دچار این بیماری‌ها شده و با توجه به آنکه خود مارکسیسم نیز همین سمت‌گیری مادی را داشته، دچار همان عوارض و پیامدهای منفی شده و جنبه استعماری و سلطه‌گرایانه یافته است؛ زیرا در مارکسیسم، طبقه، جای فرد را در نظام سرمایه‌داری می‌گرفت و به طبقات دیگر ستم روا می‌داشت و فخرفروشی می‌کرد.

به طور کلی می‌توان به انواع جنبه‌های منفی نظام سرمایه‌داری یا نظام غربی از جمله: افت اخلاقی، گسیختگی‌های خانوادگی، احساس تنهایی افراد، رواج خودکشی و از همه بدتر استمرار عرصه تسلط بر دیگران، اشاره کرد که همان بیماری است که امروزه با عنوان جهانی شدن از آن یاد می‌شود و به معنای سلطه اقتصاد غرب بر اوضاع اقتصادی جهان و چیرگی فرهنگی غرب بر اوضاع فرهنگی دنیا و تسلط سیاسی غرب بر اوضاع کل گیتی است و در واقع به راحتی می‌توان جهانی شدن را غربی شدن یا آمریکایی شدن، نامگذاری کرد.

شگفت آنکه آقای برابان، امت اسلامی را به تبعیت سیاسی - اقتصادی و فرهنگی از غرب برای تحقق نزدیکی مطلوب میان این دو جهان، توصیه می‌کند که مهم‌ترین نکته از دیدگاه‌های وی به شمار می‌رود؛ همچنین شگفت آن است

که به نظر او جهان اسلامی که در قرن بیست و یکم هجری زندگی می‌کند، احتیاج به یک خیزش همه جانبه دارد همان‌گونه که جهان غرب نیز در قرن پانزدهم میلادی در آستانه چنین خیزش و رنسانس همه جانبه‌ای قرار داشته است و به نظر او عامل خارجی مشوق غرب به خیزش، جهان اسلام بوده است و در اینجا غرب عاملی خارجی است که جهان اسلام را تشویق و ترغیب به خیزش می‌کند؛ بنابراین غرب، عامل اصلاح است و هدف از این اصلاح نیز غربی شدن است.

دوم: برایان نقطه قوت و پویای جهان اسلام یعنی علمای دین را نقد می‌کند؛ علمایی که پیامبر اکرم (ص) آنان را به اعتبار فقہایی که به زندگی انسان، چهره اسلامی می‌بخشند و ویژگی اسلامی امت به وسیله آنها حفظ و حراست می‌شود، وارثان انبیا توصیف می‌فرماید. او همچنین از روش تخصصی این فقہا، یعنی اجتهاد انتقاد می‌کند و بدان دعوت می‌کند که انحصار حق اجتهاد علمای دین، از میان برداشته شود و آنها از این نظر، خلع سلاح گردند؛ حال آنکه می‌دانیم اجتهاد یکی از رازهای انعطاف پذیری و جاودانگی اسلام است، زیرا مجتهد کسی است که برای کشف حکم واقعی تلاش می‌کند و سعی دارد وقایع و احکام آنها را با توجه به اصول و قواعدی که در اختیار اوست، استنباط نماید. راز اسلامی بودن امت نیز در همین است و چنانچه امت را از علما جدا سازیم و کاری کنیم که امت، علمای خود و اجتهاد مورد نظری که اوضاع مطلوبی را فراهم می‌آورد از دست دهد، دچار سردرگمی می‌شود و پیوند او با اصول و بنیادهای دینی، گسسته می‌شود و با منابع و احکامش بیگانه می‌گردد و این همان هدفی است که آقای برایان در پی آن است. او در پی گسست امت از گذشته خویش است و گاهی نیز وقتی به امت اسلامی توصیه می‌کند که نسبت به چگونگی اجرای آموزه‌هایی که چهارده قرن پیش نازل شده و قرار است در اوضاع پیشرفته امروزی پیاده شوند، تجدید نظر به عمل آورد یا وقتی می‌گوید: تنها هشتاد آیه در قرآن وجود دارد که به احکام عملی تنظیم زندگی اشاره می‌کند

و امروزه نیز قابلیت اجرایی ندارند، همین هدف را دنبال می‌کند. همه این تعبیرها، بیانگر هدف اصلی از این نظریه‌پردازی و تلاشی به منظور تهی ساختن امت از صفت اسلامی خویش و دور کردن او از این واقعیت است که راز اسلامیت، بقا و اقتدار اوست. در واقع همین تهدید نیز ما را متوجه خطر اصلی که در کمین ماست می‌کند و ما را بر آن می‌دارد تا به شدت در برابر آن مجهز شویم. این تهدید علما را نیز نسبت به نقش سترگی که در حفظ شخصیت این امت و پیوندش با واقعیت‌ها دارد، هشیار می‌سازد.

سوم: برایان سعی دارد حقایق را تغییر دهد یا فهم و درک نادرست خود از قرآن کریم را تحمیل کند تا تصورات و گمانهای نظریه خود را براساس آن، بنا نماید؛ برای مثال، شاهد آنیم که او همواره تأکید دارد که جو غالب در قرآن، جبرگرایی است و انسان مسلمان احساس می‌کند که در زندگی و حرکت خویش، گرفتار جبر است و هیچ اختیاری از خود ندارد و این ویژگی نه او را شایسته پیشرفت می‌سازد و نه سزاوار خیزش و اصلاحش می‌گرداند. حال آنکه اصل چنین برداشتی، از پایه نادرست است؛ قرآن کریم به انسان تأکید می‌کند که او می‌تواند خود را تغییر داده و دگرگون سازد و تغییر الهی نیز تابعی از تغییر خویشی است: «**إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**» (رعد - ۱۱) (در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.) «**ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**» (انفال - ۵۳) (این [کیفر] بدان سبب است که خداوند نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه در دل دارند تغییر دهند).

بنابراین سمت‌گیری قرآن، بر خلاف آنچه تصور شده، مبتنی بر اراده انسانی و تقویت این اراده، البته در چارچوب لطف الهی است.

همچنین می‌بینیم که او (برایان) اسلام را به معنای تسلیم در برابر قدرت الهی و به دور از احساس وجود اراده‌ای آزاد، قلمداد می‌کند که این نیز تفسیری غلط است؛ زیرا اسلام یعنی تسلیم داوطلبانه انسان در برابر فرمانهای الهی به مثابه راه منتهی به کمال است.

و درباره مقایسه‌ای که در خصوص برداشت‌های انجیل و قرآن از گناه نخستین یا همان معصیتی که معتقد است به دست حضرت آدم صورت گرفته است و نیز این تصور که تنها هشتاد آیه در قرآن وجود دارد که درباره زندگی انسان بحث می‌کند، حقیقت آن است که تا آنجا که ما می‌دانیم تمامی آیات قرآن ارتباط مستقیم یا غیر مستقیمی با زندگی و رفتار انسان دارند؛ حتی آیات مربوط به آخرت، آیات توحید و آیات عدل الهی، همگی برای شکل‌دهی به شخصیت انسان موحد، عادل و دارای رفتاری متعادل است و برداشت برایان کاملاً مغایر با حقیقت است. همین نکته نیز درباره تصور وی مبنی بر اینکه تعالیم قرآنی که بر رسول گرامی اسلام نازل گشته همگی تعالیمی بشری هستند که به منظور اصلاح اوضاع پیشین مطرح شده‌اند، صادق است. قرآن کریم از سوی آفریدگار انسان آمده تا انسان را اصلاح کند و تنها راه کمال را به او بنمایاند و با فطرتی که با تغییر احوال و شرایط، دچار تغییر و تحول نمی‌گردد، هماهنگش سازد.

طرح نادرست و ساده شده اقتصاد اسلام از سوی برایان نیز مشمول همین حکم است؛ گویا از نظر او، اقتصاد اسلامی تنها در همین دو سمت‌گیری اخلاقی، یعنی زکات داوطلبانه و حرمت ربا، خلاصه می‌شود حال آنکه اقتصاد اسلامی، دارای دیدگاه‌های جامعی درباره توزیع پیش از تولید انسانی، تولید و تکامل آن و درباره روند توزیع پس از تولید انسانی است. همچنان‌که دیدگاه‌های کاملی نسبت به مهم‌ترین عناصر اقتصاد نیز دارد که تنها منحصر به آنچه برایان تصور کرده است، نمی‌شود. کما اینکه مکتب اقتصادی اسلام، مشکلات مختلف انسانی را مطرح کرده و راه‌حل‌های جامعی برای آنها عرضه می‌کند؛ بنابراین، همه

جنبه‌های زندگی را بررسی می‌کند و مسلماً درباره هر رفتار و کنش اقتصادی جامعه، یکی از احکام پنج‌گانه اسلامی، صدق می‌کند و این یعنی اینکه نظریه اقتصادی اسلام، عام و مشتمل بر تمامی جنبه‌های زندگی است.

تنظیم و وضع قوانین اقتصادی و نتایج علمی که به کشف واقعیت‌های خارجی در این عرصه می‌پردازند، در شمار وظایف دین نیستند. دین باید اصول و خطوط کلی را عرضه دهد. از اینجاست که برایان گمان برده که مسلمانان می‌توانند نظریه اقتصادی خود را به کناری نهند و مستقیماً به نظام جهانی غرب ملحق شوند تا غرب نیز در مقابل، تعدیل‌هایی را بر نظام خود، اعمال کند. چنین تصویری نیز در واقع بسیار شگفت بوده و از جهانی شدن اقتصاد - که بدان اشاره کردیم - برگرفته شده است.

چهارم: برایان گاهی نیز اعترافات جالبی دارد؛ برای مثال، آنجا که می‌گوید: بسیاری از رژیم‌های موجود در جهان اسلام ساخته و پرورده استعمار غرب هستند و گناه آن نیز بر عهده غرب است و بنابراین اگر جهان غرب در پی نزدیک ساختن جهان اسلام به خویش است باید بار تغییر این رژیم‌های دیکتاتوری به رژیم‌های دموکراتیک را بر دوش گیرد؛ و در جای دیگری، این اندیشمند غربی اعتقاد دارد فاصله گرفتن غرب از اعتقاد به جهان آخرت، علت بسیاری از مشکلاتی است که گریبانگیرش شده است. بنابراین غرب را به پایبندی مجدد به این اعتقاد فرا می‌خواند تا بدین ترتیب، به مسلمانان نزدیک‌تر شود.

همچنان که می‌گوید: غرب باید بسیاری از داده‌ها و نظریه‌های خود را تغییر دهد؛ زیرا از استحکام علمی لازم برخوردار نیستند و به نظام سرمایه‌داری نیز توصیه می‌کند که اندکی در اندیشه انضباط اخلاقی و سمت‌گیری اجتماعی و در پیش گرفتن سیاست چپ جدید یعنی گرایش به عدالت اجتماعی باشد. و درباره ربا، او معتقد است که زیانهای فراوانی دارد و به نظر او تحریم ربا از سوی

اسلام، جهت‌گیری درستی است که بانک‌های غرب نیز باید آن را در پیش گرفته و اقتصادهای غربی باید به طور جدی، به آن توجه کنند.

بدین گونه می‌بینیم که براین هر از گاهی در میان گفته‌های خود، به حقایق انکارناپذیری اعتراف می‌کند از جمله اینکه نظام جمهوری اسلامی ایران، نظامی کاملاً دموکراتیک است.

پنجم: در این دیدگاه، تمرکز شدیدی بر اوضاع الجزایر و هراس از تحولات اسلامی در آن به چشم می‌خورد؛ براین معتقد است که هرگونه تحولی در این منطقه به مفهوم گرایش تمامی جهان اسلام به برقراری نظام اسلامی است و معتقد است که غرب باید تلاش کند تا از این تحول - که گریزی از آن نیست - جلوگیری نماید.

حقیقت آن است که الجزایر یکی از نمونه‌های عام اسلامی است و خیزش اسلامی در تمامی شریانه‌های جهان اسلام، جاری است و آن را در آستانه تحولات شگرفی برای کشف حقیقت خود و بازگشت به خویش و بازیافت هویت و ویژگی‌های اصیلی که از آن برخوردار بوده قرار داده است.

ششم: براین معتقد است برابری میان زن و مرد در همه عرصه‌ها، امری طبیعی و انسانی است تمدن اسلام و جهان اسلام باید برای نیل به آن تلاش کند.

حقیقت آن است که چنین تصویری اساساً نادرست است؛ زیرا زن و مرد دو نقش مکمل یکدیگر را ایفا می‌کنند و هر یک مسئولیت‌های سنگین و در عین حال متفاوتی بر دوش دارند و دارای حقوقی هستند که متناسب با مسئولیت‌های آنهاست. خداوند متعال می‌فرماید: «**وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ**» (بقره - ۲۲۸) (و مانند همان [وظایفی] که بر عهده زنان است به طور شایسته به نفع آنان [بر عهده مردان] است).

دیدگاه اسلام نسبت به حقوق زن و مرد بر اساس چنین برداشتی است و مبتنی بر مقتضیات طبیعتی است که هر یک از مرد و زن، از آن برخوردارند؛

بنابراین، برابری کمی زن و مرد، در خود غرب نیز با توجه به واقعیت‌های موجود، مردود شناخته شده است؛ لذا حتماً باید مسئولیت‌ها و حقوق آنها توأم و در کنار یکدیگر، نگریسته شود در این صورت خواهیم دید که اسلام، همه چیز را در جای خود قرار داده و نظام اجتماعی سالم و متعادلی برقرار کرده است. و درباره مفهوم غربی حقوق زن و مرد که غرب به برابری کامل آنها دعوت می‌کند می‌توان گفت که این منطق هیچ توجهی به اختلاف‌های فیزیولوژیک زن و مرد و تفاوت‌های وظایف آنها در زندگی اجتماعی و سرانجام به اهداف تکامل بشریت، ندارد؛ از اینجاست که معتقدیم توصیه برایان به جهان اسلام در پذیرفتن برابری زن و مرد، توصیه نابه‌جایی است که در صدد واژگون نشان دادن امور واقعی و حقایق طبیعی است.

هفتم: به نظر برایان، شورا و نظام شورایی، کارساز نیست و کار درست، اعمال راه حل دموکراتیک آن هم به شیوه غربی است. این برداشت نیز در واقع مبتنی بر منطق غربی است که دین را امری فردی و فاقد پیوند با زندگی می‌داند؛ اما منطق اسلامی، نقش تمام‌عیاری برای دین در زندگی فردی و اجتماعی انسان در نظر می‌گیرد و امکان ندارد که چنین منطقی با برداشت غربی از دموکراسی، هماهنگی داشته باشد، برداشتی که ملت را حاکم بر سرنوشت خویش، بر قانون‌گذاری‌ها و بر هر آنچه به زندگی اجتماعی او مربوط می‌شود، می‌داند.

تصور اسلامی در این زمینه، مبتنی بر هدایت الهی امت برای تحقق جانشینی خداوند متعال از سوی انسان بر روی زمین است و از آنجا گستره‌های معینی را فرا رویش قرار می‌دهد تا ملت از طریق نظام شورایی، بهترین روش را برای اجرای احکام الهی یا حل مسائل و مشکلات اجتماعی محول شده به خود برگزیند. حدود و تعزیرات اسلامی یعنی مجازات‌ها، حدود الهی هستند؛ اما اینکه چه کسانی و چگونه آنها را جاری می‌سازند، گاهی به خود امت، واگذار می‌شود که فرد حاکم و نیز نظام ایده‌آل برای اجرای احکام اسلام را برگزینند. بنابراین شورا، روش برتر و با دیدگاه‌های اسلامی نسبت به زندگی سیاسی و اجتماعی

هماهنگی بیشتری دارد، حال آنکه منطق غربی، بر پایه اخلاقی، دینی یا عینی درست و متینی، پی‌ریزی نشده است. به رغم اینکه برایان با نظریه هانتینگتون در برخورد تمدن‌های غربی و اسلامی، مخالفت می‌کند و اعتقاد دارد که دو دیدگاه اسلامی و غربی می‌توانند همگرایی داشته باشند، به نظر وی راه‌حل در آن است که جهان اسلام خود را با اوضاع غرب، هماهنگ سازد. به نظر ما این راه‌حل، غیرواقعی است و رابطه نامتعادلی را در پی خواهد آورد و به همین دلیل، پذیرفتنی نیست.

پرسش و پاسخ‌هایی پیرامون روابط جهان اسلام و غرب^۱

از برادر، صلاح عبدالرزاق در هلند مجموعه پرسش‌هایی در موضوع فقه سیاسی به دستمان رسیده که بیشتر درباره مسائل مهم و حساس است؛ زیرا او برای رساله فوق لیسانس خود عنوان زیر را برگزیده است: «روابط جهان اسلام و غرب و پیامدهای آن بر حقوق بین‌المللی اسلامی»؛ از این رو، نخستین کتاب در سلسله کتاب‌های توحید یعنی: «الدولة الإسلامية. دراسات فی وظائفها السياسية و الاقتصادية» (دولت اسلامی، پژوهش‌هایی در وظایف سیاسی و اقتصادی آن) را که با عنوان یکی از منابع خود در عرصه فقه سیاسی در نظر گرفته، یک سلسله پرسش‌هایی برای او مطرح ساخته که در نامه خود، به آنها اشاره کرده است. خلاصه این نامه، بدین قرار است:

«من دانشجویی مسلمان در دانشگاه «لیدن» (هلند) هستم که در حال حاضر مشغول آماده‌سازی رساله کارشناسی ارشد خود در مطالعات اسلامی با عنوان: «روابط جهان اسلام و غرب و پیامدهای آن بر حقوق بین‌الملل اسلامی» می‌باشم.

۱ - این مطلب، در مجله «التوحید» (قم - ایران) شماره ۸۵، صفحات ۱۵۹ به بعد، منتشر شده است.

حضرت عالی می‌دانید که ناگزیر باید دیدگاه‌های فقه اسلامی شامل احکام شریعت اسلام در مسائل مطرح و مرتبط با بحث را در این رساله درج کنم و جناب عالی بهترین نماینده دیدگاه‌های شریعت اسلامی در زمان حاضر هستید و پژوهش‌های عمیق و نظریات ارزشمندی در موضوع‌های مربوط به دولت اسلامی، دارید.

بر همین اساس از حضرت عالی استدعا دارم دیدگاه‌های خود را دربارهٔ مسائلی که مطرح می‌سازم، بیان بفرمایید تا بتوان به منزلهٔ یک منبع شرعی و آکادمیک، از آنها در پژوهش یاد شده، استفاده کرد.

ناگفته نماند که اسلام در غرب، در معرض یک سلسله اتهام‌ها و ترهاتی در عرصه‌های مختلف رسانه‌ای، سیاسی و حتی آکادمیک - که قاعدتاً باید تنها بحث‌های منطقی و به روش‌های استدلالی و علمی و به دور از انگیزه‌های غیرعلمی و غرض‌ورزی‌ها و کینه‌توزی‌ها در آن مطرح گردد - قرار دارد. تردیدی نیست که پاسخ‌های علمی و مستند به گفته‌ها و دیدگاه‌های علمی و فقهی، بهترین واکنش در برابر آن تهمت‌ها به شمار می‌رود و در عرضهٔ مفاهیم اسلامی و احکام اصیل شرعی، سهم به‌سزایی ایفا می‌کند.

پرسش‌های مورد نظر از این قرارند:

۱- شما در کتاب خود، «الدولة الإسلامية» یادآور شده‌اید که یکی از عناصر بنیادی سیاست خارجی اسلامی، «مصلحت عالی اسلام در پرتو وضع موجود»^۱ است؛ تعریف شما از مصلحت، چیست؟ و حد و مرزهای آن کدام است؟ و چه کسی آنها را مشخص می‌سازد؟ و آیا در کوشش برای تحقق مصلحت، می‌توان یک حکم یا قاعدهٔ اسلامی را نادیده گرفت؟

۱ - نگاه به کتاب: «الدولة الإسلامية... دراسات فی وظائفها السیاسیة و الاقتصادیة»، شیخ محمدعلی تسخیری، سلسله کتاب‌های توحید، شمارهٔ یک. چاپ ۱۹۹۴ م ایران. ص ۸۰.

آیا معتقد نیستید که به بهانهٔ مصلحت اسلامی، قوانین اسلام در سطحی گسترده، دستخوش دگرگونی و نادیده‌انگاری می‌شود؟ و اگر مصلحت، توجیهی برای عدول از آنها باشد، پای‌بندی به شریعت اسلام، چه مفهومی پیدا می‌کند؟ و اگر در برخوردها و ارائهٔ راه‌حل‌ها، مصلحت، اساس کار باشد از نظر حقوقی و سیاسی، چه تفاوتی میان اسلام و نظام‌های بشرساختهٔ معمولی در جهان وجود خواهد داشت؟

۲- دربارهٔ «نفی السبیل علی المؤمنین» (حفظ حرمت و کرامت مؤمنان)، آیا این هدف دولت اسلامی است یا در سیاست خارجی ایران و مواضع بین‌المللی، قراردادها و موافقت‌نامه‌های آن هم، تحقق پیدا کرده است؟ مثلاً آیا ایران می‌تواند قیمت فروش نفت خود را تعیین کند یا ناگزیر باید پای‌بند نقش بازار بین‌المللی و سازمان اوپک باشد؟

۳- شما از احکام یا قاعدهٔ ثانویه و اولیه سخن به میان آورده‌اید و اینکه احکام ثانویه می‌توانند بر احکام اولیه، حاکم گردند و برتری داشته باشند.^۱ ممکن است لطفاً تعریفی از هر یک عرضه کنید و نقش آنها را در قانون‌گذاری اسلامی و پیاده کردن آنها در روابط خارجی جمهوری اسلامی ایران، روشن سازید.

۴- ایران از جمله کشورهای امضاکنندهٔ موافقتنامهٔ ۱۹۶۱ ژنو مربوط به هیأت‌های دیپلماتیک است که مصونیت دیپلمات‌ها و عدم شمول بازجویی، محاکمه و مجازات آنان در کشور میزبان را در بر می‌گیرد. آیا پای‌بندی به این موافقتنامه و اعطای مصونیت به دیپلمات‌های مسلمان و غیرمسلمان از باب مصلحت اسلامی است یا از وفای به عهد و پیمان پس از امضای آنها، ناشی می‌شود و بالاخره، آیا به قصد برخورداری دیپلمات‌های ایرانی از چنین امتیازاتی است؟

۵- آیا دولت اسلامی می‌تواند معاهدهٔ عدم تجاوز با یک کشور غیراسلامی را منعقد نماید؟ و آیا این اقدام، از نظر کسانی که قایل به وجوب حضور امام معصوم نیستند، به معنای توقّف اولیهٔ جهاد ابتدایی نیست؟

۶- حضرت عالی گفته‌اید: «با تشکیل دولت‌های متعدد در سرزمین مسلمانان، موافق نیستیم.»^۱

بدین منظور، از کدام بنیادهای شرعی بهره گرفته‌اید؟ سوابق تاریخی، نشان از عکس این مطلب دارند؛ دولت صفوی که خود زیر نظر فقهای بزرگ شیعه (در ایران) تشکیل شد، دولتی با مرزهای مشخص و دارای روابط و موافقت‌نامه‌هایی با کشورهای اسلامی دیگری از جمله عثمانی بود. میان این دو دولت، وحدت مطرح نشد بلکه همیشه میان آنها جنگ بود. جمهوری اسلامی ایران نیز قوانین خود را درون مرزهای به رسمیت شناخته شده بین‌المللی خود جاری می‌داند و با شهروندان خود بر این اساس که تابعیت آن را دارند و از حقوق و امتیازاتی برخوردارند، برخورد می‌کند، حقوق و امتیازاتی که شامل مسلمانان غیرایرانی نمی‌شود. همچنان که ورود بیگانگان و حتی مسلمانان، طبق اقدامات و تشریفات حقوق بین‌الملل و پس از دریافت و داشتن گذرنامه و حق اقامت و... صورت می‌گیرد. آیا تصور نمی‌کنید در این موارد، ایران هیچ تفاوتی با کشورهای جهان ندارد؟ آیا گمان نمی‌کنید به رسمیت شناختن کشورهای متعدد اسلامی، از واقع‌گرایی، عدالت و هم‌سوئی بیشتری با اوضاع بین‌المللی - که برای هر ملت، دولت مستقل خود را به رسمیت می‌شناسد - برخوردار باشد؟

۷- در اوضاع نوین، هر دولت، دارای نهاد نظامی تخصصی است؛ اگر این ارتش قادر به رویارویی با تجاوز و پیروزی بر دشمنان است آیا دیگر نیازی به اعلام جهاد - به‌مثابه اقدامی که تنها برای ترساندن دشمن کارایی دارد - باقی می‌ماند یا باید همچنان آن را به منزله منبعی برای بسیج مردم، به کار گرفت؟ و آیا امام خمینی (رضی الله عنه) در جریان جنگ با عراق، اعلام جهاد کردند؟

۸- نظر حضرت عالی درباره پیوستن کشورهای اسلامی به سازمانهای بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد، و پذیرش نظامنامه داخلی آنها چیست و

آیا چنین امضایی، الزامی شرعی برای پذیرش قطعنامه‌های آن را در پی می‌آورد؟
 ۹- برخی موافقت‌نامه‌های بین‌المللی در کشورهای اسلامی جنبه اجرایی دارند؛ برای مثال اجرای قوانین کار از جمله تحریم کار کودکان زیر یک سن معین یا دخالت در مسائل مربوط به احوال فردی، تجارت، گمرک و غیره؛ آیا چنین قوانینی باید اجرا شوند؟ توجیه شرعی آن چیست؟

۱۰- شماری از کشورهای اسلامی برای حل اختلاف‌ها و نزاع‌های خود با کشور اسلامی دیگر یا میان خود و کشورهای غیراسلامی، به داوری دادگاه بین‌المللی لاهه، مراجعه می‌کنند. مثلاً ایران و آمریکا نیز در این دادگاه، طرح دعوی کرده‌اند. آیا پذیرش حکم این دادگاه، شرعاً جایز است حال آنکه در قرآن آیه‌ای داریم که می‌گوید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (نساء - ۶۰) (آیا ندیده‌ای کسانی را که می‌پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان آورده‌اند، با این همه می‌خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند با آنکه قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند؛ اما شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دور، دراندازد.) و آیا به نظر شما، دادگاه بین‌المللی، از آن رو بهترین وسیله برای حل و فصل اختلاف‌ها - به جای استفاده از زور و متوسل شدن به جنگ - به شمار می‌رود که رسالت اسلام، به حق و عدالت و صلح فرامی‌خواند و یا از آن روست که مراجعه به این دادگاه، از باب مصلحت اسلامی و حقی است که جز از این راه، احقاق نمی‌شود؟

۱۱- آیا امضای منشور حقوق بشر، از سوی کشورهای اسلامی برای اجرای مواد آن در محدوده کشور، الزام‌آور است، حتی اگر با قوانین یا احکام شریعت

اسلامی، در تضاد باشد. مثلاً آزادی جنسی یا آزادی عقیده که ممکن است به ارتداد نیز بینجامد. و بهتر نیست امضا در پای چیزی باشد که با شریعت همسویی داشته و نسبت به مواد مخالف، اعلام «خودداری» (تحفظ) شود؟ و آیا درباره قطعنامه‌های کنفرانس جمعیت در قاهره (۱۹۹۴) و کنفرانس زن در پکن (۱۹۹۵) نظریات ویژه‌ای هم وجود داشت؟

۱۲- در جریان اشغال کویت از سوی عراق، اختلاف‌هایی نسبت به مشروعیت یاری گرفتن از نیروی نظامی یک کشور غیراسلامی مطرح شد، نظر شما چیست؟

۱۳- در حال حاضر کشورهای اسلامی از مفهوم شهروندی و داشتن تابعیت، به منزله مبنایی برای اعطای حقوق مدنی از جمله کار، اقامت و پست اداری به شکلی برابر نسبت به همه شهروندان یک کشور اعم از اینکه مسلمان باشند یا غیرمسلمان، بهره می‌گیرند. مثلاً در ایران، نظام پرداخت جزیه از سوی غیرمسلمان، حاکم نیست بدین ترتیب آیا دیگر جایی برای مفاهیمی چون «اهل ذمه» (غیرمسلمانان مقیم در کشور اسلامی) و «جزیه» (مبلغی که غیرمسلمان در ازای اقامت آزاد در کشور اسلامی باید پردازند)، باقی می‌ماند یا قوانین مدنی و حق تساوی همه شهروندان، پیاده می‌شود؟

۱۴- آیا قتل غیرمسلمانان، یا آزار و شکنجه آنان به علت اختلاف با دولت متبوع آنها، در کشور خود یا در یک کشور مسلمان و یا در کشور ثالث و یا در هواپیما، کشتی یا جای دیگر، جایز است؟

۱۵- آیا کسب تابعیت کشورهای کافر و غربی جایز است؟ با توجه به اینکه در صورت کسب تابعیت، قوانین آن کشورها از جمله قوانین احوال شخصی - که غیراسلامی و بشرساخته هستند - بر فرد دارای تابعیت جاری می‌گردد و چه بسا ممکن است چنین فردی وارد ارتش کشور متبوعش گردد و درگیر جنگ علیه هر یک از کشورهای اسلامی شود؛ در این صورت حکم مسأله چگونه

است؟ البته با عطف توجه به این نکته که کسب تابعیت، عرصه گسترده‌ای برای آمد و شد و فعالیت و خدمت به اسلام فراهم می‌آورد. کما اینکه برخی مسلمانان، فاقد هرگونه تابعیتی بوده و در مقام پناهنده یا در پی فرار از رژیم‌های ستمگر کشور اصلی خود، عازم کشورهای اروپایی می‌شوند.

۱۶- آیا کشورهای غربی را می‌توان طبق تقسیم‌بندی‌های شرعی، «دارالحرب» به شمار آورد؟ دیدگاه شما درباره این تقسیم‌بندی که جهان را به: «دارالاسلام»، «دارالحرب»، «دارالصلح» و «دارالعهد» (سرزمین اسلام، سرزمین جنگ، سرزمین صلح و سرزمین هم‌پیمانان) تقسیم می‌کند، چیست؟

۱۷- آیا پیوستن به احزاب سیاسی غرب به منظور کسب کرسی پارلمان و دفاع از حقوق مسلمانان در آن کشور، جایز است؟

اینک پاسخ هر یک از این پرسش‌ها:

برادر عزیز و محترم استاد صلاح عبدالرزاق

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

با آرزوی توفیق برای شما در کارهای علمی، در پاسخ به نامه ارزشمندتان در مورخ شانزدهم محرم ۱۴۱۷ هجری قمری برابر با سوم ژوئن ۱۹۹۶ میلادی، یادآور می‌شوم:

پاسخ به پرسش اول: «مصلحت عمومی» در مفهوم کلی و نیز در مفهوم شرعی، کاملاً روشن است؛ در مفهوم کلی عبارت است از: «هر آنچه به خیر امت انجامد و وجود آن را تقویت کند و در ایفای نقش تمدنی به مثابه بهترین امتی که در میان مردمان مطرح شده است، یاری رساند.» در مفهوم شرعی نیز عبارت است از: «هر آنچه به تحقق اهداف شریعت در فرد و جامعه، انجامد. فقها، اهداف شریعت را از جمله: دین، جان، عقل، مال و حفظ نسل برشمرده‌اند. روشن است که این موارد زمانی که مراد از آنها مفهومی اجتماعی باشد، گستره وسیعی پیدا می‌کنند و مثلاً حفظ نفس به معنای حمایت همه امت به منزله یک

کل حتی به قیمت فداکاری و قربانی شدن برخی افراد مطرح خواهد شد. مهم آن است که بدانیم وقتی روی مصالح فردی انگشت می‌گذاریم، اعتقاد داریم که فقیه، گاهی کاملاً درک می‌کند که مصلحت به طور قطع و بی‌هیچ تردیدی، در فلان اقدام نهفته است و در اینجا وظیفه دارد به مطلوبیت و (مشروعیت) آن کار - البته با میزان مطلوبیت متفاوت - حکم دهد؛ اما اگر در این باره، تردید داشته باشد و احتمال مانعی در این راه ببیند و به نظرش رسد که برخی شرایط فراهم نیامده تا به صورت یک حکم شرعی درآید، از نظر شیعه، چنین مصلحتی، دیگر حجّت نیست، هرچند برخی مذاهب اهل سنت برای آن نیز «حجیت» قائل‌اند؛ اما وقتی به مسأله مصلحت اجتماعی رسیدیم مسلماً در اختیار حاکم عادل است که از مشورت اهل خبره برخوردار است. چنین حاکمی لازم نیست در این باره حتماً به قطع و یقین کامل رسیده باشد و گمان عرفی نیز کافی است، زیرا عنصر اداره جامعه، نه بر امور قطعی بلکه براساس برداشت از منافع جامعه در چارچوب «منطقة الفراغ» است که شارع مقدس اختیار آن را به گونه‌ای که توضیح خواهیم داد به ولی امر، واگذار کرده است.

اما درباره امکان عبور از یک حکم شرعی که بدان اشاره کرده بودید، پاسخ آن چنین است: این کار بستگی به میزان ولایت حاکم شرع دارد؛ می‌دانید که افراد در چارچوب احکام اولیه کاملاً حق استفاده از مباحات را دارند همچنان‌که انجام تکالیف نیز وظیفه آنهاست؛ اما با توجه به آنکه حفظ نظم و رعایت مصالح، متغیر است و شرایط پیش‌بینی نشده، نیازمند رهبری آگاه نسبت به تجربیات اسلامی و شیوه‌های پیاده کردن اسلام و اجرای فرمانها و حدود و نیز دفاع از کیان آن است، مسأله حکومت مطرح می‌شود و بی‌تردید حکومت بدون ولایت امر، تصورناشدنی است، زیرا این نقش، مستلزم آن است که حاکم، برخی آزادی‌های فردی را به سود منافع و مصالح جامعه، محدود گرداند و انجام برخی مباحات را به منظور تحقق همبستگی مطلوب اجتماعی، متوقف و یا اجباری سازد. با توجه

به آنکه اکثر علمای اسلامی، تسلط بر فقه را به عنوان شرط لازم حاکم، قلمداد کرده‌اند، اصطلاح ولایت فقیه، برای ایفای این نقش، مطرح گشته است.

حد و مرزهای این ولایت:

آن‌چنان‌که در کتاب «الدولة الاسلامیة»، توضیح داده‌ایم، ولایت، شامل مباحث به معنای اعم یعنی دربرگیرنده مستحبات و مکروهات می‌شود، بدین معنا چنانچه ولی امر مصلحت دید می‌تواند آنها را محدود گرداند و امت نیز به مقتضای آیه قرآنی ذیل، باید از وی اطاعت کنند: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء - ۵۹) ... خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید. احکام الزامی، بحث گسترده‌ای است و فرصت بیشتری می‌طلبد؛ اما در اینجا به برخی احکامی اشاره می‌کنیم که وجوب آنها مشروط به استطاعت مالی است. حال اگر حاکم شرع مثلاً نسبت به فرد مستطیع (در حالت عادی) حکم جهاد روا دارد، این فرد دیگر توان شرعی خود برای حج را از دست می‌دهد و برای او جهاد، مقدم می‌شود؛ همچنین اگر حکم شرع، میان دو مسأله، تضادی ایجاد کرد مثلاً انجام حج را مایه خواری ملتی دانست می‌تواند با استفاده از توان ولایی خود، «أهم» (مهم‌تر) را بر مهم، مقدم بدارد و نیز اگر به نظر حاکم، اجرای یکی از احکام، یا پی‌گیری روال معینی، دارای پیامدهای قطعی منفی در برخی شرایط باشد می‌تواند حکم توقف موقت اجرای آن احکام یا روال را تا برطرف شدن آن شرایط صادر کند. از جمله مثلاً حاکم شرع در اوایل انقلاب، تشخیص داد که منع ربا در بانک‌ها، کشور را دچار آشفتگی فراوانی می‌کند؛ بنابراین موقتاً آن را پذیرفت و سپس اقدام به تغییر آن کرد.

بنابراین پاسخ پرسش شما درباره تفاوت نظام‌های بشر ساخته و نظام اسلامی از این قرار است که در نظام اسلامی، مصلحت‌ها را اسلام تعیین می‌کند؛ اما در

نظام‌های ساخته بشر، مردم یا حاکمان، این مصلحت را تعیین می‌کنند و به علاوه، اصل، و پیش از هر چیز، پیاده کردن نظام اسلامی است؛ اما اگر وضعیت اضطراری پیش آید و میان مصلحت‌های شرعی و احکام مقرر شده، تضادی به وجود آید، حاکم می‌تواند در شرایط استثنایی و به طور موقت، «اهم» را بر مهم ترجیح دهد و همین خود، تفاوت بزرگی است.

پاسخ به پرسش دوم: «عدم تسلط بر مؤمنان» یا «حفظ حرمت و کرامت مؤمنان» یک قاعده اصیل حاکم و مقدمه‌ای بر هر حکم اسلامی اولیه (یعنی حکم مسأله پیش از مطرح شدن حالت‌های خاص) است. مثال آن نیز قاعده‌های «لاضرر» و «لاخرج» است که حاکم شرع سعی می‌کند از طریق آنها، استقلال اسلامی و از آن بالاتر، برتری اسلامی نسبت به دیگران را در عرصه‌های مختلف علمی، نظامی، تمدنی و غیره تحقق نماید؛ اما این به معنای نادیده گرفتن مصالح عالی اسلام و ندیدن واقعیت‌ها نیست. آیا امروز ما می‌توانیم نفت خود را آزادانه و به هر قیمتی که می‌خواهیم بفروشیم؟ همه اینها البته باید در چارچوب امکانات و توانایی‌ها در نظر گرفته شود.

پاسخ به پرسش سوم: قواعد اولیه، احکام اولیه‌ای هستند که جنبه عمومی دارند و می‌توان آنها را احکام ابتدایی مقرر برای اشیا به ذاته، تعریف کرد مانند: مباح بودن آشامیدن آب، مباح بودن پیاده‌روی، حرمت خمر و وجوب نماز. احکام ثانویه، احکام در نظر گرفته شده برای موضوع‌های مختلف با توجه به اوضاع و زمینه‌های پیش‌آمده برای آنها و عناوین دیگری هستند که اقتضای تغییر در حکم اولیه را دارند. مثلاً نوشیدن آب مباح است؛ اما اگر جان و حیات کسی منوط به آن گردد، همین عمل یعنی نوشیدن آب، واجب می‌گردد و اگر متضمن زیانی باشد، حرام می‌شود، قواعد ثانویه‌ای چون «تقیه»، «لا ضرر»، «لا حرج» و «نفی السبیل» (عدم تسلط بر مؤمنان)، نشان‌دهنده انعطاف‌پذیری اسلام هستند.

موارد تطبیق این احکام در عرصه‌های مختلف، فراوان است که به یکی از آنها اشاره می‌کنیم: مسأله پذیرش قطعنامه شماره ۵۹۸ شورای امنیت و آتش‌بس در

جنگ عراق و ایران که با وجود تطبیق حکم اولیه بر رژیم بعثی عراق مبنی بر یاغی بودن و لزوم نبرد با آن و مجازات به خاطر جنایات بزرگ ارتكابی، به دلیل زیانهای فراوان مترتب بر عدم قبول این قطعنامه، این حکم اولیه تغییر یافت و حکم ثانویه‌ای مبنی بر پذیرش قطعنامه، مطرح گردید.

پاسخ به پرسش چهارم: وفای به پیمانها و عهدها، از واجبات اسلامی است و طبیعتاً پای‌بندی به موافقت‌نامه‌ها، فی‌نفسه و تا جایی که مفاد آن می‌طلبد، ضرورت دارد مگر اینکه طرف مقابل، شرایط آن را زیر پا نهد (از جمله مثلاً ارتكاب عمل جاسوسی از سوی هیأت‌های دیپلماتیک) و ای بسا، نظام اسلامی به این نتیجه رسید که چنین وفاداری و پای‌بندی، زیان بیشتری متوجهش می‌سازد؛ مثلاً سفارتخانه‌ای، یک حرکت کودتایی علیه نظام حاکم را رهبری کند در اینجاست که قانون تراحم اشاره شده، مطرح می‌گردد.

پاسخ به پرسش پنجم: امضای معاهده عدم تجاوز با یک کشور غیرمسلمان، فاقد اشکال است. پذیرش منشور ملل متحد نیز عموماً به همین معناست؛ اما درباره‌ی جهاد ابتدایی - از نظر کسانی که به وجوب حضور امام معصوم قایل نیستند - در عمل و بدون تردید منوط به چیرگی مصلحت عمومی و مترتب نشدن زیانهای بزرگ‌تر است.

پاسخ به پرسش ششم: درباره‌ی تعدد کشورهای اسلامی؛ من در کتاب خود به وضوح تمام به این پرسش پاسخ گفته‌ام و این حالت (یعنی تعدد کشورهای اسلامی) را حالتی استثنایی در دیدگاه اسلامی، تلقی کرده‌ام.

بهترین استدلال درباره‌ی لزوم وحدت کشورهای اسلامی، عطف توجه به وحدت رهبری امام مسلمین، وحدت مصلحت عالی اسلام و وحدت امت اسلامی است. در اینجا فرصت بحث مفصل در باب این موضوع وجود ندارد؛ به نظر ما آنچه در حال حاضر شاهدش هستیم وضعیتی است که شرایط کنونی، آن را تحمیل کرده است.

در باره دولت‌های صفوی و عثمانی نیز اعتقاد من بر این است که این دو دولت را به معنای دقیق، نمی‌توان دولت‌های اسلامی قلمداد کرد.

پاسخ به پرسش هفتم: اعلام جهاد نظامی در منطق امروزی، همان اعلان جنگ در ارتش است. و اگر حمایت مردمی در نظر باشد می‌توان موضوع را گسترش داد و اشکالی هم ندارد. البته اگر در نظر باشد که در یک منطقه یا در تمامی مناطق، مسلمانان تحریک شوند و احساسات عقیدتی آنها برانگیخته شود، موضوع می‌تواند شبیه همین اعلان در دوره‌های نخستین اسلامی باشد. امام خمینی (رحمة الله علیه) نیز با صدور فرمان جنگ به ارتش، در واقع اعلان جهاد دفاعی در همان مرزها داد.

پاسخ به پرسش هشتم: آری! پذیرفتن همه مقررات، البته با توجه به آنچه پیش از این گفتیم، شرعاً لازم است.

پاسخ به پرسش نهم: پس از پیوستن به یک معاهده، باید آن را به مرحله اجرا گذارد مگر اینکه پیوستن به آن همراه با تحفظ‌هایی بوده که در این صورت می‌توان از اجرای بندهای مربوطه، رهایی یافت.

پاسخ به پرسش یازدهم: اشاره کردم که پیوستن به هر توافقنامه‌ای، به معنای پای‌بندی به آن است مگر آنکه، «تحفظی» در این میان مطرح شده باشد که بدون تردید، ما نیز نسبت به هر آنچه مخالف اسلام در این اعلامیه‌ها و قطعنامه‌ها باشد، تحفظ خود را اعلام کرده‌ایم. در اینجا شایسته یادآوری است که اعلامیه‌هایی که بدان اشاره کردید، هرگز اعلامیه‌های الزام‌آوری نیست؛ اعلامیه‌های قاهره و پکن نیز به همین گونه است. ما توضیحات خود را نیز ارائه دادیم (گزارشی از فعالیت‌های خود در جریان کنفرانس پکن را پیوست کرده‌ام).

پاسخ به پرسش دوازدهم: مسأله در اینجا، پیچیده است. من درباره این مصداق، سخنی نمی‌گویم؛ اما به طور کلی در صورت درگیری یک کشور اسلامی با یک کشور کافر، یاری گرفتن دولت اسلامی از یک دولت کافر دیگر، اشکالی ندارد مگر آنکه زیانهای دیگری بر این یاری گرفتن مترتب باشد. می‌بینید که در

اینجا، موضوع نیاز به بررسی شرایط مشخص و معینی دارد.

پاسخ به پرسش سیزدهم: پیش از این درباره پرسش مشابهی، پاسخ گفتم و یادآور شدم که این روال اجرایی، تابع شرایط کنونی است.

پاسخ به پرسش چهاردهم: پاسخ اولیه، منفی است. مؤمنان هرگز از پشت خنجر نمی‌زنند. جمهوری اسلامی ایران نیز به وضوح عملیات تروریستی را محکوم کرده است مگر آنکه آنها در سرکوب ملتی یا اشغال سرزمینی، دست داشته باشند، همچنان‌که درباره فلسطین و لبنان، این موضوع، صدق می‌کند، جنگ با ارتش اسرائیل و نیز با به اصطلاح ارتش لبنان آزاد به سرکردگی «آنتوان لحد» که همدست اسرائیل است و کمربند امنیتی آن را تشکیل داده امری است که دین و عرف و قوانین محلی و بین‌المللی، آن را توجیه می‌کند.

پاسخ به پرسش پانزدهم: تبعیت از یک کشور کافر، فی‌نفسه اشکالی ندارد مگر اینکه فعل حرامی را در پی داشته باشد؛ بنابراین باید الزامات این تبعیت را در نظر گرفت. حقیقت آن است که چنین الزامات و مقتضیاتی وجود دارد و اگر بتوان از آنها رهایی یافت، تبعیت اشکالی ندارد در غیر این صورت نباید اقدام کرد مگر ضرورتی وجود داشته باشد. ولی درباره عضویت در ارتشی که پیامد کسب تبعیت بنا بر یک مصلحت اسلامی باشد، در بخش اول، پاسخ داده شده است.

پاسخ به پرسش شانزدهم: به نظر من کشورهای اروپایی را نمی‌توان در شمار «دارالحرب» تلقی کرد مگر آنکه با جهان اسلام وارد جنگ شده باشند؛ آنها را می‌توان از «دیارالعهد» (هم‌پیمانان) به شمار آورد. تقسیم‌بندی اشاره شده شما نیز درست است؛ اما امروز مصداق‌های آن تفاوت می‌کند.

پاسخ به پرسش هفدهم: پاسخ ما همان پاسخ به پرسش پانزدهم است. در پایان، یادآور می‌شوم که برخی از آنچه درخواست کرده‌اید، همراه با زندگی‌نامه خود را برایتان ارسال می‌کنم تا ان‌شاء... فرصت دیگری برای نامه‌نگاری فراهم آید. با آرزوی موفقیت برای شما.

پیام به شرکت‌کنندگان در کنفرانس لندن^۱

خواهران و برادران شرکت‌کننده در دومین کنفرانس گفت‌وگوی اسلام و غرب که با عنوان: «برخورد یا همکاری» برگزار شده است. سلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

بسیار مایل بودم در میان شما باشم تا به اتفاق، آنچه در نخستین کنفرانس آغازگارش بودیم، دنبال کنیم؛ اما چه می‌توان کرد که سفارت کشور میزبان در تهران تا آخرین لحظه از اعطای ویزا، به من خودداری کرد.

بنابراین بر خود لازم دانستم هرچه زودتر، نامه‌ای را که امروز صبح - سه‌شنبه - (روز برگزاری کنفرانس) نوشته‌ام به حضورتان تقدیم کنم تا تأییدی خالصانه بر آن باشد که من نیز در این تلاش و کوشش‌های سازنده و زیبایی که به منظور تحقق هدف بزرگ انسانی که به عمل می‌آورید، خود را شریک می‌دانم. شرکت‌کنندگان گرامی!

برخلاف آنچه آقای «ساموئل هانتینگتون» - رئیس بخش مطالعات استراتژیک دانشگاه هاروارد آمریکا - اعلام کرده اعتقاد دارد که درگیری‌های امروزی دارای پایه‌های فرهنگی است و «کارزار تمدن‌ها» مرحله پیشرفته انواع درگیری‌های تاریخی به شمار می‌رود و نیز برخلاف نظر وی که مدعی است اختلاف میان تمدن‌های موجود، اختلاف‌های جوهری، پیوسته و فزاینده است و خیزش‌های دینی، خوراک آن را تدارک می‌بینند و هیچ‌گونه تغییری در این امر را نمی‌پذیرد و نیز برخلاف آنچه از درگیری و کارزار میان دو جبهه غرب و اسلام، سخن می‌گوید و به ضرورت هم‌پیمانی غرب با تمدن ژاپن و محاصره جبهه اسلامی و بهره‌گیری از تناقض‌های آن و حمایت از عناصر همسو با غرب در این جبهه

۱ - پیام ارسالی به دومین کنفرانس گفت‌وگوی اسلام و غرب: برخورد یا همکاری که در تاریخ ۱۴۱۷/۱۲/۱۵ هجری قمری ۱۳۷۵/۴/۱۲ هجری شمسی ۱۹۹۶/۷/۲ میلادی در لندن (انگلستان) برگزار گردید.

فرامی‌خواند، آری! برخلاف همه این داده‌ها و آنچه گفته شد، مایلیم به محضر همگی شما اعلام کنم که گزینه حقیقی در پرسش مطرح شده از سوی این کنفرانس، تنها و تنها «همکاری» است.

این پاسخ مثبت، برخاسته از مواردی است که مختصراً به آنها اشاره می‌شود:
اول: این تمدن، محصولی انسانی و تکاملی است که هدف آن، اعتلای انسان و سعادت اوست و در این صورت، انواع مختلف تمدن‌های انسانی به جای برکنار ماندن و نبرد و تضاد با یکدیگر، با همدیگر اشتراک و همکاری دارند. چنانچه شاهد روند رو به زوال و اضمحلال تمدنی باشیم به گفته قرآن کریم، این امر ناشی از ستمکاری یا فاصله گرفتن آن تمدن از روند طبیعی و در پیله فرورفتن آن است.

دوم: عوامل هم‌پیوندی میان دو تمدن اسلام و غرب، فراوان‌اند که مهم‌ترین‌شان عبارت‌اند از:

الف: تشابه ریشه‌های تاریخی و دینی.

ب: تجربه‌هایی که طی آنها همکاری‌های تاریخی صورت گرفته است.

ج: همجواری جغرافیایی.

د: وحدت شعارها (شعارهایی چون: آزادی، عدالت و حقوق بشر).

ه: یگانگی سرنوشت مشترک.

به رغم اینکه عوامل اختلافی نیز میان آنها وجود دارد، از جمله:

۱- وجود اختلاف از نظر گرایش غرب به زندگی حسی (مادی) و گرایش اسلام به زندگی معنوی.

۲- جهت‌گیری واقع‌گرایانه شرقی و سمت‌گیری نسبی‌گرایانه غربی.

۳- روند جدایی دین و زندگی در غرب و وحدت آنها در شرق.

۴- اعتقاد غرب به آزادی مطلق و اعتقاد شرق به تعادل میان عدالت و آزادی.

۵- سمت‌گیری فردی غربیان و جهت‌گیری جمعی شرقیان.

۶- اختلاف منافع.

۷- وجود بقایا و آثار روانی ناشی از برخوردهای تاریخی از جمله مسائل جنگ‌های صلیبی، اندلس و استعمار.

۸- وجود برخی دیدگاه‌های استکباری و خود بزرگ بینانه.

به رغم این موارد اختلاف، عوامل همسویی و همکاری، بیشتر و نیرومندترند و منطق انسانی گفت‌وگو، در مقام یک اصل، پذیرفته شده است.

قرآن کریم می‌گوید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات - ۱۳) (ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.)

وظیفه ما در چنین کنفرانس‌هایی در این ضرورت‌ها، خلاصه می‌گردد:

- ۱- تلاش در اصلاح دیدگاه‌های هر یک نسبت به دیگری.
- ۲- کوشش در تحقق همکاری‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بین‌المللی.
- ۳- تلاش در تحقق تفاهم دینی و فلسفی.
- ۴- کوشش در پشت سر گذاردن پیش‌زمینه‌های روانی - تاریخی منفی.
- ۵- روی آوردن به مصلحت‌های عالی انسانی.
- ۶- دست کشیدن از دیدگاه‌های استکباری و تحمیل سلطه سیاسی، نظامی، فکری و اقتصادی.
- ۷- تحکیم پیوندهای فرهنگی.
- ۸- تقویت اقدامات تعادل‌گرایانه نسبت به آزادی، فردگرایی و برابری.
- ۹- کوشش در کنار گذاشتن جهت‌گیری‌های قشری میان دو طرف.
- ۱۰- فعالیت مشترک برای تحقق حل و فصل عادلانه مسائلی چون: کشمیر، فلسطین و بوسنی و هرزگوین.
- ۱۱- عدم استفاده از زور برای تحمیل دیدگاه‌های خود (شیوه کنونی آمریکا).

۱۲- برخورداری از سعه صدر اجتهادی و اجتماعی.

شرایط مساعد کنونی:

وضعیت امروز، یاریگر ما در این گفت‌وگوهاست؛ از جمله مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱- فروپاشی کمونیسم.

۲- موضع اروپا نسبت به گفت‌وگو در برابر موضع انعطاف‌ناپذیر آمریکا در این باره.

۳- قدرت و نفوذ سازمان ملل متحد.

۴- سمینارها و کنفرانس‌هایی که در اینجا و آنجا برای گفت‌وگو برگزار شده و می‌شود.

۵- ناکامی پروژه‌های تحمیلی در افغانستان، فلسطین و سومالی.

۶- کاهش درگیری در بوسنی، عراق و آفریقا.

در اینجا گامهای عملی زیر مطرح می‌شود:

اول: وظیفه داریم این‌گونه سمینارها و کنفرانس‌ها را به کنفرانس‌های گسترده بین‌المللی توسعه بخشیم.

دوم: بر ماست که نشست‌ها و گردهمایی‌هایی میان بزرگان ادیان برگزار کنیم.

سوم: باید برای تقویت سازمانهای فرهنگی و اقتصادی بین‌المللی، کوشش کنیم.

چهارم: لازم است زبان گفت‌وگوی فلسفی در سطوح مختلف را گسترش بخشیم.

به همین سبب می‌توان از فراخوان امام راحل در نامه خود به گورباچف برای گفت‌وگوی فلسفی، سخن به میان آورد.

پنجم: باید باب زمینه‌های دیگری را نیز برای گفت‌وگو از جمله:

گفت وگوهای زبانی، ادبی، موسیقی، هنری و مانند آن بگشاییم. در پایان، برای کنفرانس شما، توفیق کامل و برای خانم نیکلسون، موفقیت در مدیریت فعالیت‌های این کنفرانس ارزشمند را آرزومندم. مایلم در پایان سخنانم، از یونسکو و به ویژه جناب آقای فدریکو مایور-دیرکل محترم یونسکو - به خاطر تلاش‌های صادقانه در خدمت به مسائل فرهنگی و گفت‌وگوهای علمی و منطقی با تمدن اسلام و نیز کوشش پیگیر ایشان در معرفی نقش این تمدن در میراث علمی تمامی بشریت - که تصویب طرح «بیت الحکمه» از آن جمله است - صمیمانه تشکر و قدردانی کنم؛ همچنان‌که مایلم خاطر نشان سازم «شورای عالی انقلاب فرهنگی» جمهوری اسلامی ایران موافقت خود را با مشارکت ایران در تحقق این طرح، اعلام کرد و اجرای آن را به سازمان ما یعنی: «سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی»^۱ موکول نمود، که از خداوند متعال توفیق انجام این مسئولیت مهم فرهنگی را خواستارم.

«تئوری قرائت‌ها» یا «اجتهاد اسلامی»^۲

امروزه اصطلاح «قرائت‌ها» به معنای «دیدگاه‌های مختلف در تفسیر متون دینی» در جوامع اسلامی رایج شده است. نظر به ابهامی که در این اصطلاح وجود دارد و تنش‌های فکری که ایجاد کرده، مناسب است در یک بررسی کوتاه، میزان هماهنگی و همخوانی آن را با فرهنگ اصیل اسلامی ارزیابی نماییم. بدون شک اصطلاح «قرائت‌ها» خاستگاهی غربی داشته و با فرهنگ اسلامی بیگانه است و پایه‌های آن مبتنی بر آرای جدید غربیان در علم «هرمنوتیک» است. آیا تئوری «قرائت‌ها» ایده جدیدی است؟ و در فرهنگ اسلامی ما تعبیر

۱ - در زمان ارسال این پیام، آیت‌الله تسخیری ریاست سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی را بر عهده داشتند. م.

۲ - ارائه شده در چهاردهمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی - تهران ۱۳۸۰ هـ ش

مناسبتی برای جایگزینی آن وجود ندارد، تا از به کارگیری واژه‌ای سراپا ابهام - که چه بسا بر اندیشه و فرهنگ ما آثار مخرب بر جای می‌گذارد - بی‌نیاز باشیم؟ «اجتهاد» و «فهم عرفی» دو اصطلاح اصیل اسلامی در برابر این اصطلاح وارداتی غربی هستند. با این تفاوت که اینها دارای معنایی روشن، ضابطه‌مند و تقریباً توافق شده میان همه مسلمانان هستند و اگر اختلافی هم در حدود و ضوابط آن باشد، محدود، معین و کاملاً روشن است.

با توجه به این حقیقت و با عنایت به اینکه «اجتهاد» اسلامی، که امروزه هدف حمله همه جانبه دشمنان قرار گرفته است، ضامن ادامه حیات اسلام و رمز انعطاف‌پذیری آن است، و به این دین شایستگی جاودانگی، فرازمانی و فرامکانی داده و همچنین به همه مشکلات امت اسلامی پاسخ می‌گوید. افزون بر آن در بر گیرنده تمامی عناصر لازم برای هدایت امت اسلامی و حل مشکلات و اختلافات و جهت‌دهنده حرکت آنها به سوی آینده تمدنی بهتر است. با توجه به همه اینها آیا ترویج اصطلاح «قرائت»ها به هدر دادن و پایمال کردن این سرمایه بزرگ اسلامی نیست؟

با توجه به آنکه این موضوع مورد اهتمام جهان اسلام است و همه مذاهب اسلامی در برابر آن از موضعی تقریباً واحد برخوردارند، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی برای رسیدن به اهداف خود و به منظور مقابله با عوامل واگرایی، رفع ابهام از مواضع فکری اسلامی، موضوع «قرائت»ها را در دستور کار پانزدهمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی قرار داد تا محور گفت‌وگو و تبادل نظر اندیشمندان باشد و احیاناً درباره اصطلاحات جایگزین، پیشنهادات جدید عرضه گردد.

به گونه‌ای طبیعی برای بررسی موضوع، تأملی کوتاه بر «هرمنوتیک» در معنای قدیم و جدید آن کرده تا عوامل زمینه‌ساز پیدایش این اصطلاح و لوازم دربرگیرنده آن را بهتر بشناسیم.

هرمنوتیک

این اصطلاح از ریشه‌ای یونانی به معنای تفسیر گرفته شده است. ارسطو در برخی از کتاب‌هایش واژه «هرمنوتیک» را در همین معنا به کار برده است. برخی محققان معتقدند اصطلاح «هرمنوتیک» نظر به این عوامل سه‌گانه در روند «تفسیر» دارد:

۱- متن مورد تفسیر یا «نص».

۲- مفسر.

۳- انتقال پیام متن به مفسر.

«هرمنوتیک» از دیدگاه «شلایر ماخر»

شلایر ماخر (۱۷۶۸-۱۸۳۴م.) که بنیانگذار «هرمنوتیک» جدید شناخته شده است تئوری خود را با این پرسش آغاز می‌کند: فهم گفته‌ها چگونه انجام می‌پذیرد؟

شنونده با حدس خود معنایی را می‌فهمد. این حدس یک عمل «هرمنوتیکی» است و هرمنوتیک «هنر شنیدن» است. و فهم عبارت است از: «دوباره تجربه کردن» فعالیت‌های ذهنی گوینده یا مؤلف متن.

مؤلف جمله‌ای می‌سازد و شنونده به واسطه زبان، در اعماق ساختارهای آن فرو می‌رود. و تفسیر عبارت است از اولاً: فعالیتی دستوری که با زبان متن سر و کار دارد و ثانیاً: فعالیتی روانی که با تفکر گوینده مرتبط است.

این نظریه ماخر از اندیشه‌های رومانیتیک متأثر است که حالات خاص «فکر» را بازتاب روح فرهنگی وسیعتری می‌داند. و تفسیر صحیح را نیازمند درک بافت فرهنگی - تاریخی مؤلف و ذهنیات او بر می‌شمارد. این معنا مستلزم نوعی حدس و پیشگویی است تا مفسر بتواند آگاهی مؤلف از ادراکات خویش را مجسم کند. به گونه‌ای که گاهی به درکی برتر از خود مؤلف نایل شود.

او می‌گوید: پرسش از معنای «متن» به دو طریق انجام می‌شود:

۱- قصد مؤلف چیست؟ از این راه افکار مؤلف و روح حاکم بر عصر او به

دست می‌آید.

۲- این متن برای مخاطب چه معنایی در بر دارد؟

اگر مخاطب هم‌عصر با مؤلف باشد فقط به تحلیل لغوی و لفظی متن اقدام می‌کند، زیرا مؤلف و او، از روح فرهنگی - تاریخی واحدی برخوردار هستند. اما اگر مخاطب با مؤلف هم‌عصر نباشد، باید ساختار فکری مؤلف را - به رغم اختلافات فرهنگی خود با او - بازسازی نماید، تا مشابهتی معنوی بین او و مؤلف و در نتیجه شناختی کافی از مؤلف به دست آید تا بتواند افکار او را دوباره تجربه کند.

«هرمنوتیک» از دیدگاه «دیلتای»

دیلتای (۱۸۸۳-۱۹۱۱) تلاش کرد نتایج علوم انسانی را با به کارگیری شیوه‌ای بنیادین به نتایج علوم طبیعی شبیه کند.

وی تجربه را اساس معرفتی علوم انسانی برشمرد؛ اما به خاطر رشد سریع علوم انسانی و پیدایش روش‌های جدید برای هر علم، موفق به طرح «هرمنوتیک» براساس نظرات جدید خود در برابر سایر جریانهای فکری از قبیل این جریانهای فکری نشد:

۱- نظریات جدید درباره «رفتار انسانی» که در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی مطرح می‌شود. این نظریات گاهی به «عوامل غریزی» و گاهی به «عوامل طبیعی» تعبیر و تفسیر می‌شود.

۲- تحول در «معرفت‌شناسی» و «فلسفه زبان» که حقیقت هر فرهنگی فعالیت ساختاری زبان می‌داند که بر تجربه فرهنگی تحمیل می‌شود.

۳- استدلال‌های سایر فلاسفه از جمله: «ویتنگشتاین» و «هایدگر» که تجربه انسانی را دارای ماهیتی «تفسیری» می‌دانند و ادیان را حاصل مجموعه‌ای از تفاسیر برمی‌شمرند.

به هر حال «دیلتای» رأی «ماخر» را که «متن» را حاصل قصد مؤلف

می‌دانست، نپذیرفت و آن را در تضاد با تاریخ و منکر تأثیرات خارجی دانست. به نظر او شیوه علوم انسانی «فهمیدن» است در حالی که شیوه علوم طبیعی «توصیف کردن» است. و کشف حقایق در علوم طبیعی در شمار «تطبیق قوانین کلی» است. و مورخ «تفسیرکننده» ای است که تلاش می‌کند از راه کشف «نیت‌ها»، «اهداف» و «طبیعت‌ها»، عناصر مؤثر در حوادث تاریخی را بشناسد. با توجه به آنکه ما نیز «انسان» هستیم، پس توانایی کشف این عناصر را داریم، بنابراین «فهمیدن» عبارت است از کشف «من» در «تو» از رهگذر مشترکات انسانی.

«دیلتای» از دو نوع «فهمیدن» سخن می‌گوید:

۱- فهم پدیده‌های ساده‌ای چون تکلم و ترس. این چیزی است که ما بدون نیاز به استنتاجات معین می‌فهمیم، زیرا در اینجا امری مشترک به نام «روح عینی» وجود دارد.

۲- فهم ترکیبات پیچیده حیات و کار هنری، که فهمی متعالی است. اگر نتوانیم رفتار فردی معین را بفهمیم، باید فرهنگ و زندگی او را بررسی کنیم. «فهم برتر» همان «فهم افراد» است. و هدف اصلی «هرمنوتیک» رسیدن به «درک کامل‌تری» از مؤلف است. که چه بسا خود مؤلف هم به آن نرسیده باشد. انسان «خود» را در تاریخ درک می‌کند نه در «تأملات درونی» و زندگی خود پاره‌ای از مجموعه حیات است.

این‌گونه است که می‌بینیم «دیلتای» از ضرورت شناخت قصد مؤلف می‌کاهد و تلاش می‌کند «منطق فهمیدن» را به منزله فعالیتی در علوم انسانی مطرح سازد. و امکان این «فهمیدن» را با ساختار کلی طبیعت انسان مرتبط می‌سازد.

هرمنوتیک از دیدگاه «هایدگر»

بعد از «دیلتای» به مرحله جدیدی از «هرمنوتیک» در افکار و اندیشه‌های

«هایدگر» می‌رسیم.

«هایدگر» معتقد است هر تفسیری مستلزم «پیش‌فرض» است. پیش‌فرض‌ها مفاهیمی هستند که خود را بر «تجربه» تحمیل می‌کنند. و این همان «هرمنوتیک» است. او می‌گوید: «دیزاین»، یا شناخت انسان از «انسان» یا «مجموعه هستی» در فهم او از «متن» تأثیر دارد.

ممکن است تصور انسان از خود یک «حیوان ناطق» باشد یا یک «ابزار» یعنی اینکه گاهی انسان از خود «تفسیری بد» عرضه می‌دهد و باید از پیامدهای این «فهم بد» آزاد شود.

او برای «اصطلاحات» و «واژه‌ها»، معانی ثابتی جدای از استعملات آنها نمی‌شناسد، بلکه معنای این اصطلاحات را به روابطی متقابل و متبادل وابسته می‌داند.

مثلاً «چکش» فقط وسیله‌ای برای کوبیدن نیست، بلکه این معنا از رابطه بین «محل کار»، «میخ» و «مشتی» به وجود می‌آید. ارسطو معنایی را که ما امروزه از واژه «ارتباطات» در می‌یابیم، نمی‌فهمید؛ بنابراین برای فهمیدن یک «متن» باید ساختار زبانی «زمان مؤلف» را بازسازی کنیم.

حقیقت این است که «هایدگر» نتوانسته امکان یا عدم امکان فهمیدن متون را برای ما توضیح دهد. او در کتاب «هستی و زمان» با بهره‌گیری از «هرمنوتیک» از «روش‌شناسی» به «هستی‌شناسی» منتقل می‌شود و تأکید می‌کند که فلاسفه به جای تلاش برای شناخت کلی معنای «وجود»، «وجودهای خاص» را بررسی کرده‌اند.

او از راه تحلیل «دیزاین» یا تفسیر انسانی از «وجود»، به تحلیل «وجود» می‌رسد.

«هرمنوتیک» از دیدگاه «گادامر»

و سرانجام «گادامر» معتقد است تفسیر وابسته به «پیش‌فرض»‌هایی است که

شرط تحقق «فهمیدن» اند. و نیز مستلزم ترکیب «افق متن» و «افق مفسر» است. او در کتاب «حقیقت و روش» تأکید می‌کند که نمی‌توانیم مطمئن باشیم فهم صحیح، تفسیری است که ما به آن رسیده‌ایم.

تا اینجا هدف از «هرمنوتیک» رسیدن به قصد مؤلف بود، هرچند نتایج به دست آمده گاهی ناامیدکننده باشد، همچنان که سرگردانی «گادامر» را در امکان فهمیدن «متن» مشاهده کردیم؛ اما «هرمنوتیک» معاصر این شیوه را (فهم قصد مؤلف)، روشی سنتی و عقب‌افتاده می‌داند.

مکتب «ساختارگرایی ادبی» توجه به مؤلف در تفسیر متون را رد می‌کند و او را موجودی مرده می‌پندارد و اعتقاد دارد که ما باید «متن» را از رهگذر «ساختار ادبی» و قراین موجود بفهمیم. در این مکتب، شیوه سنتی و «هرمنوتیک فلسفی»، هر دو مردودند.

مکتب «شالوده‌شکنی»، هم مؤلف را نادیده می‌گیرد و هم «ساختارگرایی ادبی» را رد می‌کند. این مکتب، قرائت متن را عملی آزاد و تعاملی رها از هرگونه قید محدودکننده و وابسته به متن می‌داند؛ بر این اساس قرائت متن عملی دقیق نیست که مخاطب را غرق در قرائن و ریشه‌های ساختاری متن سازد. بلکه می‌تواند با شکستن اساس و شالوده متن به «قرائت»‌های گوناگون برسد.^۱

و این‌گونه است که در می‌یابیم «هرمنوتیک» از نقطه‌ای طبیعی شروع می‌شود؛ اما در مسیر خود منحرف شده و به آنجا می‌رسد که متکلم، مؤلف، اساس ترکیبی کلمات، قرائن و شواهد را کنار زده و تئوری «قرائت»‌های مختلف را بدون مطالبه دلیلی - که این یا آن قرائت را تأیید کند - مطرح می‌سازد. این به معنای آن است که گوینده به نفی خویش برسد و زبان و گفت‌وگو که پل تمدن‌ها است لغو و بی‌اثر شود. در این صورت برای انسانها نه هدفی می‌ماند و پیمانی، و نه هیچ کس را می‌توان به چیزی ملزم ساخت!! آیا هرج و مرجی بدتر از این وجود قابل

۱ - بیشتر آرا و نقل قول‌های این مقاله برگرفته از مجله «قبسات» شماره سوم، سال پنجم (شماره مخصوص به هرمنوتیک دینی) است.

تصوّر است؟!

عواملی که سبب پیدایش این بحث در غرب شده است

موضوع «هرمنوتیک» بدون شک ابتدا در محافل دینی مطرح شده سپس به سایر عرصه‌های انسانی با هدف تفسیر کلی «هستی» گسترش یافته است. نسبت به محافل دینی در غرب ملاحظه می‌کنیم که مسیحیت حامل پیامی به یهودیان بود مبتنی بر اینکه خداوند بر بشریت تجلی کرده و وظیفه اوست که این پیام را جاودان نگه دارد. ولی مشکل از آنجا شروع می‌شد که کوشیدند به پیام عهدین (عهد قدیم و عهد جدید) مراجعه کنند. این مشکلات اجمالاً بدین شرح است:

- ۱- متن دینی در عهدین به حدی پیچیده است که گاهی معنایش فهمیده نمی‌شود.
 - ۲- افسانه‌هایی در عهدین وجود دارد که باورش ممکن نیست؛ زیرا بسیار دور از عقل و حتی در بر دارنده حالت‌هایی از تناقض است (مثل آنچه در وصف انبیا آمده است).
 - ۳- فقدان سند، زیرا یک متن دینی زمانی درخور استناد کامل به شارع و مبنای قاطع عقیده و تشریح است که مستند باشد. در این صورت است که التزام تصویری و تشریحی به آن تام و کامل خواهد بود.
- این اشکالات سرگردانی فراوانی برای اندیشمندان غربی به وجود آورد. «بل ریکور» می‌گوید:
- نمودار جایگاه «هرمنوتیکی» مسیحیت را می‌توان در شکل تاریخی خود در سه مرحله ترسیم نمود:
- ۱- در مرحله اول، این پرسش ذهن مسیحیان اولیه را به خود مشغول می‌داشت و شاید در عصر نهضت اصلاح‌طلبانه، سرلوحه مباحث آنان بوده است

که: چه نسبتی بین عهد قدیم و عهد جدید وجود دارد؟ از دیدگاه تاریخی دو نص مقدس وجود نداشته است بلکه تنها یک نص مقدس بوده است؛ زیرا مسیحیت در زمان عهد عتیق به وجود آمده و بنابراین آن را به متنی قدیمی متعلق به یهود مبدل ساخته است. عهد جدید نمی‌تواند جانشینی برای عهد عتیق باشد. و رابطه و نسبت این دو، مبهم و نیازمند تفسیر است.

۲- در مرحله دوم، در سخنان «پولس» و پیچیدگی‌هایی که در آنها موج می‌زند نهفته است؛ او اصرار می‌ورزد که مسیحیان باید تمامی فراز و نشیب‌ها و سختی‌های زندگی خود را در چارچوب مصیبت‌های مسیح و ظهور مجدد او تفسیر کنند. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود: رابطه مرگ و زندگی چیست؟ و چه رابطه‌ای بین مرگ مسیح و معنای وجود قابل تصور است؟ ما زندگی و وجود خود را براساس فهم خود از مصیبت‌های مسیح تفسیر می‌کنیم و براساس تفسیری که از وجود خود داریم به تفسیر مصیبت‌های مسیح می‌پردازیم.

۳- و اما مرحله سوم زمانی است که عهد جدید در معرض نقد دانش‌های دنیوی قرار می‌گیرد و مرحله پاکسازی آن از اساطیر و افسانه‌ها آغاز می‌شود. اندیشمند دیگری به نام «بولتمان» در مقاله مشهوری به نام «عهد جدید و موضوع شناخت اسطوره» می‌گوید: «در عهد جدید مقولاتی به چشم می‌خورد که نه تنها دانشمندان و متفکران آن را رد می‌کنند، بلکه ایمان به آنها امری غیرمعقول به نظر می‌رسد.»^۱

این مشکلات نیازهایی «هرمنوتیک» به دنبال داشت و مفسران را در نهایت به راه‌حلی‌های خیالی واداشت که نارسایی آن را مشاهده کردیم؛ اما در فرهنگ اسلامی و متون مقدس ما هیچ یک از این عناصر وجود ندارد.

چه نسبتی بین «هرمنوتیک» و برخی علوم اسلامی وجود دارد؟

در اینجا این سؤال بر جای می‌ماند که: چه رابطه‌ای بین تفسیر هرمنوتیک و تفسیر اسلامی از قرآن مجید و سنت شریف وجود دارد؟ آیا این دو به یک معنا است؟

حقیقت آن است که تفسیر مسیحی برای حل مشکلات پیچیده متون دینی عهدین به وجود آمده است. و گویا هدف از آن توجه این متون است. و ملاحظه کردیم که این نوع توجه‌ها توانایی استقامت در برابر حقایق شکننده را ندارد. و سبب راندن «هرمنوتیک» به مرحله‌ای از پوچی، یعنی مرحله قبول قرائت‌های بی‌دلیل شده است.

اما تفسیر اسلامی برای روشنگری و تعمق در ژرفای متن قرآن آمده است و پیوسته در ژرفای قرآن فرو رفته، افق‌های جدیدی از معرفت و شناخت را کشف می‌کند.

به تعبیر دیگر مفسران اسلامی با مشکلاتی که مفسران مسیحی روبه‌رو بوده‌اند، مواجه نشدند؛ قرآن کریم بر عناصری از بیان متکی است که هر خواننده‌ای براساس سطح فکر و فرهنگش از آن بهره‌مند می‌شود؛ زیرا این کتاب، متنی عربی و روشن است. حتی آنجایی که متضمن معنای بلندی است و تشبیهاتی خیالی را طلب می‌کند، این تشبیهات با مراجعه به آیات محکم، بدون هیچ گونه اشتباهی درخور فهم است.

ما عنصر اسطوره مخالف با عقل را مطلقاً در کتاب خدا نمی‌یابیم. بله، گاهی سخن از خارق‌العاده‌ها است، مثل سخن گفتن طفل، یا طول عمر انسان، یا زنده کردن مردگان. همه اینها با تکیه بر قدرت خداوند متعال - که هیچ تضادی با مسلمات عقلی ندارد، بلکه عقل معتقد به قدرت لایزال الهی، آن را می‌پذیرد - اثبات‌پذیر و پذیرفتنی است.

حتی قرآن مجید، همه اسطوره‌های رایج در آن زمان مثل حرمت «بحیره» و «سائبه» و سایر اساطیری را که درباره بت‌ها به وجود آمده بود نفی می‌کند و آنها را از موضوعاتی می‌داند که از پشتوانه عقل و برهان برخوردار نیست.

و درباره انبیا شگفت‌ترین توصیفات را آورده و آنان را الگوی بشریت و شاهد مسیر خلافت انسانی می‌داند.

افزون بر این، مفسران قرآن هیچ منافاتی بین آیات قرآن و حقایق علمی نیافته است، بلکه هر روز بیش از گذشته به هماهنگی کامل قرآن با علوم و دانش‌های مادی پی برده‌اند.

در اینجا چند موضوع شایسته توجه باقی مانده است:

- ۱- تأویل در متون قرآنی به چه معنا است؟
- ۲- رابطه «هرمنوتیک» و اصول فقه چیست؟
- ۳- اصطلاح «قرائت»ها با اصطلاح «اجتهاد» چه نسبتی دارد؟

در پاسخ خاطر نشان می‌سازیم:

«تأویل» و «هرمنوتیک» تفاوتی جوهری با یکدیگر ندارند. «هرمنوتیک» برای این به وجود آمده که کمبودی را از بین برده و امر پیچیده‌ای را توجیه نماید. و نیز تناقض در متون دینی مسیحیت را حل کند. در صورتی که تأویل اصطلاحی دینی است که در متن خود «متون دینی». همچون تعبیری از حقایق مهم آمده است.

تأویل در قرآن برای کسانی که استعمالات مختلف آن را پیگیری کرده‌اند در یکی از این معناها به کار رفته است:

- ۱- تفسیر نوعی پیچیدگی و پوشیدگی است که گاهی بر الفاظی وارد می‌شود که در خود متن برای بیان معانی بلند به کار رفته است. به گونه‌ای که کلمات نمی‌توانند با دقت از آن معنای بلند تعبیر نمایند. و جوانبی از پیچیدگی در آن بر جای می‌ماند که آن را در زمره «متشابهات» قرار می‌دهد. در اینجا نص «محکم» برای رفع این نقص به کار می‌رود و «متشابه» به «محکم» ارجاع داده می‌شود. خداوند می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ

مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ وَأَخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل عمران - ۷) (او کسی است که کتاب را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از آن، آیات محکم‌اند که اساس کتاب‌اند و پاره‌ای دیگر «متشابه»‌اند. پس کسانی که در دل‌هایشان زنگار است به دنبال متشابهات هستند، با انگیزه فتنه‌جویی و تأویل، و تأویل آن را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند.)

۲- تعبیر خواب و رؤیا، همچنان‌که درباره تعبیر رؤیای عزیز مصر آمده است: «أَنَا أَنْبَأُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسَلُون» (یوسف - ۴۵) (مرا به زندان بفرستید تا شما را از تعبیر آن خبر دهم.)

۳- بیان نتیجه عملی معین، همچنان‌که خداوند می‌فرماید: «وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (اسراء - ۳۵) (با ترازویی سالم وزن کنید. این بهتر است و بهترین تأویل است.)

۴- معنای چهارمی هم به نظر می‌رسد که برخی از مفسران آن را ذکر کرده‌اند و بهترین کسی که این معنا را توضیح داده علامه طباطبائی است. خلاصه این رأی چنین است:

«تأویل قرآن» یعنی منبعی که قرآن، معارف، مفاهیم و احکامش را از آن می‌گیرد. هیچ یک از معانی فوق نسبتی با توجیه و تجویز و رفع تناقضات عقلی و علمی که هرمنوتیک در پی آن است، ندارد.

رابطه «هرمنوتیک» و علم «اصول فقه»

علم اصول برای بررسی عناصر مشترک در استنباط حکم شرعی به وجود آمده است و «صغریات ظهور» کلام را برای شنونده یا خواننده بررسی کرده، از

این حد تجاوز نمی‌کند. این علم برای حل رمزها و پیچیدگی‌های متن دینی نیامده است و فقط برای تشخیص ظهورات الفاظ و تطبیق قواعد حجیت بر آن، به منظور رسیدن به مراد خداوند متعال و عمل براساس اوامر او، تدوین شده است.

بنابراین بین نظریه «قرائت»ها و عمل «اجتهاد» تفاوت‌هایی وجود دارد. در تعریف اجتهاد گفته‌اند: اجتهاد ملکه‌ای است برای به دست آوردن حجت‌های شرعی یا عقلی بر احکام شرعی یا وظایف عملی. در حقیقت اجتهاد برای دستیابی به حقیقت حکم شرعی‌ای است که خداوند متعال اراده کرده است. و هدف از آن کسب خشنودی خداوند از طریق اطاعت از فرمانهای اوست.^۱

اجتهاد دارای مقدمات و ضوابط معینی است. خطرناک‌ترین انحرافی که بر سر راه اجتهاد قرار گرفته، همان چیزی است که شباهت بسیاری به نظریه «قرائت»ها دارد هر چند کم ایرادتر از آن است و آن نظریه «استحسان» به منزله اصلی از اصول فقه است.

البته برخی از معانی استحسان، پذیرفتنی است مثل قول به «عمل به اقوی الدلیلین».^۲

این به معنای عمل به دلیلی است که از حجیت برخوردار است در برابر دلیلی که حجت نیست. و این امری صحیح است هرچند «استحسان» را در زمره اصول پذیرفته شده وارد نمی‌کند.

البته تفسیرهای دیگری نیز برای استحسان ارائه شده است، از جمله: «دلیلی است که در نفس مجتهد در حرکت است و او قادر به بیان آن نیست» یا: «آنچه مجتهد با عقل خود آن را نیکو تلقی می‌کند.»

همه این تعابیر را مسلمانان رد کرده‌اند و برخی از پیشوایان مذاهب به دلیل

۱ - مصباح الأصول، ص ۴۳۴.

۲ - مصادر التشریح، ص ۵۸

فتح باب طرح آرای غیرمستدل و نامنضبط، آن را بدعت شمرده‌اند.^۱ با این همه، «استحسان» بهتر از نظریه «قرائت»‌هایی است که دستاورد «هرمنوتیک» جدید است؛ زیرا قایلان به نظریه «استحسان»- به معنای ذکر شده-، آن را خاص مجتهدان می‌دانند، نه همه مردم. از آن گذشته آن را دلیلی می‌دانند که در نفس مجتهد جای گرفته و مجتهد در بین ادله، آن را ملاحظه می‌کند اما توانایی بیان آن را ندارد. و تا زمانی که دلیل شرعی قطعی یا ظاهری در شرع وجود داشته باشد، استحسان اعتباری ندارد و سرانجام دارای ضوابطی است که نظریه «قرائت»‌ها از آن برخوردار نیست. در صورتی که نظریه «قرائت»‌ها صرف نظر از هر ضابطه‌ای به همه اجازه می‌دهد که «قرائت» خاص خود را بدون عرضه هیچ دلیلی دارا باشند، هرچند این «قرائت» مخالفت قطعی با مراد متکلم داشته باشد. و نیز این نظریه مستلزم تصویب و صحیح پنداشتن همه «قرائت‌ها» است، هرچند که نسبت به یکدیگر دارای تناقض باشند.

در نتیجه این نظریه نه تنها تعبیری از نهایت هرج و مرج و بی‌ضابطگی در استفاده از متون دینی بلکه موجب سد باب استفاده صحیح از آن است.

نقد و بررسی

از مجموع آنچه گفته شد به اینجا رسیدیم که تئوری «قرائت»‌ها با منطق دینی و علوم اسلامی سازگار نیست. اکنون می‌بینیم که افزون بر آن دارای آثار منفی بسیاری است که به اختصار به مهم‌ترین آن اشاره می‌کنیم:

۱- گشوده شدن این باب یعنی پذیرش هرگونه تفسیری از «متون» دینی بدون مطالبه دلیل و به دور از هرگونه تلاش برای برتری رأیی بر رأی دیگر. و در نتیجه قبول استحسانات ظنی و بی‌ریشه، امری که آموزش‌های اسلامی و فرهنگ دینی آن را بر نمی‌تابد. بلکه تمامی شریعت‌هایی که برای خود حرمت قائل‌اند آن را رد می‌کنند. و متون اصیل خود را در معرض وزش باد هوس‌ها قرار نمی‌دهند.

۲- گشوده شدن تمامی درها به روی همه فرقه‌های منحرف و حتی دشمن با

اسلام و نفی‌کنندگان اساس دین با تکیه بر آزادی در تفسیر؛ بر این پایه است که زندگی اخروی مثلاً به «زندگی بی‌طبقه» در پرتو قوانین دیالکتیک تفسیر می‌شود. در پرتو این نظریه حتی می‌توان متون دینی را با «قرائت»‌های بت‌پرستانه تبیین نمود.

۳- این نظریه به نسبت معرفت عدم امکان وصول به حقیقت ثابت می‌انجامد. امری که وجدان بشری آن را نفی می‌کند و موجب هرج و مرج فکری در اندیشه انسانی و در نتیجه عدم امکان وصول به فهم دینی از زندگی می‌شود.

۴- عدم اهتمام به مراد «مؤلف» یا «متکلم» به معنای ایجاد جدایی بین مخاطب و شارع دین و در نتیجه قطع ارتباط بین آنها است. این امر باب گفت‌وگوی تمدنی و دینی را برای همیشه مسدود کرده تمامی معیارها را از بین می‌برد و آثار سوء خویش را بر اخلاق، علم حقوق، و بر تمامی عرصه‌های معرفت انسانی برجای می‌گذارد.

۵- این نظریه فتح بابی است برای تمرد، سرکشی و سرپیچی از اوامر خداوند متعال؛ زیرا معیار «منجزیت» و «معدوریت» شرعی، قطع به مراد خداوند است که در اینجا منتفی است؛ بنابراین معنایی برای اطاعت باقی نمی‌ماند. در نتیجه هدف و غرض از دین به طور کلی از بین می‌رود.

۶- بسیاری از ملاک‌ها و معیارهای حسن و قبح - با هر اساس و پایه‌ای - از بین می‌رود. زیرا بسیاری از این موارد تابع مضمون «متون دینی» است.

۷- نقش اجتهاد و مجتهدان در فهم شریعت اسلامی حذف می‌شود. و این هدفی است که دوایر استعماری دشمن با اسلام برای رسیدن به آن تلاش بسیاری از خود نشان داده‌اند.^۱

۸- و سخن پایانی - و نه آخرین سخن - اینکه این نظریه، باب سکولاریسم را در دنیای اسلام باز می‌کند، همچنان که قبلاً در غرب چنین کرد. و شاید این

۱ - به مقاله نویسنده در مجله لبنانی «المنهاج»، شماره ۲۲، ص ۲۴۸ مراجعه شود.

مقصود نهایی ترویج‌کنندگان این تئوری باشد.

بهترین دلیل بر این مطلب، کتاب «پایه‌های فلسفی سکولاریسم» نوشته «عادل ضاهر» است که تمامی شبهات «هرمنوتیک» را دربارهٔ متون دینی از حیث دلالت و سند و سوابق عقل بر دین و نیز تأثیر پیش‌فرض‌های ذهنی بر وحی، مطرح می‌سازد و در پایان به ضرورت در پیش گرفتن روش‌های سکولاریستی در رفتارهای متقابل انسانی می‌رسد.^۱

نکات درخور توجه:

- ۱- پیروان تئوری «قرائت»ها؛ به رغم ادعاهای خود مبنی بر بحث و گفت‌وگوی علمی، هیچ‌گونه دلیل قانع‌کنندهٔ علمی ارائه نداده‌اند.
- ۲- این نظریه باعث بیهوده گشتن هرگونه تفاهم انسانی است.
- ۳- ما تأثیر پیش‌فرض‌های ذهنی را در زبان متکلم انکار نمی‌کنیم، اما باید دانست که این مسأله در متون دینی - که ناقل آنها معصوم است - راهی ندارد. به علاوه راهها و ضوابط بسیاری برای تشخیص این تأثیرات وجود دارد.
- ۴- دانش اصول فقه نزد مسلمانان پاسخ‌های کافی و لازم به سکولارها عرضه کرده است، تا بر دستیابی به حجیت مطلوب متون اسلامی تأکید ورزد؛ این پاسخ‌ها در بسیاری از موارد بر دستاوردهای عرفی که دارای حجیت قطعی است، استوار است.
- ۵- حقیقت آن است که هدف مرحله‌ای ما شناخت مراد قطعی متکلم است تا با تحقق آن به مرتبهٔ طاعت و کسب رضای الهی و عمل به حق مولویتی که با دلیل عقل ثابت راه رسیدن به سعادت دو جهان است، نایل گردیم.

۱ - به کتاب «حول الدستور الاسلامی» اثر این نویسنده مراجعه شود.

نتیجه بحث

به نظر ما انتقال اصطلاح «قرائت»ها به فرهنگ اسلامی امر خطرناکی است که باید از آن پرهیز کنیم؛ زیرا این اصطلاح با خود لوازمی خطرناک و منفی در بر دارد که اندیشه فلسفی و دینی ما به کلی با آن مخالف است. افزون بر آن ما خود دارای اصطلاحهای روشن و ضابطه‌مندی به نام «اجتهاد» و «دیدگاه‌ها» هستیم که ما را از هرگونه اصطلاح بیگانه و خطرناکی بی‌نیاز می‌سازد.

حوادث تروریستی مسائل پیرامونی آن و برخورد انسانی

چالشی که ما با آن مواجه هستیم، چالش بشریت است و مسائل مطرح برای گفت‌وگو، مسائل انسانی است که به همه کسانی که در این کرهٔ خاکی زندگی می‌کنند، مربوط می‌گردد چرا که همهٔ زمینیان علی‌رغم اختلاف در دین و آیین و گرایش‌های فکری و سیاسی، در سرنوشت و هدف نهایی خود، مسیر مشترکی دارند و همین خود، آنان را وامی‌دارد تا در حدّ و اندازهٔ چنین مسئولیت خطیری قرار گیرند و نسبت به آن، بی‌توجهی نکنند و نادیده‌اش نگیرند زیرا فاجعه به هر شکل و مضمون و رنگی که باشد همه را بی‌هیچ استثنایی در برخواهد گرفت؛ این مسئولیت، سنت ثابت و تغییرناپذیر الهی است که تاریخ نیز گواهی می‌دهد ملتها و اقوامی که نسبت به آن بی‌توجهی کرده و با آموزه‌های خداوندی به مخالفت برخاستند، به چه سرنوشتی دچار آمدند و چه سرانجامی پیدا کردند. اگر نخواهیم به جای دوری برویم و در عمق تاریخ به کاوش پردازیم کافی است به جنگها، اعمال خشونت‌آمیز و تروریسمی که در قرن بیستم اتفاق افتاد و دهها میلیون نفر قربانی گرفت. اگر نگاهی بیندازیم درمی‌یابیم که همگی پیامد بی‌توجهی خردمندان و عقلای بشریت نسبت به مسئولیت خویش بوده است.

هم از این روست که امیدوارم عقلای بشریت در برابر حوادث دردناکی که هم‌اکنون در برخی کشورهای اسلامی و به دنبال ماجراجوییها و اعمال خشونت‌آمیزی که برخی با انگیزه‌هایی چون نادانی، ستمگری، نخوت و استکبار و با بی‌توجهی به انسان بودن و آموزه‌های دینی خود، به آن دامن می‌زنند، ایستادگی کرده و مانع از ادامهٔ آنها گردند.

این سخن که تمامی ادیان الهی و پیشاپیش آنها اسلام، تروریسم و تجاوز و خشونت را نفی و محکوم می‌کنند و در احکام و شریعت آنها نیز ناروا تلقی شده است، سخن تازه‌ای نیست؛ این شریعت‌های آسمانی با فطرت انسانی که خداوند متعال بر اساس عشق به عدالت و صلح و نیکی در آدمی به ودیعه گذارده، همخوانی دارند و در نتیجه، خشونت و ترور نامشروع هم به لحاظ دینی و هم به لحاظ انسانی، در هر جا و از سوی هر کس یا هر دولت و حکومتی که صورت گیرد، محکوم است. ترور و خشونت از سوی افراد، محکوم و ناپذیرفتنی است. تروریسمی که به وسیله سازمانها و گروهها اعمال می‌شود نیز محکوم است همچنان که تروریسمی که از سوی رژیم‌ها و کشورها و دولتها انجام می‌پذیرد، محکوم و ناپذیرفتنی است. همه انواع خشونت و تروریسم به رغم دین و آیین و گرایش‌های فکری و سیاسی تروریستها (مسیحیت، اسلام، یهودیت، سنی یا شیعه و...) سر در یک آبشخور دارند و در ایجاد وحشت میان مردم و به خاک و خون کشاندن بی‌گناهان و ویران ساختن مراکز غیر نظامی هدفهای واحدی را دنبال می‌کنند.

تعریف اسلامی و انسانی تروریسم

طی بیست سال گذشته، پژوهش‌ها و مطالعات فراوانی درباره تروریسم صورت گرفته که برخی تا رقم ۶۰۰ مورد را نیز ذکر کرده‌اند؛ مجلات تخصصی بسیاری در این زمینه منتشر شده و حتی انستیتوها و مراکز علمی چندی ویژه این موضوع، تأسیس گشته و در مورد مبارزه با تروریسم راهبردهایی نیز پیشنهاد شده و ارتش‌هایی برای این کار، آموزش دیده‌اند که احتمالاً شمار آنها از شمار خود تروریست‌ها فراتر رفته و حتی به نام مبارزه با تروریسم، خود مرتکب اعمال تروریستی شده‌اند. برای درمان این غده سرطانی نیز چه کنفرانس‌ها و همایش‌ها

که برگزار نگردیده است.^۱ شگفت آنکه با تمام این احوال، هنوز تعریف تروریسم، مبهم و پرسش‌های مربوط به آن، بی‌پاسخ مانده است. گویی تعمدی در کار است تا بهانه‌ای در دست مدعیان مبارزه با تروریسم باشد تا خشن‌ترین تروریسم، قتل عام خلق‌ها و حداکثر تکبر و نخوت و سلب حقوق و سرنوشت و منابع و حرمت و کرامت آنان را به نام مبارزه با تروریسم، اعمال کنند.

آقای «شمید» پژوهشگر مسائل سیاسی، تعداد ۱۰۹ تعریف برای تروریسم یاد کرده و خود، تروریسم را این‌گونه تعریف کرده است: «تروریسم یکی از شیوه‌های مبارزه است که قربانیانی سمبلیک یا اتفاقی به عنوان آماج یک خشونت فعالی دارد که با گروه یا طبقه‌ای، دارای ویژگی‌های مشترکی هستند و همین ویژگی‌هاست که آنان را فراخور گزینش به عنوان قربانی، می‌سازد. با به کارگیری خشونت یا تهدید جدی به خشونت، اعضای گروه یا طبقه مورد نظر، در حالت بیم و هراس دائمی و وحشت قرار داده می‌شوند؛ این گروه یا طبقه‌ای که آگاهانه احساس امنیت اعضای آن مورد تهدید جدی قرار می‌گیرد، آماج اصلی این وحشت‌آفرینی به شمار می‌رود. قربانی شدن کس یا کسانی که هدف خشونت قرار گرفته‌اند، از سوی بخش اعظم صاحب‌نظرانی که در میان توده تماشاچی، شاهد عملیات تروریستی هستند، از نظر خشونت، زمان عملیات (در زمان صلح) و به لحاظ مکانی (در جاهایی جز جبهه جنگ) این عمل غیرمنطقی و اقدام نابه‌نجاری تلقی می‌شود که پایبند قواعد یک جنگ کلاسیک در میدان کارزار نیست. تجاوز به حریم امنیت مردم باعث می‌شود که خارج از اهداف این وحشت‌آفرینی، توده‌های مردم، هشیاری دو چندانی پیدا کنند...»^۲ و بدین‌گونه به ارائه تعریف دور و دراز خود ادامه می‌دهد. حال آنکه «جنگینز» تروریسم را «کارهایی که آدمهای بد انجام می‌دهند!! تعریف می‌کند که تعریف شگفتی است؛

۱ - الارهاب الدولي، دكتور محمد عزيز شكري. ص ۱۱.

۲ - الارهاب السياسي صفحات ۲ و ۱.

چه کسی باید خوب و بد یا خیر و شر را مشخص سازد؟ مگر همین قدرتمندان و مستکبرانی که سرنوشت بشریت را رقم می‌زنند و امروزه سردمداران ایالات متحده آمریکا، سرکرده آنها به شمار می‌روند این کار یعنی تعیین خوب و بد و خیر و شر را، انجام نمی‌دهند؟

استاد «شریف بسیونی» نیز تروریسم را چنین تعریف می‌کند: «اعمال استراتژیک خشونت‌آمیزی است که جهان آن را تحریم کرده و پشتوانه آنها، انگیزه‌های عقیدتی است و هدف از آن، ایجاد خشونت و وحشت در میان قشر خاصی از جامعه‌ای معین به منظور نیل به قدرت یا ادعای احقاق حقی پایمال شده است؛ اعمال‌کنندگان چنین خشونتی این کارها را یا از سوی خود و یا به نیابت از سوی یک کشور، انجام می‌دهند.»^۱

به رغم اینکه استاد «بسیونی» حقوقدان و متخصص در رشته حقوق است و این تعریف نیز در نشست کارشناسان منطقه‌ای در سال ۱۹۸۸ در «وین» پذیرفته شد، اما تعریف یادشده دارای کاستی‌هایی است که مهم‌ترین آنها، انگشت‌گذاشتن بر تروریسم فردی و جامع نبودن آن است.

استاد محمد عزیز شکری، رد پای این اصطلاح یعنی تروریسم را در قوانین کشورهای مختلف از جمله فرانسه و سوریه و نیز در حقوق بین‌الملل یافته و آن را ناکامل یافته است.^۲

قطعه‌نامه شماره ۵/۲۰ - س (ق أ) متعلق به پنجمین کنفرانس سران اسلامی، ایده برگزاری یک کنفرانس بین‌المللی زیر نظر سازمان ملل متحد را برای بررسی موضوع تروریسم بین‌المللی و تمییز دادن آن از مبارزات رهایی‌بخش و ملی خلقها، مورد تأیید قرار داد. نشستی نیز در «ژنو» برگزار شد که صاحب این قلم نیز توفیق حضور در آن را یافت. در این نشست، باید این نکات، مطمح نظر قرار می‌گرفت:

۱ - حول الارهاب الدولي، ص ۱۶.

۲ - الارهاب الدولي، الباب الأول.

یکم: پیش از هر چیز، مراجعه به منابع اسلامی برای آشنایی با هدفهای انقلابی بزرگ و شناخت اصولی که اسلام آنها را قوام‌بخش جنبه‌های انسانی هدفها و اعمال می‌داند و از آنجا قرار دادن آنها به عنوان پایه‌ای برای سنجش مسائل خود. دوم: کوشش در جهت آشناگشتن فطرت اصیل و آلوده نشده به منافع تنگ‌نظرانه به منظور تشخیص یک سری اصول انسانی که بتوان آنها را به عنوان معیار عالم انسانی در سطح جهانی، مطرح ساخت. نتایج این مطالعات، باید در بر گیرنده همه عرصه‌های بین‌المللی و شایسته ایجاد چارچوبی عملی و عام برای این منظور باشد.

سوم: با استفاده از اصول اسلامی و انسانی پیش‌گفته، تعریف عام، جامع و مانعی از تروریسم ارائه شود که جامع همه زیرمجموعه‌های حقیقی تروریسم از یک سو و مانع از ورود مصداقهای متهم به تروریسم - که ارزش‌های انسانی اجازه اعطای چنین صفتی را به آنها نمی‌دهد - از سوی دیگر باشد.

چهارم: پس از آن باید تمامی مصداقهای مطرح در گستره ملی و جهانی را به عنوان نمونه‌هایی تروریستی، مورد بررسی قرار داد و در پرتو نتایج به دست آمده واریسی کرد و سپس حکم مناسب هر کدام را به طور دقیق تعیین نمود تا کمترین ابهام یا سوء تفاهمی باقی نماند و هر اقدامی، صفت حقیقی خود را بیابد.

* * *

در پرتو این پیشگفتار، مطالب خود را در نکات زیر، خلاصه می‌کنیم:

نکته نخست:

لازم به ذکر نیست که هر اردوگاه بین‌المللی یا هر کشور یا حتی هر مجموعه‌ای، دارای دشمنان و مخالفینی است که هر کدام تلاش دارند بر آن چیره گردند و هنگامی که درگیری و مبارزه حاد شود هر یک از طرفین سعی می‌کند دیگری را به صفات زشت و نفرت‌انگیزی چون: هرج و مرج طلبی، جنایت، نقض قانون، ضد بشر، تروریسم و امثال اینها متهم سازد. حتی می‌بینیم که گاه

یکی از طرفین، چنین ادعاهایی را مطرح می‌سازد تا نقشه‌هایی متضمن سلب حقوق طرفهای دیگری را به بهانه همکاری و همدستی با دشمن و توطئه علیه منافع ملی، به مورد اجرا گذارد. برای آنکه اجرای این نقشه با موفقیت همراه گردد، هر طرف، از نفوذ بین‌المللی خود برای جلب نیروهای دیگر به سوی خود - چه به صورت عملی و چه به شکل تأیید مواضع در محافل بین‌المللی - بهره‌برداری می‌کند و در این صورت، مسأله ویژگی عامی به خود می‌گیرد که غالباً پیروزی در آن، به جای داوری منطق و عقل سلیم، به میزان فشار و نفوذ و قدرت تأثیرگذاری هر طرف بستگی پیدا می‌کند؛ در این صورت است که تأثیرگذاری بر عواطف و تحریک احساسات، آغاز می‌شود و برای اجرای این نقشه‌های مصلحت‌آمیز، احساسات دیگران مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد و شعارهایی چون: نفی تروریسم، سر داده می‌شود چرا که عملیات تروریستی در سطح جامعه بشری و صرف‌نظر از انگیزه‌ها و آماجهای خود، عملیاتی محکوم و نفرت‌انگیز است و هیچ انسان متعادل و آزاده‌ای راضی نمی‌شود که کرامت و آزادی و مال و ناموس و امنیت و کار و... دیگران مورد تهدید قرار گیرد و این خود احساسی فطری، اصیل و غیر قابل تردید است.

نکته دوم:

ما اگر به مدلول لفظی واژه «تروریسم» توجه کنیم و پیامدهای آن را بر زندگی بشریت، مورد بررسی قرار دهیم ملاحظه خواهیم کرد که تروریسم می‌تواند در گستره‌های متفاوتی، صورت گیرد، تروریسمی وجود دارد که تهدیدکننده امنیت و ناموس و مال و... است و تروریسمی نیز هست که جنبه فرهنگی دارد و شخصیت انسانی را هدف می‌گیرد و انسانها را به سمت بی‌هدفی و تباهی، سوق می‌دهد. تروریسم تبلیغی نیز وجود دارد که بر اثر آن، انسان، آزادی خود در تنفس در فضای غیرمسموم را از دست می‌دهد... به همین ترتیب می‌توان انواع بسیاری از تروریسم را از جمله تروریسم اقتصادی، تروریسم علمی، تروریسم دیپلماتیک، تروریسم نظامی و... را نام برد.

ولی یک نوع تقسیم‌بندی عملی هم وجود دارد که حتماً باید مورد توجه قرار گیرد و مبتنی بر اعمال‌کنندگان آن (یعنی تروریست‌ها) است و منظور از آن، تقسیم‌بندی تروریسم به رسمی و غیررسمی است. تروریسم رسمی - که خطرناکتر است - شامل هر عملی است که از سوی یک طرف یا یک کشور به رسمیت شناخته شده بین‌المللی، مورد تأیید قرار گرفته است اعم از اینکه انجام‌دهنده این عمل، ارتش این کشور یا عناصر فردی باشد و یا گروهی مزدور به سود طرف یاد شده، اقدام به این عمل کرده باشد. در برابر این نوع تروریسم، تروریسم غیررسمی قرار دارد.

نکته سوم:

در هر عمل یا رفتاری، می‌توان بر دو عنصر مؤثر در آن، انگشت گذارد:
عنصر اول: انگیزه‌های عامل.

عنصر دوم: میزان پذیرش و تأیید آن از سوی جامعه بشری.

این دو عنصر، ربطی به یکدیگر ندارند چرا که گاه انگیزه‌های شخصی عامل یک اقدام، به نظر خودش، انسانی است ولی همگان این نظر را ندارند. گاهی عکس این اتفاق می‌افتد عامل، یک هدف انسانی را مد نظر ندارد و ای بسا به تصور خود هدفی غیر انسانی را نیز دنبال می‌کند ولی از دید عموم مردم، آن کار یک عمل انسانی تلقی می‌شود.

از اینجا است که زاویه دید نسبت به هر کاری، به منظور قضاوت در مورد بدی یا خوبی آن، متفاوت می‌گردد (علمای اصولی مسلمان، مباحث ارزشمندی در مسائل حسن و قبح عقلی دارند که فرصت پرداختن به آنها وجود ندارد). آنچه در اینجا باید ذکر کرد اینکه هر یک از دو عنصر به تنهایی کافی نیست تا عملی را پذیرفتنی یا غیرقابل قبول سازد و حکم بد یا خوب بودن آن را صادر کند بلکه هر دو عنصر باید مثبت باشد تا عمل به عنوان اقدامی مطلوب تلقی گردد؛ بنابراین ما در این بحث نیاز به برخوردی علمی داریم تا به معیاری برای

پذیرفتنی و انسانی بودن یک عمل هم از دیدگاه اسلامی و هم از نظر جامعه بشری، دست پیدا کنیم.

از نقطه نظر اسلامی ما باید به پایه‌ها، مفاهیم و احکامی بازگردیم که به نحوی با مسائل تروریسم - طبق معنای لغوی آن - پیوند دارند تا از تروریسم محکوم و در واقع تروریسمی که از نظر اسلامی، رد شده و مخالف مسیر تکامل بشری - که خداوند متعال برای بشریت از طریق نظریه فطرت ترسیم فرموده و از طریق وحی، برنامه‌هایش را تدوین کرده - دانسته شده است، تعریف مشخصی ارائه دهیم.

با مراجعه به تعالیم اسلام، مشاهده خواهیم کرد که در این عرصه، اسلام بسیار غنی است و علما و فقهای اسلامی به حالتهای گوناگون مرتبط با موضوع، پرداخته‌اند:

* احکام مربوط به «بغی» یعنی قیام مسلحانه علیه حکومت مشروع و عادل و اقدام در راستای ایجاد وحشت در جامعه و تحقق هدفهای سیاسی تفرقه‌افکنانه در میان امت.

* احکام مربوط به جنگ و اخلاق و ادب آن.^۱

* احکام مربوط به «الحرابه» (گردنه‌گیری و زورگیری) که به مفهوم سلاح کشیدن روزانه یا شبانه در زمین یا دریا علیه زنان یا مردان قوی یا ضعیف شهرها و اماکن دیگر است؛ این احکام از آیه شریفه زیر برگرفته شده است: «**انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف او یذفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا ولهم فی الآخرة عذاب**

۱ - نگاه کنید به مقاله‌ای که در همین باره با عنوان: «احکام الحرب والاسری... بین الرحمة و المصلحة» در هفتمین دوره مجمع فقه اسلامی (جده)، نگاشته‌ایم.

عظیم» (مائده - ۳۳) (جزای کسانی که با خدا و پیامبرش جنگ می‌کنند و در زمین به فساد می‌کوشند، آن است که کشته شوند یا بر دار گردند یا دستها و پاهایشان یکی از چپ و یکی از راست بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند. اینها رسوایشان در این جهان است و در آخرت نیز به عذابی بزرگ گرفتار آیند).

همچنان‌که ملاحظه می‌شود در این آیه هم موضوع و هم هدف یعنی جنگ با جامعه و مفسده‌جویی بر روی کره‌خاکی، مورد اشاره قرار گرفته و از مجازات دردناکی که در انتظار مرتکبان است نیز یاد شده که نشانگر توجه اسلام به این موضوع است.

* احکام مربوط به سرقت و قتل.

* در متون اسلامی، اصطلاحاتی چون «الفتک» (مترادف قتل و آدم‌کشی)، «الغیلة» (نیرنگ و فریب) و «الائتمار» (توطئه و دسیسه‌چینی) که نزدیکی معنایی با تروریسم دارند نیز مطرح شده است.

* همچنان‌که متونی در خصوص رعایت احترام و حرمت عهد و پیمان و پایبندی به آن تا زمانی که طرف دیگر، پایبند آن باقی باشد، وجود دارد.

* علاوه بر اینها، مقتضیات اخلاق اسلامی نیز که قوانین بشرساخته‌جایی برای آنها در نظر نگرفته، مطرح است که در نظام اخلاقی اسلام، اصالت دارند؛ مثلاً دروغ‌گویی و سخن‌چینی تقبیح و در شمار گناهان کبیره، تلقی شده است. همچنین ملاحظه می‌کنیم که اسلام خیلی جدی در پی حمایت از همه نوع آزادی‌های مشروع انسانی و دفاع از کرامت فرد و جامعه و همبستگی آن و کانونهای خانواده در آن است و هرگونه تجاوز به حقوق آنها را جنایت بزرگی می‌داند که شدیدترین مجازاتها که تا اعدام و به دار آویختن و... نیز می‌رسد را در پی دارد.

* اسلام، اصل «مسئولیت فردی» را نیز مطرح می‌سازد و هرگونه تجاوز به

حقوق و جان و مال بی‌گناهان را جنایت بزرگی می‌شمارد و بر حمایت از ضعفا و مستضعفان و مستمندان، انگشت می‌گذارد و بنا بر آیه زیر، جهاد برای حمایت از آنان را تقریباً واجب دانسته است: «**وَمَا لَكُمْ لَا تَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ...**» (نساء - ۷۵) (چرا در راه خدا و به خاطر مردان و زنان و... ناتوانی که... نمی‌جنگید.) و از مسلمانان می‌خواهد همواره در کنار ستمدیدگان قرار گیرند تا حق آنان پایمال نگردد.

مولای متقیان علی(ع) به دو فرزندش حسن و حسین(ع) سفارش می‌کند: «با ستمگران دشمن و با ستمدیدگان یار باشید» و هموست که می‌فرماید: «شخص خوار نزد من عزیز است تا حق او را باز ستانم و شخص قدرتمند نزد من ضعیف است تا حق را از وی بازستانم.»

چه بسا اینکه قرآن کریم از نعمتی به نام امنیت یاد کرده: «**وَأَمْنُهُمْ مِنْ خَوْفٍ**»، بهترین دلیل بر اهمیت دادن به این مقوله یعنی امنیت است؛ در اینجا فرصت پرداختن به همه این مسائل وجود ندارد. هدف، نشان دادن این مطلب است که مهم‌ترین معیار در تشخیص انسانی بودن قصد و نیت عامل یک اقدام و پذیرش آن از سوی عامل، «دین» و در واقع مجموعه مفاهیم و احکام و روح کلی آن است.

هنگامی که در پی رعایت چارچوب دوم یعنی جامعه بشری برآیم، می‌توانیم تمامی آن اصولی را که بشریت از طریق دستگاههای رسمی، سازمانهای مردمی، وجدان عمومی و احساساتی که جامعه بشری برای آنها اعتبار قایل شده است بپذیریم و آنها را به منزله معیارهای دیگری برای تشخیص انسانی یا ضد انسانی بودن هر اقدامی از نظر نیت عامل پذیرش عمومی پیش‌گفته (هر چند معتقدیم این هر دو معیار غالباً همسو با یکدیگرند) در نظر بگیریم. به عنوان مثال در خصوص آنچه بیان شد، می‌بینیم که بشریت امروز نسبت به اعطای صفت

غیرانسانی به موارد زیر، اتفاق نظر دارد:

- فحشاء و از هم گسیختگی پیوندهای خانوادگی.
- مواد مخدر و گسیختگی شخصیت عقلی (افراد).
- استعمار و لگدمال ساختن کرامت ملتها و چپاول و غارت نعمتهای خدادادی آنها.
- نژادپرستی و پایمال ساختن برادری انسانی.
- تجاوز به حقوق شناخته شده انسانها و نقض پیمان‌نامه‌ها.
- بمباران مناطق مسکونی و کاربرد سلاح‌های شیمیایی، هسته‌ای و بیولوژیکی و تجاوز به هواپیماهای غیرنظامی، راه‌آهن کشوری، کشتی‌های تجاری و سیاحتی و از این قبیل اقدامات در جنگ که جامعه بشری، آنها را محکوم کرده است.
- * هیچ کس در ضد انسانی بودن اقدامات فوق‌الذکر تردیدی ندارد، لذا این اقدامات و مشابه آنها، معیارهای قابل قبولی در تعریفی که ارائه دادیم، به شمار می‌روند و هر اقدامی در راستای محو آنها و ایستادگی در برابرشان، عملی انسانی شمرده می‌شود که در صورت زیر پا نهادن ارزش‌های انسانی دیگر، باید مورد حمایت قرار گیرند.

نکته چهارم:

تعریف برگزیده «تروریسم»:

در پی آنچه گفته شد، می‌توانیم تعریف جامعی از اعمال نکوهیده تروریستی ارائه دهیم و نسبت به آن اتفاق نظر پیدا کنیم و مواضع خود را بر اساس آن تنظیم کنیم، پیش از ارائه تعریف پیشنهادی، یادآور می‌شویم که در این تعریف، باید عناصر زیر گنجانده شده باشد:

- ۱- ایجاد وحشت و هرگونه ناامنی.
- ۲- قصد و انگیزه‌های واقعاً ضد انسانی.
- ۳- عدم پذیرش هدف و نیز نحوه اقدام از سوی جامعه بشری.
- ۴- همسویی و هماهنگی وسیله و هدف.

- بر این اساس، تعریف «تروریسم» می‌تواند از این قرار باشد:
- «هر نوع اقدامی است که هم از نظر وسیله و هم به لحاظ هدف، با ارزش‌های دینی و انسانی منافات داشته و متضمن تهدید نسبت به هر نوع امنیتی باشد.»
- برای توضیح مطلب، موارد زیر را خاطر نشان می‌سازیم:
- ۱- ما به جای تعبیر «بین‌المللی» از اصطلاح «جامعه بشری» سخن به میان آورده‌ایم تا اتفاق نظر رسمی و غیررسمی در خصوص اطمینان از حکمی انسانی را تحقق بخشیده باشیم.
 - ۲- به هر دو عنصر وسیله و هدف، توجه کرده‌ایم.
 - ۳- به انواع مختلف تروریسم با عبارت: «تهدید نسبت به هر نوع امنیتی» اشاره کرده‌ایم.
 - ۴- هر دو معیار دینی و بشری را یادآور شده‌ایم تا ضمن هماهنگ بودن با ایمان ما، قابلیت تعمیم‌پذیری هم داشته باشد.
 - ۵- همچنان که ملاحظه می‌گردد به صرف اینکه عملیاتی خشونت‌آمیز باشد نمی‌توان آن را به تروریستی، متصف کرد.
- در پرتو این تعریف، می‌توان نسبت به ویژگی‌های تروریستی که می‌توان به این یا آن اقدام اطلاق کرد، اطمینان حاصل نمود و در عین حال مطمئن گردید که صفت تروریسم بر مواردی که ذیلاً می‌آید، قابل انطباق نیست:
- الف: مقاومت ملی علیه اشغالگران، استعمارگران و غاصبان سرزمین.
- ب: مقاومت خلق‌ها در برابر هیئت حاکمه‌ای که با زور سرنیزه تحمیل شده‌اند.
- ج: مبارزه با رژیم‌های دیکتاتوری و انواع استبداد و وارد آوردن ضربه به نهادهای سرکوبگر آن.
- د: مقاومت در برابر نژادپرستی و ضربه زدن به خاستگاه‌های آن.
- ه: مقابله به مثل نسبت به هرگونه تجاوز در صورتی که گزیری از آن وجود نداشته باشد.

همچنان‌که این تعریف نسبت به هرگونه تحرک دموکراتیکی که تروری به همراه نداشته باشد - حتی اگر فاقد هدف انسانی باشد - منطبق نمی‌گردد. نیز بر عملیات خرابکارانه فردی که فاقد تأثیر اجتماعی است، منطبق نمی‌گردد؛ اگرچه این‌گونه اعمال از نظر دیگری، محکوم هستند ولی مطمئناً اعمال تروریستی، به شمار نمی‌روند. ولی موارد زیر به عنوان مصداقهای تعریف ما از تروریسم، تلقی می‌شوند:

الف: تجاوزهای هوایی، دریایی و زمینی (بدون اعلان جنگ).

ب: هرگونه عملیات استعماری از جمله جنگها و یورش‌های نظامی.

ج: هرگونه اقدام دیکتاتوری علیه خلقها و هر نوع حمایتی از دیکتاتورها و از آن مهمتر تحمیل دیکتاتورها بر ملل.

د: تمامی شیوه‌ها و اقدامهای نظامی مخالف با عرف اجتماعی همچون کاربرد سلاح‌های شیمیایی، هسته‌ای و بیولوژیکی، بمباران مناطق مسکونی و ویران ساختن خانه‌ها، مهاجرت اجباری غیرنظامیان و...

ه: هرگونه آلوده‌سازی محیط زیست جغرافیایی، فرهنگی و تبلیغی. تروریسم فکری را می‌توان خطرناکترین نوع تروریسم به شمار آورد.

و: هرگونه تحرکی که منجر به آسیب زدن به اقتصاد بین‌المللی یا ملی گردد و یا به محرومان و مستمندان، زیان وارد آورد و تفاوتها و تبعیض‌های اجتماعی و اقتصادی را تشدید کند و ملتها را با زنجیر بدهی‌های کلان، به بند کشد.

ز: هرگونه حرکت توطئه‌آمیز در راستای لگدمال کردن اراده ملتها در رهایی و استقلال و تحمیل پیمانهای خفت‌آمیز.

و به همین ترتیب می‌توان به ذکر مثالهای دیگری برای مصداقهای تعریف یادشده (از تروریسم) ادامه دارد.

نکته پنجم:

به رغم اینکه برای مبارزه با تروریسم، نشستهای فراوانی برگزار شده و تلاش و کوشش زیادی به عمل آمده است، این نشستها غالباً و بنا به دلایل زیر، ناکام

مانده‌اند:

- بر پایه‌ای انسانی و بین‌المللی تشکیل نشده و هدف از آنها پیش از هر چیز، تحقق منافع تنگ‌نظرانه بوده است.

- به شرایط و زمینه‌های بروز تروریسم توجه نکرده و علل حقیقی آن را مورد بحث و بررسی قرار نداده‌اند. جالب آنکه ایالات متحده آمریکا که خود سردمدار تروریسم بین‌المللی است و همه شرایط خشم ملت‌ها، پشتیبانی از رژیم‌های دیکتاتوری، اشغال سرزمین‌ها و تجاوز به مناطق مسکونی و از این قبیل را خود پدید آورده است، به دنبال برگزاری نشست‌ها و سمینارهایی درباره مبارزه با تروریسم برآمده و تروریسم را نیز هرگونه اقدام علیه منافع استکباری خود، تعریف می‌کند. و در این مورد سیاست یک بام و دو هوا در پیش گرفته است.

در پایان، حاضران در این نشست شکوهمند را فرا می‌خوانیم تا تعریف مشخصی از تروریسم و مفهوم و مصادیق آن ارائه دهند زیرا امروز شاهد آنیم که کشورهای بزرگ سعی دارند به زور و اجبار یا با تبلیغات و هیاهو، تعریف و برداشت خود از تروریسم را بر کشورها و ملل دیگر، تحمیل کنند. تعریف و برداشتی که بریده و دوخته کشورهای بزرگ و تأمین‌کننده منافع ویژه آنهاست. این کشورها، علاوه بر آن، خود را محق می‌دانند که در هر بخش از این کره خاکی، برداشت این چنینی خود را به مرحله اجرا نیز بگذارند، تو گویی تمام جهان، ملک متعلق به آنهاست و همه کشورهای جهان، عمق امنیتی - سرزمینی آنها را تشکیل می‌دهند و دانسته نیست که چه کسی این دو حق یعنی تحمیل تعریف یک‌جانبه خود از تروریسم بر دیگران و تطبیق این تعریف را بر دیگران، به آنها بخشیده است؛ آنها خود همزمان نقش مدعی و قاضی و مجری حکم را بازی می‌کنند و سازمان ملل متحد و دادگاه‌ها و مراجع بین‌المللی را نادیده می‌گیرند!! متأسفانه این وضعی است که ایالات متحده آمریکا، با تمام جزئیات، طبق آن عمل می‌کند و هر کاری اعم از سیاسی، نظامی، اقتصادی یا فرهنگی که

در راستای منافع انحصاری آن نباشد، اقدامی تروریستی تلقی می‌کند و از آن مهمتر اینکه از نظر ایالات متحده آمریکا، هر کس که این مقوله و تعریف را نیز قبول نداشته باشد، تروریست است. معلوم نیست که این دیگر چه نوع نتیجه‌گیری است و بر چه اصل و شالوده مذهبی، انسانی یا حقوقی، استوار است؟! بالاترین مقام این کشور نیز اظهار داشته که هر کس با ما نیست، حتماً در جبهه تروریسم و در کنار تروریست‌هاست!! که خود نشان قاطعی از چگونگی دید آمریکا نسبت به خود و دیگران است که بر اساس آن، به دیگران می‌نگرد و آنها را می‌سنجد و ارزیابی می‌کند و بر این پایه است که ما این گونه تعریف‌های ویژه و برداشت خودساخته و یک‌جانبه از تروریسم را نمی‌پذیریم و به درک علمی و انسانی از تروریسم و ارائه تعریفی حقیقی از این پدیده فرا می‌خوانیم.

حوادث یازده سپتامبر و یورش به امت اسلامی

هر انسان خردمند و متدینی، تردید ندارد که حوادث یازده سپتامبر، یک اقدام تروریستی و محکوم بوده و مفسده‌های فراوانی برای بشریت در پی آورده است، از جمله ابرقدرتی را به سمت نقشه‌ای جهانی و سلطه‌گرایانه سوق داده که برای اجرای آن، همه ارزش‌ها را زیر پا نهاده و هرگونه عرف انسانی و معاهده بین‌المللی را در راستای تحمیل سلطه خود بر ملتها نادیده می‌گیرد و از آن مهمتر، این تجاوزات خود را توجیه کرده و آن را اخلاقی هم به شمار می‌آورد.^۱

بدین گونه بود که ما شاهد استراتژی نوین آمریکا در دهه نود و در پی مطرح شدن و فراگیری هرچه بیشتر اسلام از یک سو و فروپاشی اتحاد شوروی از سوی دیگر، بودیم که نبرد با آنچه «اسلام مسلح» یا «اسلام سیاسی» می‌نامید، به

۱ - نگاه کنید به متن نامه سرگشاده شصت تن از روشنفکران آمریکایی از جمله هانتینگتون و فوکویاما در دفاع از به اصطلاح مبارزه آمریکا با تروریسم که گروهی از نویسندگان و روشنفکران مسلمان در بسیاری از کشورها، پاسخ آن را دادند. (اخیراً ۱۰۰ روشنفکر، دانشمند و هنرمند آلمانی، نامه سرگشاده‌ای در پاسخ این نامه نوشته‌اند - م).

عنوان مهم‌ترین هدف در کنار هدف دیگری که عبارت از یکه‌تازی در رهبری نظم نوین جهانی بود، محور اساسی آن را تشکیل می‌داد؛ این استراتژی مورد تأکید و تأیید فزاینده‌ای از سوی حاکمان آمریکا قرار گرفت و با شتاب هر چه بیشتر و به‌ویژه علیه امت اسلام، جنبه عملی هم پیدا کرد. این استراتژی برنامه گسترده و با ابعاد وسیعی را شامل می‌شد که به برخی جنبه‌های آن اشاره می‌کنیم: نخست: ایجاد تردید و تزلزل در ارزشهای مفاهیم تمدن اسلامی. مثالها در این خصوص و عملکرد غرب در این راستا، فراوانند: اظهار برتری تمدن غرب بر تمدن اسلامی از سوی یک مقام بلندپایه ایتالیایی. برتری اعتقادات مسیحیت در خصوص صفات الهی بر اعتقادات اسلامی و یورش به مفاهیمی چون جهاد و دیدگاههای اسلام نسبت به حقوق زنان و ...

دوم: تعمیق کین‌توزی و دشمنی غرب نسبت به اسلام و هر آنچه اسلامی است و حمله به مساجد و مراکز اسلامی و زیر فشار گذاردن اقلیتهای مسلمان و مورد اتهام قرار دادن کشورهای که تا چندی پیش از آن، آنها را دوست خود قلمداد می‌کرد و تلاش در جهت ممانعت از مهاجرت حتی قانونی مسلمانان به اروپا به رغم نیازی که اروپا به این مهاجران دارد.

سوم: حمله و حشيانه علیه برخی ملل اسلامی به اتهام پناه دادن به تروریست‌ها، چیزی که در مورد افغانستان مظلوم اتفاق افتاد و ملل اسلامی دیگری نیز همچنان در معرض تهدید قرار دارند.

چهارم: محور اهریمنی دانستن برخی کشورهای اسلامی و خطری که همچنان آنها را تهدید می‌کند، همچنان که برخی مقامات نیمه رسمی نیز تهدید به استفاده از بمب هسته‌ای علیه برخی کشورها کرده‌اند.

پنجم: برنامه‌ریزی برای حملات گسترده رسانه‌ای و پلیسی علیه مؤسسات مالی اسلامی و نهادهای خیریه و تبلیغی و ایراد فشار به کشورها برای جلوگیری از فعالیت این مؤسسات.

ششم: برنامه‌ریزی برای ضربه زدن به مؤسسات آموزشی اسلامی و از میان بردن استقلال آنها؛ دخالت و قیحانه غرب در کشورهای اسلامی برای ایجاد تغییراتی در برنامه‌های آموزشی این‌گونه مؤسسات طبق نظر و سلیقه غربیها، در همین راستا صورت می‌گیرد.

هفتم: اقداماتی نیز برای تضعیف نقش نهادهای بین‌المللی اسلامی در حال انجام است.

هشتم: تشدید حملاتی که پیش از حوادث یازده سپتامبر از سوی خود غرب یا به وسیله مزدوران او در عرصه گسترش مفاسد اخلاقی، بی‌بندوباری، فساد و اهانت به مقدسات و تضعیف زبان عربی و ترویج لهجه‌های عامیانه و مبارزه با الفبای عربی (مثلاً در آسیای میانه) و رواج لائیسزم و تشدید اختلاف میان کشورهای اسلامی و دخالت‌هایی که به عمل می‌آورد و مبارزه با عنصر اجتهاد و ایجاد شک و تردید در توان پاسخگویی اسلام به نیازهای زمان و ضرورت سمتگیری در راستای پیاده کردن ارزشهای تمدن غرب و بسیاری دیگر از این قبیل تلاش‌ها.

نهم: مهم‌ترین جنبه این کارزار، تلاش در جهت بستن و مختومه کردن پرونده‌های پردردسر و دست‌وپاگیری است که مهم‌ترینشان، مسأله فلسطین است. در این خصوص، آمریکا به «شارون» چراغ سبز داد تا به روش خود این مسأله را فیصله دهد و او نیز با بهره‌گیری از سیاست ایجاد وحشت و یورش‌های ددمنشانه و تلقین اینکه عملیات علیه فلسطینی‌ها به منزله بخشی از دومین مرحله جنگ علیه تروریسم است، دست به کار شده و اقداماتی مرتکب شده که لکه ننگی ابدی بر دامان بشریت است. آمریکا در کمال وقاحت و بی‌شرمی، به یاری وی شتافته و غرب نیز گویی همه آن ستایش‌هایی که از مقاومت مردم فلسطین به عمل آورده و همه شعارهای مربوط به آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و مشروعیت بین‌المللی را به فراموشی سپرده است. در مورد جنایات دشمن

صهیونیستی در اردوگاه «جنین» سازمان ملل متحد به رغم صدور قطعنامه‌ای برای تحقیق در آن، قادر به انجام چنین تحقیقی نشد هر چند این جنایات در اصل به اندازه کافی آشکار بوده و مدارک و اسناد فراوانی در محکومیت عاملان فراهم شده و شخصیت‌های بین‌المللی نیز در این باره شهادت داده‌اند.

برخورد اصولی در سطح بین‌المللی

به نظر ما برای برداشتن گامی استراتژیک در جهت مبارزه با هر نوع تروریسم و با هر مضمون و منبعی، ضروری است که سازمان ملل متحد، خود عهده‌دار طراحی و اجرای آن شود مشروط بر آنکه مکانیسم‌های تازه‌ای فراهم آید تا مانع از به انحراف کشاندن طرح مزبور از سوی کشورهای بزرگ در جهت منافع ویژه خود و اعمال فشار بر سازمان ملل متحد برای حرکت در راستای هدفهای استکباری گردد. از اینجاست که سازمان ملل متحد می‌تواند مرجعی جهانی برای حمله همه جانبه علیه تروریسم و برقراری صلحی عادلانه بر روی کره خاکی باشد؛ به نظر ما مقدمات چنین نقشی می‌تواند در تحقق موارد زیر تجلی یابد:

۱- برابری در حقوق و وظایف کشورهای عضو سازمان ملل متحد و پیشگیری از اعمال نفوذ یک یا چند کشور بر تصمیمات آن به ویژه در خصوص حق وتویی که در مکانیسم ناعادلانه تصمیم‌گیری در شورای امنیت در مورد قطعنامه‌های صادره وجود دارد. چنین مکانیسمی باعث شده که به عنوان مثال و تا هنگامی که ایالات متحده آمریکا برای ممانعت از صدور قطعنامه‌ای از سوی شورای امنیت سازمان ملل که وحشیگری‌های تروریستی رژیم صهیونیستی را پایان بخشد، دهها بار از حق وتوی خود استفاده می‌کند. تروریسم در چندین نقطه از جهان و به ویژه در فلسطین همچنان قربانیان خود را داشته باشد.

۲- رفع ستمهای تحمیلی بر ملت فلسطین و ملل همسایه‌ای که در معرض

تجاوز و تروریسم از سوی رژیم صهیونیستی قرار دارند.

۳- ایجاد مکانیسمی بین‌المللی برای ممانعت از تداوم حمایت کشورهای

بزرگ از رژیم‌ها و نظام‌های دیکتاتوری و نژادپرست و نیز سازمانها و گروه‌های تروریستی.

۴- مبارزه با فقر و جهل و تعصب‌های کور و بیماریها و هر آنچه مظهر عقب‌ماندگی است و نیز مبارزه با ناهنجاریهای اجتماعی و رسانه‌ها و به اصطلاح هنرهایی که مشوق خشونت و نژادپرستی و تضعیف‌کننده معنویات و ارزش‌های اخلاقی در گستره تمامی جهان هستند چرا که همه اینها فراهم آورنده بستری طبیعی برای رشد و نمو هرگونه گرایش تروریستی و پرورش تروریسم است. و در برابر، این اقدامات انجام گیرند:

الف: گستراندن منطق گفت‌وگو میان تمدنها و ادیان.

ب: تشویق دموکراسی هماهنگ و همسو با ارزشهای اخلاقی - انسانی.

ج: یاری رساندن به تحقق برنامه‌های توسعه در جهان.

د: تقویت سازمانهای بین‌المللی و حذف عناصر سلطه‌جویی در آنها.

ه: توجه هر چه بیشتر به معنویات و ارزشهای اخلاقی و تعمیق نقش دین در آنها و ارج‌گذاری به نقش خانواده در بنای جامعه. و: قراردادن تکنولوژی اطلاعات در خدمت بشر.

ز: انسانی کردن هنر و به خدمت گرفتن آن در راستای تحقق هدفهای والای انسانی.

۵- پیشگیری با تمام وسایل از سوءاستفاده کشورهای بزرگ غربی از حوادث و اتفاقات پیش‌آمده و تبدیل آنها به برخورد تمدنها و جنگ میان ادیان و تسویه حساب با برخی رژیم‌ها به بهای بدبختی و درد و رنج بیشتر برای ملتها.

۶- کاستن از درد و رنج ملت افغانستان و حمایت غذایی، پوشاکی، دارویی و سرپناهی و فراهم آوردن دیگر وسایل ابتدایی زندگی برای او.

۷- تداوم گفت‌وگو میان اندیشمندان و خردمندان پیرو ادیان، تمدنها و مذاهب مختلف و تعمیق و گسترش آن به منظور ایجاد فضای مساعد جهانی که نقش

خود را در گسترش عدالت و صلح و محبت میان تمامی ملل جهان، ایفا کند. تردیدی نیست صلحی که ما در پی آنیم و بشریت نیز تشنه آن است، صلح عادلانه‌ای است که در آن فرصت‌های برابر برای همگان ایجاد شود و هر ذی‌حقی به حق خود نایل آید و ستمدیدگان داد خود بستانند و متجاوزان به حقوق دیگران، تحت پیگرد و مجازات قرار گیرند زیرا تنها چنین صلح عادلانه‌ای است که می‌تواند ریشه‌های خشونت و تروریسم را بخشکاند؛ ولی صلح تحمیلی و ناعادلانه به مثابه پنهان کردن مسأله و رها ساختن آن به صورت آتش زیر خاکستر است و چون در چنین فرایندی، جنایتکار و قربانی همتراز قرار می‌گیرند و حقوق بی‌گناهان پایمال می‌گردد و آنچه در عمل صورت گرفته، رسمیت و مشروعیت پیدا می‌کند و در نتیجه اعمال خشونت‌آمیز همچنان و چه بسا با گستردگی بیشتری ادامه می‌یابد و این خود بدان می‌انجامد که صلح غیرعادلانه، تداوم مشکلات و فعالیت کانونهای بحران را در پی داشته باشد، چیزی که هم اکنون نیز در نقاط بسیاری از جهان، شاهد آن هستیم.

چگونگی برخورد در سطح امت اسلام

راه‌حل موضوع در سطح امت اسلامی، جنبه کاملاً روشنی دارد که بر موارد زیر استوار است:

یکم- بالا بردن سطح آگاهی توده‌های امت در عرصه‌های گوناگون (فهم اسلام و اهداف آن، درک اوضاع جاری، درک آنچه باید انجام شود و...).

دوم- کوشش در جهت پیاده کردن شریعت اسلامی در تمامی جنبه‌های زندگی.

سوم- اجرای برنامه تربیتی- پرورشی همه جانبه برای بخش‌های مختلف امت طبق آموزه‌های اسلامی.

چهارم- تلاش در راستای وحدت بخشیدن به موضع عملی امت، موضعی که نه آن چنان ایده‌آلیستی و خیال‌پردازانه و نه حاوی جنبه‌های تسلیم‌طلبانه و

وادادگی بلکه موضعی واقع‌گرایانه و متناسب با هدفهای ترسیم شده باشد. پنجم- کوشش در جهت تقویت و تحکیم نهادهای فراگیر اسلامی و ایجاد نهادهای ضروری دیگر و اعطای آزادی تحرک و فعالیت بیشتر به آنها با پیش‌بینی مکانیسم‌های ابتکاری و فعال.

ششم- پی‌ریزی برنامه همه‌جانبه‌ای برای بهره‌برداری بهینه از امکانات سیاسی، اقتصادی، تبلیغاتی، جغرافیایی و مادی و پتانسیل‌های توده‌های علمی و فرهنگی و بسیج آنها در این کارزار.

هفتم- چشم‌پوشی از برخی اختلافهای فرعی یا واگذاری آنها به فرصتی دیگر به سود هدفهای مهمتر و پاسخگویی به انتخاب هدفهای اولویت‌دار.

هشتم- حمایت و پشتیبانی از اقلیتهای مسلمان (که حدود یک سوم کل مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند) با انگشت‌گذاردن بر «وحدت وجود» و «هویت» آنها و نیز تحکیم عرصه‌های درهم‌آمیزی آنان با امام‌امت.

نهم- تأکید بر حمایت از مؤسسات خیریه و نهادهای عام‌المنفعه و تبلیغی و عدم رهایی آنها به حال خود و سوق ندادن آنها به گرداب اختلافهای جزئی مذهبی و سیاسی.

دهم- حفظ اصالت نظام آموزش و استقلال مؤسسات آموزشی و تن ندادن به فشارهای خارجی به منظور ایفای هر چه کاملتر و تمامتر نقش مورد نظر خود. یازدهم- بهره‌گیری مناسب از دیگر مؤسسات و سازمانهای بین‌المللی غیردولتی به سود مسائل عادلانه خویش.

دوازدهم- ایستادگی قاطع و برنامه‌ریزی در مسائل سرنوشت‌ساز امت و از جمله مهم‌ترین آنها مسأله فلسطین.

در خصوص این بند (بند دوازدهم) پیشنهاد می‌شود:

۱- همه کوشش‌های اسلامی در جهت به شکست کشاندن نقشه‌های شارون در سرکوب ملت فلسطین و پایان بخشیدن به انتفاضه قهرمان، یک‌جا متمرکز گردد.

- ۲- اقدامی همه‌جانبه برای حمایت از قربانیان و ترمیم ویرانی‌ها و واداشتن کشورهای ثروتمند برای به عهده گرفتن بخشی از بودجه مربوطه.
- ۳- ضرورت تأکید بر اسلامی بودن مسأله فلسطین و بسیج تمامی امکانات اسلامی در این راه.
- ۴- ضرورت اقدام به هر کار و بهره‌گیری از همه امکانات قانونی و محافل بین‌المللی برای نشان دادن چهره جنایت‌پیشه صهیونیستها.
- ۵- اجازه ندادن به اینکه آمریکا یک‌تاز میدان گردد و عدم اعتماد به راه‌حلهای آمریکایی.
- ۶- لزوم اندیشه جدی به بهره‌گیری از تحریم همه‌جانبه و انجام فوری تحریم‌های مردمی.
- ۷- لزوم فعال‌سازی نقش سیاسی سازمان کنفرانس اسلامی در این عرصه به‌ویژه در راستای اجرای قطعنامه‌های بین‌المللی.
- ۸- لزوم فعالیت بین‌المللی در زمینه تعریف همه‌جانبه و جامع از تروریسم و تمییز آن از مقاومت مشروع توده‌ها.
- ۹- لزوم اعطای پوشش مشروع به مقاومت فلسطین و به ویژه عملیات شهادت‌طلبانه.
- ۱۰- لزوم بهره‌گیری فعال از امکانات سازمانهای غیردولتی (NGO ها) همان‌گونه که در کنفرانس دوربان (آفریقای جنوبی) صورت گرفت.

«جهانی شدن» و موضع امت؛

وضعیت طبیعی

اگر بخواهیم وضع طبیعی جهان را بررسی کنیم باید این کار را در دو گستره، نخست در گستره نظری از دیدگاه اسلام و دیگری در گستره واقعیت کنونی و از دیدگاهی که به نظر ما به عدالت نزدیک‌تر است انجام دهیم. در گستره نظری، اسلام معتقد است که وضع بشریت، هنگامی به سامان و طبیعی است که یک نظام همه جانبه جهانی و دارای یک قانون و یک رهبر برپا شود و این ویژگی‌ها را دارا باشد:

۱- دارا بودن قوانینی هماهنگ و همسو با فطرت انسانی، زیرا فطرت فصل مشترک همه افراد امت و دین، طبق آیه: «فَطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ الذَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الْدِّينُ الْقَيِّمُ» (روم - ۳۰) (فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست دین پاک و پایدار این است.) با این فطرت، کاملاً هماهنگ و همسوست؛ اقتضای این فطرت، پناه بردن به خداوند متعال و یاری جستن از شریعت و آیینی است که اصول آن را پروردگار رقم زده، زیرا صلاح و مصلحت انسان را بهتر از هر کس می‌داند و در این صلاح‌اندیشی، عدل و داد را تحقق می‌بخشد؛ زیرا به همه چیز آگاه و بسیار مهربان است. بی‌توجهی، ستم و ناآگاهی در او راه ندارد و آیین و رسالتی که از سوی خداوند متعال نازل شده، منطق، عدالت و نیکی را وجهه همت خود قرار می‌دهد: اقتضای عدالت عدم تبعیض جز از راه صفات اکتسابی از سوی فرد است که بنابر آیه: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات - ۱۳) (گرامی‌ترین شما

پرهیزگارتترین شماسست.) تقوا و پرهیزگاری و طبق آیه: «فَضَّلُ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (نساء - ۹۵) (خدا کسانی را که به مال و جان خویش جهاد می‌کنند بر آنان که از جنگ سر می‌تابند به درجتی برتری داده است)، جهاد و بنابر آیه: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (زمر - ۹) (بگو: آیا آنهایی که می‌دانند با آنهایی که نمی‌دانند برابرند؟) علم و دانش است همچنان که اقتضای این آیین و رسالت، پیروی از منطق شورایی در تصمیم‌گیری‌هاست. تصور کلی وضع طبیعی و شایسته بشریت به لحاظ نظری، این‌گونه است: جامعه‌ای منسجم، رهبری واحد و قانون یگانه‌ای که اصول آن از هدایت الهی سرچشمه گرفته و طبق شریعت خداوندی حرکت می‌کند و در گستره واقعیت و در عمل و با توجه به منطق رایج به نظر می‌رسد که وضعیت طبیعی روابط بین‌المللی و نظام حاکم بر جهان، اقتضای وجود ملل متحد، قانون بین‌المللی واحد و سازمانهای بین‌المللی یگانه‌ای را دارد که این روابط را سامان بخشند به ویژه که این مسائل و روابط در یک روند به هم پیوسته قرار دارند و مسائلی چون محیط زیست، حقوق بشر، اقتصاد و تجارت جهانی، انرژی، ارتباطات، مقررات بین‌المللی حرکت کشتی‌ها و هواپیماها، امواج رادیویی و تلویزیونی و... هستند که امروزه نمی‌توان آنها را بر پایه دیدگاه محلی یا منطقه‌ای حل و فصل کرد. امروزه تعامل فرهنگ‌ها با یکدیگر، تبدیل به امری ضروری برای ملت‌ها گشته و نظام جهانی فراگیرنده این ویژگی‌ها، باید بر این پایه‌ها استوار شده باشد:

- ۱- احترام به حق حاکمیت کشورها و عدم دخالت در امور داخلی آنها.
- ۲- احترام به فرهنگ‌های گوناگون.
- ۳- پیشگیری سیاست کلی از میان بردن فقر و حمایت از عدالت اجتماعی.
- ۴- حمایت از دموکراسی در چارچوب احترام به ارزش‌های مورد احترام جامعه.
- ۵- در پیش گرفتن منطق گفت‌وگو در همه سطوح میان تمدن‌ها، ادیان یا مکتب‌ها و مذاهب مختلف برای نیل به مشترکات و همکاری در این موارد

مشترک.

- ۶- بالا بردن سطح دانش بشر و همکاری میان کشورها در این عرصه.
- ۷- حمایت از صلح عادلانه جهانی.
- ۸- نفی هرگونه اشغالگری، ستم و تروریسم.
- ۹- فراهم آوردن امکان بهره‌گیری از تکنولوژی اطلاعاتی و دستاوردهای سازنده و مفید آن برای بشریت.
- ۱۰- عدم اجازه پیدایش و گسترش اندیشه‌های ویرانگری چون: نازیسم، فاشیسم و نژادپرستی و دیگر اندیشه‌هایی که بشریت به اتفاق، آنها را شیطانی می‌خواند.

عناصر مهم در روابط با دیگران از دیدگاه اسلام

برای رعایت اختصار، تنها به برخی عناصری که نقش به‌سزایی در تعیین چگونگی روابط بین‌المللی در سیاست خارجی اسلامی، ایفا می‌کنند، اشاره می‌کنیم؛ اما پیش از آن دو پایه اصلی را که سیاست خارجی اسلامی بر آنها پی‌ریزی شده، یادآور می‌شویم:

- ۱- مصالح عالی اسلام در پرتو اوضاع جاری.
 - ۲- پیوندها و ملاحظات محبت‌آمیز انسانی و روابط اخلاقی.
- واقعیت آن است که هر یک از احکام اسلامی، از این دو مفهوم ریشه می‌گیرند و حتی با تعمق بیشتر می‌توان گفت که این هر دو بیانگر موضع واحدی هستند؛ اسلام قصدی جز این ندارد که انسان را در راه تکامل قرار دهد و توان و انرژی او را به مرحله ظهور رساند و هرگونه مانع و رادعی که بر سر راهش قرار می‌گیرد از میان بردارد. بدین منظور از راهنمایی و رهنمونی دو پیامبر درونی و بیرونی (فطرت و شرع) یاری می‌جوید.
- آنچه تردیدی در آن نیست، اینکه واقع‌گرایی و اخلاق‌گرایی از جمله مهم‌ترین

ویژگی‌های شریعت اسلامی در همه جنبه‌هاست و پایه‌های دیگر نیز برگرفته از این دو ویژگی اصلی هستند.

و اینک عناصری که در این نگاه گذرا مایلیم به آنها اشاره کنیم عبارت است از:

نخست: کوشش در الگو قرار گرفتن امت اسلامی برای جامعه بشری

امت اسلامی که قرآن آن را به عنوان «امت وسط» توصیف می‌کند، که بی‌تردید مراد از آن الگویی والا و در واقع برگرفته از تعبیر «و اسطة العقد» در گردنبندی است که گوهر گرانبهاتر در آنجا و گوهرهای دیگر در دو سوی آن قرار دارند؛ «امت شاهد»، «بهترین امتی» است که از میان مردم و برای مردم برخاسته است و بر این اساس، سیاست خارجی اسلام، هماهنگ با مجموعه سیاست‌های داخلی برای تحقق این امر با استفاده از همه راهها و ابزارها و در همه ابعاد سیاسی، تبلیغاتی، اجتماعی، نظامی و نظایر آن است.

این عنصر امت را در هر زمینه و عرصه‌ای به تکامل و تعالی و بهره‌گیری از تجربیات دیگران و استفاده از هر فرصتی برای تحقق آن، سوق می‌دهد. این عنصر به معنای آغوش گشودن بر همه عرصه‌های زندگی و بردوش کشیدن رسالت انسانی - تمدنی بزرگ است که اعتراف می‌کنیم امت ما بر اثر عوامل بسیاری تاکنون از ایفای نقش پیشگام و پیشتازی که باید داشته باشد، بازمانده؛ اما البته این بازماندگی بدین معنا نیست که در رسیدن به آن، پافشاری نداشته یا به هنگام تلاش برای اصالت بخشیدن به هر رابطه بین‌المللی، آن را به فراموشی سپرده باشد.

دوم: اصولگرایی در روابط

که ویژگی عامی در هر خط سیاسی داخلی یا خارجی به شمار می‌رود؛ زیرا دولت اسلامی، دولتی عقیدتی است که به اصول و دیدگاه‌هایی باور دارد که رهنمودهای عملی فراگیرنده زندگی فرد و جامعه، بر آن پی‌ریزی شده‌اند؛ بنابراین به همان میزان که دیگران به این اصول نزدیک یا فاصله دارند، به آنها

نزدیک یا از آنها فاصله می‌گیرد و جز بر اساس آنچه اصول اجازه می‌دهند، ارتباط و پیوندی با آنان برقرار نمی‌سازد و در پرتو این اصول است که نوع روابط با کشورهای دیگر و اینکه دوستانه، خوب یا اصولاً خصمانه باشد، شکل می‌گیرد؛ ولی روابط برادرانه، تنها میان مؤمنان می‌تواند برقرار شود، زیرا چنین روابطی بسیار والا و مقدّس است و تقریباً به معنای وحدت افراد در مسائل گوناگون است و مردمی که در مسأله ایمان با یکدیگر اختلاف نظر دارند، قادر به رسیدن به چنین سطحی از روابط نیستند.

سوم: نفی تسلط بر مؤمنان

این قاعده از جمله جالب‌ترین قواعد سیاست خارجی است که در برخی جنبه‌ها، می‌تواند نمود عملی قاعده و اصل نخست هم باشد و در عین حال گویای برتری اسلام بر نهادها و رژیم‌های دیگر و لزوم رعایت مطلق کرامت و عزت و جایگاه مسلمانان است.

به موجب این قاعده یا اصل، هر گونه تصرف، اقدام یا پیمان و قراردادی که ممکن است به برتری و تسلط کافران بر مسلمانان منجر گردد، از اساس ملغی است و به تعبیر فقها این قاعده، همچون قاعده «لا ضرر و لا ضرار» و قاعده «نفی عسر و حرج» در شمار قواعد ثانویه‌ای است که می‌تواند بر همه احکام اولیه، جاری گردد مگر آن دسته احکامی که خود در راه تحقق هدف والاتری چون جهاد، فی نفسه متضمن ضرر است. این قاعده مستند به دلایلی چند است: از جمله آیه شریفه: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» (نساء - ۱۴۱) (و خداوند هرگز برای کافران به زیان مسلمانان راهی نگشوده است.) و احادیثی که برای تحقق این آیه وارد شده، همچون حدیثی با این متن: «الاسلام يعلو ولا يعلى عليه»^۱ «اسلام اوج می‌گیرد و هیچ آیینی بر آن پیشی نمی‌گیرد». همچنانکه مستند به اتفاق نظر فقهاست و چه

۱ - من لا يحضره الفقيه، ص ۴.

بسا بتوان گفت: روح جهت‌گیری‌های اسلامی و توجه به رابطه حکم و موضوع، آشکارا این حقیقت را رقم می‌زنند که: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (منافقون - ۸) (عزت از آن خدا و پیامبرش و مؤمنان است؛ اما منافقان نمی‌دانند).

شایسته است یادآور شویم که این سمت‌گیری هرگز به گفته برخی به مفهوم تکبر و نخوت نیست بلکه گویای حقیقت برتری نظام اسلامی بر دیگر نظام‌ها به منزله نظام کامل‌تر و از آنجا، برتری پیروان آیینی است که بر اساس معیارهای انسانی عمل می‌کند. البته می‌توان درباره اصل معیاری که ما را بدین جا رسانده، بحث و جدل کرد و در این صورت بحث را به عرضه دلایل و استدلال کشاند، اما اینکه بدون اندیشه و تأمل، سخنی گفته شود و این موضع اسلام، یک‌جانبه و خودخواهانه تلقی گردد، ستم بزرگی است.

این قاعده تعاملی مهمی است که در عرصه‌های مختلف از جمله عرصه‌های سیاسی، کاربرد دارد. جالب‌ترین کاربرد آن نیز امروزه در برخورد ما با ابرقدرت‌هاست که در صدد بلعیدن جهان و چپاول ثروت‌های آن با استفاده از روش‌های فریبکارانه هستند.

حادثه تحریم خرید و فروش تنباکو به انگلستان که از سوی «رژی» بازرگان انگلیسی صورت می‌گرفت، یکی از کاربردهای این قاعده در ایران - که پادشاه ستمگر قاجار کافران را بر یکی از بخش‌های اقتصاد کشور اسلامی مسلط ساخته بود - به شمار می‌رود. میرزای شیرازی در این باره فتوای معروف خود را صادر کرد: «الیوم استعمال تنباکو و مشتقات آن حرام است و به‌مثابه اعلان جنگ به امام زمان (عج) است.»

دومین کاربرد سیاسی و معاصر آن نیز برخورد قاطعانه امام خمینی (ره) با قرارداد کاپیتولاسیون، یعنی شرط محاکمه اتباع خارجی مقیم ایران بر اساس قوانین کشور متبوع آنها به وسیله کنسول آن کشور است؛ این قرارداد به معنای مصونیت قضایی برای بیگانگان و مسلط ساختن آنان بر سرنوشت مسلمانان بود

که رژیم سرنگون شده شاه ایران در سال ۱۹۶۳م اقدام به امضای آن کرد. علمای بزرگ و پیشاپیش ایشان، رهبر کبیر انقلاب (ره)، علیه این اقدام ضد اسلامی و ظالمانه قیام کردند که منجر به تبعید ایشان به ترکیه شد. در واقع اولین بذره‌های انقلاب بزرگ اسلامی نیز در همین روز، پاشیده شد. جالب این بود که امام خمینی (ره) بیانیه شجاعانه و فتوای خود را با این آیه آغاز کرد: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (النساء - ۱۴۱).

اگر امت اسلام یا حاکمان و سرمداران این امت، این قاعده را در روابط و رفتارهای خود رعایت می‌کردند، مسلمانان هرگز دچار این وضع نمی‌گردیدند. یادآوری می‌شود که سه عنصر ذکر شده، شالوده استقلال‌خواهی و رویارویی و ایستادگی در برابر هرگونه نفوذ خفت‌بار بیگانگان است.

چهارم: روشنگری پیش از هر اقدام

اسلام دین آگاهی و پرورش است و به اقتضای واقع‌گرایی و فطری بودنش، لزوم آگاه ساختن هر کسی را که در پی پیوستن به اردوگاه خود و هر جامعه‌ای که به دنبال پذیرا گشتن اسلام در عمق وجود خویش است، مقرر می‌دارد؛ اسلام گوهر گرانبهای خود را عرضه می‌کند چون می‌داند سرانجام ارزش آن بر همگان، روشن خواهد شد. به خاطر همین است که هرگونه تقلید و تبعیت کورکورانه در عقیده را رد می‌کند و به بحث و استدلال و برهان فرا می‌خواند: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» (بقره - ۱۱۱) و هرگونه اجبار و اکراه در دین را نفی می‌کند: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، همچنان‌که از امت خود می‌خواهد که همواره قدرتمند و دارای بینش عمیق و با بصیرت باشد، و در ارتباط با دیگران نیز از مردم می‌خواهد تا پیش از هر چیز، دیگران را با دلیل روشن و منطق به سوی عقاید خویش فراخوانند؛ قرآن کریم می‌گوید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (نحل - ۱۲۵) (مردم را با حکمت و اندرز نیکو به

راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن، زیرا پروردگار تو به کسانی که از راه او منحرف شده‌اند آگاه‌تر است و هدایت‌یافتگان را بهتر می‌شناسد.) «فَلذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» (شوری - ۱۵) (برای آن (اسلام) دعوت کن و چنان‌که فرمان یافته‌ای پایداری ورز و از پی خواهش‌هایشان مرو.) «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (فصلت - ۳۳) (چه کسی را سخن نیکوتر از سخن آنکه به سوی خدا دعوت می‌کند و کارهای شایسته می‌کند و می‌گوید البته که من از مسلمانانم؟)

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (یوسف - ۱۰۸) (بگو: این راه من است. من و پیروانم، همگان را در عین بصیرت به سوی خدا می‌خوانیم. منزّه است خدا و من از مشرکان نیستم.)

شهید بزرگوار آیت الله صدر(ره) در کتاب خود «اقتصادنا» در این باره می‌نویسد: «موضوع دیگر آن است که مبلغان اسلامی پیش از هر چیز رسالت اسلامی خود را اعلام و آشکار کنند و با استدلال و برهان و دلیل، ویژگی‌های عمده آن را توضیح دهند؛ چنان‌که با این روش‌های اقناعی، اتمام حجت شد و جایی برای بحث و جدل منطقی در این باره باقی نماند و با این حال کسانی یافت شدند که آفتاب را منکر شوند، در این صورت در برابر دعوت اسلامی به مثابه دعوتی جهانی و فراگیر که مصلحت و منافع حقیقی بشریت را هدف گرفته است، راهی جز استفاده از همه امکانات مادی یعنی جهاد مسلحانه، باقی نخواهد ماند.»^۱

در کتاب کافی مرحوم کلینی به نقل از امام جعفر صادق(ع) آمده است:

۱ - اقتصادنا، ج ۱، ص ۲۷۵. (متن عربی)

«حضرت علی(ع) فرمود: رسول خدا(ص) مرا روانه یمن ساخت و فرمود: ای علی! با هیچ کس از در جنگ وارد مشو تا او را به اسلام فراخوانی و به خدا سوگند اگر خداوند عزوجل کسی را به دست تو هدایت کند برای تو بهتر از تمامی آن چیزهایی است که خورشید بر آنها تابیده و غروب کرده و ولایت او نیز به نام تو رقم خواهد خورد.»^۱ این همان شیوه قرآنی است که خداوند به حضرت موسی و هارون(ع) آموخت: «اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْدًا لَّعَدَّةُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ» (طه - ۴۴ و ۴۳) (به سوی فرعون بروید که او طغیان کرده است، با او به نرمی سخن گوید شاید پند گیرد یا بترسد).

حتی در مقابله با طاغوت‌ها نیز باید ابتدا آنان را به زبان خوش به اسلام فراخواند چه بسا به راه حق، هدایت گردند. هم از این روست که پیامبر بزرگوار(ص) نامه‌هایی که به پادشاه ایران و قیصر روم می‌نویسد، عبارت «تو را به اسلام فرا می‌خوانم» را تکرار می‌کند. و بدین گونه بود که فرستادگان پیامبر(ص) به مناطقی که گسیل می‌شدند، به آیین جدید (یعنی اسلام) فرا می‌خواندند که نام برخی از ایشان از این قرار است:

- عبدالله بن حذافة السهمی (فرستاده پیامبر گرامی (ص) به حبشه).
 - حاطب به ابي بلثعه، فرستاده رسول خدا(ص) به مصر برای فراخواندن «المقوقس» به اسلام.

- دحية الكلبي، فرستاده پیامبر اکرم(ص) به روم.

- عمرو بن امیه، فرستاده پیامبر رسول اکرم(ص) به حبشه.

- سلیط بن عمرو، فرستاده پیامبر اسلام(ص) به یمامه.

- عمرو بن العاص، فرستاده رسول گرامی(ص) به عمان.

- حرملة بن زيد، همراه با یک هیئت به شهر « ابله » واقع بر ساحل دریای سرخ.
- المهاجر بن ابي امیه، فرستاده حضرت رسول (ص) نزد شاهان حمیر.
- خالد بن الولید، فرستاده پیامبر (ص) به همدان.
- علی بن ابی طالب (ع)، دومین فرستاده آن حضرت (ص) به این شهر (همدان).
- حذیفه بن الیمان، فرستاده پیامبر (ص) به هندوستان.
- عبدالله بن عوسجه - فرستاده پیامبر گرامی (ص) نزد قبیلۀ حارثه بن قریظ.

- جریر بن عبدالله بجلی، فرستاده آن حضرت (ص) نزد قبایل ذی الکلا. و دیگر فرستادگانی که وظیفه فراخواندن ملل مختلف را به اسلام بر عهده داشتند. اگر به دنبال کاربردهای سیاسی این اصل در روابط بین الملل باشیم، می توانیم آن را در گروه هایی که برای توضیح و تبیین مسائل اعزام می شدند، روش های توضیح حقیقت از راه های سمعی و بصری، یادداشت های توضیحی و تفسیری ارسالی به کنفرانس های بین المللی، ملاحظه کنیم.

از جمله ویژگی های روابط بین الملل اسلامی آن است که روند روشنگری و توضیح را همچون رسالتی الهی و اصل ضروری - که پیش از هر اقدام نظامی، سیاسی و مانند آن در برابر کشورهای دیگر که باید بدان توجه کرد - تلقی می کند؛ اما سیاست بازی های نیرنگ آمیز کنونی در واقع چیزی جز بهره گیری مصلحت آمیز از این سیاست توضیحی به منزله مانوری سیاسی نیست که در صورت نیاز، حقایق را مخدوش و معیارها را دگرگون جلوه می دهد.

پنجم: رعایت عدالت در روابط

عدالت مهم ترین اصل در تصور و برداشت اسلام از واقعیت است: «شَهَدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعَدَمِ

قَائِمًا بِالْقِسْطِ (آل عمران - ۱۸) (خداوند حکم کرد و فرشتگان و دانشمندان نیز که هیچ خدایی برپای دارنده عدل جز او نیست.) و مهم‌ترین شالوده رفتار اجتماعی به شمار می‌رود: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ**» (نساء - ۱۳۵) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به عدالت فرمانروا باشید و برای خدا شهادت دهید.) طبیعی است هنگامی بر عدالت و دادخواهی تأکید می‌شود که دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها برانگیخته شده و در این میان، عدالت به فراموشی سپرده شده باشد؛ در چنین موقعیتی است که آیه کریمه می‌گوید: «**وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ**» (مائده - ۸) (دشمنی با گروهی دیگر و ادارتان نکند که عدالت نورزید. عدالت ورزید که به تقوی نزدیک‌تر است.)

وقتی می‌بینیم که عدالت مورد نظر از سوی اسلامیان نسبت به بیگانگان متضمن توجه به وضعیت واقعی و موجود آنهاست، بعد انسانی این اصل را که در احکامی چون: جهاد، پیمان‌ها، اجاره و مانند آن نیز باید رعایت گردد، بیشتر درک می‌کنیم.

وجود همین اصل و لزوم رعایت آن است که قرار گرفتن کشورها و جوامع اسلامی در کنار مستضعفان و محرومان جهان و رویارویی با ستم و طغیان در هر نقطه از جهان - هر چند ارتباط تنگاتنگی با آن نداشته باشد - و نیز اقدام به نفی روابط ستمگرانه میان کشورها را توجیه می‌کند؛ قرار گرفتن ما در کنار مستضعفان و محرومان، امری مصلحتی یا تبلیغاتی نیست و چنان نیست که همچون ابرقدرت‌های شرق و غرب، وقتی فرصتی به دست آوریم، از بحرانی که کشورهای دیگر در آن هستند سوءاستفاده کنیم و هر بلایی را بر سرشان آوریم. چنان موضعی، اصولی و مبتنی بر پایه استواری است که هرگاه و هر لحظه که از آن عدول کردیم در واقع از خط اسلام حقیقی خارج شده و در شمار

مستکبرانی درآمده‌ایم که خداوند درباره آنها می‌فرماید: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ» (محمد - ۲۲ و ۲۳) (آیا اگر به حکومت رسیدید، می‌خواهید در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندیتان را ببرید؟ اینان‌اند که خدا لعنتشان کرده است و گوش‌هایشان را کر و چشمانشان را کور ساخته است.)

قرآن مجید برعکس مورد فوق، تصویری از گروه مسلمان توانمندی نشان داده و می‌فرماید: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (حج - ۴۱)؛ همان کسان که اگر در زمین مکانتشان دهیم نماز می‌گزارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و سرانجام همه کارها با خداست.

ششم: اصل دلجویی و تألیف قلوب

اصلی که آشکارا بیانگر سازنده بودن شریعت اسلام و در عین حال منعکس‌کننده واقع‌گرایی آن است؛ در فضایی که دلجویی صورت می‌گیرد و به دل‌ها نزدیک می‌شویم، پذیرش بیشتری نسبت به حقیقت فراهم می‌آید و به واقعیت‌ها نزدیک‌تر می‌شویم. آنچه در این اصل شالوده کار به شمار می‌رود، سهمی است که در مصارف زکات، برای دلجویی و جلب محبت دیگران، اختصاص داده می‌شود و با قرار گرفتن در کنار تمامی مستضعفان و دفاع از مسائل ایشان و جلب آنان به اسلام، کار منظم و برنامه‌ریزی شده‌ای در تحقق آن صورت می‌پذیرد.

به رغم اینکه فقها در شمول کسانی که باید از ایشان دلجویی شود اختلاف نظر دارند و اینکه آیا ویژه غیر مسلمان‌هاست؟ آیا شامل منافقان هم می‌گردد؟ آیا مسلمانان سست ایمان را نیز در بر می‌گیرد؟ آنچه از روح اسلام و

سمت‌گیری‌های اقتصادی آن و نیز گفته‌ها و اظهارنظرهای فقها و علمای شیعه و سنی از جمله امام خمینی (ره) برمی‌آید، اصل یاد شده، اصلی است کلی و به دولت اسلامی این امکان و فرصت را می‌بخشد که در هر حالت بنا به مصلحتی که تشخیص می‌دهد، عمل کند و بنابراین طبیعی است که این اصل نیز عنصری اسلامی تلقی می‌شود که نقش خود را در تنظیم و ترسیم روابط بین‌المللی و نیز تقدیم کمک مالی به کشورهای مختلف شخصیت‌ها و جمعیت‌ها، مذاهب و آیین‌های مختلف، ایفا می‌کند. هر چند پس از وفات پیامبر اکرم (ص) در لزوم پیاده کردن این اصل در یک دوره زمانی معین و یا نسبت به افراد معینی، بحث‌هایی وجود داشته است، در اصالت اسلامی و لزوم پیاده کردن آن در دوره‌های دیگر، تردیدی وجود ندارد. گو اینکه باید خاطر نشان سازیم برای اختصاص سهم مربوط به « المؤلفۃ قلوبهم » (که برای دلجویی و جلب دیگران باید منظور شود) نباید تنها به زکات بسنده کرد. اسلام به رهبر و ولی فقیه اجازه می‌دهد که تا هر جا که مصلحت عالیة اسلام اقتضا می‌کند در این راه از اموال و بودجه دولتی نیز هزینه کند که البته جزئیات مطلب در مباحث اقتصادی اسلام، آمده است.

با گشایش این باب روشن می‌شود که عرصه سیاسی کاربرد آن، چنان گسترده و فراگیر است که همه کمک‌های اقتصادی و سیاسی را که دولت برای نزدیک‌سازی دیگران به اسلام و نظام اسلامی و جلب آنان هزینه می‌کند، در بر می‌گیرد، گو اینکه روشن است در این روند، حتماً به دور از منافع تنگ سیاسی باید خدمت به هدف بزرگ و مسأله اصلی را در نظر داشت.

هفتم: احترام به پیمان‌ها، قراردادها و توافقنامه‌های بین‌المللی

این اصل از مهم‌ترین اصولی است که سیاست حقیقی اسلامی بر آن استوار است و همچنان که پیش از نیز اشاره کردیم برگرفته از واقع‌گرایی دیدگاه‌های اسلام از یک سو و احترام به مقتضیات حق، از سوی دیگر است.

رهبر اسلامی، درباره هر قرارداد یا پیمانی باید کاملاً اندیشه کند و همه جوانب را بسنجد؛ اما اگر پیمانی را با رعایت همه شرایط به امضا رساند باید به طور کامل بدان پایبند باشد: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (اسراء - ۳۴) (و به عهد خویش وفا کنید که بازخواست خواهید شد).

پیمان‌هایی که با کشورهای بیگانه یا بیگانگان به امضا می‌رسد گاه در چارچوب قراردادهایی است که اسلام به صراحت از آنها به منزله عقود مشخصی سخن به میان آورده و قوانین و مقررات عمومی، آنها را روشن ساخته و باید بدانها وفادار بود و گاهی نیز روند مستقلى دارند که ولی امر (رهبر کشور اسلامی) انعقاد آنها را به منظور تحقق مصالح عالی نظام، تشخیص می‌دهد؛ به عنوان نمونه برای قراردادهای و پیمانهای نوع نخست می‌توان از «عقد الذمّة» (تضمین امنیت جان و مال و اعتقادات غیر مسلمانان)، «عقد الهدنة» (آتش بس و توقف جنگ)، «عقد الامان» (امان‌دهی و عدم تجاوز به مال و جان و ناموس) و برای قراردادهای نوع دیگر، از همه قراردادهایی که جنبه نظامی، اقتصادی و امثال آن دارند، نام برد.

آموزه‌های اسلامی در خصوص این یا آن قرارداد (عقود)، برگرفته از آیات قرآن کریم، احادیث شریف و سیره رسول الله (ص) است. مثلاً برخی احکام مربوط به «عقد الذمّة»، از آیه شریفه نتیجه‌گیری شده است: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (توبه - ۲۹) (با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و چیزهایی که خدا و پیامبرش حرام کرده است بر خود حرام نمی‌کنند و دین حق را نمی‌پذیرند جنگ کنید تا

آن گاه به دست خود در عین مذلت، جزیه بدهند.)
 قراردادهایی از این نوع نیز وجود دارد که پیامبر اکرم(ص) با مسیحیان «نجران» و «بنی تغلب» و گروه‌هایی از یهودیان، به امضا رساند. قصد نداریم جزئیات این قراردادها را بررسی کنیم فقط می‌خواهیم بر این نکته انگشت گذاریم که پیمانها و قراردادها، بخش مهمی از فقه اسلامی را تشکیل می‌دهند که شالوده و محورهای اصلی آنها را قرآن کریم تعیین نموده است.

هشتم: معامله به مثل

خداوند متعال می‌فرماید: «الشهر الحرام بالشهر الحرام والحرمات قصاصاً فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم واتقوا الله واعلموا ان الله مع المتقين» (بقره - ۱۹۴) (این ماه حرام در مقابل آن ماه حرام و شکستن ماه‌های حرام را قصاص است، پس هر کس بر شما تعدی کند به همان اندازه تعدی‌اش بر او تعدی کنید و از خداوند بترسید و بدانید که او با پرهیزگاران است.)

چنانچه اصل قصاص از یک سو و اصل پاداش نیکی به نیکی از سوی دیگر، دو اصل واقع‌گرایانه‌ای باشند که منطق انسانی در رفتارهای فردی و درون جامعه‌ای بر آنها صحنه می‌گذارد، در عرصه رفتار و روابط بین‌المللی نیز، همین ویژگی برقرار است و ای بسا یکی از آنها برای جلوگیری از تجاوز و دلجویی از دیگران، در شمار ضروریات درآمده است.

نهم: انواع جهاد

که خود درخت پر شاخ و برگی است که اسلام تلاش کرده تا فعالیت‌های جنگی را در آن سامان بخشد و هدف از آن تحقق اهداف والای اسلامی با از میان برداشتن موانع راه دعوت به اسلام و حفظ محور پویای حرکت تبلیغی

اسلام البته با تضمین هر چه بیشتر شیوه‌های انسانی ممکن است که به دلیل گستردگی موضوع و کمی فرصت، نمی‌توان پیش از این بدان توجه کرد. آنچه گفته شد شالوده‌های قرآنی رفتارهای بین‌المللی است که خیلی سریع، از نظر گذراندیم تا ان شاء الله در آینده، فرصتی برای بررسی مفصل‌تر آنها فراهم آید با این توضیح که هر یک از این اصول، احتمالاً می‌تواند در چارچوب اصل دیگری نیز قرار گیرد همچنان‌که در خصوص اصول‌گرایی در برخوردها و روابط با مقوله جهاد، چنین است.

گرایش‌های جهانی نظام‌ها

واقعیت آن است که امروزه سه نظام رقیب یعنی اسلام، سوسیالیسم و سرمایه‌داری با جهت‌گیری‌های جهانی وجود دارند. در اینجا تأکید می‌کنیم که با چنین برداشتی، تفاوتی میان جهانی شدن و جهانی‌سازی وجود ندارد؛ پیش از این خاطر نشان ساختیم که اسلام به مثابه آخرین حلقه از زنجیره ادیان الهی، برای اصلاح بشر و به سان راه نجاتی که از سوی آفریدگار برای بشریت در نظر گرفته شده، نازل گشته است. اسلام بر فطرتی که میان همه افراد بشر، مشترک است انگشت می‌گذارد و بر منطق گفت‌وگو، پی‌ریزی شده است و خود را به مثابه تنها راه نجات بشریت عرضه می‌کند؛ چنین اسلامی برای تحقق اهداف خود، از برنامه تغییرات فردی و تغییرات اجتماعی، بهره گرفته و سعی در حذف مرزهای جغرافیایی، نژاد، رنگ و تفاوت‌های زبانی دارد و در پی ایجاد جامعه‌ای جهانی با یک قانون و یک رهبری و برخوردار از احساسات مشترک و اهداف یگانه انسانی است. این جهان‌گرایی در بسیاری از متون اسلامی، قابل نتیجه‌گیری است، از جمله آیه: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» (اعراف - ۱۵۸) (بگو: ای مردم! من فرستاده خدا بر همه شما هستم.) و آیه: «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ

بَأْبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ * وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (قلم - ۵۱ و ۵۲)
 (و کافران چون قرآن را شنیدند نزدیک بود که تو را با چشمان خود به سر درآورند و می‌گویند که او دیوانه است، و حال آنکه قرآن برای جهانیان جز اندرزی نیست.)

بر خلاف ادعاهای برخی خاورشناسان و مورخان، آیات و احادیث بسیاری وجود دارد که نشان از جهانی بودن اسلام از همان ابتدای پیدایش دارد. گو اینکه گرایش جهانی اسلام، روندی تدریجی داشته که در اینجا، فرصتی برای توضیح مطلب وجود ندارد.

نتیجه آنکه اسلام از آغاز و طی زمان، سمت‌گیری جهانی داشته و این سمت‌گیری و نیز وحدت، خاستگاه انسانی و مسیر و هدف را همواره مورد تأکید قرار داده است. اسلام چنین دیدگاهی دارد. سوسیالیسم نیز وقتی فلسفه تاریخ خود را مطرح ساخت از ماتریالیسم تاریخی و مراحل مشهود آن سخن به میان آورد که شامل مرحله برده‌داری و پس از آن فئودالیسم، سپس سرمایه‌داری تجاری و به دنبال آن سرمایه‌داری صنعتی و آن‌گاه مرحله سوسیالیسم و سرانجام مرحله تاریخی کمونیسم - البته طبق قوانین و مکانیسم‌هایی از جمله کارزار تضادهای اجتماعی و طبقاتی - می‌شود.

این چنین دیدگاهی، نظریه جهان‌شمولی سوسیالیسم در ایجاد تحولی جهانی در مسیر بشریت را مطرح ساخته است. روشن است که سوسیالیسم در این زمینه، از مسأله نبرد طبقاتی، انقلاب و نظام آهنین سوسیالیسم - که به عقیده سوسیالیست‌ها، جامعه را به بهشت موعودی به نام کمونیسم رهنمون می‌شود - بهره می‌جوید.^۱ که البته این دیدگاه هم در تئوری و هم در عمل با ناکامی روبه‌رو

۱ - برای آشنایی بیشتر با موضوع، به مباحث مطرح شده از سوی استاد شهید صدر(ره) در کتاب اقتصادنا، ج، صص ۲۳۸ - ۵۲ مراجعه کنید.

گردید.

درباره سرمایه‌داری باید گفت این نظام، از آغاز، فاقد هرگونه شالوده‌ایدئولوژیک بود^۱ و اهمیتی نیز برای پی‌ریزی ایدئولوژیک و جهان‌بینی، قایل نبود. آنچه مورد توجه این مکتب بود، سامان دادن به زندگی مادی و برپایی این نظام بر اساس آزادی‌های فردی بورژوازی بود؛ اما هنگامی که در مسیر و روند حرکت خود با گسترده‌گی اندیشه‌های مخالفان روبه‌رو گشت، با توجه به شعارهای سوسیالیستی و در برابر آنها، شعارهایی برای خود در نظر گرفت؛ مثلاً «عدالت اجتماعی» در سوسیالیسم را با «حقوق بشر»، «رشد و توسعه اقتصادی» را با «بازار آزاد و رشد تولید» و سرانجام شعار «پرولتاریای جهان» را با «جهانی‌سازی سرمایه» پاسخ گفت چه در آغاز، جنبه محلی یا منطقه‌ای داشت و تا زمانی که شرایط مناسب فراهم نیامده بود، بیشتر بر غرب تکیه می‌کرد و داعیه جهانی بودن و جهانی شدن، نداشت.

و در این احوال و اوضاع بود که مفاهیم جهانی‌سازی را مطرح ساخت؛ اما «نظم نوین جهانی» اصطلاحی سیاسی است که غرب، اخیراً آن را به کار گرفته تا سلطه سیاسی خود را تحمیل کند و در دوره‌های مختلف وابسته به شدت یا ضعف جنگ، قالب‌های متفاوتی نیز به خود گرفته است.

در اینجا، بی‌مناسبت نیست از مراحل گوناگون سرمایه‌داری که «روبینسون» مطرح ساخته، یاد کنیم. او اعتقاد دارد که جهانی شدن سرمایه‌داری، از مراحل عبور کرده که شامل: نخست مرحله جنینی است که از قرن پانزدهم میلادی تا نیمه قرن نوزدهم به درازا کشید و طی آن، ناسیونالیسم و جغرافیای کشوری مسلط بود. پس از آن مرحله رشد است که به نظر وی تا ثلث آخر قرن نوزدهم و همراه با تبلور مفاهیم متعلق به روابط بین‌المللی، به طول کشید سپس نوبت به

مرحله شکوفایی می‌رسد که تا دهه دوم قرن بیستم، مفاهیمی چون جهان‌شمولی را به همراه داشت و پس از آن مرحله مبارزه برای سلطه بر جهان تا نیمه دهه ششم قرن بیستم دوام یافت. آن‌گاه سازمان ملل متحد مطرح شد و در پی آن مرحله ارتباط و ادغام با جهان سوم، تعدد فرهنگی و از آنجا اوج جهانی شدن در دهه هشتاد و نود قرن بیستم، پیش آمد.

این تصویرسازی به گمان ما، ساختگی، فرضی و خالی از واقعیت است؛ زیرا سرمایه‌داری هرگز با یک دیدگاه جهانی آغاز نشد و تأکید آن بر غرب و کشورهای غربی، تنها با معیار جغرافیایی بود؛ اما به نظر می‌رسد که از نظر پژوهشگر مزبور، وضعیت پیش‌آمده در اواخر قرن بیستم، مفهوم جهانی‌سازی و جهانی شدن را در این نظام مطرح ساخت: رشد فزاینده قدرت غرب و برخورداری آن از دستاوردهای انقلاب اطلاعات و نیروی عظیم رسانه‌ای که در همه جای دنیا نفوذ دارند از یک سو و قدرت گرفتن اسلام و گسترش دیدگاه‌های جهان‌شمولی اسلامی - که به نظر غرب، کل تمدن غربی را با خطر مواجه ساخت - از سوی دیگر و نیز فروپاشی اتحاد شوروی به مثابه قدرت رقیب، همه و همه دست به دست هم دادند تا فرصتی برای طرح نظریه جهانی شدن در این سطح گسترده، فراهم آید.

تعریف جهانی شدن

بدون تردید، تعریف جهانی‌سازی، مبهم است و تعریف‌های عرضه شده، متناقض و در عین حال متنوع‌اند و حقیقت آن است که انسان با شناختی که از تفسیرها و تعریف‌های موجود پیدا می‌کند به این نتیجه می‌رسد که جهانی شدن در واقع کوششی در راستای نفی تمدن‌های غیر غربی و تحمیل سرمایه‌داری و تلاش برای آمریکایی‌سازی و تسلط بر جهان است. در این پیوند، سه تعریف به عمل آمده از جهانی شدن را یادآور می‌شویم:

۱- تعریف مربوط به کمیته بین‌المللی در سال ۱۹۹۵ که «جهانی شدن» را: «درهم‌آمیزی اقتصاد، جامعه‌شناسی، سیاست، فرهنگ و رفتارها از طریق نفی مرزها و حذف پیوستگی‌های ملی و اقدام‌های دولتی» تعریف کرده است.^۱

۲- یک تعریف عربی از جهانی‌سازی آن را «حقیقت تکامل سرمایه‌داری در پرتو سلطه کشورهای مرکز و حاکمیت نظم نابرابر جهانی» می‌داند. تعریف‌هایی با گرایش‌های اقتصادی یا ادبی و یا به اعتبار ابزارها از سوی «الجابری» و «التیزی» و دیگران نیز وجود دارد.^۲

۳- تعریف آقای «روزناو» آمریکایی که با طرح پرسش‌های زیر، آن را مطرح می‌سازد: «آیا جهانی شدن زاییده همگرایی است یا برخاسته از عمق تفاوت‌هاست؟ و آیا دارای منابع واحد یا گوناگونی است؟ و آیا دارای یک فرهنگ است یا از فرهنگ‌های متعددی برخوردار است؟ و از آنجا، اعتقاد دارد که در جهانی شدن، سه عنصر دخالت دارند: یکی حذف مرزها، دیگری شباهت جوامع بزرگ به یکدیگر و سومی، تحمیل شیوه زندگی آنان بر دیگران» از اینجاست که می‌توان گفت: جهانی شدن در واقع تلاشی برای آمریکایی کردن روابط سیاسی، حقوقی و اجتماعی در سطح جهان و تحمیل فرهنگ مسلط غرب بر دیگر جوامع است که در شمار خطرناک‌ترین اندیشه‌های شیطنی به شمار می‌رود. غرب از قدرت فناوری، علمی، فرهنگی و نظامی خود برای مطرح ساختن و تحمیل این ایده، سود برده و برخی فلاسفه و نویسندگان نیز زمینه‌چینی نظری آن را بر عهده گرفتند.

نظریه جنگ تمدن‌های «هانتینگتون»، اینک نظریه شناخته‌شده‌ای است، تمام تکیه‌اش بر تمدن غرب است و ویژگی برجسته آن را رواداری، پلورالیسم، انسانی بودن می‌داند در حالی که تمدن‌های دیگر و غیر غربی را استبدادزده، بسته و ناکام

۱ - مجله الواحه، ش ۱۶، ص ۱۵۳.

۲ - جمیز روزناو: دینامیسم شناخت (متن عربی).

در حل مشکلاتی چون فقر، بیکاری، سطح پایین زندگی، نرخ زاد و ولد بالا و دیکتاتوری معرفی می‌کند. این نظریه‌پرداز، به غرب پیشنهاد می‌کند که با دیگر تمدن‌ها همکاری نداشته باشد و به دیگران فناوری صادر نکند و از نظر اقتصادی، سیاسی و اداری، خود را وحدت بخشد. نظریه مزبور معتقد است که تمدن غرب، میراث‌خوار یونان، مسیحیت غرب و لائیسزم، حاکمیت قانون، پلورالیسم اجتماعی، جامعه مدنی و حقوق بشر است که همگی از ویژگی‌های تمدن غرب هستند و در تمدن‌های دیگر، حضور ندارند.

پس از آن «فوکویاما» آمده که نظام سرمایه‌داری را پایان تاریخ می‌داند و معتقد است همه جوامع باید به سرمایه‌داری روی آورند و شرایط سیاسی و اجتماعی این روند را فراهم کنند؛ مهم‌ترین این شرایط و زمینه‌ها، توسعه و تکامل زیربنای اجتماعی به سمت برابری و حذف طبقه و نفی طایفه و ارائه برداشت‌های متناسب دینی با این امر و تأسیس نهادهای واسطه‌ای میان افراد و دولت از سوی جامعه توسعه یافته و میدان‌دادن به ملی‌گرایی - که به انزوای تمدن می‌انجامد - است. او خواهان تفسیری روشن از متون مذهبی است و از همه اقدام‌های افراطی انتقاد می‌کند و نخبگان را بدان فرا می‌خواند تا از ارزش‌های دموکراسی و آزادی حمایت نمایند. نتیجه آنکه او (فوکویاما) جامعه سرمایه‌داری را هدفی می‌داند که همه تمدن‌ها باید به سوی آن، حرکت کنند.^۱

همچنین آقای «بیدهام برایان» اندیشمند و نظریه‌پرداز انگلیسی - در سلسله نوشتارهایی طی سال ۱۹۹۴م در مجله *اکنومیسیت لندن* - معتقد به وجود شباهت میان اوضاع قرن پانزدهم هجری اسلام و مسلمانان از یک سو، و قرن پانزدهم میلادی اروپا از سوی دیگر است و اعتقاد دارد که این تشابه در وجود زمینه‌های مناسب برای اصلاحات، نوع نهادهای دینی مسلمانان در قرن پانزدهم هجری (قرن حاضر) و نهادهای کلیسایی در قرن پانزدهم میلادی و نیز در میزان

۱ - مجله العربی، ش ۵۱۲، استاد مجدالدین خمش، ص ۳۰.

یأس و نومیدی از شرایط موجود و شور و اشتیاق به بهبود اوضاع در هر دو طرف طی دوره‌های زمانی یاد شده، نهفته است. به نظر او، همواره یک عامل خارجی، حرکت‌بخش این وضع و حامی آن بوده است. در آن زمان، مسلمانان، آن عامل خارجی بودند که اروپا را به سمت پیشرفت سوق دادند، اما امروزه این غرب است که جهان اسلام را به سوی پیشرفت و تکامل، سوق می‌دهد. به نظر وی، این حرکت، از مسلمانان آزاده‌ای که به دموکراسی ایمان دارند شروع می‌شود و به همین دلیل با قدرت هر چه تمام‌تر باید آنان را تحت حمایت و پشتیبانی قرار داد. «برایان» در پایان سلسله مقالات خود، برای همگام شدن با غرب و همگامی با کاروان کنونی تمدن بشر، توصیه‌های سه‌گانه‌ای می‌کند که عبارت‌اند از:

۱- هماهنگ شدن با اقتصاد نوین.

۲- پذیرش ایده برابری زن و مرد.

۳- کوشش در پیاده کردن نهادهای دموکراتیک در نظام‌های حکومتی.^۱

باید اضافه کرد که کار زمینه‌چینی برای نظریه جهانی شدن و آمریکایی کردن جهان، عرصه‌های اطلاعات یعنی اینترنت و ماهواره‌ها و نیز تسلط بر سازمانهای بین‌المللی را در بر گرفته است؛ چنانچه سازمانهای بین‌المللی به این هدف تن ندهند، بایکوت می‌شوند و برنامه‌ریزی برای تحمیل سیاست‌های آمریکا بر جهان، انجام می‌گیرد.

آمریکا، از حوادث ۱۱ سپتامبر (۲۰۰۱م) برای مطرح ساختن خود به منزله قدرتی بی‌رقیب و مسلط بر سیاست‌های جهان، سوءاستفاده کرده و همچنان که در کنفرانس‌های خانوده در قاهره، کپنهاگ، مکزیکوسیتی، پکن و جاهای دیگر مشاهده کردیم، به دنبال برنامه‌ریزی برای چیرگی و تسلط بر فرهنگ‌ها و

۱ - نگاه کنید به: مجله المنهاج، ش ۲۲، سال ششم، ص ۲۴۸، (مقاله‌ای از صاحب این قلم در این باره).

ارزش‌های جهانیان و دخالت در نظام اجتماعی آنهاست. بدین منظور و طی کنفرانس‌های یاد شده با شعار حمایت از حقوق بشر، امر دخالت در قانون‌گذاری اجتماعی کشورها را صورت عملی بخشید.^۱

پیامدهای منفی جهانی شدن

اکنون پیامدهای منفی این ایده ویرانگر، برای همه جهانیان، آشکار شده است؛ بنابراین جهانی شدن را با صفات منفی بسیاری از جمله: وحشیانه، دیوانه‌وار و به منزله یک دام، توصیف کرده‌اند. پژوهش‌های گوناگون به پیامدهای منفی مربوط به جهانی شدن، اشاره کرده‌اند که تنها برخی از آنها را خاطر نشان می‌سازیم:

۱- تسلط قدرت‌های بزرگ بر روند اقتصاد جهانی و منابع تولید و مبادلات مالی و تجاری. به گونه‌ای که گفته می‌شود تنها ۵۰۰ شرکت فراملیتی ۷۰٪ کل حجم تجارت جهانی را بر عهده دارند و تنها ۲۰٪ از جمعیت جهان به صورت خودکفا زندگی می‌کنند و ۸۰٪ بقیه نیازمند کمک دیگران‌اند.

درآمد آمریکا از آزادی تجارت جهانی از ابتدای تأسیس سازمان تجارت جهانی تا سال ۲۰۰۵ میلادی، به طور متوسط سالیانه کمتر از ۲۰۰ میلیارد دلار نیست حال آنکه زیانهای وارده بر کشورهای آفریقایی، هر سال حدود ۲۰۹ میلیارد دلار برآورد می‌شود.

۲- سلطه آمریکا بر ابزارها و فناوری اطلاعات.

۳- تحقیر کشورهای کوچک و درهم شکستن توان رشد آنها.

۴- دخالت در قانون‌گذاری داخلی ملل دیگر همچنان‌که در کنفرانس‌های خانواده و غیره، شاهد آن بودیم.

۵- شبیخون فرهنگی سراسری و کوشش در ریشه‌کن ساختن دیگر فرهنگ‌ها.

۶- کاستن از نقش و اثرگذاری محافل بین‌المللی و بهره‌گیری از آنها به سود

۱ - نگاه کنید به کتاب: کنفرانس جمعیت و توسعه در قاهره و پیامدهای آن. (از نویسنده)

سلطه قدرت‌های بزرگ از جمله مثلاً سوءاستفاده از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و دیگر سازمانها برای اجرای سیاست‌های استکباری خود. چندی پیش نیز مشاهده کردیم که رئیس یک کشور غربی (ایتالیا) اعلام کرد که «ناتو» و قدرتهای غربی با سوءاستفاده از محافل بین‌المللی، بزرگ‌ترین ضربه را به نظم جهانی وارد کرده‌اند.^۱

۷- آلوده ساختن محیط زیست بر اثر حرص و آزی که قدرت‌های بزرگ، گرفتارش شده‌اند.

موضع امت اسلام و اقداماتی که در برابر جهانی شدن باید انجام گیرد

پیش از بیان این اقدامات، تأکید می‌کنیم که نفی منفعلانه، هرگز به نتیجه‌ای نخواهد انجامید؛ در این راه باید اندیشه کرد و برای ایستادگی در برابر این یورش بزرگ جهانی، اقداماتی عملی و حساب‌شده‌ای انجام داد. در این زمینه، وظیفه داریم با کمک و همکاری همگان، راهبردی عملی، روشن و همه‌جانبه تدوین کنیم و در صدد اجرای آن برآییم و در عین حال نظریه‌هایی که نقش جاده‌صاف‌کن این روند ویرانگر را ایفا کرده‌اند، رسوا سازیم. درباره راهبرد (استراتژی) بحث شده، نکات و اقدامات مهم در بعد جهانی از این قرارند:

۱- باید جنبه‌های ایدئولوژیک سلطه آمریکا و مفهوم حقیقی مقولات مربوط به آن از قبیل: دهکده جهانی، بازار آزاد، آزادی دخالت و گشایش مرزها و مانند آن را رسوا سازیم.

۱ - هر روز دلایل تازه‌ای در خصوص این سوءاستفاده‌ها، عرضه می‌شود؛ برای اینکه نهادهای یادشده زیر بار این سوءاستفاده‌ها نروند نیز بایکوت می‌شوند. موضع آمریکا نسبت به پیمان «کیوتو» در خصوص منع آلودگی محیط زیست، شاهدهی بر این مدعاست، زیرا پس از امضای این پیمان، متوجه شد که این امضاء مستلزم کاستن از تولید زغال سنگ، نفت سنگین و انرژی هسته‌ای است. در مورد دادگاه جنایات جنگی لاهه نیز به رغم اینکه خود آمریکا در تأسیس آن شرکت داشت، سربازان خود را از محاکمه شدن در این دادگاه معاف ساخت.

- ۲- سلطه بازار بر سیاست باید حذف گردد.
- ۳- با عرضه نظریه فطرت اسلامی، ارزش‌های فطری انسانی را تعمیق بخشیم.
- ۴- گفت‌وگوی ادیان هر چه بیشتر گسترش داده شود.
- ۵- باید بر هویت‌های اقلیمی، هویت خلق‌ها و آگاهی ملل در حفظ هویت و فرهنگ خود، انگشت بگذاریم.
- ۶- توان علمی و قدرت رشد و توسعه ملل، باید افزایش یابد.
- ۷- به منظور واگذاری آزادی‌ها و حقوق اصیل خلق‌ها، گام‌هایی برداشته شود.
- ۸- نهادهای بین‌المللی تقویت گردند و استقلال آنها تحکیم شود.
- ۹- به تنوع فرهنگی، ژرفای بیشتری بخشیده شود.
- و در چارچوب اسلام، باید علاوه بر موارد یاد شده، به این نکات نیز توجه کنیم:
- یکم- برای ایجاد وحدت در مواضع اسلامی، گفت‌وگوی مذاهب، تعمیق شود.
- دوم- باید در راستای تقویت نهادهای فراگیر اسلامی و فعال‌سازی آنها در جنبه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، کوشش شود.
- سوم- باید مطالعات منطقه‌ای و جهانی خود را ارتقا بخشیده و با تاریخ جهان مراوده بیشتری داشته باشیم.
- چهارم- لازم است در تقویت تمامی عوامل پایداری، همکاری و وحدت از جمله مسأله زبان عربی و تقویت و گسترش آن کوشش کنیم.
- پنجم- در پژوهش‌ها و بررسی‌های دینی، اصالت و در مدرنیسم را در نظر بگیریم و از اجتهاد جمعی حمایت کنیم و هر آنچه به ایستادگی در برابر این یورش بزرگ جهانی منجر می‌گردد، انجام دهیم.

گزارشی از چکیده سمینار گفت‌وگوی اسلام و غرب^۱

این سمینار موضوع‌های مختلفی از جمله موارد زیر را در بر گرفت:

- ۱- تفاهم تمدن‌ها.
 - ۲- وضعیت زن در اسلام و غرب.
 - ۳- مهاجران.
 - ۴- رابطه تجارت و اخلاق.
- که درباره هر کدام مطالبی ایراد شد. اینک متن سخنان و اظهارنظرهای مطرح‌شده درباره هر یک را یادآوری می‌کنیم:
- ۱- **موضوع نخست:** در این باره چهار مطلب ایراد گردید از این قرار:
 - اول: درباره «گفت‌وگوی فرهنگی».
 - دوم: درباره پلورالیسم فرهنگی و گفت‌وگوی متقابل.
 - سوم: درباره فرهنگ اسلامی و فرهنگ ملی.
 - چهارم: تأکید بر بی‌طرفی رسانه‌ها.
 - ۲- **موضوع دوم:** که تنها یک اظهارنظر درباره حقوق زن و موقعیت وی در اسلام مطرح شد.
 - ۳- **موضوع سوم:** در این باره دو عقیده مطرح گردید:
 - اولی مهاجران و پناهندگان.
 - و دومی درباره رابطه شیعیان و اهل سنت.
 - ۴- **موضوع چهارم:** که در آن یک اظهارنظر درباره پیوند اقتصاد و اخلاق، مطرح گردید.
- موضوع نخست: با ایراد چهار مطلب:

مطلب اول: درباره گفت‌وگوی فرهنگی

با افتخار فراوان در این نشست علمی، اخلاقی حضور پیدا کردم و وظیفه

۱ - این سمینار در تاریخ ۱۹۹۷/۳/۵ میلادی در مقر یونسکو (پاریس) برگزار گردید.

خود می‌دانم که از سرکار خانم نیکلسون و نیز جناب دکتر مایور - دبیرکل سازمان علمی فرهنگی یونسکو - به خاطر سازماندهی این نشست پرشکوه در این شهر زیبا، تشکر و قدردانی نمایم. خانم نیکلسون به درستی، چه نیکو اعلام کردند که هدف از این نشست، زدودن ابرهاست. از خداوند متعال می‌خواهم که ما را موفق به زدودن این ابرها، بگرداند.

اعتقاد دارم که شعار ما در این نشست و هر نشستی باید واقع‌گرایی فرهنگی یا به عبارت دیگر، صلح فرهنگی باشد. حقیقت آن است که ما حال که تعدد فرهنگ‌ها و پلورالیسم فرهنگی را به رسمیت شناخته و این مقوله‌ها را محصول انسانی و به سود مجموعه بشریت تلقی کرده‌ایم وظیفه داریم موازنه‌ای حقیقی میان فرهنگ‌های مختلف ایجاد کنیم.

ما باید حرمت این شعار و این موازنه را حفظ کنیم؛ اما این یک سوی مسأله است، سوی دیگری که این موازنه باید بر آن استوار گردد، فرهنگ مشترک بشری برگرفته از فطرت، وجدان و یا ویژگی‌های انسانی است که انسانیت انسان و وجه تمایز او از حیوان را به وی بخشیده است. طبیعتاً سازمانهای بشردوستانه از جمله سازمان «عمار» که به ویژه در مناطق درگیر با حوادث و بلایای طبیعی و بشری خدمات ارزنده‌ای ارائه می‌دهد و نیز سازمان علمی - فرهنگی یونسکو، باید این فرهنگ انسانی مشترک را با توجه به اینکه فرهنگ ملت‌ها را نیز به رسمیت شناخته‌ایم تقویت کنند؛ موازنه مورد نظر نیز چیزی جز تحقق همین واقع‌گرایی و همین تعادل نیست.

واقع‌گرایی به ما حکم می‌کند هرگونه تلاش برای سلطه زورمدارانه فرهنگی را اعم از آنکه از قدرت اقتصادی، نظامی، رسانه‌ای یا سیاسی ناشی شده باشد نفی کنیم. همچنین واقع‌گرایی فرهنگی ایجاب می‌کند هر یک از ما سعی کنیم چهره خود را در ذهن طرف دیگر، بهبود بخشیم.

استاد «فدریکو مایور» به گفت‌وگو میان تمدن اسلامی و تمدن اروپایی اشاره

کردند؛ هر یک از دو طرف باید تصویر خود را در ذهن دیگری، بهبود بخشند و به دیگری ثابت کند که خواهان خیر و نیکی برای اوست؛ در غیر این صورت، نفرت و درگیری همچنان بر جای خواهد ماند.

این همان حقیقتی است که خانم نیکلسون هم بدان اشاره کردند؛ اما من اضافه می‌کنم که صلح مطلوب، باید صلحی عادلانه باشد و گرنه اینکه به ملتی از نظر فرهنگی حمله کنیم و سپس به بهانه اینکه کار او مخالف صلح است و اقدامی تروریستی است و مانند آن، مانع از دفاع وی شویم، هرگز عادلانه نیست.

عدالت نیز، ندای وجدان و در شمار مشترکات انسانی است. وقتی قرآن می‌گوید: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» (انفال - ۶۱) (و اگر به صلح گراییدند تو نیز بدان گرای). این را نیز می‌گوید: «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (مائده - ۸) (عدالت کنید که آن، به تقوا نزدیک‌تر است). می‌بینیم که عدالت نیز در این زمینه، اهمیت دارد.

بار دیگر تأکید می‌کنم اگر ما به ویژگی‌های مشترک انسانی باور داشته باشیم، می‌توانیم آن چنان‌که شاعر اسپانیایی مورد اشاره آقای مایور می‌گوید، مفاهیم خود را از ابهام‌ها، برهانیم؛ از جمله درباره اصطلاح‌های: عدالت، حق، انسانیت، اخلاق، شناخت و مانند اینها همه نمی‌توانند معنایی داشته باشند و از چنگال ابهام، رهایی یابند مگر آنکه به وجود فطرت انسانی و مشترکات انسانی، ایمان آورده باشیم.

ما باید به کمال انسان و ارزش‌های او بیندیشیم؛ باید این جهان را از هرج و مرج‌های فکری و نیز تحمیل‌های فکری، رها سازیم.

احتمال دارد بسیاری از شما این آیه از قرآن را نشنیده باشید. پیامبر اکرم - حضرت محمد (ص) - از همه جا و از سوی بسیار کسان، با تهمت‌های فراوانی مواجه بود، آنها می‌گفتند او دیوانه است، دیوانه. در این فضای آشفته، انسان هوشمند چه باید بکند؟ به قول آقای مایور، باید ابتکار به خرج دهد. اینجا دیگر

مجال منطق و استدلال نیست. قرآن به او می‌گوید: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بَوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِّنْ جَنَّةٍ» (سبأ - ۴۶) (بگو: من فقط به شما یک اندرز می‌دهم که دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید سپس بیندیشید که رفیق شما هیچ دیوانگی ندارد.) از این آشفتگی ذهنی، بیرون شوید. متأسفانه در پایان سخنانم باید خاطر نشان سازم که فرهنگ جهانی ما، گرفتار سه مسأله ویرانگر است: منافع تنگ‌نظرانه برخی قدرت‌ها، نادانی نسبت به اهداف و سرانجام تعصب‌های افراطی برای رسیدن به تفاهم مشترک؛ باید پافشاری بر منافع تنگ و جهل و تعصب افراطی را به کناری نهمیم تا جهانی سرشار از زیبایی و صلح، فراهم آوریم.

مطلب دوم:

دربارهٔ تعدد فرهنگ‌ها و گفت‌وگوی متقابل (اظهار نظر نسبت به یکی از سخنرانی‌ها): معتقدم چالش‌هایی که امروزه در برابر روند تفاهم فرهنگی قرار دارد، همهٔ اندیشمندان و دلسوزان را وا می‌دارد تا به چنین مکانیسمی، دست یابند. می‌خواهم به این مسأله اشاره کنم که ما پیش از هر چیز وظیفه داریم ویژگی‌های هر فرهنگی را مشخص سازیم.

متأسفانه امروزه ویژگی‌های فرهنگ‌ها، مبهم باقی مانده است. تعاریف گوناگونی دارند و انسان نمی‌تواند مطلب مشخصی از آنها دریابد. طبیعی است که در وهلهٔ نخست این اندیشمندان غربی هستند که باید ویژگی‌های فرهنگ غربی را مشخص سازند و اندیشمندان اسلامی نیز نموده‌ها و ویژگی‌های فرهنگ اسلامی را ارائه دهند. وقتی سخن از ویژگی‌ها به میان می‌آورم، مرادم بنیادهای اصلی است و نه آن مواردی است که به فرهنگ غرب یا فرهنگ اسلامی افزوده شده است. اگر رفتار شگفتی از جمله مثلاً رفتار طالبانی یا بسیاری از رفتارهای افراطی را دیدیم، نباید تصور کنیم که اینها نشان‌دهندهٔ ویژگی‌ها و اصول فرهنگی

امت اسلام هستند؛ بنابراین:

نکته اول: ما باید ویژگی‌های فرهنگ‌های اسلامی و غربی را به منزله دو فرهنگ عمده کنونی که داعیه برتری جهانی دارند مشخص سازیم.

نکته دوم: اینکه باید عرصه‌های مشترک و نیز موارد اختلاف را مشخص و معین سازیم و این بدان معناست که تنها زمانی می‌توانیم نقاط مشترک و عرصه‌های مشترک میان خود را تعیین کنیم که به گونه دقیقی، نقاط اختلاف را مشخص و معین کرده باشیم.

نکته سوم: باید در روش خود، اصل تنوع تمدن‌ها و تنوع فرهنگی را بپذیریم و از آنجا مسأله تحمیل سلطه فرهنگی بر ملت‌ها به روش‌های زورمدارانه را نفی کنیم.

و سرانجام اینکه باید بر مسأله منطقی بودن گفت‌وگوها تأکید کنیم. هر دو طرف گفت‌وگو باید متخصص باشند؛ ما نمی‌توانیم مسائل فرهنگی را به کسانی بسپاریم که تخصصی در آن ندارند. در گفت‌وگو یک سلسله اصول علمی، منطقی، تخصصی و نیز هدفمندی، مطرح است که نمی‌شود موضوع را به اصطلاح «باری به هر جهت» برگزار کرد؛ بنابراین من معتقدم طبیعی است که در گفت‌وگوها باید بر اصل منطقی بودن - به مثابه شیوه درست برای نیل به هدف مطلوب - تأکید شود.

مطلب سوم: درباره فرهنگ اسلامی و فرهنگ‌های ملی

مایلم توجه حاضران را به سه نکته جلب نمایم:

یکی از سخنرانان به این نکته اشاره کرد که فرهنگ اسلامی باید به فرهنگ‌های عربی، فارسی و ترکی تقسیم گردد. ظاهراً سخنران مزبور منکر آن است که فرهنگ اسلامی برخوردار از عناصر جامع فرهنگ است؛ حقیقت آن است کسی که از سیر تمدن اسلام آگاهی پیدا کند، متوجه می‌شود که وقتی اسلام

ظهور کرد، همه ملت‌ها را که می‌توان گفت مرده بودند، احیا کرد. اعراب این احساس را نداشتند که یک امت را تشکیل می‌دهند، حتی قبیله نیز یک وحدت گروهی را تشکیل نمی‌داد؛ اما فارس‌ها، به رغم قدرتی که داشتند از چیزی به نام فرهنگ و تمدن به معنای دقیق کلمه، برخوردار نبودند. به هر حال، اسلام همه این ملت‌ها را دگرگون ساخت و در کوره واحدی ذوب کرد و مسیر کامل آنان را فرارویشان قرار داد؛ بنابراین معتقدم اسلام را می‌توان پایه‌گذار فرهنگ اسلامی دانست؛ فرهنگ اسلامی باید با اجتهادهای مختلف آن، با تمدن اروپایی دادوستد داشته باشد چون عرصه‌های مشترک فراوانی در این میان وجود دارد؛ این نکته بسیار مهمی بود که مایل بودم اصلاح گردد.

نکته دوم: دکتر مجید در پایان سخنان خود به جمله بسیار خوبی اشاره کرد که من نیز آن را تأیید می‌کنم و درباره‌اش نیز سخن گفتم و آن اینکه ما وظیفه داریم میان پلورالیسم فرهنگی از یک سو و عرصه‌های مشترک فرهنگ انسانی از سوی دیگر، تعادلی ایجاد کنیم.

و نکته سوم: در بحث، اشاره شد که در برابر داد و ستد و هم‌زایی فرهنگ‌ها، موانعی وجود دارد که در این موارد خلاصه شده‌اند: اول- منافع تنگ سیاسی، دوم- نادانی و سوم- تعصب افراطی؛ ما وظیفه داریم در برابر آنها ایستادگی کنیم.

مطلب چهارم: تأکید بر بی‌طرفی رسانه‌ای (اظهارنظر درباره سخنان دکتر هاله)

مایلم از خانم دکتر هاله که موضوع را خیلی خوب مطرح کردند و مشکلات مختلف فراروی رسانه‌ها به ویژه رسانه‌هایی که در پی پوشش عرصه‌های مختلف فرهنگی هستند و می‌خواهند انسانی و متمدنانه عمل کنند را در میان گذاردند تشکر کنم. به نظر من دیدگاه و موارد طرح شده از سوی ایشان، سزاوار هرگونه تأمل و بررسی است، اما من در اینجا روی گفته‌های آقای هادی، انگشت

می‌گذارم. ایشان صحبت‌های بسیار جالبی داشتند، زمانی که نمونه زنده‌ای از تصویری که در غرب از اسلام وجود دارد، نشان دادند و آن را دینی الحادی و فرورفته در خود، با اختلاف کامل نسبت به جریان فرهنگی عام (جامعه جهانی یا غربی) و تهدیدی برای همه تمدن‌ها دانستند و اینکه فرد متدین از دین خود بهره‌برداری سیاسی می‌کند و دین برای او ابزاری سیاسی و نه شیوه‌ای برای تکامل اسلام به شمار می‌رود و هراس از اسلام، امری طبیعی است.

حقیقت آن است که برخی نویسندگان، تصویر تیره‌ای از اسلام نشان می‌دهند. در جهان اسلام نیز با همین گرفتاری، مواجه هستیم؛ کسانی هستند که تصویر تیره و تاریکی از غرب عرضه می‌نمایند و فرهنگ غرب را شرّ مطلق قلمداد می‌کنند و آن را به منزله فرهنگی ضد انسانی توصیف می‌کنند و اینکه معیارهای دوگانه‌ای دارد و تنها طبق منافع خود با مسائل برخورد می‌کند. این نگاه بدبینانه، تمدن غرب را تمدن سکس و جسم مادی می‌داند که در آن الهه‌ها تجسمی از شهوت‌اند؛ آنها تمدن غرب را با چنین اوصافی توصیف می‌کنند.

به نظر من هر دو طرف، در اشتباه‌اند. جنبه‌های انسانی هر دو تمدن، جنبه‌های بسیار درخور توجه و فراوانی هستند که در عین حال جنبه‌های مشترک آنها هم به شمار می‌روند من در اینکه کار روزنامه‌نگار زمانی که به دنبال نشان دادن واقعیت به دور از چنین تصوره‌های متناقضی برآید دشوار است، با آقای هادی هم عقیده هستم. به همین دلیل وظیفه و نقش این نوع نشست‌ها را نقشی کارساز می‌دانم. هم مسلمانان وظیفه دارند چهره خود را در ذهن غربی تصحیح کنند و هم غربیان باید تصویر خود را در اذهان ما مسلمانان اصلاح نمایند تا بتوانیم به جایگاه واحدی برسیم. کاملاً طبیعی است اگر تأکید کنیم دیدگاه‌های افراطی که هر دو تمدن را شرّ مطلق توصیف می‌کنند، دیدگاه‌هایی هستند که در برابر

واقعیت، رنگ می‌بازند. زمانی که غربی‌ها متوجه شوند اسلام دینی است که انسان را تربیت می‌کند و تنها همچون یک کالای سیاسی از او سوءاستفاده نمی‌کند و زمانی است که مسلمانان نیز دریابند تمدن غرب، دارای جنبه‌های انسانی بزرگی است، در آن زمان، جنبه‌های مشترک نیز نمایان می‌شوند.

می‌خواهم سخنانم را با یک آیه قرآنی به پایان برم. قرآن، به پیامبر که خود بیش از هر کس به اسلام ایمان دارد می‌آموزد که وقتی می‌خواهی با کسی که دین تو را ندارد گفت‌وگو کنی باید با ذهنیتی رها از هرگونه پیش‌داوری، وارد گفت‌وگو با وی شوی و بگویی: شاید من بر خطا و تو بر صواب باشی و یا شاید هم تو بر خطا و من بر صواب باشم. آیه قرآن می‌گوید: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (سبأ - ۲۴) (و در حقیقت یا ما، یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم). با این روح والا و منطقی است که قرآن به پیامبرش فرمان گفت‌وگو می‌دهد. آیا می‌توانیم اسلام را دینی بدانیم که دیگران را تهدید می‌کند و دیدگاه‌های خود را به زور و با خشونت، مطرح می‌سازد؟!

موضوع دوم: اظهارنظر درباره حقوق زن و جایگاه او در اسلام

با تشکر از خانم دکتر که برای ما از غنای قوانین مصر نسبت به حقوق زنان سخن گفتند و یادآور شدند که اوضاع اجتماعی، مانع از برخورداری زنان از تمامی حقوق خود شده است. به نظر من در این نشست باید اعلام شود که به طور مطلق هر نوع تفاوت زن و مرد در عرصه انسانی منتفی است. ما وظیفه داریم تأکید کنیم که در عرصه‌های کارکردی و در عرصه شکل‌گیری نقش مرد و زن در تشکیل خانواده، تفاوت‌هایی میان آن دو وجود دارد. خانواده محور و هسته اجتماعی در همه ادیان و نزد تمامی ملت‌هایی است که برای خود احترام

کامل قائل اند. ما باید هرگونه سوءاستفاده جنسی برای تحقق سود تجاری و تبلیغی مبتذل را رد کنیم.

ما باید، آموزش جنسی را بپذیریم؛ اما هدف از آن باید تحکیم مبانی خانواده و نفی زیان‌های فیزیولوژیک و روانی ناشی از ارتباط‌های خارج از چارچوب خانواده باشد. ما باید حمایت خود را از زنان در جنگ‌ها، از زنان کارگر و از زنانی که در زندان به سر می‌برند و معتاد به مواد مخدر هستند، اعلام کنیم؛ زیرا چنین زنانی بیشتر در معرض تجاوز از سوی آن دسته وحشیانی قرار دارند که گاه لباس انسانیت پوشیده‌اند. سرانجام اینکه وظیفه داریم بر حق زنان در بنای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تمدن مشترک بشری، تأکید کنیم.

موضوع سوم: شامل دو اظهارنظر

اظهارنظر اول: درباره مسأله مهاجران

مسأله پناهندگان و مهاجران و کسانی که درگیر جنگ و مشکلات دیگری شده‌اند، مسأله‌ای انسانی است. در این باره سه نکته مطرح است که خیلی گذرا به آنها اشاره می‌کنم:

نکته نخست: اسلام در این مسأله دیدگاه خود را دارد؛ با توجه به آنکه قرار است گفت‌وگوی فرهنگی مطرح باشد، آن را مطرح می‌سازم. به گونه‌ای اجمالی باید بگویم که اسلام به این مسأله توجه نشان داده و به گرفتاران این گروه‌ها، یعنی محرومان، مستمندان یا مستضعفان و «ابن السبیل» (در راه ماندگان)، پرداخته و هر یک از مسلمانان را موظف ساخته که در هر کجا هستند به مسائل پایه‌ای اینان توجه داشته باشند. دولت نیز وظیفه دارد تا حد رفع نیازهای طبیعی آنان، مشکلاتشان را بدون توجه به هویت پناهنده و اینکه آیا مسلمان است یا غیرمسلمان، از این یا آن منطقه است یا رنگ پوستش کدام است و یا چه شکلی

و چه زبانی دارد، حل کند. کافی است که پناهنده باشد، در این صورت باید نیازهایش را تأمین کرد. احکام این مسائل نیز در کتاب‌های معروف فقهی وجود دارد؛ لذا بیش از این وقت شما را نمی‌گیرم. در برابر هر کوتاهی نسبت به پناهندگان، همهٔ مسلمانانی که می‌توانند کاری انجام دهند و ندادند، مسئول هستند. در این باب، سورهٔ «معاون» در قرآن کریم سخن می‌راند که می‌توان به آن مراجعه کرد.

نکتهٔ دوم: از میان پناهندگان، گروه‌هایی که بیشترین زیان را دیده و کم‌ترین دفاع از ایشان به عمل آمده، زنان آوارهٔ مهاجر، کودکان و سالمندان هستند؛ زیرا قدرت مقاومت آنان در برابر مشکلات اندک است. همچنان‌که بر وظیفهٔ حمایت از این اقشار هم از سوی کسانی که باعث و مسبب جنگ‌ها شده‌اند و هم از جانب مدافعان آنان که وظیفه دارند نیازهایشان را برآورده سازند، سخن بسیار است. به خاطر می‌آورم در کنفرانس جمعیت و توسعه قاهره، وارد این مبحث شدیم. در آن زمان توافق جهانی نسبت به لزوم توجه به زنان مهاجر و آواره و لزوم حمایت از آنها در برابر تجاوز جنسی، به دلیل ناتوانی آنها در آن وضعیت، وجود داشت. به نظر من این یکی از جنبه‌های مثبت سند قاهره به شمار می‌رود، البته در عین حال کارزار دشواری نیز علیه سمت‌گیری‌های دیگر همین سند - که به بی‌بندوباری و ضربه‌زدن به روابط خانوادگی یا به رسمیت شناختن روابط جنسی خارج از چارچوب خانواده و به رسمیت شناختن سقط جنین و امثال آن فرامی‌خواند - پیش‌رو داشتیم که بحمدالله در قاهره و پکن، به نتایج رضایت‌بخشی رسیدیم که فعلاً نمی‌خواهم وارد جزئیات شوم.

و نکتهٔ سوم: در ایران ما، مسألهٔ مهاجران، مسألهٔ واقعاً پیچیده‌ای است؛ شاید بتوان گفت ایران بیشترین شمار مهاجران را در جهان دارد. ما میزبان دو و نیم

میلیون مهاجر از عراق و افغانستان و در دوره‌ای نیز از کویت، هستیم؛ ایران این شمار زیاد از مهاجران را پذیرفته است. می‌دانید وقتی یکصدوپنجاه نفر مهاجر احتمالاً از آلبانی وارد ایتالیا شدند کشور ایتالیا به رغم اینکه کشور پیشرفته‌ای است، دچار تنگنا و مشکل شد. البته حق هم دارد، زیرا مهاجرت، نابه‌سامانی در پی دارد و نظم ادارات را به هم می‌ریزد و همه جا را دچار هرج و مرج می‌کند. به هر حال ایران این همه مهاجر را تحمل کرد در حالی که گرفتار مسأله بزرگ دیگری نیز بود: مهاجرت و آوارگی ایرانیان از مناطق جنگی در دوران جنگ تحمیلی هشت ساله عراق علیه ایران. در این مهاجرت، حدود دو میلیون آواره جنگ‌زده از مناطق جنگی راهی نواحی مرکزی و شمالی ایران شدند؛ بنابراین ما در مجموع چهار و نیم میلیون آواره و مهاجر جنگی را پذیرا بوده‌ایم، در حالی که از وضعیت عادی نیز برخوردار نبوده و درگیر جنگ بودیم. اما مردم همه اینها را تحمل کردند؛ این آوارگان و مهاجران، پذیرایی شدند و فرزندان‌شان وارد مدرسه‌های ما شدند. آنان را شریک سفره‌هایمان کردیم و در حد توان نگذاشتیم چندان رنج ببرند. افزون بر همه اینها، پذیرای مهاجران کرد از شمال عراق نیز شدیم که طی تنها دو هفته، یک میلیون از آنان در پی فرار از مناطق جنگی، وارد مرزهای غربی کشور شدند. این مشکل را نیز تحمل کردیم و با آن کنار آمدیم و هرگونه خدماتی که در توان داشتیم، برای آنها مهیا کردیم. مهم آن است که ملت، مسئولیت خود را حس کند و به وظیفه‌اش عمل نماید.

همچنین در اینجا بر لزوم تأکید بر روحیه برادری انسانی و ضرورت حمایت از این روحیه و مسأله زنان مهاجر، اشاره کرده و در پایان تأکید می‌کنم که نهادهای حمایتی بین‌المللی باید از این مسأله بی‌هیچ تبعیضی و بدون هرگونه ملاحظات سیاسی، حمایت به عمل آورند. فکر می‌کنم بسیار طبیعی باشد که بر این معنا، تأکید کنیم.

در اینجا مایلم از خانم دکتر شیخه از کویت به خاطر تشکری که از میزبانی ایران نسبت به مهاجران کویتی در زمان اشغال کویت از سوی رژیم صدام به عمل آوردند، سپاس گویم و یادآور شوم که این از وظایف هر مسلمان در برابر برادران مسلمان خویش است. همچنین از خانم دکتر خدیجه به خاطر سخنان بسیار خوب و تحلیل جالبی که درباره مهاجرت داشتند و آن را به تاریخ درخشان اسلامی در این عرصه، پیوند زدند، تشکر و قدردانی کنم. من با ایشان هم‌عقیده‌ام که با کمال تأسف بسیار از بخش‌های جهان اسلام، هیچ هماهنگی‌ای با اسلامیت خود ندارند و آن‌گونه که قرآن کریم می‌خواهد، زندگی نمی‌کنند.

اظهار نظر دوم: اشاره به اختلاف و درگیری شیعیان و اهل سنت

حقیقت آن است که شیعیان و اهل سنت، دو بال امت اسلامی برای تحقق هدف‌های بزرگ آن به شمار می‌رود. وقتی با عناصری جاهل یا مشکوک روبه‌رو می‌شویم... اجازه دهید از امام خمینی (رحمة الله علیه) نقل کنم که فرمود: «کسانی که میان شیعه و سنی تفرقه‌اندازی می‌کنند نه شیعه هستند و نه سنی، اینان مزدور هستند. متأسفانه شاهد برخی حوادث دردناک در پاکستان بودیم. چندی قبل یک گروه مسلح به محل استقرار هیأت دیپلماتیک که نماینده فرهنگی ما در آنجا سکونت داشت، یورش بردند و او را به اتفاق شش نفر از کارکنان مستضعف آنجا به بهانه مبتذل مذهبی، به قتل رساندند. من در این باره موضوع را به دقت پی‌گیری کرده‌ام زیرا مسئولیت نمایندگان فرهنگی ایران در سراسر دنیا برعهده من است؛ فکر می‌کنم این نوع حوادث به رغم دردناکی، چندان وزنی ندارند و مسلماً آگاهی امت اسلامی، به این نوع حوادث، پایان خواهد بخشید. سنی و شیعه، دو بخش از این امت هستند و به نظر من میان آنها آن چنان شکافی

نیست که چنین مسائل دردناکی را ایجاب کند. تکرار می‌کنم ما همگی در کنار مسائل انسانی در هرکجا که باشد، قرار داریم؛ ما همگی به همان مسائلی می‌اندیشیم که مؤسسه «عمار» در خدمت به مسأله پناهندگان - در هر جا که باشند - می‌اندیشد. مایلم از خانم نیکلسون به خاطر خدمات شایان ایشان در خدمت به پناهندگان، تشکر کنم؛ به نظر ما اقدامات و فعالیت‌هایی که خانم نیکلسون در چارچوب خدمات مؤسسه عمار در جنوب عراق، جنوب ایران و جنوب لبنان انجام داده و می‌دهند خدمات بسیار ارزنده و شایسته تشکر و سپاس جدی است و چه خوب می‌شد که این موضوع در رسانه‌های گروهی نیز مطرح گردد که به انصاف نیز نزدیک‌تر است.

موضوع چهارم: رابطه اقتصاد و اخلاق

من نسبت به مطالب سخنرانان پیش از خود، تبصره‌ای دارم که می‌خواهم به ویژه درباره ارتباط اقتصاد و اخلاق، مطرح کنم. معتقدم که مسأله مهم تنها فراهم آوردن شرایط جابه‌جایی و دادوستد آزاد، نیست. امروزه آزادی جابه‌جایی کالاها و گشایش اقتصادی نمی‌تواند مهم‌ترین مشکل، به طور مطلق باشد همچنان‌که نمی‌تواند در چارچوب جهانی گسترده‌ای قرار گیرد مگر با در نظر گرفتن قید و بندهای محدودکننده‌ای که برای مثال در سازمان تجارت جهانی، شاهد آنیم. به نظر من اگر بخواهیم از دیدگاه اخلاقی به موضوع بنگریم، مهم آن است که راه‌حل‌های مشکلات اقتصادی، راه‌حل‌هایی انسانی باشند. وقتی قرآن کریم از مشکل اقتصادی در طول تاریخ سخن به میان می‌آورد، راز انسانی آن را نیز مطرح می‌سازد و می‌گوید زمین، همه نیازهای انسان را داراست. بر روی زمین و طبیعت آفریده خداوند متعال، همه نیازمندی‌های انسان به ودیعه نهاده شده است و مشکل، خست طبیعت - آن‌گونه که مثلاً مارکس می‌گوید - نیست بلکه خست

خود انسان است، مشکل در عدم استفاده طبیعی و درست از این نعمت‌ها و عدم عدالت در توزیع این منابع و نعمت‌هاست. قرآن کریم، در نهایت دقت، موضوع را مطرح کرده است: «وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَذَلُومٌ كَفَّارٌ» (ابراهیم - ۳۴) (و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شمار درآورید. قطعاً انسان ستم‌پیشه ناسپاس است).

وقتی انسان سپاس نعمت نگوید، ستم می‌کند، وقتی در توزیع نعمت، عدالت به خرج نمی‌دهد، ناسپاسی می‌کند و زمانی که از این طبیعت بهره‌برداری (درستی) نمی‌کند، ناسپاس است. ما اگر بتوانیم بر آنچه آن را نیت، قصد یا هدف و منظور می‌نامیم، تأثیر بگذاریم و اگر بتوانیم انسان را تربیت کنیم، نتیجه‌گیری درست را نیز تضمین کرده‌ایم. اسلام می‌گوید «ارزش کارها به نیت است» اگر تنها به جنبه‌های مادی و خلقتی بسنده کردیم به هیچ نتیجه‌ای نخواهیم نرسید؛ سیرم کن تا سیرت کنم. منفعتی برسان تا نفع برسانم؛ این‌گونه معامله متقابل، مطلقاً نتیجه‌ای در بر ندارد.

وقتی سود مادی، در تعارض با وجدان قرار گیرد، کدام یک را باید مقدم شمرد؟ کسانی را سراغ داریم که مقادیر زیادی گندم را به دریا می‌ریختند تا سطح قیمت‌ها را حفظ کنند؛ اما در همان حال صدها هزار نفر از گرسنگی، جان می‌سپردند. معتقدم ما باید سمت‌گیری معنوی در میان اقتصاددانان و اربابان اقتصاد را عمق بخشیم. این سمت‌گیری معنوی در چارچوب دینی کاملاً روشن است. همه دین تأکید بر معنویات است و اگر بخواهیم فراتر از چارچوب دینی، در چارچوب بین‌المللی نیز موضوع را بررسی کنیم، باید مؤسسه‌های خیریه و

نهادهای داوطلب و دیگر مراکزی را که به تقویت و گسترش روحیه کمک و خیرخواهی اقدام می‌کنند، خالص گردانیم. این نهادها باید در چارچوب معین گسترشی قرار گیرند. ما همان اندازه که در بازرگانان روحیه نیکوکاری را پرورش دهیم، گرایش به معنویت را در آنان تقویت کرده‌ایم. شما اگر نیت و هدف آنها را اصلاح نکنید انتظار نداشته باشید (طبیعی هم نیست که انتظار داشته باشید) نتیجه لازم را بگیرید. اخلاق نیز، در صورتی که نیت پاک پشتوانه‌اش نباشد، مفهومی نخواهد داشت؛ بنابراین پیشنهاد من این است که راهکاری برای توسعه و افزایش روحیه نیکوکاری، فراهم آوریم. اسلام نیکوکاری و کمک به دیگران را «قرض دادن به خدا» و معامله با خدا می‌خواند هر چند خدا خود، ثروت‌بخش است؛ در قرآن آمده است: «مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيضاعفه له وله أَجْرٌ كَرِيمٌ» (حدید - ۱۱) (کیست آن کس که به خدا وامی نیکو دهد تا نتیجه‌اش را برای وی دوچندان گرداند و او را پاداش خوش باشد).

مهم‌ترین مسائل مطرح میان اسلام و غرب^۱

اگر غرب را به مفهوم گسترده آن و اسلام را به معنای تمدن و امت اسلامی امروزی، در نظر گیریم، مسائل و موضوعات حل‌نشده بسیاری را می‌یابیم که نیاز به موضع‌گیری بنیادی از سوی دو طرف و در گذار گفت‌وگویی منطقی و متین دارد که سرانجام باید یا به یک توافق هر چند حداقلی دست یابند و یا با فرض وجود تضادی میان مواضع همدیگر، برخوردی انسانی و متمدنانه، با آن داشته

۱ - ارائه شده به سیزدهمین نشست کمیته هماهنگی عمل اسلامی مشترک وابسته به سازمان کنفرانس اسلامی، مکه مکرمه ۱۳۸۲/۲/۳۰.

باشند.

به رغم فراوانی و گوناگونی این دست مسائل به ویژه اگر بخواهیم در کنار مسائل اخلاقی، اجتماعی و حتی سیاسی، مسائل فلسفی را نیز در نظر بگیریم، می‌توان به اجمال، به تمامی آنها اشاره‌ای داشت.

ما معتقدیم قرآن کریم و سنت شریف نبوی(ص)، الگو و روش برتری برای گفت‌وگوی با دیگران در اختیارمان قرار داده که شیوه و قواعد کار را پیش از گفت‌وگو و در جریان گفت‌وگو از نظر زمینه‌سازی، هدف‌ها، فضا و حتی زبان گفت‌وگو شامل می‌گردد و همین که در میان خردمندان طرف دیگر نیز شیوه اصولی و نیت پاکی وجود داشته باشد، می‌توان با استفاده از رسانه‌های نوشتاری، دیداری و گفتاری، این مسائل را مورد بحث و بررسی قرار داد. به امید آنکه به نتایج درخوری دست یابیم یا لا اقل به درک متقابلی نسبت به یکدیگر و از آن جا به تفاهمی در یک چارچوب انسانی برای کنترل اختلاف‌ها - اگر نتوان کاملاً حلشان کرد - نایل آییم.

همچنان که بر خلاف برخی دیدگاه‌هایی که به نظر ما نوعی افراط‌گرایی در آنها وجود دارد - به ویژه با وجود قشر منصفی که از مواضع منطقی برخوردار بوده و با مسائل برخوردی انسانی دارند - بر این باوریم که زمینه‌های مشترک فراوانی وجود دارد که می‌توان درباره آنها توافق داشت و مواضع یگانه‌ای اتخاذ کرد؛ ما در برابر خود شاهد چه بسیار مواضع اصولی در جهان غرب هستیم که در گستره تأیید و تأکید بر مواضع بر حق عربی و اسلامی ما، آماده فداکاری نیز هستند.

بنابراین بیاییم با این دید و با چنین امیدی به طرح مهم‌ترین این مسائل به شرح زیر پردازیم:

نخست: نگاه خصمانه، صلیبی‌گراانه و خشونت

معمولاً بر اثر برخوردهای تاریخی و کارزار سده‌های متمادی، روابط دو جانبه اسلام و غرب متأثر از کین‌توزی‌هایی از هر دو سوست. این نوع برخوردها، با تعبیر و تفسیرهای دینی، منافع ملی، توسعه‌طلبی و گاه نژادپرستی، درآمیخته که مسلماً آمیزه‌ای از دشمنی و بدبینی را همراه با تعمیم و تفسیرهای بدبینانه نسبت به موضع‌گیری‌های مختلف، در دلها به جای گذارده و کار به جایی رسیده که دید خصمانه نسبت به غرب به همان اندازه در تار و پود مسلمانان رسوخ پیدا کرده که روح صلیبی‌گراانه نسبت به مسلمانان در میان غربیان، جایگیر شده است.

ما در اظهارات بالاترین مقامات هر دو طرف شاهد چنین کین‌توزی‌ها و دید خصمانه‌ای هستیم که پس از هر نقطه عطفی و در پی حادثه پراهمیتی، شدیدتر می‌شود. ما در جریان یورش همگانی غرب علیه مسلمانان نیز هستیم که بنا بر اعلام FBI آمریکا، طی تنها یک سال، شانزده برابر گردید. همچنان‌که در آن سو نیز مسلمانان شروع به نفرت و انزجار از هر آنچه غربی است و بوی غربی می‌دهد، کردند و آماده بودند تا به هر وسیله ممکن حتی به شیوه‌هایی که از نظر بین‌المللی و اسلامی پذیرفتنی نیست، به غربی‌ها ضربه بزنند. انفجارهای جزیره بالی در اندونزی، از همین نوع واکنش‌هاست که البته به موضوع حل نشده دیگری در ارتباط با همین روحیه خصمانه، یعنی «خشونت و تروریسم» مربوط می‌گردد.

بدون تردید چنین عکس‌العمل‌هایی، معلول آن روحیه خصمانه‌ای هستند که اگر کنترل نشوند همچون آتش زیر خاکستر، همه چیز را نابود خواهند کرد. از یک سو غرب را می‌بینیم که فریادش از زخم‌های یازده سپتامبر (۲۰۰۱م) و حوادث تروریستی دیگر به آسمان است و از سوی دیگر شاهد ناله و فغان

مسلمانان از درد و رنج و زخم فلسطین و افغانستان و مانند آنها هستیم و از سوی سوم نیز غرب به رغم اینکه پذیرفته است هنوز تعریف جامعی از تروریسم ارائه نشده و مصداق‌های آن از موارد مقاومت مشروع دینی و بین‌المللی، تفکیک نشده است خود را در جایگاه مدعی و قاضی و مجری حکم در این مسائل قرار می‌دهد و حتی این تز نامعقول را مطرح می‌سازد که «اگر همراه ما نباشی، با تروریست‌ها هستی». درست همان‌گونه که کمونیست‌های افراطی چنین مطرح می‌کردند که: «یا کمونیست هستی یا چیزی از کمونیسم نمی‌فهمی» و در چنین احوالی است که باب بحث و گفت‌وگو، بسته و باب خشونت، گشوده می‌شود.

دوم: مسأله آزادی‌های طبیعی و اجتماعی

ای بسا چنین تصور شود که غرب بر آزادی‌هایی که جامعه در اختیار انسان نهاده، انگشت می‌گذارد و در همان حال اسلام متهم به محدود کردن این آزادی‌ها می‌شود؛ اما حقیقت آن است که غرب همواره اسلام را متهم کرده که آزادی‌های طبیعی (یعنی آزادی‌هایی که انسان بنا بر خوی انسانی‌اش از آنها برخوردار است) را رد می‌کند و جبرگراست؛ زیرا به قضا و قدر اعتقاد دارد. وقتی نقل قول دکتر محمد حسین هیکل از نویسنده آمریکایی «واشنگتن اروینگ» که کتابی درباره پیامبر اکرم (ص) نوشته و در پایان آن بنیادهای اساسی اسلام از جمله اعتقاد به جبر را توضیح داده و مرحوم هیکل نیز پاسخ مناسبی بدان داده بود را مطالعه کردم، گمانم بر این بود که این یک برداشت فردی از سوی برخی غربی‌هاست؛ اما می‌بینیم که «ویل دورانت» نیز در «تاریخ تمدن» خود بر همین سوءتفاهم انگشت نهاده و اعتقاد به جبرگرایی را از جمله نموده‌های روشن در

اندیشه اسلامی تلقی کرده است.^۱

حتی به یک نویسنده معاصر انگلیسی یعنی «آبراهام برایان» هم برخورد کرده‌ام که در سخن از تمدن اسلامی، آن را متهم به جبرگرایی می‌کند.^۲ با توجه به روشن بودن اصل اختیار و آزادی انسان در قرآن کریم در این آیه، نیازی به پاسخگویی به این اتهام وجود ندارد: «إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان - ۳) (راه را به او نشان داده‌ایم یا سپاسگزار باشد یا ناسپاس) اما به هر صورت این شبهه‌ای است که باید از ذهن غربی‌ها و حتی روشنفکران آنها زدوده شود، در غیر این صورت دارای پیامدهای تحلیلی اجتماعی در این عرصه است.

به هر حال، غرب همچنان اسلام را متهم به محدود کردن آزادی‌های اجتماعی می‌کند کما اینکه مسلمانان نیز این اتهام را به غرب وارد می‌سازند که آن چنان گسترشی به آزادی‌های فردی بخشیده که آن را به آزادی‌های حیوانی و ویرانگری تبدیل ساخته است و بنابراین هر دو طرف باید گرد هم آیند و عرصه‌های مشترک میان خود را مشخص سازند و این امری است که تا اندازه زیادی، شدنی است.

سوم: مسأله رابطه میان صلح و عدالت

فراخوان گفت‌وگوی ادیان بر بنیادهای منطقی درستی استوار گشته و پیامدهای سازنده خود را در زمینه‌های درک و تفاهم مطلوب و کاستن از درگیری‌ها و برخوردها و نیز فراهم آوردن بستری برای همکاری‌های مستمر در خدمت به مسائل انسانی و دینی و ارزش‌های معنوی، در پی داشته است. امیدواریم این روند، گسترش بیشتری بیابد و از تفاهم میان کارشناسان به مرحله

۱ - تاریخ تمدن، جلد ۱۳، ص ۵، متن عربی با عنوان «قصة الحضارة».

۲ - سلسله یادداشت‌هایی در مجله اکونومیست لندن در سال ۱۹۹۴.

بالاتری در عرصه فرهنگ عمومی و با جلب علاقه ملت‌ها ارتقا یابد و آنان در مسائل مختلف تمدنی خود به دور از هرگونه بدبینی یا سوءاستفاده‌ای، با چنین روحیه و دیدگاهی، روابط و پیوندهای خود را سامان بخشند.

از جمله اولویت‌های هر گفت‌وگویی، شروع از باورهایی است که از پیش بر آنها اتفاق نظر وجود داشته باشد تا بتوان از آن باورهای مشترک به منزله پرتوهای روشنگر و گره‌گشا و گشاینده راه‌های بسته گفت‌وگو و داوری در موارد اختلاف، بهره‌گیری کرد.

به گمان ما ایمان به فطرت آدمیان یکی از باورهای مشترک در میان تمامی ادیان آسمانی است. مقوله فطرت از این قرار است که انسان، آفریده‌ای الهی است که حکمت الهی در وجود و خمیره اصلی وی مجموعه مفاهیم بدیهی، توانایی‌های عقلی و تمایلات و غرایزی را به ودیعه نهاده که حرکت طبیعی او را به سمت تکامل در نظر گرفته شده برای وی، تضمین می‌کند.

ادیان نیز به تعبیر حضرت علی(ع) آمده‌اند تا نهنهای خرد آدمی را برانگیزند و فضای مناسبی برای ظهور و بروز این توانایی‌های نهفته در زندگی وی فراهم آورند و مسیر انسانی را که تفاوت بسیاری با رفتار و زندگی حیوانات و جانوران زبان بسته‌ای دارد که هیچ یک از توانایی‌های انسانی را ندارند، نشان دهند.

مسائل بدیهی نیز آن دسته مسائلی هستند که توان شناخت خود، شناخت هستی و واقعیت و نیز فلسفه وجودی و روابط موجود میان اشیا را به انسان می‌بخشند؛ مسائلی چون: ایمان به اصل علیت (علت و معلولی)، ایمان به اصل محال بودن تناقض (جمع دو نقیض) و سلسله قضایای دیگر؛ این قضایا در شمار باورهای درونی و وجدان انسانی جای داشته و نیاز به استدلال ندارند، زیرا در غیر این صورت، با بن‌بست مواجه می‌شویم؛ همچنان‌که کاملاً روشن است،

استدلال بر آنها، بسته و مبتنی بر آنهاست. توانایی‌های عقلی نیز همان قدرت درونی انسانی بر اندیشه و تأمل و مجردسازی مسائل از جنبه‌های اطراف و در نوردیدن جزئیات و رسیدن به کلیات و مقایسهٔ اشیاء با یکدیگر برای رسیدن به تصوّرات جدید و نیز برنامه‌ریزی ذهنی (انتزاع) برای مراحل است که در واقعیت، وجود خارجی ندارند. این توانایی‌های ذهنی، از ویژگی‌های انسانی و در واقع راز حرکت تکاملی، خلاقیت و رشد او به شمار می‌روند.

تمایلات غریزی نیز نیرویی است که آدمی را به سمت کمال سوق می‌دهد و به بهره‌گیری از توانایی‌های وی در این عرصه، می‌راند. از جملهٔ این غرایز میل به کمال، حرکت به سوی کمال مطلق، تلاش در فایق آمدن بر ناتوانی‌های درونی و کرنش در برابر مطلق توانا و ادای حق و شکر نعمت‌های او و سرانجام اطاعت از فرمانهای اوست؛ انسان این‌گونه مسائل را در وجود و هستی و سرشت خویش جای گرفته می‌یابد هرچند تجلی و نمود آنها متفاوت و عملکرد هر یک مختلف باشد و شبهاتی نسبت به آنها و نحوهٔ بروزشان، وجود داشته باشد.

از دیگر تمایلات و غرایز، می‌توان به غریزهٔ حب ذات (خویشتن دوستی) و تلاش برای تحقق آرزوهای خویش اشاره کرد. این یک، از جمله غرایز اصیل در انسان است و نمی‌توان آن‌گونه که روزگاری مارکسیسم پنداشته و آن را پدیده‌ای روبنایی دانسته بود - که می‌توان با تحریم و حذف مالکیت خصوصی، از وجود انسان زدود - آن را نادیده گرفت و سرکوب کرد.

از جملهٔ این تمایلات، زیباشناسی و به هیجان آمدن از عناصر زیبایی شناختی است که این هستی، سرشار از آنهاست. در اینجا بر آن نیستیم که همهٔ عناصر و غرایز فطری را برشماریم، اما می‌خواهیم این حقیقت را روشن سازیم که: باور به اینکه «عدالت همیشه چیز خوبی است» و «کار خوب را باید انجام داد» از جمله

باورهای فطری است که نیاز به هیچ‌گونه استدلالی ندارد. اگر انسان بپذیرد که کار معینی «خوب» است این باور را هم دارد که بی‌هیچ تردیدی باید آن را انجام داد، این یک موضوع مطلق است همچنان‌که از دیگر موضوع‌های مطلق، حکم وجدانی - انسانی «اطاعت از منعم حقیقی و مالک حقیقی هستی و انسان» است که مسأله مطلق است و هیچ خلافتی در آن راه ندارد.

از آنجا که اصولی چون: عدالت، راستی، امانت، مهرورزی، ایثار و صلح نیز در وجود انسان رسوخ یافته که در شمار همین موضوع‌های مطلق قلمداد می‌شوند، همه این مقوله‌ها «در اصل» خیلی خوب هستند. منظور از عبارت «در اصل» نیز این است که ممکن است حالت‌هایی پیش آید که طی آنها حسن طبیعی و فطری آن مسائل و موضوع‌ها را سلب کند و از اینکه تجلی عدالت و مصداق واقعی آن باشد، خارج سازد و در عوض در شمار تجلی ظلم و تجاوز قرارشان دهد.

صلح جهانی و موضع‌گیری نسبت به آن

گفتیم در اینکه امنیت یک خواست انسانی و فطری است که ریشه در مهم‌ترین غریزه نهفته در فطرت انسانی یعنی غریزه حب ذات (خویش‌دوستی) دارد، تردیدی نیست؛ این غریزه هماهنگ با دیگر غرایز به منظور تحقق روند انسانی متعادلی به سوی اهداف تکاملی انسان، عمل می‌کند. برای تأمین مسیر موزون و متعادل، وجود انگیزه‌های غریزی به تنهایی بسنده نیست؛ باید فضایی طبیعی برای خود فردی و خود نوعی (جمعی) تأمین گردد تا انگیزه‌های یاد شده به سمت هدف‌های مورد نظر، به حرکت در آیند.

از آنجا که خود فطرت در پی تأمین فضایی با امنیت کافی است می‌بینیم که عنایت و لطف الهی، بدیهیات عقلی و گرایش‌های عدالت‌آمیز و نفرت از ظلم و تجاوز را در این فطرت جای داده و حتی قدرت تعیین مصداق‌های فراوان عدل

و ظلم را به وی بخشیده است. اینها همه، راه را برای ایجاد پیوند با آفریدگار متعال و اظهار بندگی در برابر او هموار می‌سازد و در پرتو چنین شرایطی است که چشم‌اندازهای وحی در برابرش گشوده می‌شود. بنابراین باید درباره این پیوند، به نوعی تفاهم نظری دست پیدا کرد تا به یاری آن بتوان درباره مصداق‌ها نیز به تفاهمی نایل آمد.

چهارم: هژمونی تمدنی

کاملاً طبیعی است که اسلام خود را به‌مثابه محور و الگوی تمدن بشری قلمداد می‌کند به این اعتبار که پایان‌بخش الگوهای تمدنی است که آفریدگار جهانیان به اقتضای لطف خود به بشریت ارمغان داشته و امت اسلامی را الگو و شاهدی برای تمامی جهانیان در نظر گرفته است: «وَكذلكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره - ۱۴۳) (آری! چنین است که شما را بهترین امت‌ها گردانیدیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد). غرب نیز خود را به منزله محور تمدنی (هژمونی) که دیگر ملت‌ها باید بدان اقتدا کنند، مطرح کرده است. به تعبیر «فوکویاما» - اندیشمند ژاپنی الاصل آمریکایی - غرب خود را به‌مثابه هدف و پایان تاریخ مطرح ساخته و به رغم اینکه ساموئل هانتینگتون از نظر روش کار با او اختلاف دارد و قایل به ایده جنگ تمدن‌هاست، اما در نتیجه کار یعنی چیرگی محتوم تمدن لیبرالیستی غربی بر همه تمدن‌ها، با او کاملاً هم‌عقیده است. این ایده را آبراهام برایان - که قبلاً درباره اش سخن گفتیم - با این تفاوت بر زبان آورده که جهان اسلام نیز باید با سپری کردن مراحل، به این سطح نایل آید. او اعتقاد دارد که جهان اسلام در قرن پانزدهم هجری قمری از همان مرحله‌ای گذر خواهد کرد که جهان غرب در

قرن پانزدهم میلادی با رنسانس خود به وضع کنونی، نایل آمده است. این ایده را همراه با نوعی نخوت و مقایسه‌های ناروا، حتی میان برخی دیدگاه‌های اسلامی و مسیحی، سیاستمداران و حقوقدانان غربی دیگری نیز بر زبان رانده‌اند.

به نظر من، بررسی کلیات و مقایسه دو مفهوم کلی، نتیجه‌ای عاید نخواهد کرد؛ ما باید هر تمدنی را با استفاده از اصول و شالوده‌های جزئی آن بسنجیم و تحلیل کنیم و آن گاه و ضمن توجه به پیش‌فرض‌های مشترک انسانی و نیز وجدان مشترک، در پی مقایسه این اصول و بنیادها با یکدیگر برآیم و در این صورت امید داشته باشیم که به نتایج و رهاوردهای سترگی نایل آییم و گرنه گرفتار دور باطل خواهیم شد.

پنجم - جهان‌شمولی و جهانی شدن

در اینجا نیز باید به هر یک از دو طرف اجازه دهیم تصوّرات و دیدگاه‌های خود را مطرح سازند تا درمورد اصول بنیادینی که پذیرش چند صدایی، همکاری و نظم مشترک جهانی در خدمت به تمامی بشریت به منظور جلوگیری از هرز رفتن نیروها و امکانات آن را پذیرفته‌اند اتفاق نظر داشته باشیم.

واقعیت آن است که امروزه سه نظام رقیب یعنی: اسلام، سوسیالیسم و سرمایه‌داری با جهت‌گیری‌های جهانی وجود دارند. در اینجا تأکید می‌کنیم که با چنین برداشتی تفاوتی میان جهانی شدن و جهانی‌گرایی وجود ندارد؛ پیش از این خاطر نشان ساختیم که اسلام به مثابه آخرین حلقه از زنجیره ادیان الهی، برای اصلاح بشر و به سان راه نجاتی که از سوی آفریدگار برای بشریت در نظر گرفته شده، نازل گشته است. اسلام بر فطرتی که میان همه افراد بشر مشترک است و مبتنی بر منطق گفت‌وگو و اقناع است، انگشت می‌گذارد و خود را به‌مثابه تنها راه نجات بشریت عرضه می‌کند. چنین اسلامی برای تحقق اهداف خود از

برنامه تغییرات فردی و تغییرات اجتماعی بهره گرفته و سعی در حذف مرزهای جغرافیایی، نژاد، رنگ و تفاوت‌های زبانی دارد و در پی ایجاد جامعه‌ای جهانی با یک قانون و یک رهبری و برخوردار از احساسات مشترک و اهداف یگانه انسانی است. این جهان‌گرایی در بسیاری از متون اسلامی، قابل برداشت است. از جمله آیه: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» (اعراف - ۱۵۸) (بگو: ای مردم! من فرستاده خدا بر همه شما هستم.) و آیه: «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ * وَمَا هُوَ إِلَّا ذَكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (قلم - ۵۱ و ۵۲) (و کافران چون قرآن را شنیدند نزدیک بود که تو را با چشمان خود به سر در آورند و می‌گویند که او دیوانه است و حال آنکه قرآن برای جهانیان جز اندرزی نیست.)

بر خلاف ادعاهای برخی خاورشناسان و مورخان، آیات و احادیث بسیاری وجود دارد که نشان از جهانی بودن اسلام از همان ابتدای پیدایش آن است گو اینکه گرایش جهانی اسلام، روندی تدریجی داشته و در اینجا فرصتی برای توضیح مطلب وجود ندارد.

نتیجه آنکه اسلام از آغاز و طی زمان، سمت‌گیری جهانی داشته و این سمت‌گیری و نیز وحدت خاستگاه انسانی و مسیر و هدف را همواره مورد تأکید قرار داده است. اسلام چنین دیدگاهی دارد. سوسیالیسم نیز وقتی فلسفه تاریخ خود را مطرح ساخت از ماتریالیسم تاریخی و مراحل مشهور آن سخن به میان آورد که شامل مرحله برده‌داری و پس از آن فئودالیسم، سپس سرمایه‌داری تجاری و به دنبال آن سرمایه‌داری صنعتی و آن گاه مرحله سوسیالیسم و سرانجام مرحله تاریخی کمونیسم - البته طبق قوانین و مکانیسم‌هایی از جمله کارزار تضادهای اجتماعی و طبقاتی - می‌شود.

این چنین دیدگاهی، نظریه جهان‌شمولی سوسیالیسم در ایجاد تحولی جهانی در مسیر بشریت را مطرح ساخته است؛ روشن است که سوسیالیسم در این زمینه از مسأله نبرد طبقاتی انقلاب و نظام آهنین سوسیالیسم که به عقیده سوسیالیست‌ها، جامعه را به بهشت موعودی به نام کمونیسم رهنمون می‌شود بهره می‌جوید.^۱ البته این دیدگاه هم در تئوری و هم در عمل با ناکامی روبه‌رو گردید.

درباره سرمایه‌داری نیز باید گفت که این نظام، از آغاز، فاقد هرگونه شالوده‌ایدئولوژیک بود^۲ و اهمیتی برای پی‌ریزی ایدئولوژیک و جهان‌بینی، قائل نبود. آنچه مورد توجه این مکتب بود سامان دادن به زندگی مادی و برپایی این نظام براساس آزادی‌های فردی بورژوازی بود؛ اما هنگامی که در مسیر و روند حرکت خود با گستردگی اندیشه‌های مخالفان روبه‌رو گشت، با توجه به شعارهای سوسیالیستی و در برابر آنها، شعارهایی برای خود در نظر گرفت؛ مثلاً «عدالت اجتماعی» در سوسیالیسم را با «حقوق بشر»، «رشد و توسعه اقتصادی» را با «بازار آزاد و رشد تولید» و سرانجام شعار «پرولتاریای جهان» را با «جهانی‌سازی سرمایه» پاسخ گفت، چه در آغاز جنبه محلی یا منطقه‌ای دانست و تا زمانی که شرایط مناسب فراهم نیامده بود، بیشتر بر غرب تکیه می‌کرد و داعیه جهانی بودن و جهانی شدن نداشت.

ششم: جهانی شدن اجتماعی و مشکلات جمعیت و توسعه

آنچه در روند اندیشه اجتماعی غرب و اندیشه حاکم بر تنظیم اسناد اجتماعی بین‌المللی از جمله سند قاهره، سند کوپنهاگ، سند پکن و... (اسناد و قطعنامه‌های نشست‌های مختلف کنفرانس‌های توسعه و جمعیت که در پایتخت‌های یاد شده برگزار گردیده است) درخور توجه است اینکه سلسله

۱ - برای آشنایی بیشتر با موضوع، به مباحث مطرح شده از سوی استاد شهید صدر(ره) در کتاب اقتصادنا صفحات ۲۵۳ - ۲۳۸ مراجعه کنید.

۲ - همان، صفحات ۲۵۰ - ۲۴۷.

خاستگاه‌هایی وجود دارد که رهنمون اصلی این اندیشه‌ها به شمار می‌روند. مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

اول: اصل نظریه جمعیتی مالتوس که می‌گوید نرخ رشد جمعیت انسانی بسی سریعتر از نرخ رشد امکانات طبیعی و مواد اولیه است.

دوم: این اصل که نمی‌توان و شایسته هم نیست در برابر آزادی‌های کامل غرایز جنسی، موانعی قرار داد؛ زیرا به سرکوب، عصیان و نگرانی منجر می‌شود و با حقوق بشر مابینت دارد.

سوم: عدم ایمان به آنچه ارزش‌های انسانی یا ارزش‌های اخلاقی - اجتماعی نامیده می‌شود و این تصور که وجود چنین ارزش‌هایی در جامعه، منجر به عدم پاسخگویی به فرهنگ غربی در سطح جهانی می‌گردد؛ لذا از نظر اجتماعی باید چنین ارزش‌هایی را محو کرد تا ملت‌ها در برابر یورش فرهنگی و تحمیل دیدگاه‌های غربی، هم بر ذهنیت‌ها و هم بر خود قوانین فرعی اجتماعی در عرصه‌های مدنی به عنوان دمیدن روح حقوق بشر در مسائل حقوقی است و به این اعتبار که غرب خود را قیم و پدرخوانده این حقوق (حقوق بشر) می‌داند - و این نکته مطمئناً خطرناک‌ترین جنبه این یورش فرهنگی است - کاملاً آماده و پذیرای آن باشند.

چهارم: روحیه سکولاریسمی که غرب با آن از طریق سلطه کلیسا روبه‌رو شده و از چنگال‌های آن رهایی یافت و راه ماتریالیسم در پیش گرفت و تمدنی را ساخت که از تلفیق این مسیر با پیشرفت‌های علمی به دست آمده بود. از اینجاست که غرب گمان می‌کند این روش و چنین شیوه برخوردی با کلیسا باید در سرتاسر جهان در پیش گرفته شود و بدین گونه است که غرب نسبت به هر آنچه دینی و مذهبی است یا پیوندی با دین و مذهب دارد حساسیت پیدا کرده است؛ از همین خاستگاه چنین برنامه‌ریزی وحشتناکی بر این شالوده‌ها شکل گرفت:

۱ - مهر تأیید بر رهایی کامل از قید و بندهای مذهبی به ویژه در عرصه‌های

خانوادگی و اجتماعی.

۲ - کاهش رشد جمعیت به هر وسیله از جمله با استفاده از سقط جنین.

۳ - تحمیل مفاهیم و برداشت‌های غربی از حقوق بشر بر عرصه‌های فکری، عملی و حقوقی.

۴ - تأکید بر ایده جهانی شدن اجتماعی و دخالت سازمان ملل متحد در فرهنگ‌های ملل و بنیادهای اجتماعی آنان.

می‌بینیم که اسلام هیچ یک از این خاستگاه‌ها را نمی‌پذیرد. قرآن کریم تأکید دارد که خداوند متعال، هر آنچه انسان نیاز دارد در طبیعت به ودیعه نهاده است (و این نکته‌ای است که هر وجدان انسانی شاهد این هماهنگی‌ها و نظم در جهان هستی، بدان اذعان دارد)؛ اما آنچه در این راستا مشکل‌ساز شده در واقع ستمکاری انسان در توزیع عادلانه محصولات طبیعی و خدادادی و کفران نعمت‌های الهی است: «وَأَتَاكُمْ مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» (ابراهیم - ۳۴) (هر آنچه خواستید برای شما فراهم آورد و اگر نعمت‌های خدای را بر شمارید، شمردن نتوانید همانا انسان بسیار ستمکار و ناسپاس است).

همچنان‌که باید گفت غرایز، انگیزه‌های کوری هستند که بدان سبب در وجود انسان نهاده شده‌اند که حرکت وی را در مسیر زندگی‌اش با بهره‌گیری از هدایت عقل و برنامه‌های واقعی شرع میسر گردانند؛ این غرایز را هرگز نمی‌توان عنان‌گسیخته به حال خود رها ساخت؛ زیرا در این صورت به توفان‌های سرکشی تبدیل می‌شوند که وجود آدمی را تهدید می‌کنند، همچنان‌که ایمان به ارزش‌های اخلاقی نیز به اقتضای وجدان و فطرت انسانی برخاسته از ایمان به خداوند متعال است و هرکس در پی چیزی جز این باشد، به انسانیت ستم روا داشته و آن را بنا به آیه: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف - ۱۷۹) (آنها همچون چهارپایان‌اند و حتی از آن هم گمراه‌تر.) به ددمنشی و خوی حیوانی،

کشانده است.

و سرانجام اینکه اسلام دین زندگی همبسته است و نمی‌توان بدون این دین، زندگی را سامان بخشید. لائیسزم مطلقاً ناپذیرفتنی است و بر این اساس نتایج مورد استناد اینان نیز پذیرفتنی نیست؛ اما به هر حال نکته مهمی را باید در نظر داشت و آن اینکه یک سلسله جایگزین‌های مشروعی وجود دارد که در این میان خود را مطرح می‌سازند و باید به آنها نیز توجه کرد و موضعی کاملاً منفی در برابرشان اتخاذ نکرد. تنظیم خانواده موضوعی است که اسلام هم بدان توجه کرده و به آن اجازه داده و حتی در صورتی که بنابه شرایط ویژه‌ای، روند جامعه آن را ایجاب کند، واجب هم گردانده است. چنانچه رشد جمعیت بر اثر عواملی که دولت اسلامی نقشی در آنها ندارد خطری را متوجه منطقه و برنامه‌های توسعه‌ای آن سازد، «ولی امر» می‌تواند فرمان به کنترل جمعیت دهد. افراد نیز می‌توانند در این زمینه طبق مصلحت جامعه عمل کنند. پدر و مادر در چنین برنامه‌ای، کاملاً آزاد هستند. شرط این کنترل جمعیت آن است که به شیوه‌های مشروعی صورت گیرد که البته «سقط جنین»، هرگز در شمار آنها نیست.

«سقط جنین» جز در حالت‌های نادر از جمله در معرض خطر بودن جان مادر یا ابتلای جنین به بیماری صعب‌العلاج، نارواست.

اسلام، حقوق بشر را به معنای حقیقی آن تضمین می‌کند و در یک چارچوب واقعی و سالم آن را برای افراد فراهم می‌سازد و تضمین می‌کند. اسلام خود برداشت ویژه‌ای از جهانی شدن دارد و آن را بر شالوده فطرت انسانی قرار می‌دهد که نزد همه افراد مشترک است و تنها ممکن است دچار ضعف یا قوت باشد، ولی فارغ از آن نیست.

به هر حال باید هشیارانه و در عین حال به گونه سازنده‌ای با اسناد کنفرانس‌های جمعیت و توسعه و موارد مشابه برخورد کرد، چه در غیر این صورت، گرفتار جنبه‌های منفی آن می‌شویم و جنبه‌های مثبت آن را نیز از دست می‌دهیم.

و درباره آموزش جنسی به دختران و پسران

کسی نمی‌تواند نسبت به دید مثبت اسلام به امر آموزش، کمترین تردیدی به خود راه دهد. اسلام دین علم است و طرفدار آموزش و فراگیری دانش از سوی انسان در هر مرحله سنی است. ما در خصوص آموزش حقوق فردی و اجتماعی به انسان، هیچ مشکلی نمی‌بینیم و علی‌الاطلاق هیچ مانعی نسبت به طرح حقایق در برابر انسان وجود ندارد. اشکال واقعی در سوءاستفاده از آموزش و شیوه‌های آن به منظور تحقق هدف‌های غیرانسانی است که البته اسلام با آن مخالف است و در برابرش ایستادگی می‌کند.

آموزش مسائل و روابط جنسی و پیامدهای آن برای برکنار ماندن از پیامدهای منفی بی‌اطلاعی و برنامه‌ریزی برای پرداختن خردمندانه به آن و تحقق هدف از آفرینش انسان و تضمین تداوم نسل بشر و توانایی وی در آبادانی و بنای جامعه‌ای سالم و صالح و تنظیم روابط اجتماعی و نیز برآوردن نیازهای طبیعی جنسی و لذت بردن از زندگی، کاملاً طبیعی است.

اینها همه طبیعی است و این هم طبیعی است که اسلام بدانها فراخواند و تأییدشان کند؛ اما خطر واقعی در سوءاستفاده از آنهاست؛ زیرا مربوط به جنبه بسیار حساس و شعله‌وری در زندگی آدمی به ویژه جوانان است. سوءاستفاده از آن نیز در همین نکته نهفته است و ما را به رعایت احتیاط وامی‌دارد. از همین رو بوده که در تمامی نشست‌های جمعیت و توسعه «هیأت نمایندگی ایران» اصرار می‌کرد که آموزش جنسی در سن مناسب و زیر نظر والدین صورت گیرد تا مبادا به نتایج منفی جسمی - روانی فردی یا اجتماعی، منتهی گردد؛ بنابراین بهتر آن است که برنامه اصولی و خردمندانه‌ای برای آموزش فرزندان دختر و پسر ما و انتقال اطلاعاتی که در این زمینه بدان نیاز دارند، تدوین گردد.

احکام مربوط به این بخش در باب‌های فقهی متعددی چون طهارت، نکاح، مجازات و غیره پراکنده است. پنهان‌کاری در برخی موارد و به عذر شرم و حیا و نیز پرده نگشودن از اسرار، البته تا حدی طبیعی است؛ اما این بدان معنا نیست که

ما اطلاعات لازم را به آنان منتقل نسازیم و آنان را به ورطه گناه و دلهره و نگرانی بکشانیم.

درباره مسأله «سقط جنین» باید گفت برخی کشورها، این کار را به صورت طبیعی در قوانین داخلی خود مجاز شمرده‌اند. برخی دیگر از کشورها به سرکردگی کلیسا، هرگونه عمل «سقط جنین» و حتی تنظیم خانواده و برنامه‌ریزی با استفاده از قرص‌های ضد بارداری و غیره را تحریم کرده‌اند مگر آنکه برنامه‌ریزی یاد شده برای همبستری در ایام معینی از ماه برای کاستن از احتمال انعقاد نطفه، باشد.

جهت‌گیری اسلامی، در مقایسه با دو جهت‌گیری یادشده، راه میانه است. اسلام این کار را منع کرده و پس از انعقاد نطفه، سقط جنین را حرام می‌داند و در عین حال مانعی برای انجام اقداماتی به منظور پیشگیری از انعقاد نطفه، نمی‌بیند همچنان‌که پیامبر اکرم(ص) نیز این کار را برای اصحاب خود، حلال گرداند. همچنین اسلام - البته بنابر برخی دیدگاه‌های فقهی - مانع از آن نمی‌شود که در صورت بیم جان مادر یا دچار بودن جنین به بیماری صعب‌العلاج، «سقط جنین» صورت گیرد.

به هر حال، «سقط جنین» نباید اقدام و عمل خوشایندی تلقی شود و مطلقاً نباید به صورت یکی از راه‌های تنظیم خانواده در نظر گرفته شود و چنانچه از نظر شرعی، روا داشته شد حتماً باید به روش درست و مطمئنی انجام گیرد. همچنان‌که اسلام مطلقاً حرام می‌داند که مادر به دلیل عدم تمایل به حاملگی، یا بنا به وجود برخی نتایج منفی اقتصادی و اجتماعی، اقدام به سقط جنین کند. جنین به هر صورتی که شکل گرفته باشد (حتی اگر از راه حرام باشد) انسان درخور احترامی است که حق زندگی دارد، حرمت این موجود را باید پاس داشت و همه گونه شرایط مناسب برای رشد و تکامل و تولد سالم و درست او فراهم آورد.

در این میان دو مسأله همچنان مطرح است:

۱ - مشکل جوانان

نسل جوان به اقتضای طبیعت پویا و شاداب و نیز تحولات زندگی خود، با بسیاری از مشکلات و رفتارهای گوناگون روبه‌روست که گاهی با افراط و تندروی همراه است و گاهی نیز در جامعه گریزگاهی از آنها نمی‌یابد! مسائلی چون: مشکلات جنسی، ازدواج و گرایش به رهایی از هر قید و بند و سرکشی نسبت به سنت‌ها و شکل‌گیری پرسش‌های متعدد و نگرانی‌های شخصیتی - روانی برخاسته از درآمیختگی دوران کودکی و بزرگسالی و مشکلات آموزشی و نظایر آن.

همه این حالت‌ها همچنان که گفتیم مستلزم برخورد خردمندانانه و با بهره‌گیری از مطالعه و بررسی‌های میدانی، دیدارهای دوستانه و آزاد و کوشش پر کردن اوقات فراغت جوانان با استفاده از هر شیوه مثبتی و دوری از فضای خشونت و انفعال و سرکشی و فراهم آوردن فرصت‌های سازنده به جای سرکوب عقده‌های روانی و گستراندن اخلاق نیکو با بهره‌گیری از روش‌های خردمندانانه و اندرزه‌های مؤثر به جای به کارگیری شیوه‌های تحکم‌آمیز و سرانجام پاسخ منطقی به پرسش‌های آنان است.

۲ - مشکل زنان

زنان نیز مشکلات ویژه خود را دارند، از جمله مشکلات اجتماعی از قبیل: طلاق که ازدواج را با خطر روبه‌رو می‌سازد، ضعف و ناتوانی در رویارویی با حالت‌های خشونت‌آمیزی چون جنگ، تبعید، سنت‌های خشک، مشکلات ورود به عرصه کارزار اجتماعی، اداری، اقتصادی، سیاسی و آموزشی؛ بنابراین باید در پرداخت به این مشکلات و ارائه راه‌حل‌های مناسب با یاری جستن از راه‌گشایی‌هایی اصیل اسلامی، کوشش کنیم و بدین منظور از شیوه‌های افراطی و نفرت‌انگیز اجتناب ورزیم؛ شیوه‌هایی که حقوق انسانی و اسلامی زنان را زیر پا می‌نهد و از شرکت آنان در روند گسترده سازندگی اجتماعی و مشارکت در

تمدن انسانی و الگوپذیری از زنان نامداری که نام خود را در صفحات تاریخ ثبت کرده‌اند، باز می‌دارد.

زنان، نیروی اجتماعی سترگی هستند که باید آنان را در خدمت بشریت قرار دهیم و نگذاریم که به چنین نعمتی ناسپاسی شود، در گوشه‌انزوا بماند و به هرز رود.

هفتم: دموکراسی

لیبرالیسم غربی همه اختیارات را به مردم می‌دهد. قانون‌گذاری و تعیین زمامداران در اختیار مردم است، اما دموکراسی غربی در اغلب موارد و هنگامی که زر و زور و تزویر و هم‌پیمانی‌های مصلحتی، وارد صحنه شوند تبدیل به حقوقی صوری و تنها بر روی کاغذ می‌گردد.

حال آنکه اسلام به اقتضای سرچشمه الهی خود، معتقد است که دین، حق دارد در زمینه نوع دخالت انسان در عرصه‌های قانون‌گذاری و تعیین زمامداران، دخالت کند. بر این اساس، اسلام این موارد را در نظر داشته است:

۱ - با بهره‌گیری از یک سلسله احکام ثابت (اولیه) - که تغییر در آنها راه ندارد - به جنبه‌های ثابت نیازهای انسان پرداخته است. این احکام همچنان‌که بیان شد ثابت هستند، اما شیوه‌های اجرایی آنها متناسب با اوضاع زمانی و مکانی و اجتهادهای مختلف، متغیر است، مانند تفاوت‌هایی که در شیوه ایجاد تعادل و تأمین اجتماعی در جوامع مختلف اسلامی مطرح است.

۲ - باز گذاردن دست حاکم اسلامی در رایزنی با امت به منظور تحقق منافع متغیر آن در عرصه‌های مباح و تأمین شایسته آنها.

۳ - در نظر گرفتن شرایط لازم برای برگزیدن کادرهای اجرایی در همه سطوح و از آنجا می‌توان حکومت اسلامی را «حاکمیت مردم در چارچوب دینی» قلمداد کرد.

می‌بینیم که نقاط مشترک بسیاری وجود دارد که می‌توان آنها را همسو با دموکراسی غربی در نظر گرفت.

هشتم: لائیسم

اندیشه‌ای است که در دامان غرب و به‌مثابه دستاورد کارزار میان آزاداندیشان و جزم‌اندیشان کلیسایی، پرورش یافت و سرانجام به انزوای تقریبی کلیسا از زندگی اجتماعی و در نتیجه جدایی دین از زندگی، انجامید.

اما طبیعت اسلام بنابر شالوده آموزه‌های آن و برنامه‌ریزی‌هایی که برای حکومت و حکمرانی و جنبه‌های عملی خود دارد، با این ایده در تناقض است و تصور نمی‌کنیم امکانی برای وصول به تفاهم مشترکی در این زمینه، وجود داشته باشد.

نهم: حقوق بشر

در مفهوم و در نوع محدودیت‌هایی که باید در مورد حقوق بشر به لحاظ ضرورت معقول بودن این حقوق، اختلاف چندانی وجود ندارد؛ اما اختلاف‌ها، در جاهای دیگری نهفته است. جاهایی مانند: منشأ حقوق و اینکه آیا انسان خود آنها را مقرر داشته و حد و مرز و مصداق‌های آن را معین می‌کند و در نتیجه تابعی از دیدگاه‌های انسان و در واقع تابع رأی اکثریت جامعه است یا اینکه سرمنشأ همه حقوق، آفریدگار انسان و مالک اوست و هموست که با شناختی که از آفریده خود دارد، این حقوق را تعیین کرده و آنها را ضامن تکامل فردی و اجتماعی‌اش قرار داده و در راستای ایجاد تعادل مطلوب در زندگی او (با توجه به دو سویه بودن حق)، در نظر گرفته است.

به هر حال، ما معتقدیم که باور به نظریه فطرت انسانی، برای ایمان به حقوق بشر ضروری است؛ انسانی که قرار است حقوقی برای او در نظر گیریم موجودی است که طبعاً دارای عناصری فطری است که همزمان متولد می‌شوند و تا آن زمان که انسان است، باقی می‌ماند و همین که انسانیت خود را از دست داد، این حقوق نیز از وی جدا می‌شوند: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (حشر - ۱۹)

(از آن کسان مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را

فراموش کنند ایشان نافرمان اند.)

حقیقت آن است که اگر ما به فطرت انسانی باور نداشته باشیم، فاقد معیار و ملاکی برای تشخیص حقوق خواهیم بود؛ چه بسا نویسندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر، از چنین خاستگاهی بوده که - ناخودآگاه یا بدون اشاره صریح - در مقدمه این اعلامیه از «ضرورت شناخت درون‌مایه انسان به منظور تحقق آزادی و عدالت و صلح»، سخن به میان آورده‌اند.

بدین ترتیب میان غرب و اسلام درباره مصداق‌های حقوق بشر، دوگانگی و اختلاف گسترده‌ای وجود دارد؛ گو اینکه وجود چنین دوگانگی و اختلافی به معنای عدم امکان وصول به گستره‌های مشترک، نیست. مقایسه متن «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و «اعلامیه حقوق بشر اسلامی» نیز بر این نتیجه‌گیری، صحه می‌گذارد.^۱

دهم: حمایت از صهیونیسم

دشمنی جنبش صهیونیسم با امت اسلامی، آن چنان شدید است که بنابر جنبه نژادپرستانه صهیونیسم از یک سو و اصالت جنایت‌پیشگی صهیونیست‌ها از سوی دیگر، با گذر زمان، شدت و حدت بیشتری نیز پیدا می‌کند. اینک بیش از یک سده از تجاوز به حقوق به رسمیت شناخته شده بین‌المللی مسلمانان را پشت سر گذارده‌ایم؛ دشمن صهیونیستی، ده‌ها و حتی صدها قطعنامه سازمان ملل را به گونه‌ای توهین‌آمیز زیر پا نهاده که بشریت از آن شرمسار است. با وجود چنین پرونده سیاهی، شاهد آنیم که غرب و امروزه پیشاپیش آن ایالات متحده آمریکا، از این رژیم دفاع کرده و به حمایت همه جانبه از آن می‌پردازد؛ بدین منظور حتی شعارهای به اصطلاح حمایت از حقوق بشر را نیز به بوتۀ فراموشی می‌سپارد و این رژیم را الگوی دموکراتیکی برای جهان سوم قلمداد می‌کند.

غرب با این حمایت‌ها و سیاست‌ها، ثابت می‌کند که حمایتش از حقوق بشر

۱ - نگاه کنید به کتاب: «حول الدستور الاسلامی» از همین نویسنده، ص ۱۵۷.

دروغی بیش نیست. او سیاست یک بام و دو هوایی در پیش گرفته و کینه و نفرت جهان اسلام و هر انسانی را که به انسانیت خویش ارج می‌نهد، برانگیخته است. چه بسیار کسانی که سعی داشته‌اند در این زمینه، گستره‌های مشترکی جست‌وجو کنند، اما در برخورد با خوی نژادپرستانه و جنایتکارانه صهیونیسم، همه این تلاش‌ها با ناکامی مواجه شده است؛ به نظر ما جای هیچ‌گونه سازشی در این باره وجود ندارد.